

ص ۱۱۱

ص ۱۱۲

ص ۱۱۳

ص ۱۱۴

ص ۱۱۵

ص ۱۱۶

۷۰	۱۴	رو بجنب و مغرب شد	حرکت رو بجنب و مغرب شد	۹۸	۱۴	علیهم الذلک	علیهم الذلک کبریا
۷۱	۱۳	دازین بعید	دازین بعید	۹۸	۱۵	چراکد	چراکه
۷۲	۱۶	فان یک فتح قریب		۱۰۲	۳	جون	جبان
۷۳	۱۹	آن	او	۱۰۲	۸	پردو با باد فارسی	پردو با باد فارسی
۷۴	۱۷	بلید	بکیرد	۱۰۲	۱۵	منزل که برای ما	منزل که برای ما
۷۵	۶	فلت ایچیم	برای زن مغرب شد	۱۰۳	۱۰۳	لیروی	لیروی
۷۶	۱۰	افوس نخت اریاک	افوس نخت اریاک	۱۰۳	۱۷	یواکون سیم تمام تجا	یواکون سیم تمام تجا
۷۷	۱۶	آزین سو کرده و آزان	آزین سو کرده و آزان	۱۰۴	۶	بیس	بیس
۷۸	۱۷	پوج	پوج	۱۰۴	۱۰	قیمت	قیمت
۷۹	۲۱	ای بی جان عقل کل	ای بی جان عقل کل	۱۰۵	۱۹	محل و طیرخ و میو شب	محل و طیرخ و میو شب
۸۰	۴	سک شیند کتد بیز	سک شیند کتد بیز	۱۰۵	۱۱	محل	محل
۸۱	۸	زما درود زید رکتم	زما درود زید رکتم	۱۰۵	۱۷	مکرد	مکرد
۸۲	۹	انما ضیره مدخله	انما ضیره مدخله	۱۰۶	۱۳	هشتاد	هشتاد
۸۳	۸	اللیل فی الکلمه قال	اللیل فی الکلمه قال	۱۰۹	۶	بجوده ضمه غلط	بجوده ضمه غلط
۸۴	۱۰	بخیری	بخیری	۱۰۹	۱۷	بی	بی
۸۵	۱۵	اذنی	اذنا بالفت	۱۱۰	۱۲	می کوپند	می کوپند
۸۶	۱۵	وزاء	وزاء ففتح است	۱۱۲	۲	اژدا عسنا	اژدا عسنا
۹۰	۱۶	خنجه لوم	خنجه لوم	۱۱۲	۱۱	بخیری	بخیری
۹۳	۱۸	حرری	حرری	۱۱۴	۳	شیخ	شیخ
۹۴	۱۳	چهار دره	چهار دره	۱۱۸	۱	رضوی	رضوی
۹۵	۱۰	یکی از علما	یکی از علما	۱۱۸	۱۱	کرده بود	کرده بود
۹۶	۱۰	حاکم و مصرو شات	حاکم و مصرو شات	۱۲۲	۶	آفتاب	آفتاب

مکمل  
تصحیح  
و ان

صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ	صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ	صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ	صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ
۱۲۵	۵	معلوم	معلوم شده	۱۲۸	۱۰	برشی پوش	برشی پوش شده
۱۲۵	۷	بود	بودم	۱۲۸	۱۰	حکام	حکام
۱۲۵	۸	قام مقام	قام مقام	۱۲۸	۱۴	دلیل	دلیل با دال مله
۱۲۵	۱۵	آفایه مصطفی لفظ	آفایه افتاده است	۱۲۹	۱۴	المانک	المانک
۱۲۵	۱۳	علی الراجس	علی الراجس میفرم	۱۲۹	۱۸	چنانکه	چنانچه
۱۲۵	۹	غواص	قواص	۱۳۰	۱۷	کدکسی	کدکسی
۱۳۰	۱۹	بر حضرت	بر حضرت	۱۳۰	۱۸	کسی که	کسی که
۱۳۲	۲	واقع شد	واقع شده	۱۳۱	۱۳	نادر	آرد با آو شند و تو
۱۳۵	۱۴	دوخته اند	دوخته اند و نژد	۱۳۲	۱۵	دلی	بکه
۱۳۵	۱۹	قواصل	جمع قافل	۱۳۳	۸	قیب	نیت
۱۳۶	۶	کر قفل	کر قفال	۱۳۴	۱۰	ترک بیت	ترک بیت و چها
۱۳۷	۱۴	سج مبارک	سج مبارک	۱۳۵	۲۱	نخس	نخس با نون میم
۱۳۷	۱۹	حاه	خانه با نون کین	۱۳۶	۱۵	بنی شب	بنی شبیه
۱۳۹	۱۴	سامات	سامات به شین معج	۱۳۷	۲۰	دو چنرات	دوازده چنرات
۱۴۰	۱۳	پر	پر رش	۱۳۸	۱	برکافیت	برکافیت و حال
۱۴۱	۱۱	ایستاه	ایستاده	۱۳۹	۱۶	نساید	نساز
۱۴۱	۱۵	ورزشدی	ورزش شدی	۱۴۰	۵	پدوس	پدوس
۱۴۱	۱۵	نام سه	نام سه	۱۴۱	۱۱	بشت	بشت
۱۴۳	۱۴	مجر	مجر با نون میم	۱۴۲	۱۷	مقی	مقی با نون
۱۴۶	۱۴	صدیق بول سول	صدیق بول سول	۱۴۳	۵	شهادن	شادست
۱۴۷	۱۴	طه سرفی زبرد کار	بروز کار	۱۴۴	۶	میون	میون

صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ	صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ	صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ	صَفْحَةُ سَطْر	عَلَفَ
۱۴۵	۱۵	معلوم	معلوم شده	۱۴۵	۱۵	برشی پوش	برشی پوش شده
۱۴۵	۷	بود	بودم	۱۴۵	۱۵	حکام	حکام
۱۴۵	۸	قام مقام	قام مقام	۱۴۵	۱۵	دلیل	دلیل با دال مله
۱۴۵	۱۵	آفایه مصطفی لفظ	آفایه افتاده است	۱۴۵	۱۵	المانک	المانک
۱۴۵	۱۳	علی الراجس	علی الراجس میفرم	۱۴۵	۱۵	چنانکه	چنانچه
۱۴۵	۹	غواص	قواص	۱۴۵	۱۵	کدکسی	کدکسی
۱۴۵	۱۹	بر حضرت	بر حضرت	۱۴۵	۱۵	کسی که	کسی که
۱۴۵	۲	واقع شد	واقع شده	۱۴۵	۱۵	نادر	آرد با آو شند و تو
۱۴۵	۱۴	دوخته اند	دوخته اند و نژد	۱۴۵	۱۵	دلی	بکه
۱۴۵	۱۹	قواصل	جمع قافل	۱۴۵	۱۵	قیب	نیت
۱۴۵	۶	کر قفل	کر قفال	۱۴۵	۱۵	ترک بیت	ترک بیت و چها
۱۴۵	۱۴	سج مبارک	سج مبارک	۱۴۵	۱۵	نخس	نخس با نون میم
۱۴۵	۱۹	حاه	خانه با نون کین	۱۴۵	۱۵	بنی شب	بنی شبیه
۱۴۵	۱۴	سامات	سامات به شین معج	۱۴۵	۱۵	دو چنرات	دوازده چنرات
۱۴۵	۱۳	پر	پر رش	۱۴۵	۱۵	برکافیت	برکافیت و حال
۱۴۵	۱۱	ایستاه	ایستاده	۱۴۵	۱۵	نساید	نساز
۱۴۵	۱۵	ورزشدی	ورزش شدی	۱۴۵	۱۵	پدوس	پدوس
۱۴۵	۱۵	نام سه	نام سه	۱۴۵	۱۵	بشت	بشت
۱۴۵	۱۴	مجر	مجر با نون میم	۱۴۵	۱۵	مقی	مقی با نون
۱۴۵	۱۴	صدیق بول سول	صدیق بول سول	۱۴۵	۱۵	شهادن	شادست
۱۴۵	۱۴	طه سرفی زبرد کار	بروز کار	۱۴۵	۱۵	میون	میون

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
تبریک کرانہ و اسم قاتلین	تبریک کرانہ و اسم قاتلین	ازان چاہ	ازان چاہ	ازان چاہ	ازان چاہ
۲۰	۱۸۳	۱۸۳	۱۸۳	۱۸۳	۱۸۳
وہنک لے قہک	وہنک لے قہک	کلا کاسے	کلا کاسے	کلا کاسے	کلا کاسے
۱۷۳	۱۷۳	۱۷۳	۱۷۳	۱۷۳	۱۷۳
بورشت	بورشت	ان ریکہ اللہ	ان ریکہ اللہ	ان ریکہ اللہ	ان ریکہ اللہ
۷	۱۸۴	۱۸۴	۱۸۴	۱۸۴	۱۸۴
علیہ السلام	علیہ السلام	مطوی	مطوی	مطوی	مطوی
۸	۱۸۴	۱۸۴	۱۸۴	۱۸۴	۱۸۴
کفایت	کفایت	حافیت	حافیت	حافیت	حافیت
۷	۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵
قواس	قواس	انجناپ	انجناپ	انجناپ	انجناپ
۲۰	۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵
ازچند نریمان	ازچند نریمان	حسناج حرکت کر	حسناج حرکت کر	حسناج حرکت کر	حسناج حرکت کر
۷	۱۸۷	۱۸۷	۱۸۷	۱۸۷	۱۸۷
تبریک	تبریک	جنوب و شرق	جنوب و شرق	جنوب و شرق	جنوب و شرق
۱۹	۱۸۷	۱۸۷	۱۸۷	۱۸۷	۱۸۷
عرض کردم	عرض کردم	نزدیکی	نزدیکی	نزدیکی	نزدیکی
۱۲	۱۸۸	۱۸۸	۱۸۸	۱۸۸	۱۸۸
علیہ السلام	علیہ السلام	دو شنبہ شہر	دو شنبہ شہر	دو شنبہ شہر	دو شنبہ شہر
۱	۱۸۹	۱۸۹	۱۸۹	۱۸۹	۱۸۹
مرد فہیدہ است	مرد فہیدہ است	قدری کہ را آدم	قدری کہ را آدم	قدری کہ را آدم	قدری کہ را آدم
۵	۱۹۰	۱۹۰	۱۹۰	۱۹۰	۱۹۰
تدین را کردید	تدین را کردید	نجم قدس آن ابتدا	نجم قدس آن ابتدا	نجم قدس آن ابتدا	نجم قدس آن ابتدا
۷	۱۹۰	۱۹۰	۱۹۰	۱۹۰	۱۹۰
رسالت پناہ	رسالت پناہ	یاگز	یاگز	یاگز	یاگز
۴	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱
آن مفت	آن مفت	بعضی را ایشان نام	بعضی را ایشان نام	بعضی را ایشان نام	بعضی را ایشان نام
۶	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱
فرستادہ	فرستادہ	کرد	کرد	کرد	کرد
۱۶	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱
یوڈی	یوڈی	در سید و چہری	در سید و چہری	در سید و چہری	در سید و چہری
۶	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲
ظہر پکون	ظہر پکون	سے	سے	سے	سے
۸	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲
عبد اللہ بن ابی بکر	عبد اللہ بن ابی بکر	در غربے شمال	در غربے شمال	در غربے شمال	در غربے شمال
۱۱	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲
یا تہمنا	یا تہمنا	شامے	شامے	شامے	شامے
۹	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲
یا تہمنا بالفتح	یا تہمنا بالفتح	اوردہ	اوردہ	اوردہ	اوردہ
۱۰	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲
مائہ	مائہ	مکت الاشرف	مکت الاشرف	مکت الاشرف	مکت الاشرف
۱۱	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲

سَطر	عَلَفَ	صَحِيح	صَفِيح	سَطر	عَلَفَ	صَحِيح
۱۹۲	۱۳	دَلِيلَهُمَا	۲۰۲	۲	إِلَّا اللَّهُ مَالِغٌ	صَحِيح
۱۹۲	۱۴	لَبَّ	۲۰۳	۲	رَاحَت	بَرَا حَت
۱۹۲	۱۵	عِصَام	۲۰۳	۸	پول ادم	پول ادم
۱۹۳	۲	قَدَم	۲۰۳	۱۳	پیر و مبادی دانت	پیر و مبادی دانت
۱۹۳	۳	أَمَّا	۲۰۳	۱۴	مرد نیادیده است	مرد نیادیده است
۱۹۳	۱۰	دَنَوَا	۲۰۳	۱۹	برحمت	برحمت باز آید
۱۹۳	۱	وَاللَّهِ	۲۰۴	۴	چرا این	چرا این
۱۹۳	۱۱	فَعَد	۲۰۵	۴	بفرستد	بفرستد
۱۹۴	۱۵	نَقُور	۲۰۸	۱۴	تا بقعه وجه	تا بقعه وجه
۱۹۴	۲	در چین کس	۲۰۸	۲۱	کرسی نج	کرسی نج
۱۹۴	۲	عسره مفرد	۲۰۹	۱۲	راسته	راسته
۱۹۵	۱۵	عظیمی است	۲۰۹	۱۴	حصول	اصول
۱۹۶	۱	طول او سه	۲۱۰	۱	فامده	فايده
۱۹۷	۱۶	زمانه کشنده و ضام	۲۱۰	۱۴	چه تدبیر میگردند	چه تدبیر میگردند
۱۹۷	۱۸	باخته م	۲۱۱	۸	این دو	این دو
۱۹۷	۱۹	مردار	۲۱۱	۱۱	کران بین	کران بین
۱۹۸	۱۰	سعیان علی بنی هاشم	۲۱۱	۱۳	لمحافظ	بمحافظ
۱۹۸	۱۸	کسیکه لو لاک	۲۱۲	۵	کویکی زودتر	که تا سر کوی زودتر
۱۹۸	۲۰	چشم و دل	۲۱۲	۱۸	قایق با	قایق با را
۱۹۹	۱۱	دور دو طرف	۲۱۳	۱۵	از ایتیلای	از ایتیلای
۱۹۹	۲۱	ابر م	۲۱۳	۹	وجیه	وجیه



صَفْحَةُ سَيْطَر	عَاطَ	صَفْحَةُ سَيْطَر	صَفْحَةُ سَيْطَر	عَاطَ	صَفْحَةُ سَيْطَر
۲۱۴	۱۱	مقصر	۲۲۵	۱۴	شمال
۲۱۵	۱۳	آن پیره دیوانه	۲۲۶	۱۱	کیب
۲۱۵	۱۴	در دقمان شصت و پنج	۲۲۶	۱۸	جزیره
۲۱۶	۵	غروب	۲۲۷	۳	کوچک است که بقدر
۲۱۶	۲۱	هفتاد و شش	۲۲۷	۳	کوچک است که بقدر
۲۱۷	۵	کفل طول	۲۲۸	۳	اینقدر طری شدم
۲۱۸	۱	بجیره	۲۲۸	۱۲	که اگر بترکد
۲۱۹	۱۹	اتوار سے	۲۲۹	۷	خیلی آدم
۲۲۰	۱۱	آبادی از مصر	۲۳۰	۳	این قدم
۲۲۰	۱۲	دقیقه و	۲۳۰	۵	که باز میرا فیند
۲۲۱	۱۴	عقیق بوده است	۲۳۰	۸	کس پذیرفت از او
۲۲۱	۱۹	میکشان	۲۳۰	۱۷	بین شمال مغرب
۲۲۱	۳۰	دقیقه و	۲۳۱	۱	شمال مغرب
۲۲۲	۳	انشاء الله	۲۳۱	۳	ود
۲۲۲	۱۹	در سهای خوب	۲۳۱	۲۱	الَّذِي يَبْعِرُكَ
۲۲۲	۲۱	مذهب عیسوی	۲۳۲	۶	بما فت
۲۲۳	۵	درخت شل	۲۳۳	۱	سیر
۲۲۳	۶	مید بند	۲۳۳	۲۰	غفور کردم
۲۲۳	۱۲	سواره	۲۳۴	۱	والبشی المطلق
۲۲۳	۱۵	دیگری	۲۳۵	۲	فضای وسیع است
۲۲۴	۱۷	و معه زوجه	۲۳۵	۱۵	کفر هر چه

صَفْحَة	سِفْر	عَلَط	صَحِيح	صَفْحَة	سِفْر	عَلَط	صَحِيح
۲۳۶	صَفْحَة عدد	۱۳۶	۲۳۶	۱	۲۳۷	بنی اعتبار	بنی اعتبار
۳۲۶	۱	۱۲۹۹ در تن ماشیه	۱۱۹۹	۱	۲۳۸	دولت مرار	دولت سی هزار
۲۳۶	۲۰	زکات	دکات	۱۵	۲۳۸	یک ملت را تحکیم کند	یک ملت را احکام کند
۲۳۸	۴	خانہ انجب	خانہ ایشان	۱۰	۲۳۹	بردارند	پروازند با بار
۲۳۸	۳	مادی آداب	مادی آدانی است	۱۳	۲۳۹	وزرات	وزارت
۲۳۸	۲۱	حالت است	حالتی است	۱۲	۲۵۰	ثبوت قیاس	ثبوت قیاس
۲۴۰	۱	بسیان	میان	۱۲	۲۵۱	هشتاد و سه جری	هشتاد و سه جری
۲۴۰	۲	ودیس عمارت مختصر	والعصر	۳	۲۵۲	ودر تاریخ	ودر تاریخ
۲۴۰	۱۹	انگیس آن	انگیس	۱۳	۲۵۲	بمحور برود	بمحور برسد
۲۴۰	۱۶	کوذن کلونیکانی	میان بر آن چوب	۳	۲۵۳	خاک را	تاک را
۲۴۱	ارواح	سته فاز	خته فاز	۱۳	۲۵۳	اسلام کرده ترک	اسلام ترک
۲۴۱	۳	دیگر مسم زیاده	دیگر زیاده	۴	۲۵۴	بقلیان	بقلیان
۲۴۱	۱۸	چهلوی	بچلو	۸	۲۵۴	دحلی	وخیلی
۲۴۲	۱۵	بآه	کمر	۱۲	۲۵۴	ان کل العرب	ان کل العرب
۲۴۲	۱	با پوشش است	با پوشی است	۱۷	۲۵۵	وجود	وجود
۲۴۳	۹	ازمه	لازمه	۱۵	۲۵۶	ازا اهل	ولی از اهل
۲۴۳	۱۰	مفرد	مفرد	۲۷	۲۵۷	ساختن آن بقیل	ساختن آن بقیل
۲۴۶	۶	خرفت	خرفت	۱۸	۲۵۷	عنق اگر کنون	عنق اگر کنون
۲۴۶	۷	محررم	محررم	۱۹	۲۵۸	وزمان ملطت	وآن عهد ملطت
۲۴۶	۲۱	لامت	لامت	۴	۲۵۹	ازشار	ازشار
۲۴۶	۱۹	برخیزد	برخیزد	۱۰	۲۵۹	و غیره هم بکشد	و غیره بکشد

صفحہ سطر	غلط	صحیح	صفحہ سطر	غلط	صحیح
۱۰ ۲۵۹	داشته باشند	داشته باشند	۲۰ ۲۶۸	فناشن ازند	فناشن ازند
۱۴ ۲۵۹	استات	استات	۱ ۲۶۹	تاریخ نافعی است	تاریخ نافعی است
۱۹ ۲۵۹	محو	محو	۱۸ ۲۶۹	انجبا	انجبارا
۲ ۲۶۰	بھذا	لھذا	۷ ۲۷۰	دین پاک کرده میگویم	دین پاک کرده میگویم
۲۱ ۲۶۰	وصف	وصف	۱۷ ۲۷۱	صرصری	صرصری
۱۷ ۲۶۱	و سعید پاشا	دزیز سعید پاشا	۲۷۲	سنت پال کلبانی	سنت پال کلبانی
۲۰ ۲۶۱	آخری خاسته باشد	آخری خاسته باشد	۱ ۲۷۳	بند رو کجکی	بند رو کجکی
۶ ۲۶۲	قطع ایدے	قطع ایدے	۹ ۲۷۳	کیطراف قاده دارو	کیطراف قاده دارو
۱۴ ۲۶۲	بال کنند	بال کنند		بلی خستیار جو پور کو کجکی	بلی خستیار جو پور کو کجکی
۵ ۲۶۳	پایین	بامین بایم	۱۰ ۲۷۴	ادام سیات	ادام سیات
۲۰ ۲۶۳	داپور	داپور	۲ ۲۷۵	اجنه	اجنه
۲۱ ۲۶۳	شما که	کشتا بکشی	۱ ۲۷۶	چارماست که	چارماست که
۱۸ ۲۶۴	باموش است	باموش است	۱ ۲۷۶	وندالامر	وندالامر
۹ ۲۶۵	چون	چون	۲ ۲۷۶	بادبیات	بادبیات
۱۰ ۲۶۶	میرود	میرود	۱۰ ۲۷۶	ازان بعبد	ازان بعبد
۶ ۲۶۶	دریای سیاه	دریای سیاه	۱۵ ۲۷۶	بصحر افتاد	بصحر افتاد
۱۹ ۲۶۷	نخار	نخار	۲۱ ۲۷۶	قودی ری که	قودی ری که
۲۱ ۲۶۷	که پو بجانی رسید	که پو بجانی رسید	۹ ۲۷۷	دور آنجا باز بروا	دور آنجا باز بروا
۲ ۲۶۸	دھرا	دھرا	۲۱ ۲۷۷	پوستے	پوستے
۱۶ ۲۶۸	داپور ایم	داپور ایم	۱۱ ۲۷۸	شمدر	شمدر
۱۹ ۲۶۸	تخریص	تخریص	۷ ۲۷۹	تشریت برد	تشریت برد

بلی خستیار جو پور کو کجکی

قودی ری که

صفحه سطر	عَلَط	صحیح	صفحه سطر	عَلَط	صحیح
۲۷۹ ۷	متین است	متین است	۲۹۲ ۱۵	اعراب می کند	اعراب می کند
۲۷۹ ۱۲	خانه بود	خانه نبود	۲۹۲ ۱۹	کر لاله بود آن مستر	در سبز بود آن مستر
۲۸۰ ۴	خبر دهم	خبر دهم	۲۹۲ ۲۱	ذرات او	اجزای او و ساد چون
۲۸۰ ۱۲	و حاق	و طاق	۲۹۳ ۲	چنین	چنین با هم کار
۲۸۰ ۲۱	مست	منبت	۲۹۳ ۲	کاش	کاش
۲۸۲ ۱۳	و ابرو	و ابرو که با و ر و و	۲۹۳ ۱۵	آد	آد
۲۸۲ ۱۵	برج الاول	برج الاول است و پو	۲۹۴ ۱۲	آخرین صفی قهای	است و اولی معلوم
۲۸۳ ۵	ایقدر زهم	ایقدر هم که ششم	۲۹۵ ۱۶	ولایت و سقا	ولایت و سقا
۲۸۳ ۱۷	بجاسه او	بجاسه او	۲۹۵ ۱۸	سم انبار	سم انبار
۲۸۴ ۱۱	خار	انظار	۲۹۶ ۹	آفند	آفند
۲۸۶ ۱	شامون	شامون	۲۹۶ ۱۶	معمری بود که	معمری بود که
۲۸۶ ۱۳	امپراطو	امپراطور	۲۹۷ ۱	ایکیا یا	شاه تختیه در زبان کرچی
۲۸۶ ۱۶	کسای	کلیسای	۲۹۷ ۲	حدین	چندین
۲۸۶ ۱۸	یکساء	یکساعت	۲۹۷ ۶	امیراطو	امپراطور
۲۸۹ ۲۰	محاوره است	محاوره است	۲۹۷ ۱۷	دو فرغ دو فرغ	دو فرغ دو فرغ
۲۹۰ ۲۱	خوب نداند	خوب نداند	۲۹۸ ۱	بسیار قطعه	و در کنار پس
۲۹۱ ۴	آن سلطان	مسل آن سلطان	۲۹۸ ۲	می گذرد	می گذرد
۲۹۱ ۱۵	بدری خاص	بدری خاص و در	۲۹۸ ۲	بدری کور	بدری کور شود
۲۹۱ ۱۶	اجزای این	اجزای این	۲۹۸ ۳	کادج	کادج با نام
۲۹۱ ۲۱	آن شکل	آن شکل که بر	۲۹۸ ۴	راه	راه
۲۹۲ ۶	دیوانه بود	دیوانه بود و	۲۹۸ ۵	مطرف	یکطرف

این و صحیح است را با این صحیح  
در جدول معلوم شده است

این و صحیح است را با این صحیح

صغیر سطر	غلط	صحیح	صغیر سطر	غلط	صحیح
۲۹۸	۷	قدیم	۳۱۰	۵	طوری غریب است
۲۹۸	۹	حار	۳۱۰	۱۵	خزقل از زانوه
۲۹۸	۱۹	دغستانان ضحّا	۳۱۰	۱۹	دغستانان ضحّا
۲۹۹	۲۰	رسمان	۳۱۰	۲۱	رسمان با محبت
۳۰۰	۷	چاکت بکند	۳۱۱	۴	باشند نفقه
۳۰۰	۱۲	ارامند	۳۱۱	۵	کند
۳۰۰	۱۶	نفع خواهد برد	۳۱۱	۱۳	با اسکندریکین یادگزار
۳۰۰	۲۰	کعبه در	۳۱۱	۱۴	حاجی غبانده
۳۰۱	۱	ترش آنجا رفت	۳۱۱	۱۵	نزل
۳۰۳	۸	مخچه پوشش	۳۱۱	۱۷	بیکزاده
۳۰۴	۹	قش	۳۱۱	۲۰	نال فرین
۳۰۴	۲۱	بیاد کوبه دین	۳۱۱	۲۱	حاشو پس
۳۰۵	۲	راه است	۳۱۲	۵	رضامندی
۳۰۷	۱۷	دات بزرگ	۳۱۲	۱۵	فنه ابغ
۳۰۸	۶	عصم	۳۱۳	۸	یوت
۳۰۸	۱۱	استاریل اسکی	۳۱۳	۱۲	خیالند
۳۰۸	۱۲	بخردان	۳۱۴	۳	یاد
۳۰۹	۱	عزاده کاپک	۳۱۴	۴	چ
۳۰۹	۱۵	خوب میزند	۳۱۴	۶	ایکسی
۳۱۰	۲	قبرست	۳۱۴	۹	بس
۳۱۰	۴	حکات	۳۱۴	۱۰	زرنخته

حرف بی  
تانی

صفحہ بظہر	حافظ	صفحہ بظہر	حافظ	صفحہ بظہر	حافظ
۳۱۴	۱۴	خان اداہت	خان اداہت	۳۱۵	۱۴
۳۱۴	۱۸	بحین بیک	بحین بیک	۳۱۶	۶
۳۱۵	۱۹	از اصطلاح فارسی	از اصطلاح فارسی	۳۱۶	۱۱
۳۱۵	۹	باشت	باشت	۳۱۶	۲۱
۳۱۵	۱۵	قطر باق	قطر باق	۳۱۷	۶
۳۱۶	۴	لٹانی بٹانی نوٹ	لٹانی بٹانی نوٹ	۳۱۷	۱۲
۳۱۶	۶	ارکٹ میزد و جانچ	ارکٹ میزد و جانچ	۳۱۷	۱۴
۳۱۶	۱۲	جز بقیمہ الملک علی	جز بقیمہ الملک علی	۳۱۸	۶
۳۱۹	۱	آب سکون	آب سکون	۳۱۸	۷
۳۱۹	۱۲	باین جنوب مشرق	باین جنوب مشرق	۳۱۸	۱۲
۳۲۰	۳	سلطانی رہنم	سلطانی رہنم	۳۱۹	۲
۳۲۰	۱۲	دودمان	دودمان	۳۱۹	۵
۳۲۱	۵	اپریل باببار	اپریل باببار	۳۱۹	۱۴
۳۲۱	۷	قصر اجناس	قصر اجناس	۳۱۹	۱۶
۳۲۱	۱۵	حاصوا	حاصوا	۳۲۰	۴
۳۲۲	۴	خارج حاجی	خارج حاجی	۳۲۰	۱۰
۳۲۲	۸	میرزا علی محمد خاں	میرزا محمد علی خاں	۳۲۰	۲۰
۳۲۲	۱۷	مرق	مرق	۳۲۱	۲۱
۳۲۲	در شا	اخبار بابا مودہ	اخبار بابا مودہ	۳۲۲	در شا
۳۲۴	۱۰	عید حضرت	عید مولود حضرت	۳۲۲	۱۹
۳۲۵	۱۰	مرد محمودان	مرد محمودان	۳۲۴	در شا

صفحہ سطر	غلط	صحیح	صفحہ سطر	غلط	صحیح
۱۰ ۳۲۴	جاءرود	جاءرود	۱۴ ۳۵۱	در پستجاء	مستجاء
۱۵ ۳۲۴	کہ در ولایت عثمانیہ	کہ در ولایت عثمانیہ	۹ ۳۵۲	فضل ضایع است و	زیر و زائد مذکر قبلہ برگرد
۱ ۳۲۵	مرحمت ازین	مرحمت شدہ ازین	۱۵ ۳۵۲	فہ نمودہ	فہ نمود
۱۲ ۳۲۶	حضرہ اندانہ	حضرہ اندانہ	۱ ۳۵۳	گفتہ	گفتہ
۶ ۳۲۷	این دو مکان	این دو مکان	۱۳ ۳۵۴	بسیار	بسیار است
۱ ۳۲۵	قاطر	و قاطر	۱۵ ۳۵۴	کتاب	کہ آتہ کہ
۴ ۳۲۵	رہ نوروان	رہ نوروان	۳۵۴	و غاری	و جاری است
۱۹ ۳۲۵	نیام	نیامہ	۱۹ ۳۵۴	بکستان	سو سوئم بکستان
۳ ۳۲۶	اصول	واصول	۱۱ ۳۵۶	مستمدی	مستمدی
۴ ۳۲۶	تاج	نتیج	۱۴ ۳۵۶	ازین	ازین
۱۱ ۳۲۶	واقی بعقل	و اسف	۱۹ ۳۵۶	کہ ارمان	از میان
۱۹ ۳۲۶	و این مک	این مک	۱۱ ۳۵۷	اردان	اذان کتب
۲۱ ۳۲۶	کہ صحرا	صحرا	۱۲۰ ۳۶۱	صدیقی محمد در برچان	صدیقی محمد در ہواچوان
۶ ۳۲۷	خاقان بن	خاقان بن			
۱۰ ۳۲۷	چاخچہ	چانگہ			
۳۲۷	چند شرسے	شرعی از ان قصیدہ			
۵ ۳۲۷	ابستام	ابستام در عمل			
۶ ۳۲۷	خواہد	خواہد			
۱۲ ۳۲۷	بازک شبانکارہ	ملوک باہیم			
۲۰ ۳۲۷	اسیر	اسیر			
۱ ۳۲۷	کہ رقم	کہ رقم او			

## بسم خیرالاسماء

الحمد والعسلوة ممدوح ای رباب انش و اصحاب شش میارو که پس از تکلیف مصلحت  
اولا اباب شد و در دار الحلا فطرا صا اما بعد عن محمدان این صفت شریفه که مطهر طای عالم رسید  
حدود من کن حمرالا سود و در کن عراقی کنگوی شد و این پس پست تحقق گردید که در سیه و کان در مدیت الحمرالا  
طای ای اما یہ و قضا ی پست جماعت خلافت و اکنون که قریب نژاد و پیوسته سال در جرت خضر خیرالان  
صلی الله علیه و آله و سلم که شت است این پس معلوم شده بود که در میان این و فریقین اختلافات متنا  
سبب این باشد که چون اهل لبخلاف از اهل پست جماعت متعده و مرکب برایت شریف شود چون مطهر  
و مسلم ایشان نیز از اهل امل این ملات آنچه خود و تیسریم می کند و چون آقام در در کن حمرالا و ملات  
موسک مت و پست شده و لهذا از ان و در کن یک پست معلوم ندانند که چه در چهار در کن اسلام پست است  
و نعمت دیر و هم که در طرف کن عراقی و شامی و طرف میراث باشد و امین را نعت که مطهر فیض کن  
چند نعت شود همیشه که در حاضری حجت طواف گردانید شوط را از اهل طرف نعمت ابرو که در طرف میراث  
صلی الله علیه و آله و سلم کن و در کن ایشان را نعت مردم ندانند و در کناب سناک هم در کن اما یہ چند نعت که در کن  
این قمره و کان تصحیح مرقوم شده و مکرر در باب و کلام مرقوم داشته اند و در کن حمرالا سود و کان کن عراقی  
نعتیه و اهل ست و جماعت کن حمرالا سود و جدات و کن عراقی چه چنانکه قافانی در تحفه القومین می گوید

بعضی قافانی را تجرید از قطن که گشته شیده می افتد	طی مجول یرم در سینه	دافتم که آن خط است
یا آن خدا و لیس من می شست	که چون از زور شیده متا	بجان باد ساسو که خور و
چون قافانی ندانید که حشر است	جواب این سخن دافتم و	اما شاد و تحفه القومین کن و
پنی حشر بلال کرد	نیز پس پیرو در قون	آن نکت و در غلا صد
نورست در آن باد و پنیا	چون در طلالت حاجین	یاد و هم طس و جنبه نو
یا سربزیا حرف	یاد و شب تیره ضرورت	آن پند و می کمر سال و
نقاعان همه در برش گرفت	و بیده و دلی پیش رفت	اورا سرب و اورا رفت
		شای علیایت و در







صفحه سطر	عنا	صحیح	صحیفه سطر	عنا	صحیح
۱۴	۱۱	از غریبه قریه		پسکریز را یکصد نه نذرت و متاع یک کرا	صحیفه سطر
۳۳	۱۴	پسکریز را یکصد نه نذرت و متاع یک کرا		و قطع حاصل کرد و وصول آن پسکریز را بخوری	
۴	۱۷	تاشای پوزیه		و واجب میل آن خوراه و وصول پسکریز را بخورده	
۶۹	۵	شند منه		و اصد باشد خواه علی التاقیب باشد یا مخفی	
۱۰۳	۱۳	وقت		عبارت متن کتاب این سطر غلط بود این	
۱۱۱	۱۴	یقین درت		برای تو توضیح مسلمی شد	
۱۱۸	۷	اعراب باوید		از صید حرام است که	
۱۲۴	۱۰	وند		بعد از خورده نشد نوشته شود و خورده نشد	
۱۴۸	۸	حمله دار		که آن جناب است یا غریبه باشد و بعد از آن	
۱۴۸	۱۸	دو لای طرز و زبده		و همچنین صید کردن ابی و که هر جا باشد	
۱۵۰	۱۷	بعد از خورده شد		حرام است	
۱۵۲	۶	و بر دو کلام غلط است		و در ذکر کلمات در آقا	
۱۵۴	۱	و عسره متع و حج		خفیف باغیا	
۱۵۶	۱۲	استماع حرام است		و در نزدیکی لفظ در آقا	
۱۶۳	۳	و حج اگر نیست پسکریز استاق یک کیر بزرگ		یا نایک با میم است	
		یکصد نه نذرت و متاع یک کرا		یا لیکر مصفا علی است	
		بنی که واجب است از حق پسکریز را استاق		و صد که در آقا	
		و اوست خول حقین بخوردن آن پسکریز		را ده که نشان عقد و متن است باید بالا	
		پس اگر آن پسکریز را یکصد نه نذرت و متاع یک کرا		متاع نوشت که متاع عالم و ما فیها	
		بخورد و خواه خورد و در صورت خوردن خورده		قریالی الله بیع الله	
		باشد و خواه متذربا و متاع یک صحیفه و اگر		جای حضرت	

صفحه سیطر	غلط	صحیح	صفحه سیطر	غلط	صحیح
۱۸۷	۷	کرفتار کنم	۲۴۵	۱۴	اصطرا در پرده است
۱۸۷	۱۷	چانچ	۲۴۷	۲۰	فرکتان کی قدره
۱۸۹	۴	یاقه و قبرستان	۲۵۲	۱۰	وزیر عمارت
۱۹۱	۷	نوشته بودند	۲۵۲	۱۵	آدم و طاق
۱۹۲	۱۷	لطف بجا آورده بعد از راه رجب	۲۵۲	۱۱	ماکول
۱۹۵	۱۶	باین قدر کی گشت	۲۵۲	۹	آرجیان
۱۹۶	۱۵	ایں کوز با بخوانند	۲۵۲	۱۱	مینی مادشت و
۱۹۷	۴	که عوام هم بخورند	۲۵۲	۷	در شربش با بخورند
۲۰	۷	جل العرات	۲۵۲	۱۶	بنظر غریب می آمد
۲۰۱	۱۲	شریف عبد الله			تلاش شد که در صبح غلط
۲۰۷	۴	آخر نظر را ده کند			کلمات میقتضی است
		با او قرار منکر را بداد			کلمات میقتضی است
۲۱۴	۱۷	مین کن			کلمات میقتضی است
۲۱۶	۱۲	شروع و پورا را از او			بعد از سادیس جاسق خان قمار است
۲۲۹	۱۲	آدم و عمارت			سیاح رضا قلی خان قمار است
۲۳۲	۱۰	معاودت			بعد از تفاوت اردو که گرم زرات
۲۳۲	۱۹	آن			بعد از شیدا و قمار میبرد
۲۳۳	۹	بمسل آورد			بعد از کوزه قینی نال آن کوزه
۲۴۳	۱۳	از کالک پادیه شیم			بعد از در لطف - روز
۲۴۴	۱۰	اساسی آنها			بعد از صا آرائی لطف تشک
۲۴۴	۵	کوتی بی پی پی پی			بعد از یک پل لطف بزرگ

کلمات میقتضی است که در صورت کلمات میقتضی است

کلمات میقتضی است

صفحه سطر	کلمات سِفطیشده	صفحه سطر	کلمات سِفطیشده
۲۹ ۱۷	بداز کز لفظ ازدور افتاده بویند	۷۰ ۱۴	بداز کز ششانی لفظ حرکت شستی افتاده
۳۲ ۵	بداز بر اطراراضی لفظ نیکولای افتاده بویند	۷۱ ۶	بداز کز ششانی لفظ دریای افتاده بویند
۳۳ ۴	بداز جیت شرق لفظ از بمبرقه افتاده بویند	۷۱ ۱۵	بداز در برانی لفظ مشرقی افتاده بویند
۳۶ ۱۳	بداز اعلام کرد که جاب پرس افتاده بویند	۷۱ ۱۹	بداز افتاده لفظ بودند افتاده بویند
۳۸ ۱۵	بداز قزاق لفظ بانایب افتاده بویند	۷۲ ۱۴	بداز در کنار لفظ دریا افتاده بویند
۴۰ ۱۷	بداز کویر لفظ کفت سیاه افتاده بویند	۸۱ ۱	بداز واکر کله آن افتاده بویند
۴۲ ۳	بداز برای سفر لفظ دریا افتاده بویند	۸۱ ۶	بداز صافت کله میشود افتاده بویند
۴۴ ۲۱	بداز کز لفظ حمل افتاده بویند	۸۴ ۱۹	بداز آرا سیه این وسط افتاده در حیات
۴۵ ۴	بداز تورم بفرج کت میشود از تورم		و پیرانه ششانی لفظ اسکندریه که تجارت دارد
۴۵ ۴۷	بداز طرف دیگر از بالای آن افتاده بویند		و عمارت و کلاه فرخی شکست بیان باغ خدا
۴۶ ۱۹	بداز سوراخ لفظ کرده افتاده بویند	۸۶ ۲۰	بداز قبل از لفظ حسد بود افتاده بویند
۴۶ ۲۰	بداز ولی لفظ در اینجا افتاده بویند	۸۷ ۱۳	بداز یک کله لفظ اسپلا بول افتاده بویند
۵۳ ۶	بداز نیز لفظ قدری افتاده بویند	۹۰ ۱۵	بداز علی لفظ آنچه افتاده بویند
۵۴ ۵	بداز یکی لفظ از دیگری افتاده بویند	۹۰ ۲۱	بداز عراقی لفظ بایم ذرع عراقی افتاده
۵۶ ۸	بداز بمصارف خانه افتاده بویند	۹۲ ۳	بداز ابرام لفظ علامات افتاده بویند
۵۷ ۱۰	بداز زمره لفظ بزرگ افتاده بویند	۱۰۳ ۴	بداز ویر لفظ از ایمان نبود افتاده بویند
۵۷ ۱۴	بداز که در لفظ رمضان افتاده بویند	۱۰۳ ۹	بداز تکه کله بمصر افتاده بویند
۵۹ ۱۵	بداز کوه لفظ رستم افتاده بویند	۱۰۹ ۱۰	بداز شود لفظ وحمل افتاده بویند
۶۰ ۱۳	بداز ولایت کله بیشتر افتاده بویند	۱۱۰ ۱۲	بداز ساحل کله طرف افتاده بویند
۶۵ ۱	بداز کوه لفظ دارد افتاده بویند	۱۱۱ ۱۸	بداز زیاده کله جسد افتاده بویند
۶۹ ۱	بداز ولایت اول لفظ کتاب افتاده بویند	۱۱۲ ۶	بداز بار خشت لفظ نفیس افتاده بویند

صفحه سطر	کلمات بیفت مشدّد	صفحه سطر	کلمات بیفت مشدّد
۱۱۵	۱۶ بعد از کول و سلام بر بی آنحضرت افاد	۱۱۵	و منه قوه من لیک انی امانی علی
۱۲۱	۲۵ بعد از شرف این افاده بنویسد	۱۲۱	و ملازم لا طاعتک و منه علی الصد
۱۲۳	۱۸ بعد از رزاجیل که تاجر افاده بنویسد	۱۲۳	کونک کجدا یله و شکر ایح حدی غاملد
۱۲۴	۱۶ بعد از روزه که بدست افاده بنویسد	۱۲۴	و کان جدر ان یقال لک و ثنی علی فیه
۱۲۵	۸ بعد از آورده لغز بودن افاده بنویسد	۱۲۵	الاکید کاف المصباح ان کسله لیک
۱۲۵	۹ بعد از انعام لغز انچارشده افاده بنویسد	۱۲۵	خدت التی انی انما لیک کدالیا و افاد
۱۳۰	۱۳ بعد از آمدن لغز خف رخورده افاده بنویسد	۱۳۰	کدافامیه و طایفه کد حایه و کمر لب
۱۳۳	۲ بعد از شرف ششم ششم افاده بنویسد	۱۳۳	الت او معاه الخافعی تصدک من
۱۳۴	۱۲ بعد از ایستادن که نو افاده بنویسد	۱۳۴	دار و نکت دارغای تو احوها ای افاد
۱۳۴	۱۸ بعد از اکران لغز حدیث افاده بنویسد	۱۳۴	بماتح احاطه لک انک لی محنته لرحها
۱۳۵	۱ بعد از و این که دو افاده بنویسد	۱۳۵	او معاه لحد لاجلک من تو لغز حیه و کلا
۱۳۶	۱ بعد از شرف این چه که افاده بنویسد	۱۳۶	ای خالص و البدریه عید الکلیه طایفه
	و بعد از کبری صفری هزار یکد کبر منعقد است		موسیقی آلات مد و قال لیک
۱۳۴	۸ بعد از کدر که ایام افاده بنویسد	۱۳۴	بعد از قی که اتفاق افاده بنویسد
۱۳۴	۸ بعد از امروز لغز صبح افاده بنویسد	۱۳۴	بعد از حرکت شد افاده بنویسد
۱۳۶	۷ بعد از روزه که باشد افاده بنویسد	۱۳۶	بعد از کانا که سه افاده بنویسد
۱۵۰	۱۷ بعد از خوابد لغز زیرا که افاده بنویسد	۱۵۰	بعد از صبح که سن افاده بنویسد
۱۵۵	۱۱ منی بیک شب که در خوابد لغز چون افاده بنویسد	۱۵۵	بعد از ساعت پسته افاده بنویسد
	الکت نفع لام تشید بای حده منی مقيم		بعد از هاضین که هیچ افاده بنویسد
	لارم شدن انسان مستجاب و کاسه را		بعد از سیاه بجا سادی دابست افاده
	یقال آت مالکان اذا انام به و کرمه		بعد از در زیر او که در و سک افاده بنویسد

[illegible]

صفحه	سیطر	کلمات سیطشده	صفحه	سیطر	کلمات سیطشده
۱۸۰	۹	بداز زلفظ در وسط بیت افتاده بنویسد	۲۰۷	۱۶	بداز بود که اسپاب افتاده بنویسد
۱۸۰	۱۱	بداز که که در افتاده بنویسد	۲۰۸	۱۲	بداز که در که میان افتاده بنویسد
۱۸۰	۱۲	بداز نه و لفظ در منی افتاده بنویسد	۲۱۰	۱۳	بداز عرفات و منی افتاده بنویسد
۱۸۰	۲۰	بداز نیش که که افتاده بنویسد	۲۱۳	۱۳	بداز شده که رفت افتاده بنویسد
۱۸۱	۱۷	بداز روز که بس افتاده بنویسد	۲۱۶	۸	بداز که لفظ از زیلع افتاده بنویسد
۱۸۲	۵	بداز تمام که حضرت افتاده بنویسد	۲۱۸	۲	بداز آبادی که دارد افتاده بنویسد
۱۸۴	۱۰	بداز بی که این افتاده بنویسد	۲۱۸	۲۰	بداز میل که مسافت افتاده بنویسد
۱۸۴	۱۳	بداز که که باید افتاده بنویسد	۲۱۹	۱۴	بداز به لفظ عرض افتاده بنویسد
۱۸۵	۵	بداز شیر که که در افتاده بنویسد	۲۲۱	۹	بداز یکی را لفظ من افتاده بنویسد
۱۸۸	۱۰	بداز صبی لفظ شریف افتاده بنویسد	۲۲۱	۱۰	بداز اگر که سیح افتاده بنویسد
۱۸۸	۱۸	بداز مردم لفظ چگونه افتاده بنویسد	۲۲۲	۶	بداز بنا و در قدیم افتاده بنویسد
۱۸۸	۱۹	بداز میخورد که بار افتاده بنویسد	۲۲۵	۱۲	بداز بود ثانی لفظ که افتاده بنویسد
۱۹۰	۱۳	بداز بخانه لفظ عشر افتاده بنویسد	۲۲۷	۲۸	بداز کردم لفظ من افتاده بنویسد
۱۹۱	۱۶	بداز برود که یقینا افتاده بنویسد	۲۲۸	۸	بداز شارای لفظ هسم افتاده بنویسد
۱۹۴	۹	بداز تمیزی که در بیت افتاده بنویسد	۲۲۸	۱۳	بداز وقه که شب افتاده بنویسد
۱۹۴	۱۶	بداز در آمد لفظ در مقام حبلی افتاده بنویسد	۲۲۸	۱۸	بداز صد لفظ ترکیب دن افتاده بنویسد
۱۹۹	۶	بداز حرم لفظ مبارک افتاده بنویسد	۲۳۲	۶	بداز آوازی لفظ فاصه افتاده بنویسد
۲۰۰	۶	بداز که لفظ و فاصه افتاده بنویسد	۲۳۵	۱۱	بداز من که در منزل افتاده بنویسد
۲۰۰	۱۹	بداز زکی که کرده افتاده بنویسد	۲۳۷	۱۹	بداز بر مرتبه از دیگری افتاده بنویسد
۲۰۲	۱۰	بداز آبادی که زیاد افتاده بنویسد	۲۳۹	۱۳	بداز واجبه که دین افتاده بنویسد
۲۰۳	۷	بداز آنجا که آدم افتاده بنویسد	۲۴۱	۴	بداز آتا را لفظ زغال افتاده بنویسد

صفحه	سیطر	کلمات سیطره	صفحه	سیطر	کلمات سیطره
۲۴۱	۱۲	بعد از کرده اند که این طور افتاده بودند	۲۷۲	۲	بعد از گذشته که ایم افتاده بودند
۲۴۸	۱	بعد از دولت که سپه افتاده بودند	۲۷۲	۵	بعد از خواجه که معلوم شد افتاده
۲۵۰	۲	بعد از که با ناله ملک خود را افتاده بودند	۲۷۵	۶	بعد از پوتی که همه افتاده بودند
۲۵۱	۵	بعد از یلیم را که در حبس افتاده بودند	۲۷۶	۱	بعد از باس که طول افتاده بودند
۲۵۱	۱۰	بعد از نباله و احوال و افتاده بودند	۲۷۶	۱۶	بعد از طری که در این چه کلمه افتاده بودند
۲۵۱	۱۲	بعد از چو که مطابق با و تهری افتاده بود			و پس از آن که یک دور پرس می کردیم
۲۵۱	۲۱	بعد از شتا که سیال افتاده بودند	۲۷۷	۷	بعد از بازل که ساشراش افتاده بودند
۲۵۲	۹	بعد از بودند که قرین افتاده بودند	۲۷۹	۸	بعد از که اینچه که افتاده در حاشیه بودند
۲۵۵	۴	بعد از رسید که بایشان افتاده بودند			و خودشان را اختیار کرده است
۲۵۵	۴	بعد از باز که مطلب افتاده بودند	۲۸۰	۱۳	بعد از کوفه که چند روز است افتاده
۲۶۲	۷	بعد از نالی که نسیه افتاده بودند	۲۸۱	۱۶	بعد از در که تحت افتاده بودند
۲۶۳	۱۱	بعد از شده که بود افتاده بودند	۲۸۱	۴	بعد از باج که در دست افتاده بودند
۲۶۵	۴	بعد از که بود افتاده بودند	۲۸۲	۱۹	بعد از مانی که اجزای مخصوص است
۲۶۶	۲۱	بعد از تو که ترسیال افتاده بودند	۲۸۳	۶	بعد از عده که این افتاده بودند
۲۶۶	۲۱	بعد از تهری که هم افتاده بودند	۲۸۷	۱۳	بعد از باس که باز افتاده بودند
۲۶۷	۹	بعد از بولی که تاکنون افتاده بودند	۲۸۹	۱۲	بعد از رحمت که باید افتاده بودند
۲۶۸	۶	بعد از فای که و عراب افتاده بودند	۲۸۹	۱۴	بعد از ای که عباد الله افتاده
۲۶۸	۱۶	بعد از خلی که صحبت کردم افتاده بودند	۲۹۱	۴	بعد از فاش که شکل افتاده بودند
۲۷۰	۱۶	بعد از شده که ایم افتاده بودند	۲۹۶	۱۳	بعد از از که میان افتاده بودند
۲۷۳	۹	بعد از کرده که افتاده در حاشیه بودند	۳۰۳	۱۵	بعد از در که طرف افتاده بودند
		یک مرتبه بر او زکوکت ریخته	۳۰۵	۶	بعد از پسر که حاسب افتاده بودند





در روزی که با من است

[illegible]

بسم الله

الحمد لله

والصلاة

والسليم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

والعزيم

مَدَنِي  
مَدَنِي  
مَدَنِي

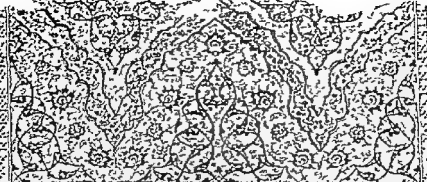
اگر روک و جوی فایض

ای علیٰ حصہ

قد رفته و قاصد است  
شافیه ای که اسلام را با انشاد  
از ایشان است که از امامان  
ناور الذین و باطل خدا را قتل نموده است و خداوند  
تعالی عیب دعا خواند و این نواب و جمل و دیگر جمل  
مانند شدند و لهذا خواستند که بعضی از  
وفوران نام باشند که خواص عو از  
فکر و فکر کردند و در آن  
تحریر و تحریر و تحریر

وَأَتَّبِعِينَ مَا آمُرُكُمْ بِهِ

المفتي السني  
عليه السلام



مما كان من ذل الكسبل وكفاية الذليل

بسم الله الرحمن الرحيم

روز چهارشنبه مرغ شرب علیّه اجر بی از قرآن کریم که چهارشنبه ختم شعبان بخال عترت که است  
ایام و لنا توجه یا معاذ مدین قال عیسیٰ بن یحییٰ ان یهدی بنی و اواء التبیمل ایام و یهدی بنی  
بخال ختم ایام را که که بیست و ذکر و خیرت یک عبده ذکر نماید بطرف جانب محمد از امامی حاجی بود  
خطه اقد رسید فرمود چهارشنبه اوقات و ان شاء الله بابت این مرغ خیرت لهذا بجا آورد و توبه روز یکشنبه  
ستوناب حضور ابرار الزمان علی حضرت سادات بی و خداوند شوق از خاک پای مبارک است خاص حاصل کردم

روز چهارشنبه بمقام العظمیٰ آخری ساعت شانزده دقیقه از دست گذسته بطلان الاول در بصره انجا  
حرکت کردم مطابق بیت دوم شهر روز جمالی بوقت ششم شب ۸۵۷ هجری مخلیس است که پیر نصف النهار  
مستند یا در درجه دوازده دقیقه است و آب شطاب ساکن در حسام است پلنه سلطان امیر زادام  
قبلا له العالی دسکار حاجی غموسف الدوله میرزا و حاجی بهاء الدوله پاشا پان میرزا اب دو او  
شاید است آمدن روزانی در آنجا توقف کرده و اعلیٰ نموده روانه شدند از پیشکشا خیز و روز و در آنجا

روز چهارشنبه بنهم شبان نزل کن بود و پنج کاف عربی قریب است که در شمال مغرب است  
از این پنج کاف یکی کنار او و دیگری واقع شده است و محتوی بیست و نه تان تین است و تا طهر  
و فرخ است یک روز در کن او راق شد

سرمایان

کونج و پسیاب یک سده ۱۵۰  
کونج و پسیاب یک سده ۱۵۰  
کونج و پسیاب یک سده ۱۵۰

ایہ باب یکم فی مسئلہ حسن و قبح قرآن علی محمد بن  
و ابائی دارقطنی زین العابدین علی

عليه مهره داشته باشد این اعمدین را بنی استاده رحمتی صلوات  
 بر سر آن حضرت

[illegible]

1292

[illegible]

1949



دو عم و آقا دینی از محضر ای بیطاعت و محراب ناپسند ای کلمات چادر و بکشی ازنده در نزدیکی و  
حصار شقایق فخری از طایفه انانی پس بچند کتاب عربی بر وزن و نه

روز یکشنبه هجدهم شعبان منزل عده آمد آفرین بود که از راه خان لاسپت بلاق خولی است حرکت عوامی مثل مهر بود و فرسخ و نیم نواب سلطان احمد میرزا عهده دوله حاکم قسنبرین شدند که در عهده آباء سیم بدین نیت آفریدند و که روز پنجشنبه آواراق شد

[illegible]

روز چهارشنبه بیت و یکم شبان را قافا با تیر خزان با جمیع قبیله الملوک علی العیود روز شنبان در یک حرکت  
اول منزل بسته روی محاب مغرب بود و بعد با پیشان مغرب حرکت کردیم شبان قیود و از قافا با تیر خزان  
چهار مرغ و نیم است در خزان کاروان خراجی ب مردم مشو جزان متداوله ساقه است و فکر خزان محبت  
طول مسافت که پستان و یکدیگر و دوا و سنجی دارد و سنجی معروف شده است آب سنجی خنجر دارد و در شکر و سنجی  
و در پستان یکم پس بهار دارد و اگر چه سرازیری آن سخت طولانی است ولی سنجی جابر است که خدا در آنرا  
شخص این است

روز جمعه میت دو دهم شبان بخزان پای پاشا بنشین مجبور روزی گمان آید که روز دوازدهم شهری تحول  
شهر میزبان است مطابق آنچه پستمره بلیکچر پاشا ارجحی محمد باقی حیرانجی ماکن فرزند او احمد و شاد  
ساخته اوایل دولت خان کهن کسان محام رسیده و در میت بنشاند سال و آنژی سیح رخه دروایان شش و این  
لای دو غار شاد و دلاتان است که در دولت و در وید و عیسو در اهل او می شود و حتی بسیار زیاده کرد  
لننان آب نایز غمت مترد و شد و اقسه هر خزان بچار که کار و سرای مختصر است به جاسر و حرکت می شود







کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲ هوایر مقلب بود

از کتب  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

پیش است و در عرض شمالی سی شصت درجه و بیست دقیقه است و در طول چهل و نه درجه و بیست و پنج دقیقه گریز پنج و نیم  
دقیقه است و انحراف جدارش از جنوب مغرب هشت درجه و بیست و پنج دقیقه است و انحراف قطب نما  
علاوه و بیست و پنج درجه خواهد بود شب شصت و بیست و یکم من که قمارتت نوبت شد منو و الله که کشتیم  
بر سطح سر و باران مجالیت نشد و در میان آن نیز که قمارتت نوبت شد ناچار در روز شنبه غره مضبان کرد  
در شهر خانه نیز از غم علیخان کسبجی بی بی یوان آیدیم که شغول او با کشتیم نوبت یکطرف خوشی اهل خانه و در کار  
یکطرف که از جمعه از صدی آبی آبی خواب و استراحت با حرام شد و بعد کمالی روز چهارشنبه بیستم  
کردم ولی حالت کسالت و قناعت طوری بود که مجال از دست خواب بزم کسبجی بنویس کسبجی و در کار  
نیم چنان سخت و صبح بود که با سپاسی دفع نمیداد و درگاه و ب الفرت نالیدم **اللهم انعم علی عبدك**  
**الضعیف الذلیل** می گفتم تا آنقدر از غم و قناعت بزم کسبجی نالیدم که حالت قناعت نشان نشان بزم کسبجی  
شدیم و از آن تب در نایسب چای آب روزیم و صبح و در می پاید که پار از زمین میوایم کسبجی که از کسبجی  
و در زم بقیت نیدیم پس در غم کسالت لغرض دفع خواهد شد یا خدا انکه در و در دیگر است و جناب الکلیات  
محمود خان کاکم کیلان من چند روز از پستاری و غمنازی کوی کوی بخرد و علای علام می در عیادت کسبجی  
عبادت است مضایقه باشند

روز پنجشنبه نهم شهر رمضان المبارک که در آن روزت پامیر از یک ساعت و نیم ساعت از پامیر از یک ساعت  
و از رسلطانی یک ساعت و نیم ساعت بود و اگر کشتی تا قبضه از نی دو ساعت مسافت است و مسافت کسبجی  
نیم است و یک از پامیر از رسلطانی یک ساعت و نیم است و کشتی تا قبضه از نی دو ساعت مسافت است و مسافت کسبجی  
ساعت است که در طرف آب و یک طرف و کشتی باشد و یک طرف از او در کسبجی بنویس و می توان خواند در طرف جنوب  
او جزیره میان است و اقیانوس که تقریباً بمقدار شصت و پنج فرسنگ طول دارد و در میان کسبجی و پامیر صد فرسنگ است  
و در آن کشتی برج بسیار خوب عالی و مینور خندان که با کسبجی بنویس و کسبجی است که طرف شرق طرف  
شمال و درایت و در زمان آب از دریا خنجر بنام که در طرف شرقی جزایر نالیدم است و در طرف جنوب  
مانند است که آب دریا با کسبجی برج سلطان بنی برسد و در آنجا برج سلطان بنی است و در طرف جنوب است و در آنجا



در میسم و آتشده و بدو دست بخوار فرجیت دارد که چرخ از قدری و در کس است دست هزار نفر مسلمان است  
 و اکنون همه با کوی کونند و خانقاهی هم با کوبسته معلوم نیست که برای ضرورت شراب یا این طور صحبت که  
 با کوبه شش باج خواهد فرزد این در می زرد کران با کوبه عای خیرش امروز با دست نام نادران  
 القصد و دیگر خبری با کوبه طرف جنوب با نرود است مسماه بی بی بیت که می کونند و بر حضرت نام رضا علیه السلام  
 و با آلی انجلی عفت و دارند و در ارتقاء با آلی آن جنات است القصد درین تا که بر می بخاری در شکر هستی آید  
 شد که شاهزاده در میان این کشتی با یکپستان کشت شاهزاده آن است تعجب که شنبه کور ناظر و با کوبه  
 و اندکی عت کشید که جناب کور ناظر با صاحبها با این سپی نشانهای و قبی بکشد آمد و کشتی با کوبه  
 وصل کرده بود و آدم خبر پیدا و خوش است و این با لوشن ترمیم میرزا دین العابدین با کوبه بود و منجم حلی بر  
 که دم ای مرد خوشی خوشی است و کل شت غمرا ب حیوانیت و فیلی خدر خواب که من شنبه خبر شد  
 صاحبها را معرفی کرد و رفت و خوشش کرد و بعد ریاضت و کشتی توقف بکند و بعد از آن مقام برین  
 که برین شایب و دستم که خازن سلطان ایلی خانی در زمان نادر و در عارت و قبی باشد ششم اظهار کرد و کم کا بکا  
 و خوشش کرده بود و بعد ریاضت و کشتی بکند تا خودم بایم آتیا با آلبا پس می آید و در اگر کسی بیرون  
 و در اسکلایمان با کوبه و صاحب شنبها تا می آید و بود مدرن انجلی ایرانی و با کوبه آتیا که عفت و کشت  
 و ششم بکان بکان حوالی بر می کرد و اما از اسکل و آدم و ششم و ششم کشتی حاضر کرده بود و من کور ناظر و در ششم  
 منزل آیدیم منزل خانیه حضرت بی بی که بر حاجی حسن بیگ و دخترزاده کاظم بیگیت و کاظم بیگ شنگانی که آید  
 او را نادر شاه از تنگابن با کوبه آورده است و آنوقت سلیم خان حکومت با کوبه را داشت و در کشتی  
 با منوچکان ایستاد و عظیم نظامی کردند و با و از بند و حاشی که در دهم ایستاد و قدری نادر بکان زد و بعد  
 مرض شد و کور ناظر و با آتیا منزل آمد و قدری شست و رفت و برای الله چشم ام الذکر که با کوبه  
 دیگر حاضر کرده چون زور و شنبه خیال آتیا شای نشکده را داشت و حرکت و سواری ای در دهم بکند  
 عصر روز نوزده ریاضت بغروب با نادر و کور ناظر و ششم ترمیم را ایلی و کوبه کشت بود و کوبه کشت  
 سر برین است و سارا لیه ایران آمد و در خط سر خدایان این عثمانی و در دولت ایران شایب هم دارد

کدنا طاقی  
 بنام کعبه شریف و دار کردن  
 راه شد

۲ مهریانی ۲

چشمه شریف

اگر انا و ج

بکشت

معدن ابریس محمد عاصم بن محمد بن ابی نوحه

روز دوشنبه برهم رخصان داد که بر وقت شد تا شامی که شد که بر آن قدم گذاشتیم و هم کس که بر آن  
 جناب که در اطراف و کس که بیست نظرها را در وایب خود شنید که بر وقت کالی می رود وایب که کس است  
 هر چه در آورده و مهربانی که در جوارح است و نظری که در ترکی و فارسی بیست است بقدر و ده خشت که بیست  
 و ساعت بعد از این بیست چهار ساعت بعد از آنکه تغییرات که بیست است و نیم بعد از ظهر بود آمد و تا آنکه  
 در شکستیم و ما قریه بالا خانه که معدن بیست است و نیم که کس است و بیست تمام بیست است که روزی  
 پوت بشهری آورده و متصل عرا ایا بیست که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 بشهرت بی آورده و در نزدیکی شهر که رخصانی که ساخته اند که آنجا که بیست است و بیست است  
 از آنجا که در هر دو که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 و قریه بالا خانه که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 نسبت را با آن بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 از آنجا که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 حرارت ندارد و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 شل با لا می رود و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 اهل آنجا که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 خانه و وقت و عاقلان که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 که بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 بر خیزیم و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است  
 آنکه بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است و بیست است

بازارخانه

بازارخانه

نوشت جو برفت در می آورد و باقی کار سوزاندن پوری آید که عوض فرمال پشت و میز را یوسف شمس  
 سبزه است در کار خانهای خود با بیعت هزار ساله و عهد سید و خود شرح این شریک سپاس و احترام  
 جلی با بل ایران شبانه است و در جلد نماش کمالی یک ساعت و یک ربع در گذشته از آنجا راه افتادیم و با یک  
 خیلی تند آمدیم چنانچه از شب قد با و کوبه رسیدیم و جناب گوزن را طور در انبرک رسانید و پیاده من و خدمت  
 کرد و بخانه خود شرف رفت و از آنکه ده ما هزار دو فروغ زیاد تر است که در طرف شمال شرق شهر کوبه واقع  
 شد است و در پیش کن در دیواری بنجی مخ قدیم محبوس می نریخته بود که معلوم کسی شده است و در  
 ساسله با کوبه چهل درجه و بیست و پنج دقیقه طول شرقی و از گری نیچ چهل و نه درجه و پنج دقیقه  
 و اسم گوزن را طور با کوبه پست ساد اول انکی است و نصب دنیا را لایق است و گوزن را طور و عجم ساز و شود  
 غوزن را طور می بیند

کتابخانه  
 کتابخانه  
 کتابخانه  
 کتابخانه

روز سه شنبه مجد هم رمضان المبارک از باد کوبه روانه شدیم و آمدیم به باغ غون باغ پست و آمدیم  
 بر آن تاش غراود که قدیم که همسرا و خوندن شد جناب گوزن را طور کا لیکه خوشان داد اند که با هر یک و از آن طرف  
 عیال شمار لیکه در تخلص است و بیاد از چلی انسانیت که از کاک لیکه از تخلص می آورده چند روز طول کشید  
 و اسپاب معطلی شد و بسیاری کالپ که را که ای که دیدیم در آن وقت و در وقت آنجا کجاست می بگری حکیم را  
 گوزن را طور آرمین می بیند و اما لیکه و قرار شد بجان چوپنه که تخلص میج باز نشود و از آنجایی که شمس  
 و در نماز هم خیلی حجت میداد و تخلص تهر لعل که گوزن اندر داد که روزی و بار صبح و شام خورد و  
 و خیلی فاقه در درم پا کرد و با بی زنجاب گوزن را طور بر شایسته من تکلیف کردم که تا بیرون شهر حجت بخشد و  
 نشد مراد و الله چشم شام آمد و در اسوار کا لیکه که و من که هرگز تصور نیکدم که در وطن با خواهر با محبت  
 میتوان شتاب آریک در یکت کا لیکه شست و زیارت قیام بخرش رفت در تمام در حضور خاص خانم  
 سوار کا لیکه شد و راسی شدم التضرع و ان یلیح الخطوات و میکش عشق تو را بر سر بارها و جفا مستغفر  
 تا بیرون شهر شایسته آمد و آنجا با ده ششم کا لیکه پست آمد و خیلی حد رخا می کرد و و اع کرده و چنانچه  
 از دست کشیده راه افتادیم و قریب یک ساعت بغروبان وارد پایا پانزده شکی گلی شد آمدیم به قریب نیم

از و خدا داد و...

کتابخانه





کتاب  
مکتوبات

شهران قنای است بهیچ قسم ممکن آن بر دلم نهاده به کفنی باقی بر من نه انچه زندان است بکفر من  
هر نوبی در کل تن من و جلال الدین عبد الرزاق همدانی هم شردان به چنانچه گفته است که است  
که بنام من شهر شردان و به یک سخن از من این مروی شده و میرزا عجب است شردانی که  
مصادیق ترکان باقی ترجمه یک کج بود و در میان خود نوشته که اصل از قریه مملکت که در کفر منی قنیه  
شاهی است و الا حسن دود و زود و خاور دارد و شهر شاهی می باشد اجنیت دارد و در شاهی  
سنگی عالی است که خاقان از شکست خیلی خوب بنا کرده و طاق رفتنی دارد و زود و طرز شبنان  
که طول آن شبنانها بکند و وسط تیر تیرا چاه در عتیب علای شاهی آفاسید علی شبنان و آفاسید  
ابراهم بن محمد و حاجی معین قدیمی قاضی اهل پست و ابراهیم عیسی قدیمی قاضی اهل پست دیدن کردیم  
در عرض شمس در چهل درجه و بیست و یک در طول شرقی اهل پست درجه و بیست و یک دقیقه و ربع است و  
بلندی شاهی در جنوب بطرف مغرب است درجه و بیست و یک دقیقه و ربع است و اما انحراف قطب بنا که در شاهی در جنوب است  
چند درجه خواهد بود

۲۹۲  
کتاب

روزی چند سیم رمضان المبارک ۱۲۹۱ بان سوادیم صبح در شاهی چهل نیک کا پکه آورد و دل تاباشی مسجد  
شماره فرم که درین چند سال حاجی محمد رضا به تاجر ساخته و از آنجا تاباشی مسجد جامع قدیم رقم که کعبه عالی  
دارد و اهل پست در آنجا نماز جمعه میخوانند و درین از آنجا مسجد خراب نه است و از آنجا برای طایفه کل  
که حاجی علی که گفت بگلیسای رهنه برای تاباشی قدیم کلیسای رگشان از در لوله خراب شش کلیسای مختصری  
از آنجا بگلیسای تخت و سپس قدیم ساخته و در بالای بلندی اقصیت که همه شهر زیارت و شکل خراب از آن  
حضرت عیسی کریم علیهما السلام داشت از آنجا منزل آن چهار ساعت از پسته قدیم شاهی در آنجا  
میخواست باید از آن اوم میرصادقان طالش میر غوی سیف الملک را با چند نفر و اسب همراه کرد و از آنجا  
آوردیم و خوانی که تیر تیرا و در پس است بطرف مغرب حرکت کردیم از آنجا تا شرادل بجانب جنوب بود و از آنجا  
تا شرادل کله آق مومر کو بسا است آبت علفیت و در ابعث و آبت و از شرادل آق مومر و زبنت و  
بالای که حرکت کردیم که برین دیار همه در شاهی شوال از بخنک بود و بعد از زبنت و در پس آق مومر از برین دیار

کتاب

شماره

ادامه برودن



باسم قریه بگشت ملا متوجه شدند و خود در کمال احترام بنشیندند و گفتند که اینک تمام دار و دهانت در تمام بلوک برکت  
این تمام نیست و هر چه بالا دیت چارخانه است که طرف شمال است بلوک لایحه است که در غربی دارد  
خانه لوگ پانچای است و از کلوئی آنرا همه با صاحبی بر سطح و چمن که در بار یک قطعه زرد است و چای  
و از هر یک رسید و در طرفین این راه باقی قریب قریب است که باغبان اردو منوم میگذاشت  
و نصف و شید و نصف نیستی است و قریه دیگری و منته کوه مباف بعد از پت منوم میخورد و قریه  
که باغبان اردو تمام و شید است و ملائی آنجا حسین باغبان است بلوک اردو و شید و نصف  
مالا غایت و ملاکان طایفه از روپنس است که گیش دارند و بخلاف برب روپنس است و هفت و یک  
از قریه که شده در بار راه اول باغبان قریه است بلوک است که در محلیت و پانچ و قریه بغرب  
موجوده و راه بعد از روزن خیر است که میانه شان کویر پس فاصله است که باغبان اردو و شید و  
دارد و قریب است و پس بلوک باغبان این قریه است و از لوگ چای که شده بمنزل بیدم قریه لوگ  
چار ملا حضرت امیر طوخیان از که شکر کنند و حالا هم خیلی خانها خوب ساخته اند و بازار یافتند  
نخل یک در دیوانخانه خود که چندین طایفه است بمنزل داده بود و از روپولی و طاقها نخلی جاری است  
آیا با خانه قدری صاف است و لوگ چای آب بسیار خوبی اردو که از کوه قاعلا و شاد و داعی که از شهاب  
جبال و غستان می آید حالا هم فصل خریفست بعد از چاه شک آب اردو و منوم تمام و منوم  
ردیم اسم نخل یک اینجا اندر بری فلک سو و است و شجره و سیف اندک است

[illegible]

७

کتابخانہ  
فلاحیہ

قوانین

مَالِ الْإِنْسَانِ

قُرْآنًا مَّعَالٍ

لَعْنَةُ

مجلس الرابع

۱۲۹۲

پرنس فرما

اقسام



شاه عباس  
شاه جهان  
سینه

سینه

عرفیه نوشته بود و طغر فرغانی ساه بود یکی از شاه عباس ثانی و یکی از شاه سلیمان موسی فرغانی  
عباس ثانی تاریخ ذی الحجه الحرام سینه بود و مضمون آنکه امام علی بکیت برادر امارت و حکومت پناه کمال  
سلطان چاکر نو را در عرض امارت پناه فرمود و در سکت پوشیمان هر کار خاصه نظم ساختیم و دوازده توان  
برنجی که قبل از ایام امارت در و جارت پناه فرمود و قرار بود و جیش را لیه مقرر فرمودیم و در پشت فرغان  
نوشته بود و حساب الامر اعلی از قرار نوشته یادت در امارت قبالی پناه عظمه جلالت سپکا و عیالجا  
اعمال و الد و الد لیکه العالیه انما قانیه بطیق نوشته عیالجا امیر شکار باشی است و پشت فرغان خشت است  
یکی ثبت و قمر الحشده و یکی ثبت و قمر خلاصه و یکی ثبت و قمر سر خط شده و یکی ثبت و قمر نظارت  
که عالایین طور ثبتا معمول است و خلاصه فرغان شاه سلیمان که میرزا علی و دو خان سیرخان از ان عیال  
چاکر نو را از زوجه چوپان یکی شیران بنیاف کرده اند و اگر احیاناً ماهر شود که در سنوات قبل ازین کوشیده  
و دخیل کوشیده باشند و به بدست در عرض نمایند که این سنوات غیر ضبط و حال شود و در حکام فرموده و در  
کوشیده شخص شده و در سنوات بنایت نوی میل که محاسبه زوجه چوپان یکی شیران بنیاف و قمر سیر  
قبض میبانی مختلف ساجران فرموده و به خرج خود بخیریه داشته اند و در ایام خلیفان هم بر سال نو  
توان و در هزار و هشتصد و هشت و بیست و پنج نوشته شده و در آخر فرغان نوشته شده بر دوازده زمان از ان  
خلد آشیان جعفرانی اسن ل الی آخره مضی اند و جرج الجرج لسته و در فرغان فرموده و ابان  
رضوان کانی و ابان خاقان خلد آشیان جعفرانی بطیق حکم نو اب کیتی سانی فردوس کانی بنوشته  
یکی شاه عباس ثانی و یکی ساه عباس پس اول یکی شاه اسماعیل باشد و در عایشه فرغان بنجله خود شاه سلیمان  
شده و در پشت فرغان بنوشته شده شاه عباس اعلی از قندی انخلد آشیان جعفرانی که در کورم طاب شاه شاد با  
انار اید بر نامه و فرغان از زوجه طرات و مصل نوشته شده و در پشت فرغان نوشته شده از قرار نوشته  
و اقبال پناه شمت و عظمه و جلالت و سپکا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا  
العالیه انما قانیه در زیر نوشته و در عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا و عیالجا  
کرده ام امیه بیک اده بود و به هم معاف بودیم حالا قید شده ام و در سکت عیت نوشته اند ساه عیالجا که

سینه

سزا داد. این که هر دو فرمان آید چهار تومان میفرودت میخریدم که شصت سلاطین ماضی میگویند و در کمال  
مشرع الماصین

[illegible]

۲۹۶۲  
از باره تکمیل  
محققان  
محمود میرزاوند و کورن  
۲۹۶۲

۱۲۹۲  
۱۲۹۱  
۱۲۹۰  
۱۲۸۹

ایک طرف

بَارُوم  
بَارُوم

مجلس

بجای

سلسله

نایب

همین چند روز تمام شد و یکی برای ایاب یکی برای اخیاب گفتند این بار دوم را در پهلور وقت کرد که  
 کسی خبری نگذرد سالی و چند ساعت هم برای خبر اویسد عرض گزاینجا شصت ساجی نیست که کعبه  
 شد و فرغ زو پس باید ساعت ملاحظه کرد و منت و قیقه از طرف آن طرف بازوم آمد و در آن مکان  
 حرکت گزایشال بنوبت و روز خانه کتب بسیار بخرید و بگشت و هیچ زراعت از او نمیشود و همه جا در  
 میروند و در کنار معادن چل نیک آبی اشش متض شد چل نیک که کعبه که پیش پیش خوات باستمال  
 که که آنچسما راپت و وقتی هم در پسترا باد بود و آب و در کنار گرد میان جنب کلما دراج و اوان است  
 یک شخص تریزی سپه و دراج آورد که تازه زده بود و سناطه میفت که آن عصری اینجا باشد و او را  
 قطعه دیگر نیز نمی آرم و در پسترا زیاده از باد کوبه می آید که از آب می که زنده پذیر سپیدم که با راجست  
 گفته کلواست که با روانی بزند و از مگه چو که دوازده و سپید شده بودیم و دوازده کوه چای پست  
 سوار کلانویت که چل جوی ساخته اند و محبت اهل این صحنات زود خانه که معروف که بر وزن است  
 کت سلاکت ملاکت ضبط است کور با وادی گویند و این دوازده سوار را میگویند و دوازده که معروف  
 از سفید و وزیر است و وزیر که بجا پارخانه رستم آبادی هم از دوازده خانه نزدیک بود و از آن افسر  
 دوازده که ششم تا رکاب آب بود و از گری گویند بوقت با اسب نیت سوار گشت و در کور چای اینجا  
 بود که سواران آن عرض گشتند و از چای پارخانه تا قلعه شیشه صد و شصت اسب است و از دولت حکم  
 که از کعبه شیشه هم تفراف بگشتند چل نیک گفت این باه با خجاسم میرسد و صحیح شیشه شویشت و چل نیک  
 که پاتخت و با بخت و در قلعه شویی بود که شاه شهید آقا محمد خان جبار در شب بیت و یکم ذی الحجه الحرام  
 نه هزار و دویست و یازده شهید کردند و لفظ تاریخ تاریخت

روز و شب نه بیت چهارم رمضان بختجه آمدیم صبح از چای پارخانه قایقی چای اوقا دیدم و دم چای پارخانه  
 قایقی چای که ششم که از چوب بانه و سه و یکم که ششم قریه موسی لوات که در میان است از چوب  
 یا سانه و جواد خان کجایت که از طایفه زیاده و غلیظ جاب است که خاکستری باو الفح آقا پسر او شد که داد  
 نواب همین میرزاست که بشیر و طبعی او شیر و ان میرزاست که واده آنها صیغه مرحوم سالم السلطنه

میزان و از آنجا عایدت نمود و سوار گردید و چنانچه در راه بود و در میان راه با یکدیگر چو در قادیان  
 و کورک جای چمن با یکدیگر ایلیان خسته و در آن صحنه ها که تفسیر کنند و بسیار برده و آنجا شب نزل  
 و تفسیر بر کتی قتل نیست و یکی آنست که در اینجا پارچه نخیست بر پشت مهر عوض راه صد متر نه که کا حد  
 رسد و منتقد و کرد و دیو با زوی بخاک کسی و طاق کسی و که در یکجذو و قتل شود و در نسیب خط که در کرد  
 بشود و نسیب سارا و با عاکم است و حکم و سحر و التفسیر بین یار راه و است بسیار است که خوشتر آنجا  
 ندارد و در اقصای جنوب حالت خراب است و در پس کملی کردیم و اولی غایب بود که در آنجا عرض شد که بخیریم  
 مع راه خط شده و در باین غرب جنوب کورک چای است و در کوه پید بود و در چنان و در دهر که که  
 پس معلوم نیست و ما در آن کوه است و باغ است و ما کورک چای تقریباً پنج مکت است که در ارتفاع با کتی شکل  
 بسیار دارد و در اول او بر فک اردو بیست و سه مرف اردو بیست و سه و در خانه نزدیک آن  
 جاریست اولی پنج مای نایب و دومه ثالث و چای که بر سر طرف باغ میرود و در پانچا چای  
 چای سار و در راه و فاد و کورک و در کتی مکت است و آب کورک چای از کوه  
 باغ جاریست و در کوه که در طرف جنوب کوه است آب استانی خوب در کورک باغ ساخته اند که  
 شربت و در پس است و از چای خانه شربت و پس کورک چای کردیم و از قادیان غایب است و شربت و در کتی  
 کوه کردیم و در میان آن کوه کورک چای بود که در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 شده و سحر و در قادیان که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 بند میان کوه و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 که در میان کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 با و کوه و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 تو در میان کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 تا در میان کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 چون کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی

مترقی  
 محرم در آنجا

ایچا چای  
 پس کاتیبی و کاتیب  
 سرچین مارا و مج  
 قزاقا چای  
 سین و در کاتیب  
 میا چای  
 بیسی روم

۲ در آن کتب

کتابخانه  
 در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 کوه کردیم و در میان آن کوه کورک چای بود که در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 شده و سحر و در قادیان که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 بند میان کوه و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 که در میان کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 با و کوه و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 تو در میان کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 تا در میان کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی  
 چون کوه است و در میان کوه که در این کوه است و در آنجا شربت و شربت و شربت و در کتی





عنه

و قد واد آرد که تا بر کشتم و در شد کشتم و الا اگر کشتم چه حد حضرت با شین بر صبح خود من خلی و دومی آمد خمد  
 هم بکلیسای آن که در میان نسبت بس یکم را در برکت و در میان پخل نیکت علام می کرد که در این اتم  
 فلان پنه قدری با پار مانت کش بکنه و عصری بر سینه که من چون بختان سر کنت بشا چه طور و کجی  
 که آنجا بماند لغیر این حکم نیست که زنا طور با و که بپسند از آنکه رفت دم در پست او خا پس کرد که یک حالت  
 در کشی یک کشید تا خانه مسلمان را انجام شود و این پس و پست سازه ضرر نمی داشت کنت نیکم چه طور  
 فراموش کرد که اوست که مالا که در توله حضرت با شین را و از جسمه فی دارم ولی یک کنت نشسته است  
 و در هم میرودم و در میجو هم که حال اوقات دارم و یکم که زنا طور و کجی با طوف اپت زبان فارو  
 و ترکی هم سینه اهل را و مسلمانهای با زبان که که روش است و ایران هم وین اپت با ری یک کشید  
 بسته و طای سر و خا فلان حد قد فاضی است که این حق ال و پست کلا علی شیار است و از او سرخ اورد  
 فراب بخونی را پارسیدم کنت قبل از و خا یکجای و بقیس نیست چند روز است و توفیق بطور و خا  
 خیال سیاحت پارس اندن را در که این پستان انجام شده و آنگه باز بطرف غرب کجی که در و کنت  
 قدری بطرف غرب شمال د و آنگه کانار او پس که در او خانه اپت ۳۲ و در است و آنگه اورد  
 از راه که که او میرود ۱۸۰ و پس است و آنگه تا ابروان را را پشته خانه ۳۲ و در است و آنگه  
 که کجی دیگر که در یا چای ابروان است که در طرف با چینی پست و مغرب کجی اپت ۷۰ و در پس است و عرض کجی  
 چل در ده و شصت و طول کجی از گری پنج چل و شش در در جیت و دو قید اپت

بلاطون  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱

۲ القصة

کتابخانه

۳۶۰  
 ۱۸۰  
 ۲۳۰  
 ۷۰

رو در پشته خیال فن داشتیم شب ساعت پنج الی شش آقا آمد که خوب زنا طور عرض میکنم که از طلا  
 بر و در پشته خانه با بیرون الی بی کند و باه سیب با خا بخت خا اید شد از با و که علام کرد و بود  
 که یک در و کجی توفت و چای شد و با آنطور در چای زنا خا مال حاضر کرد و هم در پشته و دومی میرود  
 چای زنا بپست و چای زنا است که در پس او و از دست حرکت بکند و یک لاس یکجا باقی است و شش  
 بر پس او در پشته و دومی میرود و فلان و از دست لازم دارد و دست بر پس که سر دارد و حساب توفت کجی  
 پشته خانه خبر کرد و یک که حاضر باشد و دیگر صلا و مژد چای بوفت شش آقا و نیز در کجی کعبه را زنا بخت و بود

مندرقی الا برقی صاحبی خواسته تانده می غویر ناظر و کرد باشد آنچه که شب بیان کرد خلاف او بود که  
 غویر ناظر گفته که من شسته اند فلانی بطور مسافت حرکت می کند و خودش مضی خراش می زن  
 و باید منزل معین کنید و قایل بید و قتل بماند که رات باشد تا آنجا پس از آن خراش می کشد  
 نیاروم و اگر این نوشته من میرسد و در کون فضا هست که شاهزادگان از هر ولایت بگذرند  
 مرست آنهاست ششم باطل و عمل می کردم و اگر غویر ناظر بود که بآن طور فرستار کرد و از روی کون و اگر  
 با هم کاغذ میرسد ناظر و قاری یکد و مظهر خواسته تحت معقولات و در اسم این حرف بحد بر مبد  
 اما کلمه بسته بر طور تحلیف خودشان آمده اند و قاری خواسته کرد و حالا که اصرار داری منسه و اینجا می بینم  
 این نما یک یک بهم ربط دارند و فاسیت و معقولات کوز ناظر را بد کوبانین نخواهد رفت پس اینجاست  
 بانشین هم آنچه لازم تو نیست از او حواسم کرد و چون قبول نشستی فایده داشت که یکدیگر را که کرده  
 گوگ امام زعم که تا شریعت و پس است در شمال شهرت و در نزدیک گوگ امام آثار غلطی که از او  
 رود خانه ساخته اند و آن طری که برود خانه و چلب پی یوار از اسپکت و اکسلا لا آورده اند و اناج  
 و طله معلوم است که بنه از سپکت و دل بهم داشته که از طرف بالا و از طرف پایین این قلعیه است غنیه  
 میگرداند که خراب شده و انا و معلوم است و آنچه معلوم شد گوگ امام هم بد زل آن قلعیه بود است انا  
 بشهر داشته اسم گوگ امام شاهنامه را برایم است که پدر حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و کجایی  
 دارد چون کتب کاشی است از آن گوگ امام می گویند و موقوفات یاد دارد و در طرف شمال و مشرق کعبه  
 که برسان غنیم و غنیم است که تقریباً تا کعبه باید چاه پنجه بند و در کعبه چار باقی می زرد که بسیار  
 خراج اصفهان پنج شهریعت بد که بنده ام که چار داشته باشد و مسجد جوئی اردو و جابو مسجد میدان مسطح  
 که در راد و راد و چار کاشته و اطراف همه و کان است تقریباً طول میدان از سپید فرع زیا و  
 عرض آن یکصد و ربع کمر است تخمیناً یکصد و صفر چار و می دارد که شایع شایع و او اطراف میدان است  
 و خیلی مکه دارد و در میدان هم نر آب دارد که برای چار می گذرد و مسجد نور و میان مسجد و  
 آذرخه و آذرخه است و میان حجاب و مسجد چار کاشته اند و نر آب در و مسجد زیا می آید جاری است که

گوگ امام  
 منم لا و افکار  
 و کون کاف  
 خاگر کاشته  
 ۱۱



سید بن ابی طالب  
علیه السلام

آقای استغفار  
شکی

۱۲۴۲

۱۲۴۲

برج و باروان از آن بر سپک معلوم است و چند برج در پست آباد بنویزانی است و از آن بعد بگوشتن این  
نوست که زنگ هم جزو آن بگوشت و امروز هم حرکت دارد و مغرب بود و از کجایم قمراف ابرو خود (قصیده)  
که در سال کج و افکند کشید و اند و از نو خج باقی است خاک کشیده اند و از آنجا خلی بطرف سروان ابرو کشید  
و خطی بطرف تپلیس می رود و اصل نو خج همان کی است که قدما نو خج می گفتند اند که در دست نخوی و در آن  
کویند و در سنگ بود که وقتیکه روز یکشنبه چهاردهم شهر صفر الفطر ۱۲۳۳ هجری واقع شد و میرزا خان  
قاجار خالوی حضرت ولیعهد عباس میرزا آمدند که در بعد از چند روز دیگر زور و در شب بخت و در نیم  
سپینه نوره و وقتیکه از سوید بر صفا الدوله اندیدار خان که از جانب خان معتمدانور بود و اتفاقاً  
که آن سنج عظیم بشکوه کشور سپاسلام و آرد و اندر حضور آنکه از پدر بزرگوار شنیده ام که با میرزا و کان عظام  
و راب کرم مراب قتی که موبد الا شریف ای بی دلیل شد چندی بین یایش سیکه زد و تن تفصیل برشته  
عرض میرزا نام و میفرمودند با صفا الدوله اندیدار خان قایدیش و آلیش بود می کشم بخت و پس از آن  
بدیت داریم که چوین باز و در شیشه که بر حضورین کار نمک شده بود مناسب بنود و با وجود خیانت نظر خان  
مرندی که کج را با داد و پشت شکوه را بوجه شدن بخت رو بر و بار و سپس که در حضرتند دارد و بدیدار  
قون و پس اگر گفت که آدود و با نارسد و در تپلیس خدایان تعدادیت با قون این اجمالت خدایان  
و تپلیس باید بخت تا تفرغ و ندیچ پاشد و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا فتحعلی فرزند  
سایر سران لشکر رای صوابی حضرت ولیعهد تصدیق می کردند و در باطن و لیا می و لک خان معتمدان  
میدانستند که ولیعهد با روسی استند و ما و نه دارد و سپس کلی امور بیت آصف الدوله را برین صفت  
الدولت افرایات و ولیعهد قبول می کرد و قائم مقام می گفت شما اهل قتل و در قریبند و علم و کثرت  
کا و تحریر یا اثر شرفاوت دارد و حضرت ولیعهد می فرمودند از اتفاقات پس آن شبی که بر سر  
دینا خیم باید بکج خیانت کرد و انچه این بیت داشت راه را که گروه بشکوه زار افادیم اغلب اسباب  
آن لشکر از تاب و توان قاده و مردم خوابی کشیده و طلیعه صبح آشکار شد و طلایه روسی خبردار در  
فرشیخ ظاهری در شرفی کجاست لشکر بپه از باغی در حرکت بخزند و آصف الدوله از خان این که بخت



آنجا خندان سرودند و در کعبه درخت انار بست

روز پنجشنبه بیست و نهم رمضان المبارک ۱۲۹۳ هجری بجا آورده شد آنجا آمدیم و از گرمی که در آنجا  
گذری و دما نه زنگ است که از جنوب شمال ناریت و سابق از کوه رانیا طرف احسن بود بلوک سنگی که  
بوده و حال دولت رو پس وضع کرده چهار و پس که از گرمی که گذری بلوک قرار دادند که این پس  
کزی بی بی پس است بلوک فراق کرده اند و در سر چار و ده و سی کل نیک سابق بچه چو که از زمین که چو  
از نرغی خاست و چهل نیک بلوک فراق پایده و در سر پایده کان استاده بود دم کا لکه اند و در  
که و سیزه یک کجی پس اران است که می بخت منصب پرستوف دارم که از بلعانی بالاتر و از  
کمر است که و او پوران آن صنواست و در چارخانه طایس چهار پایده شدیم و در خانه طایس سر  
چارخانه است قدیم بی دشت خراب شدن دیوار را نرغی استیم باقیست و در وقت سیلاب می کشند  
چند روزی مردم مثل میوند و قدیمی از چارخانه را فرستاده بودیم و در سالهات و نرغی می کشند  
و یکی مسلمان بیان انداخته تعلیس بچه میزد و در کتبیا رصند و نالی باره اشتد بچه میزدند که  
بار که و تعلیس میزد و در شان او بسافت سه چهار فرسخ که میفیدند است که از چن نرغی می کشند که در  
که از دشت او می کشند که در کزغرب بشرق می رود و در ده و پری که کوه آق داغ است که پانین که در  
فرا و خانه یاخته اند که نالی است پس از نرغی طولی دارد که در برف باران خیلی است و در پانین که  
در مین او قریه که گوئی است که است نه بزرگی است و اما ای آنجا تمام شیه پستند و از حسن موبعد که  
آق است فامیر و در پهلان است تمام پشلی است و چارخانه حسن نو و نرغی زود خانه واقع شده که  
حسن نو و در خانه است و چند قریات و بی دشت که کنون مل خراب است و راه آن که در بهار ۱۲۹۳  
بسا و کوبه شروع خواهد شد تمام مایه او آب ارض خواهد کرد و در حسن که در عرض پانین است  
الکون که او آخر پسته ۱۸۷۶ مسی است در ۱۸۷۷ مسی بخی تمام خواهد شد و از حسن نو که است که شیه تم قریه  
سند است که قریه مشیریت بازار و دکان ارد و پانین بسیار دارد که از میان و و پانین با عیود کرد  
و چهل نرغی نرغی است و در هر حرکت با مغرب بود و در خانه آن است فامیر و در نرغی است و سیلاب بسیار

یستند

کتابخانه  
مجلس شورای  
استادان  
مجلس شورای  
استادان

کتابخانه

کتابخانه

۱۲۹۳

۱۸۷۵  
۱۸۷۶

کتابخانه





کتاب

و ترونی و ساجی است که کسی تکار آنها را نخورد و بیله طرف این خیلی شبیه است بشی طرف روضه  
 که که در پستان چار بیت و تا چار خانه و در آنخی قایمان صلاح نو همعیل آقا بکرا آقا حبسفر آقا  
 عبد الرحمن آقا حسن آقا پانچاه نفر سوارو که خدا یان بپستقبال آمدند و تا چار خانه صلاح نو بنسبت  
 و قرینه صلاح نو نزدیک چار خانه اپست شصده خانوار و در حقیقت قصه است و از صلاح نو به چار  
 بجای ای ایست کانی و در مسافت هزار و شصت و یک مایه مسافت و است قدم است و دو پوس کند  
 قریه شیخ نویت که حاجی اسمعیل آقا بی بی شریفی آنجا بپستقبال آمد و بپستقبال از صلاح نو که شصت پستان  
 طایفه شیخو است و در نزدیک قبرستان شیخو رود خانه خرام که از پیشین گری میگذرد و در محرابی و از کوه  
 بلوک بزاجوت برو رود خانه گری می شود و پسین و در کشتی پستی گری می سیدم در درگی یعنی بل پستی که  
 او ای کجا و در نزدیک او بنا خراب و اندک که حالا معلوم است و مسافت نایا حاجی بیکو بیان بل انما و انما  
 باسم او و منوم شین یاغی لاشل فاطمه و پسین که عرب اسم که داشته اند و از پیشین گری گفته اند بل بسیار  
 محلی است که از سنگ و آجر ساخته اند چشمه دارد چشمه وسطی خیلی بزرگ است و معلوم نیست در چه زمان  
 ساخته شین باشد در این صفحات بعد از رود که رود خانه بزرگی خرام نیست حالا هم آب بسیار داشت که از  
 چشمه می آمد و طرف توشل و در کوشید است و در پیشین گری هم کچوب در عرض او که داشته اند که سر کوش  
 تقطیس می آید از هر سببی که پاک نول می گیرند و از سایر مواشی هم می گیرند و از بل کشته چغل نیک بلوک  
 با انوب آقا رئیس اران بلوک کشته اتی آخ خان فاطمه که در دین طرف بل چهار و در مقصد دیدیم باز در  
 پسلان و پسته نفر دشتی که بسیر میرند و از بل که کشته شین تا منزل شمال حرکت کردیم و همسکه بصحرای افتادیم  
 باز کردیم و بود که محاذی او بود که از شمال جنوب چار بیت و بعضی تازیک و بعضی تا و در نزدیک چار خانه  
 آن گیت باز رود خانه است که با پسیم آن گیت معروف است بل سخی دارد و یکچشمه است که از جنس نوبی چار خانه  
 می گذرد و آب این چار خانه را باید از رود خانه بیاورد و پست است و در تیر و دین پسلان که برای آب زیاد  
 احتیاج دارند به می گذرد

ای کجا

خرام  
 آباد و راه مسدود

کتاب

چرام  
 ایام الحجه و در حرام

۲ قریه

کتاب  
 شلیبی

روز شنبه و نهم رمضان ۱۲۹۱ و تقطیس شدیم و صل و برکان چلی شلیبی است یعنی کان آب که در حرم آن

کهوه چوبی چندین شمشیر بکرم است که از اساطیر ساخته اند از بجهت عیسای که نشاند بجان با عربان بجای  
قلب مبارک در تعلیس کرده اند و از چاه غار آل گت بدو زده و پس در شمال خیابان است متدی است  
که عرض خیابان گت و ازین لب جوی خیابان آن لب و ده فرس درخت پس از غلی خیابان است و ده  
یا غلوچه رسیدیم که در میان سپه و مانور در سیزده و ری و او غلوچه بود و صحرای غلوچه بادی آید و در  
درخت یکبار زده است و غلوچه یا غلوچه است ارد که بر می شرب از در و خانه که می آید و زده و اگر گت بک  
و سرچای چاه بکشد آب شور دارد و از آل گت که روانه شدیم کمراراه دور می افتد و در کوه چمن  
می گردد و در میان سپه مانور یا غلوچه که زده طولانی نیست که او را شاه کرگتن می گویند یعنی شاه  
پیان شده و سکه شاه شهید آقا محمد خان بنیرم بنیرم تعلیس است و الی که جستان بنگر فرساده بود و شاه  
در آن زده بشود و کین کرده با کریمان بکشد که زده است از آنجا تعلیس است از کوهی که در  
تعلیس است بر سر حله آورده که تعلیس قتل کرده غارت نموده و این را بعد در سپه ابرار و دیت دیده  
واقع شده و اگر گتیش تعلیس است و الی که جستان بکشد و بنیرم بنیرم شاه شهید تعلیس از فرخ  
شاه شاه و جستان با در اکرار می بکشد که ازین و شاه و جستان سر زده است الی این و جستان  
آن شد که دولت تعلیس مبد و ستان فاده تصاحب کرده و گت بکشد که جستان فاده و جستان  
تصرف نموده و از طریق ازین و شاه شده و اگر سلاطین ایران سکو غلبه زده و که جستان فاده و جستان  
احتمال است این و جستان پاره و زده و که جستان فاده و جستان پاره و زده و که جستان فاده و جستان  
پس از این که جستان بود که سالها در جزیرت فرخ و لجه و لجه داشت و کمال شرم از آن و جستان  
و این بنده سکه تعلیس با هم که جستان فاده و گت که با کرم لای حضرت تعلیس نشسته و ده است که کرم  
بخرازمین فکلی که در آید با جیحان حکومت داشته اند چندان تسلط داشت که جستان فاده و جستان  
که اطوار خدمت می کرد و فاده سکینی در دشت می گرفت و از او داشت الفقه از به و باور یا غلوچه  
سز و آید که پدید آمد و ازین طرف مغرب حرکت کردیم و از شرق مغرب و از گت که ازین طرف این  
مغرب مشرق دانست و از چاه غار یا غلوچه که در کوه پس که در شدیم از به و باور یا غلوچه که در کوه

تعلیس

از جستان

شاه کرگتن

از جستان

شاه

از جستان

از جستان

از جستان

از جستان

از جستان  
از جستان  
از جستان



معمول سکون فانی بگوید و اگر بیت و جمال آن شخص آن فوج یا دولت شکی که از اول او حمایت شایسته  
 قرار شد که تمیز نپذیرد مانند صاحب یک شانی باشد که بیت و جمال آن را می توان باشد در سریت  
 جمال عید می گردید بیکر از آن شخص بیت و جمال در بر نپذیرفت و او همچنین پسر پلطور در روح پسر  
 منصب داشت که فوج کتب گراما و ایزد کیکی که کند یک دور فب یعنی به دست بست که از او کجا  
 فارسی کو بر بنی بلند و قامت ایراد کی بنی فب یار و آن زمان پسر پلطور را بنی فب فوج را این پلطور  
 داد که در شیب و بوی بنی فب اختصاص یافت و است و در چاهار هم در ۷۸۵ روستای که می که مطابق  
 بیت و ششم فب پلطور بنی فب ششم شال الکره هم پلطور است و حیرت حیدر و اندک گرفت که گفت  
 قوم عید که فب پلطور فب مر اجبت خوانده بود و حضرت جانشین هم به چیت و در قمر اما و آخر شال شرف  
 خوانده داشت و سه روز بعد از آن تیر شرف نشان بنید است جابج پسر پلطور است که در زمان پسر پلطور  
 که بقضاوت شریف می ورده اند و در کوستان جابج پلطور و فغان پسر پلطور و کلو انداخته است جک که در وین  
 امیر پلطور شاد است و ملاوت جک پلطور و فغان پلطور و فغان پلطور و فغان پلطور و فغان پلطور  
 بجکت با شان عیانت که دست و این عید متعارف یکدیگر با صلاست روز شانی فغان و پلطور  
 چند روز با هم جری شاد است و شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف  
 فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف  
 که در بالای و علامت جرج و بار و دیت که و لاکه که جرجان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف  
 شده و درون فغان شریف شریف که در و طرف جنوبی شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف  
 غرب طرف جنوبی است و دیت شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف  
 انسان اذیت می کند و از این آیهای کرم و معانی بی پاحت اند و هیچ بوی گوگرد و دین و دلی است  
 بیان حضرت اب زهرا و دین فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف  
 و در آن اندک هم می کند و فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف  
 میرزا احمد خان فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف فغان شریف

کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

۱۷۵  
 ۱۷۵  
 ۱۷۵

۲۱۵

کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

پسر پسر را فریغ است که در عهد عاقان شهید کی از معارف تبریز بود و اما او اهل دولت لیدر فرختم و تبریز نرسید  
 داشت و میرزا اسد خاندان بانی پسر انوشیروان بود و بی هم یاد گرفته است و در تفسیر خیلی تبحر داشته  
 کرده و بنجامین و دو تن از او را قاضی بنده و او را قاضی دولت و پسر هم با او کمال میانی و او را بنجامینی دولت علیه است  
 و در دانشه کوه شمالي قورخانه و حب بنده و توغرا است که مشرف به درایت و جنت شهر اراک می بود که بی محسوس  
 پسران کوتیک و غیره و بعد که یکدیگر را پست و از میان شهر از طرف جنوب آمد و دو تن به هم در هیچ باب  
 است که از پست کنین که ساخته اند و چنان شهور است که قریح ضحان تفسیر است و کلیانی است که در  
 که جنوبی است که با سلم و معروف و از آباد که تفسیر می دو چارخانه است و تفسیر لسانی و دور سا  
 معانده و از قرائت تفسیر است

کتابخانه  
 حاجی میرزا محمد

اقتادیس و درین سره و بی نقد صاحبان است و در باغی پست ذرع و سلی است و با و پس از  
 بزار می آتی چندی هم بر کدخدا و بی پادشاهی نمد ذرع و پست که است و یکجا که سه ذرع و سلیست معادل می  
 که خواهد بود که دو ذرع و یک که است و بهریت چهار صاحبان دل شازده ذرع و نیم خواهد بود و بهر چل و شست  
 صاحبان معادل می سه ذرع است و یک و پس و بی که پانصد صاحبان است هزار و پانصد ذرع و بی است که  
 سی و ذرع و سه چارک ذرع عراقی بزاری است و بی چارک در معادل کنونی پانصد صاحبان هزار و پنجاه ذرع  
 می کشند و همه تجارت پانصد ذرع دارد و او پسندید و پنجاه ذرع می کشند و بعد با عل تحقیق و در  
 پنجاه ذرع بنده ذرع و یک چارک تفاوت دارد

کتابخانه  
 حاجی میرزا محمد

از آباد کوبه تا چارخانه سراسری بنده و پس سه چارک است بهر چارک و پس است و از سراسری تا آباد  
 چارخانه و پس یک چارک است و از آباد تا لغت نامه یازده و پس است و از آباد تا  
 آورده از لغت نامه تا چارخانه یکی و از آورده و پس است و جلستان پنجاه و پنجاه و پس را  
 از یکی تا یکی بنده و پس نیم است تخت و از یکی که می تا مرز و از آورده و پس سه چارک است  
 مرز و محرقه بنده علی الحجه و از مرز تا آبی دره یازده و پس و یک چارک است و از یکی تا  
 راه و در آب شیرین می آورده و از آبی دره تا شهر شامی و از آورده و پس و یک چارک است و جلستان پنجاه و هفت و



دک

گیا نیک

در کوفه ای

ت

سنگ

کتاب

۱۲۸۶

سنگ

که بر روی آن نقش کرده اند و دو کاسه سنا است که بر روی آن بعد و بنده نه شسته اند و لی آه پال و دو کاسه باطل  
کاغذی که در این است و در حقه از طرف دارد

رویکشید سحر رمضان قبل از ظهر خود آن خایب گینا زیر یکی لباس سیمی آمد حوالی پر سی کرد و وقت ملاقات  
خرات چون در پیش حضرت است داده شد که بگویم نعمت نباشد که جماعت بعد از ظهر تشریف بیاورند و دوست  
بفرماده جناب آن رفیع ای که خود شبن لباس سیمی بپوشید و میرزا خان بپوشید و بگوئید که کوفه کو آزار است بدین  
اصل و از آن است و شازند و مال است حاکم قلیس و توابع است و بدین گوئی که است و ازین است و بدین  
بدخواهان و خود است اند و از معزول کنند و است و بدین بسیار آدم خوشخونی و مهربانی است بعد از وقت آن که در  
جناب بفرمایند و آنرا یکی بخریم و بپوشیم و بگوئیم که بجهت تشریف آورده نشان دولت علیه ایران نشان و آنرا  
زده بودند و بی شست و خیجی صحبت داشتند و بسیار آدم با ادب مقبولی است و در این نقش و بر روی  
اصل و از کربستان است و از او لاد حضرت داده است و درین میان یک سکه گوی که گویا در این میان که  
اجودان امیر اطور و سناطور است و از نجاری که جنان خانزاده قدیم است بدین آمد و در او اصرار  
بهری که علی حضرت شاهنشاهی شریف گلمان شده بود و بدین خدمت شاهنشاهی از جانب دولت و شرف  
و نشان بنال میون نیز داشت و جناب بفرمایند و آنرا یکی بپوشید و بدین خود را با داد و در چیدن نشان داشت و بدین  
از میرزا الله خان قرب که در دو حش کرد و با بدین صداقت و خدمت او را با و لیامی دولت بپوشید  
نیساعت که او رفت با جناب بفرمایند و آنرا یکی تشریف شد و مترجم ایشان نیز فرستادند و آنرا بدین  
و کشف خلی خفیت که چند جاتی تا شاه کاوه قلیس را ملاحظه کنید و چند جا را بپوشید و بدین کشف که در شاه  
خانیم جانی برای شاه معین شون که یک شب که میل دارد به شاه تشریف بیاورید و بدین یک سکه از  
که نایب حضرت جانشین ارشاد است لباس سیمی تشریف آورده باز میرزا خفیت می ترجمه بود و بدین  
خوش صحبت است و در جنگ بپوشید یک سال قبل و درم کلوه برداشته که یک کلوه در سینه او خورد و  
پشت او در زخم است و از اینجه در ساری سب قدری خراست نشانهای متعدد داشت و در میان صحبت  
می کرد که مال کپانی جمعه در یابی که در باین انگلیس و فرانسه (چینی) می باشد از زیر در راه می اندازند و بدین

موفقان انقلاب وارو کمر شده است شیبایک که خرد و شکست است چنان صلاح دین نه رای و احکام  
تجارت از زیرین ایسی پادشاه و حال شروع کرد و از میان یک که در پایش شخصی خیر غریب کرد و از  
آفتاب که بشیخه و شیبایه خرد و ماشین خوش آید و از بخار او و پور و کالک که راه این اقلی  
که هیچ حیل و علاج بر حال شکست نیست و نیز ممت فی التجدد است که تالی که اقامت و صحبت کمی و  
خدا و عقل انسان چه چیز با او کند که از دست و میکش شیبایه عقل و قبول نمی کند و قدر یک ساعت  
بعد تشریف برده و در آنجا صحبت که از بنا ای می نماید کار و ای می بود پرسید که بل نمی گویی بفرست  
که تم بیا و خوب بی است که از دست و نیز می کشد و پرسید که نمایین بل از یک است از بنا ای  
شاه عباس اول است و معلوم شود که در کار که جانی و مستر باغ استام داشته که در کج میدانی مسجد  
و چنین بل ساخته و طایفه فرستادن زمان که در کجستان سلطنت داشته که کافای میفاید و در  
اقوس بوسم زین حکم و شوم زمانه باشد که من ناحیه کی و در بخار و در بخار  
چا و حاکم اشاره بین فرستادن است و شرح دیدان خاقان و فرطیان را محبوب و فرطیان  
مرد و در شب عید رمضان بود که در آن روز که بیک بگرفت و لواز شتاب بدین  
بود فارسی خوب بی است و نیز نخست ای اما اعلام کرد که بفرستادن و فرستادن محض اتمام شکار و فرستادن  
الواد است مقرر کرد که بوسم بگرفت و لواز شتاب پیر و میرخان آتونی خدمت شما باشد و شکار  
کشی که در خبر سلاطین میاید و در دستم ازین خدمت افرا و فرستادن که در منصب شما را بدو بگفت یک است و  
طرف شمالی شربا است و بعد نیز مصطفی که میر و ابوج میر فتح علی خود و وفات و فارسی  
میدان است بود و ازین میخواست که تیاران را از دست بی کشی که پارسان ای تین نهادند و در یک  
بطن آن آمد و در طریق است شارب سین ازین ملاقات میخواست که فرود بیاید و بشاید که بعد از آن  
آمد و از عده این که رجب بر آن منصب یارانی آمده بعد از آن سوار کالک که شیبایه و در دستم و شارب  
فرستادن و فرستادن کار و وادیم از بخار و شارب کالک و ابی طیب پس آن کوفت و شارب کالک و وادیم از بخار  
بخار و شارب کالک و وادیم از بخار و شارب کالک و ابی طیب پس آن کوفت و شارب کالک و وادیم از بخار

خودن  
از خون

میر کوفه خطا که دوست

بگرفت و لواز

بگرفت و لواز

بگرفت و لواز

بگرفت و لواز



ایران دو پاسبان ایرانی محکمه بود و خواجه های کردستانی را می کشید و در دوزخ  
 کرد و بدو خلی نصبت داشت و از راه آهن محکمت که سال دیگر تمام شود و هر دو پس و سی چاه و هزار تومان  
 ایران خرج دارد که تمام او چهل و دو سالط که تخمینا پانزده هزار و پانصد و شصت و دو سال قبل  
 تمام مالک رو پسید هزار و در آن راه آهن بود و آن حساب کرده اند هزار و پانصد و سی و راه آهن است و می  
 امپراطور نیکولای آید و شد خارج و کمپتان خندان من داشت ولی این امپراطور سیل اردو از آنجایی  
 راه آهن می آید است که تمام دلیل کلی بر تصدیق قول نمایان است که امپراطور یکصد و شصت و خلی غریب و  
 بود و پسر دویم کوئی باطوری و اقلیت که اگر امپراطور نیکولای می شود صورت یکصد و شصت است  
 که فرمودید و صحبت شما می تفرقه شد نیز اسد الله خان گفت به شما می شبه خانه و قورخانه که فظایلی است  
 باشد تشریف ببرد که تمام خلی خوشند و میوم که جبهه خانه و قورخانه تظلمیس را به نیم وقت بزوجه است گفت  
 ویرا که در پیش است بشما صد مرتبه که باز این راه رجعت نبرایند که بخندت شما برسم چون در پیش این  
 پرسیده بود و از کدام راه خیال رجعت و اید که تمام اگر از رویا صد مرتبه باز این راه که از کدام راه افتاده  
 برگردم و این ف که آمد و تفرقه و پویش برین دهن گفت ای قدر محبت و مهربانی از شما باد این کم کرد و با  
 صد مرتبه بربذاری من تمام این راه برگردم خلی اظهارش کرد و هر چه او میزد خلی بود و او هم در دست  
 کرد و از آنجا بخانه کینیا گری گور او را بی نیانی رفتم کارت و او هم و از آنجا میز اسد الله خان است  
 باغ آقا میر فتح میر که باغ محمد معروف است که باو بخان سپید و عابد و است معل شد است که تمام این  
 فضل خا خلی در دار و قنبرل بر کشتم کارت را میز اسد الله خان اید و خط روسی نوشته شد و در زیر  
 بخار شاهی است و فرامیز را مقرر اند و

ایران

۲ دول

کونین

۱۲۹۲

کتابخانه

دوره شبانه دوم شد و سوال الکرم شد قبل از ظهر نیم باشی قهار آمد و میر معصومی ترجمه او بود و حرف  
 قلب ما را از قطب طلسم رسیدم گفت سه درجه و نیم است و بعد از قنبرل و کینیا را از قورخانه و الغوی  
 صاحب منصب مخصوص و قوردار حاکم ایالت قنبرل آروغ ایسی آمد که با کینیا خانه جلدار  
 باقی بر میکت اصل از آنرا و او شیر و از دست است که وقت کوک طایف کرجان آمدیم من کلیم







زنگنه زان

1856  
 1856

و دکان است پل اول بچشمه است و پل آخری شش شپاست و در بروی پل شکل پرست و آن قوس  
جانشین سابق اگر از آنجای قدیم دولت در است ساخته یعنی از منفرج تخت شده و در دست  
مین است و پشت غار و توپ و لوت عثمانی را از شیر کرده و در دو ریکی در آن ف و ا و ب و ج و د کرده  
یعنی دهن توپ یا بنیت و در آن ف و در ۱۸۵۰ مساحت فایده است و هفتاد و چهار سال عمر داشته  
در دولت روئین است بزرگ بانجام رسانیدن است و دو هزاره سال حکمران قضاوت و اعلی قضا  
خیلی از او رضامندی دارند و باعث آبادی و تعلیم و کار و باج و شل است و در نصف التماکیت می باشد  
از آنجای اشارت است ارداو که مردم با اعتماد و شایستگی بکند و پل آبی بر رودخانه گز است  
و پست از آنجا به قورخانه و جب خانی که در میان کل توخانه و جب خانه است که گیسر توخانه و قورخانه است و او را  
پست نام می رسانی است و همه را یکسان گزشت که پست پور و قورخانه قیام کرد و کفتم خلی منو  
بستم ولی حالا این یارت میروم اسپباب اسلحه دین من فرستاد است و باز در قورخانه و ازل من باشد  
علی اظهار منوینت کرد و در ضلع قورخانه و جب خانه و قورخانه و قورخانه و قورخانه و قورخانه  
یازده خلی مشایخت بقدر منوینت قضاوت باید در آن در قورخانه تعلیم باشد که احتیاج بقورخانه  
بطور مرغ باشد و از آنجا نیز لاجت شد و باز در قورخانه و ازل من میروم

۱۲۹۲

روزی پنجم چهارم سوال شد در میان ساعت ده و یازده که پنج اردیبهشت گذشت بود و جاب  
برئیس بفراتون خراسانی تشریف آورد و خیلی صحبت شد و میزبانی خند و تفریح بود و وقت پنج  
گفت چه خوبست که باز ازین راه بیاید که یکبار دیگر بخدمت شایر پریم و مجال توقف باشد و ملاقاتی را  
ازین زیاده بکنید قسم از محبتها و مهربانیهایی که منقسم می دارم که ازین راه بیایم ولی بشرطیکه مرا ازین  
از راه بی بیانید که کجرا نیندم گفت بحشمت خدای است که انشاء الله شما را سلامت برسانم و بعد از  
ایشان میزبانی گفت فقره کجرا نخواه گفتید آله کس نایده ابلاغ من النصیر می شد پس  
خراسانی هم گفت نکایت شما از کور ماطور کجرا شده و بعد از ظهری بجهت اقدی خبرال قونول است  
علیه عثمانی با رونق اقدی نیاید اول خودش آمد اصل شمارا دیدم می است بجهت قونولی و ملت پلام اقدی





میکرد و بیکبار نفس سر راه اگر گیت کافه شکایت بست می گرفت باجماع انسان و بود و حاکم گویند و روشن  
 بود و س کلاما خدعالت مرد هم میشد در راه آس که میروم سوار سبب شوم و اگر کناره راه میروم که از جانم  
 با خبر شوم که تنم بریس که بخواهم مردم داری بکنند باید باطل در رفتار کند که تنم و میروم شمارا و در کوچ دیدم که  
 و در وقت شناختید که تنم تنی که در وقت خود را از روز نشناسم از نزدیک بهم خوشامشامت اظهار میکرد  
 بنده یکساعت نشست و دوا کرد و رفت الغلاطی که عابا و از الغلاطی است لالت این اردو کناره  
 اما از پستان است حرف نسبت بهرست هر چه در آخر الغلاطی بخت خانوادها اما از سر بخت افغان  
 و آن صغی ایت و هر چه در آخر الغلاطی است خانوادها اما از سر بخت لالت و آن یکی نیز خوش  
 کرد و خوبت که این راه مراجعت کنید که تنم بخت پس فراتر تو غریبی که میروم در غریبی که در راه کوچ  
 نشاکفت مرد در خدمت شما حاضریم و راه بسیار است که از سر راه شما خوش بکنم و در بعد از لغت شما  
 مرغیضا میسر نیستیم حکیم باشی اینجا نیست افغانی که کار این است که تربیت پیرینی خبری دارد و بسیار  
 خوش دینی خوشی است عمارت عالی اوضاع غریبی است از ماشین اگر آب بالا آوردند و با بخت  
 خوب دارد و دیت مرین اسپاس ایتحاج حاضر دارد و اگر ضرورت است میسرند نفر کم گنایت می کشد  
 از دولت شعت و در برابر شاطیهد و سرگرا اهل شهر خوش شوق و اخبار و در اوطاق می غموی باشد  
 باید با هی پنج طایفه و تمام حشوج و دود عابرو مرین غایب است و اگر کسی از اعیان شده بخوابد و در آنجا  
 معالج بکند اوطاق مخصوص دارد که جو مرضای غموی باشد می بی شاطیهد و در آنجا بختکار ای مرین  
 از زن مرد با الضاعف نه نگاه آنی نهانی بیکار است و بیای این مرین غایت است تمام حکیم انبی با بخت  
 آنقدر آید و می بلی با او بدست یاری حضرت جانشین منجانیل ساخت شود و پستان است ان حکم  
 وفات کرده کل او در مرین خانه بیا و کار است و گنای بی طلی خود را و قد مرین غایت که راه است و در مرین  
 دو کلیسای کوچک است هم ساختند یکی بکثر از اندیشه کی قاعده و یکس که اگر مرضی خواسته عبادتی بکنند  
 باشد و تاملت نباشد از مرین غایت بیرون میروند و میان آن خوشامد و فرار مرین غایت ایران و که مرین غایت  
 بخت و در مرین غایت هم بود از ایران خوب شده بود بیرون خندس که هم برای حکیم باشی و بی سلا

در راه بسیار است که از سر راه شما خوش بکنم و در بعد از لغت شما  
 مرغیضا میسر نیستیم حکیم باشی اینجا نیست افغانی که کار این است که تربیت پیرینی خبری دارد و بسیار  
 خوش دینی خوشی است عمارت عالی اوضاع غریبی است از ماشین اگر آب بالا آوردند و با بخت  
 خوب دارد و دیت مرین اسپاس ایتحاج حاضر دارد و اگر ضرورت است میسرند نفر کم گنایت می کشد  
 از دولت شعت و در برابر شاطیهد و سرگرا اهل شهر خوش شوق و اخبار و در اوطاق می غموی باشد  
 باید با هی پنج طایفه و تمام حشوج و دود عابرو مرین غایب است و اگر کسی از اعیان شده بخوابد و در آنجا  
 معالج بکند اوطاق مخصوص دارد که جو مرضای غموی باشد می بی شاطیهد و در آنجا بختکار ای مرین  
 از زن مرد با الضاعف نه نگاه آنی نهانی بیکار است و بیای این مرین غایت است تمام حکیم انبی با بخت  
 آنقدر آید و می بلی با او بدست یاری حضرت جانشین منجانیل ساخت شود و پستان است ان حکم  
 وفات کرده کل او در مرین خانه بیا و کار است و گنای بی طلی خود را و قد مرین غایت که راه است و در مرین  
 دو کلیسای کوچک است هم ساختند یکی بکثر از اندیشه کی قاعده و یکس که اگر مرضی خواسته عبادتی بکنند  
 باشد و تاملت نباشد از مرین غایت بیرون میروند و میان آن خوشامد و فرار مرین غایت ایران و که مرین غایت  
 بخت و در مرین غایت هم بود از ایران خوب شده بود بیرون خندس که هم برای حکیم باشی و بی سلا

از راه بسیار است که از سر راه شما خوش بکنم و در بعد از لغت شما





که کوفت که قدیم شده اول بود و در دهانه کوزه پستی که کوه میگذرد و بالا می که برای دهشتن آب است  
 ساخته بودند اکنون خراب است و در راه آبس علاوه بر لغات هر چند قدم پستی است اگر علم سیر را بداند  
 و بداند که علامت آن است که راه سلامت است و اگر علم قمر را بداند علامت آن است که راه نجاتی  
 است و اگر علم حرکت کبی حرکت بکند و اگر علم قمر و سپاه را بداند علامت آن است که شمس قمر را  
 که راه خراب است و خطر دارد و شبها فانوس سبز و قرمز نگاه میدارند و یک فانوس سبز و یک فانوس قرمز  
 یکی قرمز و یکی سبز است یکی بطریق و یکی بطریقه فی سبیل است که همان علامت است و پست و پست و پست  
 از زمانیکه که شسته بود که باز کرد که شستم چون اینجا رسید که دست داشت پل آبی منتهی است  
 رودخانه که در طرف پست افتاد و از کرد و افتادیم چهار ساعت نیم از حرکت که شسته اینجا رسیدیم  
 کارخانه نخی نب برای تهیه سپاس آب است و حضرت جانشین عمارت بسیار خوبی میانه در چرخ  
 بیت و قدس کشی کرد و ملتی بود و از کالپ که در راه و قدری و تراب و جمع مردم نماز ظهر و عصر را خواندند  
 پس از آن چهار و پس است و پس از آن تیره معبریت که در طرف یمن است که کوه و پست و پست و پست  
 بالای پست و پست که در کنار رود است اکنون است و پست پس از آن بن نمازخانه را از زمین پست  
 سیاه انعام و پست را می گویند و بنظر است پست سبزه می گویند و از پست را می گویند که کبر و پست  
 در تحت اختیار و غور و ناظر و ایت تفسیر آن کوفت است و همه کوه را به شکل است پست با وجود آنکه در  
 حضرت سبز و قرمز و کلهای نجات است و فصل سبزه خطه نواز است اگر در جهات پست را بداند  
 و از آنجا ایضا سبزه دیاست و از نوام ایضا می توان گفت که سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 چار و پس است و در زیر یکی ایضا می توان گفت که سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 و از نوام ایضا می توان گفت که سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 از آن سبزه می توان گفت که سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 و در مردم و ای از طرف یواز پست تر است و بالا آورده و طاق پستی که بوده و بعد از آن  
 از یک محل که کبر بود که از طاق پستی که بوده و بعد از آن و از یک محل که کبر بود که از طاق پستی

سبزه سبزه  
 سبزه سبزه





که میزور در پشت کشتی است و مانند رباطوم حرکت کشتی و بجز نوبت و نیابت نبه و ناساند بکشتی بزرگ میسرم  
 که سنی بگو با کاف فارسی است و کم پستان کشتی ایران کشتی است و طول این کشتی دویست  
 سازه و فوات است و عرض کشتی بیست و هفت و ارتفاع کشتی هجده فوت و در کشتی یکصد و  
 اسب است و بارگیر کشتی هشتصد و چهارده تن نخیس است و با پس رو و خانه مو سویم است که آن دوازده  
 شمال دریا در نزدیکی بندر اویس نه دریا شود و این کشتی انسانا الله تعالی انا اسلامبول خواستم  
 و قبل از دخول کشتی بزرگ که در دریا بودیم آدم علی بیک ترجمان به شش حاجی میراجن مان  
 جزال قونول ولت علیه ایران و طرز بنون است بعد از شش حاجی میراجن و شش حاجی  
 و تو بخانه و اجرائی بطیله و بیکر او کان قاضی تنبیت و رود آمدند و بعد قونول ولت رو پیش بجز  
 چای و یکدسته سرباز هم با موزیکان لم بیکار است پاده موزیکان دند و نظام بطیله هم آمدن بودند  
 بکشتی بزرگ آمدیم با رجه شای با اجزای خودش آمده و حافظه کرد و تکلیف کرد که کشتی شش است  
 اینجا توقف دارد و بشیر باید خدا در دم که آمدن بر کشتن نعمت و لکنی شبت و عاشای معلوم می شود  
 و دولت عثمانی اینجا یک طابو نظام دارد که عدد و انصد نفر است و بیست و پنج غاده شوب و بیست  
 توچی دارد و وقت دواج است مل نظام بود و تعظیم نظامی کردند و پاشا و اجزای بیرونجا آمدند و بیست  
 و نسی کردند و شهاب بیک که رئیس عسکر نظام بود و کتم وقت رفتن از احاد سربازان قول ارجل  
 پر سی کن که رحمت کشید و خیلی اظهار تشکر کرد که تسبیح خواهم کرد و در وقت روانه شدن کشتی  
 قونول بود و دواج آمد و گفت هر چه لازم است از ناظر کشتی بگردید و ناظر آورده بود و کتم با احتیاج را از پس  
 برداشته ایم البته اگر لازم شد رحمت خواهم داد و شما هم خیلی رحمت کشیدید که از رباطوم تا کشتی  
 درین نصف شب آمدید گفت قرض من بود که خدمت شما را با خجاستم برسانم هر چه در خواست است و بر  
 خوب میداند و صد اش هم قدری گرفته است و عرض رباطوم چهل و یکد رطب و چهل دقیقه و طول رباطوم  
 که بیست و پنج چهل و یکد رطب و بیست و هفت دقیقه است و از شب و شبانه شش ساعت که نشسته اند  
 روانه شد یا زده ساعت که حرکت کردیم و از ده ساعت شش ساعت که نشسته بطراز و نوبت میدیدم و در

یونس  
 ایا من کانی

ایستادن  
 کشتی

آردین

چونکه

اینگله

برگرم رای احترام دولت ایران در بندر با کشتی نایب و شرف و خورشید و می کشند و باز  
پرتی تا اسلحه قبول بجهت پیغمبر انداخته و دستاوردند و کشتی است و حرکت را مل و در تری می شود  
در وقت انقلاب ملک کاشی و دراز پاهل کاهی نزدیک باقتضای وقت حرکت میکنند و یکدیگر

پنجیم

۱۲۹۲

روز دوشنبه بیستم شوال الحکم مینویسد که از خواب بیدار شدم و با خود گفتم چه کار کنم  
طوری حرکت که کار و میکرد که حالت من بهم خورد و کشتی که نماز خوانم رفته و ایستاده و یکین  
انعام خواب بودم و بیدار گفتم که صدی بگذشت که من در خواب بودم و بیدار شدم  
مسلم کشتی قدم دیدم و قدر دارا پاشای طرابزون تفتت او و در فرستاده و حاجی میرزا خنجانی از آن  
دولت خلیه ایران آمد و اصرار کرد که تینه بناید و ام پاشای شهر بناید که من قائم منصب است آمد  
کشت در قایق و در نیت که احوال را بداند و تر منقلب بکند و من در راه کشتی و پست با و طاق آمدم  
نخست که خبر کرد و محمد اسپم پاشا که والی شاهی کوئین که حاکم طرابزون توابع است آمد و مرا نوس گشت  
و بخیمای نارنجی و زده و طول داشت که آنها جز شیرد آینه با حالت کسل باز بکشتی رفتم و شارب را با  
همی داشت و چنین گفتند که با من همی در عتانی غیر از نظام و توفش است و والی پاشا چون آمد  
نوشید و بود بخلاف دولت و کس که ایمان دولت و دیگر که من لازم و دینهای واجب باید یک  
همی بپر شدند البته قاضی دولت و من باید و یکت است و از والی پاشا احوال عسکر بپرسید  
پرسیدم که کارهای بجا کشید گفت که تمام شد است که تعجب که از من اجابت داد و اندام آجا پسند  
گفت بنور اجابت بخود که من منظم است بنور کار با انجام رسید دولت و بعد بکریج ساعت نشین  
خورد و رفت و گفت البته در ملا بنویس و با دق و وقت خوابید که من تمام شای اسلام بنویس و این کتابها  
قلیل تمام نمیشود و خیال دارم که فرصت بشود و زیارت بیت الاحمد پس بیت اللهم و خیر و من بدین تمام  
انسان منمحت بنموده و بنور است که با شفا شد و من مسیح طالع دارم و حاجی میرزا خنجانی تمام  
و اصل طرابزون خود را نظر از آب که در لنت روی که لنتین باشد یعنی شکل مربع است طویل است و قدر که

در کمال  
مکمل

طالع دارم  
و در کمال

مکان یافته بودند بطور برجستگی واقع شده و در میان طراز و پس کشیدنی شبیه شکل ستیلا و در  
 بمن عوام طراز و در کتب قدیم سبب در عجم البلدان طراز و در سبب که در و در  
 تا این مکان ایش که در آن است در میان شکل سنگیان نیل عسل یافته که نخل در خفت یافته و خانه  
 بود از آنها خورده و معلوم شد سمیت داشته خیلی از سنگیان را در شیر باجان تلف شده و طراز  
 در دانه کوه واقع است که تا بنا بر روی یکدیگر است خیلی اجساد با جلوه است و تقریباً بی هزار حجت  
 و از اغلب و از نظر جبهه در اینجا قول است و عرض طراز و در چل یکدگر حبه و صفر و قیاس و طول  
 و در جبهه چل و صفر و قیاس است و در اینجا جایی تا یک در جهان مغارت اسلامبول اجناس عین المکان  
 اسلامبول فرستاده بودند و در ساعت چهار از ظهر که یک ساعت بفرود آمد و یک شتی از نظر حرکت  
 کرده از پوتی تا اسلامبول محل توقف گشتی تا جاده نمان و قیاس کاری به یک شبانه روز و در آن  
 با کرم نانی طراز و در نالان پولا دانه و اربع کپرسون با کاف عربی خالص اردو و سیاه  
 سپاسون سیاه این بولی تقدیم الیا ایشنا علی النون الموحده و اول غروب قیاس در نماز و  
 خانه لنگر انداخت و بعد یک ساعت توقف کرد که بار بار آوردند و کپسینان گفت و کراشب و کپسینان  
 توقف نمودم که کپسینان را در و میرودم و کما در از طرف یسار به جا کوه سار و نخل و دات است که کپسینان  
 بداند کوه منور و در خلاف از نذران کیلان هر جا که از دریا صحرای یک ساعت و کپسینان از شب سه شنبه  
 که شسته از لنگرگاه پولا دانه راه قدیم احمد نقیسی دریا در کمال طمیت و سلامت بود و نیاس  
 ساعت نذر کپسینان برابر از لنگر انداخت و من از صدمی لنگر بیدار شدم و بعد یک ساعت توقف کرد و در  
 به لنگرگاه است که به صلاح مالی خارج میکنند و مثل باطوم مسبح به لنگرگاه خنثی اردو و بعد از نظر  
 بهر است و اول طلوع فجر که نیم ساعت از پسته که شسته بود راه افتاد و شب یا خیلی خوب طایفه بود که  
 به کپسینان تغییراتی نشده و من استاده غازی که در دم صبح معلوم نبود و از باطوم سپاسون کپسینان  
 بمنزبت و از سامسون بند کپسینان به من غربت شمال است و در سیفوت این بولی از بمنزبت است  
 این بولی و من بوعا و من غربت و بمنزبت است و از دهنه بوعا تا اسلامبول و بمنزبت و

طراز و در  
 طراز و در

طراز و در  
 طراز و در  
 طراز و در  
 طراز و در

کپسینان

این بولی  
 تقدیم الیا  
 بهر است

از این کتاب  
از کتب  
مکتب  
مکتب

عرض می‌آوردند از این که طرف شمال است تا بعد از آنکه است که طرف جنوب است که پنجاه و نصف هکتار است  
و از آنکه کلی است و به نسبت فواقد صدیل انطیسی است و کمتر عرض می‌آید که هر یک که نزدیک است به راسه بوی  
آوردند و ساریجت که در ملکیت فرم است که در جوب مشرق است و به نسبت آن است که آنجا عرض می‌آوردند  
است و به نسبت هکتار است و به نسبت هکتار است که در جنوب است که از بنا در شمالی است  
سیاه است که در آنجا نیز است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی چهار و ربع است و به نسبت هکتار است  
شده و به نسبت هکتار است که در طول شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
چندان متوجه شود که در آنجا است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
که در طرف او است که از آنکه کلی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است

مکتب

روز و شب به نسبت هم شمال الکرم پنجاه و دو ساعت به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
ساعت و نیم حرکت کردیم که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
ساعت و نیم حرکت کردیم که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
حرکت کرد و سامون نبرد و از آنکه کلی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
صند و قبا می‌شد و از آنکه کلی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
نه ساعت و نیم حرکت کردیم که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
بزرگ قدرت به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
و قال خذناک کفی لا تطاع عینی و قال قسم قال رجبی لا تواتی قال الله  
عن و جبل و تری الناس سکار و ما هم بکفار و ی چون نیست این مردم قصد یار است  
از یک بابان حضرت سالت تا است این را چه شده و از آنکه کلی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
بیت و قد نال و طول اوسی و شمس و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است

مکتب

روز چهارشنبه و هم شمال الکرم پنجاه و دو ساعت به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است  
حالت من بهر چه هم خود برای مدتی حرکت کرد و به نسبت هکتار است که در عرض شمالی است و به نسبت هکتار است



تا نسیاعت یزید بماند که در برابر این بولی لنگر انداخته قدری با آرام گرفت میت ساعت تمام طولان  
 بود و کپستان متصل می آید پشت پرده و دلاری میزد که من انگشتی دهمستان ارم و نشاء انده خدایم  
 می کند و اهل کنی که زیاد تر از دویست نفر حاج بود حالت آن استند که برخیزد یک استغاثه درگاه  
 آتی بخند و دریای سپاه آخرو سیاهی را آورد و بخت که از یونانیان کنون این یار اهلین بر خیزد  
 یونانیان تپس می کنند که بنیای است و در انگلیسی ملک سی می نیند یعنی دریای سپاه و در فرانسوی  
 میگویند یعنی دریای سپاه و در ترکی قراونچر گویند یعنی دریای سپاه و آب دریا نیز سیاهی بل است  
 که اسم بستی است الفقه از شب پنجم یازدهم دو ساعت و یک ربع گذشته استی او افتاد و اینه بولم  
 مثل سایر بنا در درازنده که است و بخت بسیار دارد و آنچه در شب بلات گشت ولی از بسکه شب را در  
 بایان میرسد و لیل آفاسیه بطی الکواکب و صبح هوزجلی سرود که از آب مثل  
 آبهای سرد و پستان و دوندان بولی در عرض چل کند که بجه و پنجاه و شصت دقیقه و طول می کشد  
 چل و دویست و یک ربع و اقیست

بونیفیس  
 آباد سرخه و نون  
 میخدا  
 یار اهلین

روز پنجم یازدهم شهر شوال المکرم ۱۲۹۲ در دریا اگر چه با از طرف مقابل بود ولی چندان دروغ  
 روزهای پیش که بر سار طرف میا پاره و مرز همه طرف درایت و از شب جمعه و از دهم شوال چهار  
 و پنجم دقیقه گذشته که از نصف النهار تقریباً ساعت گذشته است و در دوازده غار اسلامبول شد که در  
 با مقورش گویند و معنی این کس که کاه کاوست چایس ایا موجد و معنی کج و دفرس و ز غن غن  
 و کاه است یعنی عرض غار آنقدر است که کاو میتواند ازین طرف با نظرف عبور کند و پس از است  
 نسیاعت لنگر انداختند که فردا صبح اسلامبول شوند و در کشتی در طرف یمن خارج کردند و متصل  
 کشتی چراغ سپهری گذارند و در طرف یار چراغ قرمز بگذارند که اگر کشتی از مقابل بیا طرف  
 میا کشتی مستقبل بیا نه و طور حی که بگذرد که یکدیگر نخورند که میباشند شوند

۱۲۹۲

بانیفیس

روز جمعه و از دهم شهر شوال المکرم ۱۲۹۲ مطابق و از دهم نومبر کلیبی ۱۷۵۵ مسیحی شمس است  
 روز که شد و از در اسلامبول شدیم که ملای و دم استنیل در غنوی بسته است چنانچه مرز

۱۲۹۲  
 ۱۷۵۵



نعم الاتحاق بود که من پس از مدتی ارغانه در بیایم و بشارت بیایم و امروز سرکار هم شریف آمده  
اگر او من میدید بجدت برسم شریف و در غیبتی آدم کافی است شاریه اما در خود محمد علی پاشا شوهر  
زیب عالم است اولاد دارد و دو قلعه روان دارد و حال القی میرزا بی خانجی سابقا پرسیدم که  
مکانه خیالی با خوشش میکند و مقرر حاضر المازم رکابت پس فن شاریه را تین فندی که از منی ادیا  
و متشار وزارت راجه (که موقعا مقام وزیر خارج است که تارشد پاشا از دینیه) و چند روز قبل  
صفت پاشا که وزیر امور خارج بود و مقرر شدن است شاریه را جانب خود و از جانب صاحب و پاشا  
صدر اعظم با حال سپیده بود که صدر اعظم میرزا وزارت پستری است از آنچه از خدمت لیکن سرکار  
معد و از دست منم آنچه لازم میرانی است کرده من این منم ساعت رفتند

پیش رو

12

روز شنبه سیزدهم شوال الکرامه علیه السلام جناب شریف عبدالطلب که از اسادات حنفی است بدین  
 و خلیه برود عیال القدر است قریب بشمار سال از خلیه از ملاقات و محظوظ شدم و بعد از آن سوگند  
 مترجم اول مختار و دولت رؤس از جانب شیرکیمه تبریک آید بود و سید فدی پستاد صدام  
 از جانب جناب محمود شاه صدر اعظم آید بود و عصری تا شبی مسجد اقصیه رقم اتحی بای برین و  
 بنای این کلیسا در ماه سادس بعد از عید علی علیه السلام است در زمان حنفی نین قول است که در ۸۲۴  
 چهارصد و هشتاد و سه بعد از ولادت حضرت عیدگی متولد شد در پناه نصیب هفت برکت  
 جلوس کرده و در پناه نصیب پنج سچی فایده است و آخر آن محراب قبله برای آن است  
 کلیسا بوده محراب اثنا باری نما ساخت از طول مسجد و دیت مشقت و رفوت عرض مسجد و دیت  
 چهل و دو فوت پستونهای یک تختانی یک چهار چهل و شش عدد که دوازده آن سنگ سماق استون  
 کوچک فوقانی که از سنگ مرمر است سی و شش عدد پستونهای کوچک مرمر که در رخ و حیای مسجد  
 واقع است بعضی عدد پستونهای چهار طاقی که کوچک میان مسجد چهارده عدد ستاقان از سنگ مر  
 مرمت یک چهار در میان مسجد و دو اب نفیس جامع و در واقع جامع و دو اب اشکال لاجبائی کشید  
 چهار شکل است که صورت چهار ملک متفرق است و صورت آن است معلوم نیست اولی آن که در خطا

1492  
سید

موسىٰ

1691

۱۰۰

$$\begin{array}{r} 121 \\ 155 \\ \hline 276 \end{array}$$

۵۴

است بمقتدر آن قوم است لوط است الله جنتك انوكو عثماني  
 علي حكي جيتن در اين بنده اسباب غن مال شد كه ارتوت دولت اردو كوت  
 و صفت دولت عثمانی و قرض بی اندازه و مشايخ تازه بازه خدا كرده و عترب از اين سجده كالت او  
 مورد او كه در مصلحت قصيد و يحيى قبطي كه در وقت انكس كه ايشا صادق خواهد شد  
 جنت انيسا جند خدا است كمال ما بهي الا مو انيسر و صلتان و معنی  
 الخايب بكي و هي جاميدك جتي الماير بكي و هي عیدان و ولایت  
 سلوان بهو عناه و ملاكاجل بالانيسلام سلوان و با گيسار ميركي در قفس  
 نكوز است كه در پسته خايد سلطان بنده كرو پل ايران بصارت و در معلقا نجر و رسايده و در باره  
 ترس تو است نه دم زننده و كمينه و قسنت لایت نيز و بوشنه كه صدر ارتوت و نيل انور  
 شده است روزي صدر نزار لير و خرج دارد و براي دولت خيران عظيم شده است و افضل مالي چهارده كوت  
 انگليسي نيل است قراخي از خار به رايد و با گيسار ميركي و خيلس و بكي كه كمال اين كشتي  
 طول بكد دولت عثمانی بكي تمام است و قرض قرض نيسه سال بين قبه نصف كرده اند و امل از او  
 طلب از بد بشايت بخو است نه خلاصه از سجايا صوفيه است ميدني نيسه كرده در برابر جامع سلطان  
 احمد است و بكي دانش انجا مضمومت و در بر طرف و اشكال حيوانات و طيور و زئير كرده اند و  
 بقاعه نقاشي صحيحيت و پاره خطوط دارد كه علاقت و ان پيكه فوارنه اضلاع است و يكپاره  
 بطور مخروط بالا زده و تير باد و از دفرع ارتفاع دارد كه دقاعده و يك سكك مفيد و كن يكپاره است  
 كه اشكال قديم ترش كرده اند و خيل بديت به شكل نقش شاپور كه در شاپور كا زوزقاس منقوش  
 منقوش است و در مقابل اين بكي دانش كيكاره نيكيت باز بهان طودا نيسه كهاي كوكت نيز  
 ساخته اند و ارتفاع او زاده و بكي دانش است عجل است در طين ان مانق زلرله و او داران آن  
 اگر چه قدر نجي اب شده و لي بكي مندم شده است و اين بر دوزبا اني و قاي صواب  
 روي كينه چاردهم شوال است بعد از غزول و تابشاي اسلم خانه و تو چاردهم شوال است و زبانه دولت ريكته

از كينه

ان كينه  
 بكي سيد ان سده  
 بكي دانش  
 بكي بسكك

بكي دانش  
 بكي بسكك

بر سر  
کتاب ازین  
که

است

و

میرالای مقرر بود که بر اینسانی همراهِ باشد وقت دفن تو چنانچه درین سبب و سر مرغانی سلطان کریم  
سلطان ابا که سفید بائی هم دراز که مثل کا و دم دارد و تماشاکند هم شصت شتر مرغ بود که بعضی بایک  
و بعضی کسری یکم است و چهار زر و نیم چهل پنجاه دس که سفید بود و بعضی از آن که سفید و چهار شش و ده  
و در تو پنجاه چهار صد و ده توپ فولادی که بوب که از تیر پر شد و شش خان است و باقی از تو بهای فولاد  
غیر که بوب بود که از تیر پر شد که تازه آن تو پنجاه را در نزدیکی پسری همچون ساخته اند و خیلی حکم  
خوب بود و این سوای حمله تو پنجاه است که در میان حمله فندقی و طلا و وقت و از آنجا بفرج است  
از هم چند قطعه زمره بزرگ است که یکی نیم من بنظر آمد که از معدن بر آورده اند قدری از آن سنگ  
طبیعی است که برین سوز از آفتاب بر دشت است و باقی زمره است چند قطعه زمره دیگر هم بود که لا  
هستار داشت و در تحت غرض هم که کلاطین و در غرضی شسته اند از قبه وسط او شکافه و اوخته اند  
زمره بسیار خوب تمازا دارد که بنظر اسپید قیطر اطراد را در آمد و تخمین که از بند ساخته اند و آورده  
طرح تازه است و قبه بای قوت نشان شکست دارد و انواع اسلحه از شمشیر و کلاه و خنجر و غیره  
که از سلاطین باضی اند است و بجز کاب و مضاعف است که ندارد و فرستاده است و از آنجا بفرج  
سلطان احمد ثالث رقم تخمینا شش هزار جلد کتاب دارد و خیر از آن که بود و آن خط حضرت امیر المومنین  
علی علیه السلام بود رقم داشت که در سپیدیت به جبری قوم فرموده اند و قرآن تمام است و در پرتو  
و در آن کتاب خانه هفده هزار و نیمه از فارسی خط امیر و کجانی است و از آن که در سپیدیت از آن  
جبری نوشته است و چند جلد مختصر تاریخ و متن دیم و دیگر فرصت ملاحظه نمود و از آنجا بفرج  
شبه شیخ عطار بود که با اسم شایخ پسر امیر بنور کورگان غوغ بود خیلی پسندید که در آن کتاب و  
من شده می گویند در آنجا که کتاب صنعتی بکار برده اند که این پسندید است بر من خبری معلوم  
و در عمارات سلطان که کوک سلطان علی محمد خان خرم سیلی ساده مغرب مطلوب است و در آنجا  
خرف نگاه میکند و در آخر عمر ساخته اند و تراکم عید اینجا جلوس و است و در باب همون که باغ  
باز میشود و از دو طرف درخت پروانه با در که با پس حق الهی اخلاف و اعراف از آن که در میان آن سرب

اینست تمامی که مکرآمده بود قسمت شده بود و می گفت چنان شد به جمعیت و سپهر ادرع تم قسمت شد  
 قسمة لام و اکنون سلطان این عمارت را متروک داشته و عمارت دیگر داشت که در کنار نو فاکر  
 نزدیکی محله قلایه است منزل از ده و کاهی بی عمارت تشریف می آورد و عمارت دیگر عرش او ده سپی است  
 که در آنجا تخت طلایی از نشان است که تحت جلوس است که در تدمیم آنجا سپهر را پذیرایی می کرد  
 که بعضی می رسانند (داوده ترکیه دوست یعنی و طاق است) سی حرف نسبت است و بمنزل که گنبر  
 کردم در ضابطه سرعکرم دولت عثمانی (که چندین مرتبه معزول شده و منسوب شل است که در سلطان  
 محمود خان تها کرده و آنوقت باین چلی ششی بوده و از بغداد سال یا ترم دارد و خیلی سپهر و مبارکی  
 خوش رویت) بدین آن بود که کمال افندی که در عهد شاهانه مرحوم بطرآن بود و دو سال در  
 اقامت داشته که نپاشاست با تفاق ایشان و ند که مال او را و قافیت و وقتی هم که ایشان  
 در پیشگاه امیری باریات عبات عالیات فرستاده بود مشارالیه از جانب دولت عثمانی بجهت آنکه فارغ  
 میدانست منصب پاشایی سرانداشته و بهمان ارینی قسمة و بعد از طس افندی که در بطرآن  
 شاور و فرمود بدین آن بود

سید

مناظره و

سید

بزرگ

روز و شب باز در هم شوال و لاله بر حسب اتفاق بین الطلوعین اصاف تو باش و در خشت  
 مشرقی یکس آب دریا انداخته بود که خیلی تابش داشت و پس از طلوع آفتاب و بی غایت در آنجا  
 و خباب گرفت که خانم می شد و نایان بود و آفتاب کمالاً ایضا الحصفه برورده و تمام شد  
 و پس از نیامعت به دوتام شد و قال کاتایم الهوا و طر و قته و قد فسد الحشائ  
 ذها العواد لاله و بعد از ظهر بجانب زیر مختار بخانه عباده حکام فرستاد که آنجا نخت نمیشد  
 با لباس سی و بعضی شسته با لباس غیر سی صورت شاسته و مرحوم محمد شاه را که میرزا ابوبکر شایسته  
 کشیده بود و او هم عکس بیندازد که هیچ آن شبیه در صورتی بود که آن صورت مبارک آثار بسیار  
 از آنجا جامع سلطان سلیمان اول بنیستیم حتی بعد از ایام حریفی بیای است از پادشاه خوب نیست  
 که نظیر داشته باشد و چهار ستون بنده یکبار چاردارو که دایره یک تغییر یا خنجر میشود (سلطان سلیمان)

سلطان اول

اول پسر سلطان سلیمان است و در قصد ویت و شش جلوس کرد و پس از کثرتی چهل و شش سال در بغداد  
 و چهار تاج و تخت را در دست کرد و در محاصره اول نیه در زمان و در عیسیه اتفاق افتاد (قصه از اینجا بنویسند)  
 یکی چری بنیستیم که آن لباسهای غریب صورتی عجیب از نوم ساخته شده است و آنچه در دست و پایش  
 اشکال از عاده اما خان عیب ساخته اند که در نظر مردم آن محل حیرت و استهزا باشد بنیت و  
 لباس و زینت که انظار بر او است که صدر عظمی علیه السلام که شاه کلان ایران بشیر کوته آرات بر سر نهاد  
 و از شرح الاسلام بیان کیست است و آنکه در دست و پا اندام عکس است که بینه آن شیل قلمی است  
 بندگی و آنجا که یکی و یکسایان کنش و یکی در یکدیگر ریشهای آن کیست غریب و شسته اند و قتل  
 چری که سلطان محمود خان ثانی است که در سنه هزار و دویست و چهل و یکت که غزای کبیر تاریخ آن آید  
 و تاکنون چاه و یکسال که شسته است و البته اشخاصی را اندام که آن اشخاص اشخصه دین و ششانه  
 بر کتفین صورتی عجیب بنیستیم که همیشه اندونگی چری هم طایفه مخصوصی بوده است که بنیستیم  
 و بهر قلمی و لبیسی آنها این طریقه بود و است بر کس که در او طلب شد و بعد که داخل شد و از آن یکی که یک  
 رفته و ده کاف ابرامی شریف حذف کرده یکی چری گفتند و شغل غلامان که در عهد خلفای عباسی و غزل  
 خلفا همواره شده کار طایفه هم باجاست که سلطان محمود خان قدیم بکار بر یکی کرد و جمیع که پالهای شاهی  
 در غزل و نسب و قلم سلاطین تمام بود و در خبر قریب لاک و بوار شدند و یکی که در ترک بر خرم و غم آن پادشاه و در  
 بزرگت و در زمان بایم بیال قبل کلاههای از رستم بود که بینه نیز عیشید و لاک کلاه و کوتا شده و در دست  
 و اشکال که آن کلاهها را شده می گفتم تعجب می کنم و آن لباسهای غریب محل چندین قسم است که عیب است  
 او در جنگ برای کشتن مکرریت برای است که مردم یکم بر لاف آن مانا باشند و نفرت از آن لباس  
 اساس داشته باشند و از اینجا باز در شریف علیه السلام و قضا شد و پسر و سواران را شریف  
 بلکه منظر زده است و از سفارشش می کرد که در که خدمت شما میرسد و از اینجا بنزل بر شستم و حیات  
 از منزل عبدالعزیز احوال پسین باب عدد غلظتم محمود شاد و زود برکت و کچل و ابرام ثانی با هم اندام  
 روز سه شنبه تا روز دهم شوال عیسیه بعد از ظهر حجاب

۹۲۶

۱۷۴

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

۱۲۹۴

در این زمان که در میان

نیز خبری نبود سیرت که از کسین بدین آمدت جستار است که در اسلام قبول یافت اردو و بجهت تیرستان  
 دیرالی بودند و اما تشریف آورده بودند و از خطوط مسعودیه حرف میآید و بعد از آن جانب بدست  
 والی بغداد آمد که حالا وزیر عدلی است مگر در گذشته دینی با هم میجواری بودیم خیلی سیل خدمت شما را داد  
 سهم ما را نظر را اظهار استیسیاتی کردم قدوسی اخراج در چشم دروید که ده است اگر زیاد تر نشود چنانچه  
 مغربی صفوت پاشا وزیر امور خارجه که در بین چند روز اتفاق افتاده چنانچه اخراج چشم ابرودون  
 در بود ده است که خاطر سلطان این دیدار او شتر خنده است از آنچه صفوت است اگر رنوده مغزول منته بوده  
 و بعد جویر پاشا با ما موافقت و قیام (یعنی امیر البحر امیر) شد و الی انگیس است ولی که دولت عثمانی است  
 در جنگ کربت خیلی خدمت کرد ده است افونسو بنو که در این جنگ بزرگترین اینست که بر تن  
 خدمت بجزم پاشا را یافت از خدمت پاشا تشریف داشتند صحبت میآورد میان آمد و بهر سخاوت  
 دین دولت اسلام بود که با یکدیگر آس بر روی گویدیم و متاسف بودیم که علی الاسلام و العرب است  
 روز چهارشنبه بعد هم شوال پیش از در منزل بودیم و بهینه دین بر دوشم شب چشیده میجویم که بحساب  
 شب چهارشنبه است چرا که حساب فرنگیان از نصف النعل الی نصف النعل است بعد از آنکه اهل  
 پنجم از چهارشنبه محبوب شود معین الملک وزیر مختار باصره میآید که در خلاف شأن سفارت است  
 شاهزاده معرونی از ایران باید و معارف و عیانی این ملک از خارج و داخل شاهزاده نشاند  
 هر قدر ظفره زدم تمسک نکرد لکن در سفارتخانه ما سپه میروند و بسیار خوبی او انداخت که در میان  
 داشت و پیش از شام در اوطاق دیگر انبساط مشروبات بود یکی یکی اینجا میآمدند که پاشا وزیر  
 چون فارسی میلانت شب باین صحبت می کرد و در طرف دیگر حالت پاشا وزیر و الله سلطان بود  
 بکمال شاکتیم که در آن اوطاق انتظار شماره داران در کمر میباشیم ایشان را دیدیم که استماع فریاد  
 شنیدند و از دست بعد که است شام نزدیکت برخواست رفت حالتی شاخه اندکی حرام ولی پیر  
 اوقاف است به خیلی خوب مناسب اند و بعد از آنکه شام اندک شام میل دارید و بکن  
 نیز خرم گفتم اگر که پستید آیا تب گفت هر دو را صاحب فرمایند بعد که نیکو کرد دولت و پس از آن

کتابخانه  
 مالک  
 کتابخانه  
 مالک  
 کتابخانه  
 مالک

ادامه  
 در  
 هوسک

۱۲۹۲

کتابخانه  
 مالک  
 کتابخانه  
 مالک



بامیرزا جو خان بخت پ پیام داد که حالت پاشای کویچه سخن دست بگویم نیست و نم وید چکه  
 خور و خرفان من نظر که کم چو معین الملک برضای سرعک با شاره بشاره داخیل سپرد و زنده دل  
 خود را بجاعت رسانید و بعد از میان سرب پشمارت که در سفره حالت پاشا کج طبع شعور  
 این شعر باید به گفت چو بوزم شوق بر طرب شهزاده شکوه می چو بولد بی قد و سندان سر  
 ایران بخارت خایه می چو من درو پشاپسته بودم طرف یمن بن خزل آفتاب سفیر کسیر دولت  
 بود بسیار آدم و دانا می سپاسی است یا زده پیال است در سلاسل است پاشایان میون دولت  
 علیه ایران است و شان اول عثمانی بر صغیر دولت عثمانی داشت درین تپسج کی با دیگر وقت  
 و طرف یار من است پاشا وزیر عدلیه خود معین الملک در مقابل نشسته بود طرف یمن و کعبه  
 و طرف یار او رضا بیگ سرعک دولت عثمانی بود و سایر رجال دولت عثمانی که در سفره بودند  
 بود محمود پاشای ابا و سلطان حرم وزیر تجارت عرفان پاشای میس رانی دولت عبدی پاشا مشیر  
 کمال پاشا وزیر اوقاف حالت پاشا کشی ای الله سلطان و این شهر جوته پاشا وزیر معارف و پاشا  
 وزیرانیه نامت پاشا وزیر بحریه کافی پاشا بانو وزیر کربک ابراهام پاشا وکیل امور خدیو مصر که در  
 دارو سید قندی پشمارت عظمی اربعین افندی پشماروکیل وزارت راجه حافظ محمد بیگانی  
 مابین چو بجهت که حضور سلطان و بشام نیامد و در سواره مد و جواب صدر عظمی هم محمود پاشا بجهت  
 تشریف نیامده بودند و از اعیان دول خارجیه کسیر کلکسین یابی بود و آمدن بر کسین شکل بود  
 ایلمی مخصوص بجهت ایلمی مخصوص اسپانیا ایلمی مخصوص یونان وزیر مختار آمریکا وزیر مختیر بلانده وزیر مختیر  
 سویدن نورویچ امور زده مانع امور جبرستان بعد از تمام با جمعی با جمعی ارده و او که نسبت  
 موجود بودند سفیر فرانسه و سفیر کیرا طریش ایلمی مخصوص ایتالیا و نورینی پاشا و اماد سلطان علی احمد  
 و علیه رضا پاشا عسجی پاکه خلی بر د با کالی است و خلی با و بجهت و ششم از او جو اشدم نسخه  
 کامل تاریخ ابن شیرادین گفت عجا که در این نان دیک نسخه او را در مصر چاپ کرده و برای من  
 یک نسخه آورده اند و خلی مشغوف شدم که هرگز کان سفیرت که نسخه تمام او مید شود و بطبع برسد و قصه

۲ اعلام شام کردم

جناب انصاری

کتاب معین شاه زنده کاتب

آفتاب زنده کاتب

حکایت

و بگرم از ایمان و است و نشان ایمان رو پا بود و قدری فقر و تنگدستی و در سوره نو و در بعد کافران  
 حد باز معروف آمد که صنایع خود را بکار برد و در ترک کو تا قد خوشی است که در همه چیز میزبان  
 بنظر من یکی گفت روزی تیس سال دوستی می بخندم که من و ملا و لا کصدان  
 مرغی و لا کصدان چون نذرانه حکمی که من خیری میدادیم مدت پانجا که در پلوی  
 بود کاجی بر جهر سیکر و لی بعضی باز میا که در پی درو میدادیم کتابی دست کامل پاد او که ضحی را  
 با که در و بروی خود کاهشت و گفت من قدر صد و نود و چهار است و آن صغیر را خواند و بدست یکی آتش  
 و او آنجا هم همین طور خواند معلوم است که تمام او را قی کتاب نظر است علامتی او را قی ارد است  
 شخص را که در سید اند که ام صغیر است سحرانده و کینه او که از قوه جوشش شیرین می آید و که نه نام خود  
 خیلی پاک و پستی غراب است و صد و سی و دو بزرگ که از اطراف چند سوانخ در و داشت و در  
 بر نشان پاد او را با طنب پدید و کاغذ او در سطح باران که در لاک زد و در صندوق است و آتش  
 یکی از اهل مجلس او بعد پرده و بروی مردم کشید صندوق است پرده بر و دو صندوق است که در  
 برداشت خود کار زد و در میان صندوق بود که انگشتانی در از آن سوزانده آورده و از آن آتش  
 میزد که نماند و نه و در تحسین کرده و بعد در صندوق ابابکر و در و بر و آن در و چند نفر از فرکیا  
 بتماشای آمد صندوق است میزد و بچوب صندلی صندوق نگاه میکردند که رنده داشتند و خیلی آشفته  
 و استیجاب داشتند و نظم افندی آید چون کسی میدانست پرسید که طانی بطور کار چطور را که تمام  
 او از هر مسئله است یا اینکه در صندوق قفل کرده و آچار را بدیگری که در نظر مردم در بسته شد  
 صندوق شبیه باشد صندوق و قفل و در یکی از آن شخص است که نزد خودش است و اینکه کار  
 و در زده که در و بیدار میزد و در که باز کردن مشکل باشد و پس در میان هم خوش شل و سالی و خوشی  
 چند نفر که یکدیگر باز میزد و یکدیگر پرده بود و نامی میدادیم که در و در میان و بی شست و شاکر دوا و صغیر  
 بست یا که یکدیگر بختی میزد و قی قهری را که میتوان است و باز کرد که از آنجا و قفل شد و  
 طیار که بالا میزد و قی کشید و بست از آن طرف قهر کشید و بسته که آن صندوق پر است و بسته شد

هر چه هست خیلی پاک است که گاهی در دهن یا بازو نوشته لفظ خوب و عدد و در هر یکی و دست  
 یا سایر چیزی نوشته میگردوس نوشت و دو نفر دیگر نوشتند و او را گرفت بدست میگذارد  
 سوزاند و بعد زفت بر سر جبهه خوش پاکتی آورد و در میان سینه پاکت با نخ را در آورد و نشان دادیدی  
 که بعد از سوزاندن اعاده صند و نخواهد شد و دستهای پاکت دستی آن که او را در میان پاکت گذاشت پاکت  
 بهر ضعیفی کرده بوده در میان هم گذاشته و او را در و سر پاکت را پاره می کرد و از میان پاکت میگذرد  
 و غافلانه خوب گفته تا نیمه نظر کار کان سنساک ازین شد سوز و مهر و خاک به این قند و مهر و خاک  
 سر کینه میگذارد و بعد از حد باز میچسبانند غافلانه و مرد با برقص افتاد و پنج قسم میخوانی  
 که پی یوز با حالت قص میخوانند و این غافلانه را این مرد با خسته گردید هر که دست دراز می کرد غافلانه  
 با خستگی دست باز می کرد و غافلانه پیش من آید نیز از جادو غافلانه یا اول سمارت بقدر آنکه گفت که اگر پی یوز  
 نباشد میخوانم دست دراز کنم که با سوزانده بر قصم قصم میراند و گوید این شکلی کعب نخواستید که با  
 حرکت نخواهد کرد و دست لطیف شما هم که بسبب بخورد و در خواهر گرفت خیلی خندید و پرسید گفت و  
 از میرزا جادو غافلانه سپیدم گفت شستار سمارت نسبت خیلی زن بکی است و فی الحقیقه غافلانه سبب  
 که هیچ قباح در نظر اهل اُردو پاندارد که زنسا کردن و سینه باز انواع علی و کل را آهسته با مردان  
 اینی است که گرفته دست بگردانده و جمع بر از نفر برقص و جدی آید صدق الله العلی العظم  
 کل حریف عیال الدینم قهر چون و غمیر این عادات اهل عثمانی زود و آلی اریان قهر می بر سر  
 خواه کرد یک نکته ازین میگویم و همین باشد و در میان شما که میفرستید میفرماد و در و خنجر بود  
 و خنجرش بر خنجره در گرداشت و زیاد تر از اهل اُردو با تهریس نظم افندی که سالها و طرآن زود و خنجر بود  
 گفت این میبود است که میرقصه قصم در غمیر میبود با آن خنجر که در غمیر از نایلان اعمال که بر سینه میباید  
 خلاف شرع است گفت لا اله الا هم یوملن ایسون تن اند و غمیر به لایات یوملن ایسون خنجر باشد  
 از عمر با چربی قی نیت دلی اند کاخن باشد و است که بر چه نوشته شن تو است و ایران بکدام نام ازنا  
 هر بهت نهاد و اُردو کشاده در کوچه بازار حرکت خواهند کرد و لایق صر الاسلام الا انهمه

پنج

بزدان  
بسی الف

سید علی



۲ در اوطاق دیگر با کمال  
تشریفات چای بختی

و اندو سلطان خوش شمع و بر دو سفید چیده و شکم بزرگ و قد کوتاه و خلی آرام و با وقار حرف می زد و با سبزه  
حرف زد و گفت روزی که در خدمت شاهنشاهی بود و اول باری خلی شباهت شاهنشاهی را دیدم و در خدمت  
بر من خلی اثر کرد و گوی که در اوطاق بود و باین چای با شکر پیاده بود و در حال برپا رسید و بعد از آن که با  
پرسید که شاه حضرت کبری را در اوطاق خودت در کجا بپسند عرض کردم که من او را در آن شهر دیده بودم  
فصل در بیان ای زنده در آن خلی خوب است قبله عالمیان هم به هم شکار و به هم بازی شایسته آن را بود و  
در زمانه در آن شریف از علیحضرت سلطان سید زنده در آن طرآن پیشه شکار و در آن وقت شربت نعل است  
دارد و باز آورد و در آن نعل است و خلی شکارگاه خوب است از جرجین و دیور و سیاهانجا می آید و بعد  
اوصاف شاه را بشنید بودم بعد از آنکه ملاقات کردم خلی بر تخت و منوی من تاج سلطنت را دیدم و در آن  
حالا درونی من منحصر بود و شاه اسلام است اگر اتحاد منوی است به شند البته از هر چه باعث تقویت  
اسلام خواهد شد و در نظر خارج وقع و عظمی که خواهد داشت و عالمیان هم بعد از راجت ایران را زدند  
شاه به تعریف و تحسین میفرمودند و انانید این اتحاد و تسبیح باعث منافع کشور برای مایا می و تسبیح خواهد  
قسم فرمودند گفتند بهین طاعت که بیان کردید بعد فرمودند و گفتند که خدایان سید خدایان نیست  
بخدمت ایشان عرض کنید عرض کردم البته اگر خدایات او و میر فانی حاصل شد پس اگر آنکه فرستاده  
قبله عالمیان عرض کنم که فرمودند انانید سلطنت بکمال شرف خواهد شد و عودت خواهد کرد و عرض کردم  
انید و ارم که او تو جفا حضرت شاه به این عادت نایل شود بعد قطع فرمودند برخواستیم خود سلطان  
برخواستیم و در برخواست عرض کردیم میرزا محسنی را که برای جد و پدر خدی آمده و فرمایان شش شایسته  
که بخت مستشاری از سرشته از من بخواست و مبارک شاه شرف من آمد و حاضر و مسافر را الیها و اما  
فرموده خالی پرسیدند و بعد فرموده آورده و اوطاق در آیدم باین چای شربتی تشریفات چای شربتی که  
برای رفیع خدی که بختید و تحسین فرماید و شربت بخورید خلی استنان حال میشود باز در آن اوطاق نشسته  
شربت آورد پس از صرف شربت برخواستیم باین چای شربتی آدم به حیاط و تشریفات چای شربتی آدم کالکند  
چون تشریفات چای شربتی کمال داشت و در آنجا گفت و در آنجا سوار بود و من را باین چای خدی خدمت





در طرف یسار و قوم قلعه که در طرف می است حرکت بخوبی منبرت و گیت پس نشی می پس در طرف یسار است و در آن پس اهل دریای آبی پی پیگلو نشی و یعنی خرابه غوغه

تا نا نا و در

او درون اطا

از آن

از قوم قلعه یعنی قلعه ریگی که بالای سبزه ساحه شده اما غوغه آوسی یعنی جزیره با غوغه که مایه ای نما انکور است  
 و بعضی نو غوغه آوسی می نویسند و در با غوغه آوسی گیت یا یعنی گیت یا حرکت کشتی در با  
 باطل است و جانب جنوب و کجیل که از با با غوغه میگذری حرکت کشتی بجانب شرق است و  
 طی مسافت شش میل خورشید من جنوب شرق حرکت می کند چند ری می میسرند  
 و در ری می ایچن کشتی بجانب جنوب جزیره منور و در طرف است اما در با غوغه آوسی  
 (جسی غوغه دراز) که در میان کپستانهای بحر می بخیزد آوسی است منور است جزیره کوچکی است و در  
 پنج از میر و اوقت که در قلعه با غوغه میسرند و در نیمه کشتی چار میل جانب جنوب  
 شرق میل کرده پس آن نوزده میل مشرق حرکت می کند تا بند از میر بر سر  
 و از با با غوغه که در ری می گذری بحدی پشک می میان است که با کلی ای که با غوغه عربی می شود  
 کپستان این نور را نقد رد و میل جو حاج حرکت اود که آن پشک نزدیک بر بخورد و میخند یکی شست و از غوغه  
 سبزه ساحه که با دو طرفه ا شده و از غوغه طی مسافت که بالای سطح کشتی بود کم کشتی و پور بر سر  
 پلوی که گشت که علم عثمانی داشت کپستان قدری کی میانه گشت از غوغه و پور از غوغه  
 پرسیدم گشت این پور فیض المجاته که بجایس یا شاکم سابق معبر پرسیدم من از لیر و تمام که در میان  
 عبد المجید نشان پیش کرد که در میان پور با غوغه بی در سج دولت بنو و ضلع این پور در سج و پور  
 داشت معلوم شد چکرود و حالا این پور از غوغه را بمن می کند من فرستادند (و از غوغه و در ری می بخیزد  
 و قیامت) بطوری آشف داشت که گویا پور را بر نهاده (قد روز که گشتند قدر که بر کبری)

رو در شب نیمه شوال الکنرم شمس ساعت اوسته ز قه یحیات از روز که شسته بنگرگاه اندر آن  
 رسیدیم و آنجا قی تو قیلول ابی پس آوسی و دو ایلات آیدین بعدا شاست که چند میسم صدر اعظم بوده



دگران افسانه

بود انا

لفظ ترکی است و این  
عصر و نافع است

کتاب

مدرسه

۱۲۹۲

ولایات زنده بود شاکر بیست و سه و ولایت او بود با تبرجم ولایت دگران آفندی که اصل او از سنی است  
بنیت آمدند دعوت بنهار کرده نهار را غدا آورده بودند و سوار بر کبک شتی خودمان شن که عثمانیها ضد  
سیکونید تماشایی از سیر ستم بکنج نظام بنوریکان میرالای و ستر واریا شده بودند و کالک و لای  
را هم حاضر کرده بودند و از ایران فته از آنجا با سانیون گونای ستمگر که در قهر و از خبر کرد و بود  
شمنده با بون آباد که سیاق شریست تماشای ستم چهار سال تکلیفی آورده و دست خیم و در دست  
بر کشیم و طاق بسیار خوبی ستمگر داشت که خیلی بزرگ بود و در بون آباد بیاض خیمه با ستم که باغ  
بسیار خوبی با نفع کله آراست بود و درخت نازکی و مرکبات داشت از میر خلی خوب است  
از شهر که بیرون قیم تمام حصار درخت مرکبات بود و غلبت لیونی شریست و به قیم سیری لات  
کاشته بودند و در سواد می بسیار خوب اردیف که در زارستان قبرستان کاشته اند و این عادت  
تمام این مملکت بلکه در فغانستان نیز منقول است که سردار در زارستان میکارند اگر چه غلط و در چم  
معشوق است ولی بن کار ستم و دل میسوان که در آن جان ستم منقول بوده است چنانچه گفته  
بسیار برای سپردن در خاک شوم و ناز از سیر ستم سایه بر آن کاندازد خلاصه از بون آباد  
تماشایی کنار دریا ستم که کپانی فرانسیسی ذرع از زمین میاراشکنا شده و دیار اسپیش داپت و خیابان  
پسلی بطول نیم فرسخ پاچه است در میان یا هم دیوار کبک که لیان بکونید و در بنجام انقلاب و یک  
عثمانیها و زکامی کونید شتی و در آنجا سالم ماند و تماشایی آن یوار که پسنگامی که ان شکست  
اشغال به دریا سیر خلی تماشای داشت و این کپانی با دولت عثمانی تا پنجاه سال قمر ادوات که از  
انقضای پنجاه سال این ایان خلیان حق دولت عثمانی باشد و جمیع از میر و دیست هزار نفر است و  
طایفه روم است که در سب بار و ستم موافقت دارند و از بنده ول اروپا آنجا قونول است و از سیر  
یونان سیر ستم بکونید و افزون که کور شد که پست بلا منبول سیر و کاندای طرانی عریضه حضور مبارک  
سازمانی انجمن آقا قیونول اوم که با سبلا منبول بقتارخانه رسانده ان را تعالی  
و در بنجید بیت و یکم شوال لکرم پشته است ساعت از شب گذشته و پوز از سیر حرکت کرد و بکونید





بادشاه بود و سلاطین و در حرکت دریا با ارتفاع و تخلف از کوهستان سخت حالت این باطن را بر چینی  
 میبست و دشت داشت کشتی و در حرکت کبی کردی خط مستقیم بود و او نیز رفت یکی از تاع و آنجا  
 که آب لاجورد و پانی بی آورد و سرچ بود و فروز قبول عثمانی بدو کار و ششم که آتیا با مخالف آورد و کار  
 می کردند هم قتل و زور می آید و در کار می و در حرکت و در زلف شحات به آتیا رسیده فصل است  
 فریاد پس از او بود و با خبر از العافیه زیارت بیت الله الحرام قبول آتیا سالی یکت پاسبان جبرک الای  
 علیه الصلوه و السلام فایز شوم بجای محمد و آل الاطهار و اسم گمانی فیه که متعاقب یکت انور و اردوین آرا  
 سرشته دی و کجای سینه آید و زور و لایق او پسر و جنگ کرده و در بدو تریش پنهانی دارد  
 اسلام قبول غره و کلاه دارند

روز پنجم شب بیدار و در شوال المکرم ۱۲۱۲ هجری است که شب که در تحویل شمس شد و شب  
 و شب با حال الحمد لله در اسلام است از یک در تا اشف عا القاداب اناموین  
 کفر الحمد لله ماضی بهم رسانید رحم و شرف لب لطیف بلین شت بند کاف ضیف شال کرد و در روز  
 کرده مقامه میرنده را با بحرام رسانیدیم و بنوعی ساعت اند و بنکد کاه بندر کند زید پسید  
 بندر مان قفر چراغی که شبها میزند و در آنجا بند کاه دریا تجیه اتصال فل بریا نکت کابل  
 بنظر آمد و در کنار تغییر لوان و زیاده و از اسکندریه به حرکت بخوبی مشرق و از مصر ایستاد  
 بجانب مشرق و از اسکندریه تا قاهره مصر بخوبی مقیم حدیل انجلی است و از آن کسید و می یک  
 انجلی است و اسکندریه زینا می اسکندریه است که پسید و می و پال قبل از ولادت حضرت  
 بنا کرده است و در آن وقت او را ثانی شهر رفته می گفتند و اکنون به شرفیت و نیست بزرگیت  
 و محمد علی پاشا خدیو مصر را با دی تجاخی ایستاد و شش است اکنون ایستاد شرف از بار و خوب نیام  
 می شود و در مسافت دوازده میل بکنده جزیره کوچی است یکم لایق و یسان امیر انجلیس می رود  
 که روزی یکی این جزیره با المیون کنگ ده نمایان پس از آن صرف کرد و اند با سلم و موم شرف  
 بزار و مقصد نمود و دهنست می مطابق ایل است از روستا و دوازده جری اتان و احوال او

مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی

۳۳۲

مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی  
 مؤلفه بی کمالی

در کتاب جام جم در باب پنجاه و هشتم که در باب الفقه در کتاب اسکندریه ترجمه انصاری سفین کمال  
انگلیس لایحه جی بناماده است که هر سنگ مری که آنجا نهد و شن یک لیره انگلیس خرج شد و با  
خارج را از عدد سنگ بایده خید و کشتی بسافت کینیل مشرق حرکت کرده داخل همان میوه کلاه  
دریا خلی عمق ندارد و بجهت آنکه سفاین در کل نشینند طایفه از عرب که در چهل می نشینند و کمال طبیعت دانه  
بنا و دوزی می آیند که سفاین داخل لنگرگاه بچسبند آنها را قافا و دوزی گویند که بر کتیله بایست که پکیان  
از دور آنگاه وید هیچ است که در گفت اینها یکبار مرابازی داده و قیست که دریا نورسته است یعنی انقلاب  
نی آیند که کشتی بچسبند و قیله بوسلافت می آیند پس اگر تو کم شتی خود را در روشن باین می بقدر لنگر  
برسانم من بصرف دارم و بکشت چهل ساعت دریا می کشم و از صد مرتبه زیاده با سنگدیه آید و نام  
با رخ شیده و نام لنگرگاه را باین غایت این است که لادور با یوس شده و بجهت او و دیگر که از دور نمایا  
بودند و بجز آن خلاق کین پکیان می کشید و نام با کین کینیل کشتی وقت طلوع ماه با یکدیگر و دیگر  
میداد و اینها تمام شکی در دخول خروج دارند و از دور و غرق و خول کشتی در سلاسل که بشایست خارج  
بودند و خول کشتی شده بودند و وقت بیرون آمدن چون بجهت میباشند صحرای دیگر پکیان گفتیم که محض فایز  
و سلاط کشتی ترخص کردیم او و هر دو سه خیمه در لنگرگاه بود که میگویند با رخ جی رفیت و درختان کیم  
و او در دست خودشان می کشند سپید هزار لیره خرج او شده و چهل و هشت ساعت که از اسکندریه بیرون  
رفته است که ساعتی چند میل طی می کند الفقه بعد از دو و لنگرگاه و با فاصله بجهت بجهت که حیاتی می آید  
شیر و خورشید داشت و باقی علم بالان پستاره بود و دوز و پید شد معلوم شد که خضر و بر صبر عمل پاشا  
بن ابراهیم پاشا ابن محمد علی پاشا برای فرستاده است و حسن پاشا می ستار از رعایت مصر از برای همان دار  
فرستاده است حسن پاشا مستار از رعایت مصر و قاسم پاشا ناظر بحریه که او میرال است و علی پاشا صادق  
یعنی که حسن اخذ می نماید با شپور و کشتی که از بندر استیض تبرک سوار کردی که علم شیر و خورشید  
است فرار و میرزا با حضرات و میرزا رضی قنول و لایران شپه بکجا آید و بکالکه سوار شد و باغ و  
حین پاشا که بنیفر خیر بر دهن اسکندریه است آید و حسن پاشا پسرانی خدیوات پسر بزرگ ایشان محمد قنول

که بیت و در سال اردو و لیل ایشان است و پسرالت خدیو حسن پاشا و پسرش محمد پسر حسن پاشا و پسرالت  
 ابراهیم پاشا است و چند پسر دیگر هم دارد و باغ حسین پاشا مشون کلمه ای کارگاه اشعار سرمدیه کرکس است  
 و در محمودی که محمد علی پاشا از ایل مصر بد کرد و بسکند را آورد و است ارکان و بلوغ باغ می کند و در و این  
 محمد علی پاشا اسم سلطان محمد خان می داپست و درخت خیری ایجادیم که انجیر بنه سوس می گویند و در باغ  
 جمیر میگویند مثل انجیرات و از بدنی خست خوش خوشه می آید و برگ او بهر شیب است برگ انجیر دارد  
 و بسیار بزرگ شود و درخت هم تراشی بی شیر در می آید و انجیر او را در خوشه زده و سایر کلمات  
 که از او میگویند آن اردو دانی نهایت است و تفنیل و از نفع و کتاب خارج است وقت رفتن منزل از دروازه  
 از میدان نشسته شد که خدیو مصر صورت محمد علی پاشا دید خود را سوار با جامه از نفع و نفع در وسط میدان شد  
 و خندق تینی در آن کشیده قرار داده و باز می کشیده اند که دو خندق بلوی یکدیگر است و میان  
 و یواریتسی عاجز است یکی را بی استلالت یکی را بی راجه است و این اردو آن خندق قمار با بازی میجو  
 پاشا است و در میان آن کشیده بهر قلمه و با پستان محلی ساخته که تو بهای برگ دارد که کلاه و دریا را  
 و بنده شرف است این است حکایات ابی غراب است و لی و مقابل غایب تیه یکس که درخت است  
 چو خاک که در کله را در قله است آن گری فوید تفنیل اسامیرینه که باغ نظم آن شده که خود  
 چون امروز با انجام رسید مناسب است که در این مقام ذکر آن قلمه شود در پشته از اردو و در و  
 و یکدیگر که با این انجیرت شاهبازی و خانه در سفر و کستان شریف شاهین بنده و رگاه را از کستان  
 احضار فرمود در سنگت کاران بنده مت کران انتخاب کرد و در مجلات و زحمت ماکت محروم این از آن  
 طران که استند فایان آیه بر لکوفین نرگانه صفحه های عود اعود افاج حار و اینها  
 و الحمد لله تعالی افضل الی اقبال حضرت شاهبازی آیام غیبت و کب تا یون خندت و لوت در فرشته  
 از هر چه اسباب و منفیدی ابرم بود که مخالف موافق او را یار کارگاه بنود و در آیام جمعی از علماء اسلام  
 که کاشی بدین می آید از حضرت و لیل و لوت قاهره و لیل العالی و ضمن حکایت شجاعت می کردند که غنیمت  
 مذنب طریقه شعی انستیا کرده و از جا و پیغمبر مخاف اردو تمسک شدند که در بندگی استیا بنو

خدیو

۳ دوران باغ از

کلمه ای

مشت جان الی

نیشله

ایشان شری عرض کنم و از قول علمای اعلام تعلیم علی بدین سبب این به در آن وقت موعظ عرض کرد که  
 حضرت ولید چنان قصور فرمایند تا روزی بگفتند در خلوت که اینجانی نشین در مقام چنین ضمای  
 بر می آید آنکه مکتب این بسلامت عاقبت تشریف فرما می شد نه این بنده درگاه ثانیاً بجز و پستان  
 و از کر و پستان این اتفاق افتاد که بخت مبارک ایشان رخ عالی کند محمود میرزای عظیم را بخت مبارک  
 در پستان و عین غلط لا یقر نوشت که علمای اعلام حضرت والا در طهران اظهار بخش استند که حضرت  
 والا طریقه مرحوم تخریج استند بناید این جمع دیگر را مطرود بفرمایند مگر بنایند مرحوم جبر کو اگر  
 مسک عفا داشت و با دارویش و عفا بر این دولی ظاهر در حضرت علی و طایفه آنها و دید و باز آید  
 طور بی قاری نه نمود که آمدی از علمای بزرگ ایشان می آید است پس کار و الا اتم می بجز بزرگوار فرمود  
 آن طور رفتار فرمایند و من هم کمال رادت برایش احمد مرحوم دارم و از اقا قاضی بنی بدین موعظ نشین کم  
 می فرمود مرحوم شیخی الصدق شیخ احمد بن سبخت این آب خبث خود فلا صد نه و الا اتم  
 شیخی رحمت می فرستاد و خود ملا محمد تقی محمد زیدی از دوکانی میفرمودند که مرحوم شیخ احمد و نجف  
 پال میر و وفات داشتند همه علمای بزرگ ایشان داده می کردند و چند سال دیگر که آنجا به جل افتاد  
 انکند و آقا کاین شاه همیشه ایشان را می شناسد و می شناسد و بنشیند و بعد از وفات ایشان  
 بعد از وفات حاجی سید کاظم رشتی بیان آمد که بعضی سرار و اخبار از آن طایفه آشکار شد که فضیلت  
 عوام بود و علمای بزرگ وطن می کردند و القه حضرت ولید هم در جواب این افاضات القاضی  
 اظهار استعاضه نموده بودند و بهر او محمود میرزا با قاضی میرزا و امام جمعه الصدق مرحوم میرزا احمد محمد تهرانی  
 طالب راه بجهت دهر مرحوم حاجی علامه رضا میرزا شریعتی که غنی بود که در آن وقت که مادرش در پستان  
 کبریه شده است و حق او را جناب آقای پستونی الماکت بجای حسین تاجر شنور بجای حسین قایم مقام  
 زحمت نباشد که بر اعتبار داید و آری بگوید که حق آن چند پست توضیل او را امر قوم داید و در آن وقت  
 شایسته شود پس آنکه محمود میرزا بهر بر سر پید ضرر و ناگانی برادر حاجی محمد کریم خان گانی ازین ضرر  
 مطلع شد و با قاضی رحیم پسر مرحوم ملا محمد خان گانی که تبحر الاسلام معروف است ساخته و حاجی حسین

ما معان یا ما معان  
 قرین زکات  
 قاضی میرزا





بودم آنکس که سواد را بر داشته یقین اصل او زده است البته اصل شیر است اگر اصل آن کافران را بر داشته  
 یا بجز میرزا اسماعیل و میرزا ابوالحسن و نفر میرزای منی بهرین باشد و بجز این و نفر است بهر از عرضیه و غرضه  
 و وزارت خارجه و در حضور مبارک خدا است شفاعت احدی قبول نخواهد عین رضیه من دنیا و آخرت باشد  
 یکدمت را در میدان قطع کرده هزار تومان قاتی میز غضب باشی سوگم اگر دروغ شده که خدا را فرستاده  
 وقوع اینکار را تو نیستند معلوم کند بکن شخص می که سواد را فرستاده دو چوب بندی می بایستی  
 بایستی چه ازین که نوکر پادشاه و عواید پادشاه در جرای قطع باشد و از آن شخص مقصود و چوبی  
 مؤتذره که در بایست بکند ای عین رضیه من است قبول نخواهد و بدین قدر بر من معلوم شد که طغیانت مانع  
 صدق عرض من معلوم کردید و این عقده در دل اینده بود که یک تنبیهی را بر آغوش بارانی عالی مقام  
 و پال چند زمران نقصان است تمام باریات بیت الله کرام بیت الله پس با جبر اتر خاص صاحب  
 در وقت وایع بنجاب سپاه اراکلی کفر باریات بیت الله پس ای این میروم که بخت یرم بول این  
 محض را عرض بکنم چون قوم دغا و رمن بآن پاک دامن تزدند و لیکاً با بند نسبت زنا دارند و کاس  
 بکشند که حضرت زکریا چنین عمل کرده ایشان اند که تمت و مستر این شخص چهر می کند و استعدا دارم که  
 مرا زبخت خالی از وجود بکند و در حضرت تمام الانبیا روحی روح العالمین را شفاعت کند که استقام  
 بکنند که بر کمال خود جسم کرد و از انفاقات رقص بیت الله محرام در منزل سنیانی بر تیب که بجا آید  
 از بر نظیران می دهد و تصور خود را خواست که تفضیل او درین زمان طولی با جلیل است و عین طلبد  
 رایت گفت و باریات میفرم طالش کردم لهذا مقادیر غیبه عنوان شد و در دیای سپاه شروع شده  
 آن دیگر با تمام رسید و تخته ناشی با و کران این زیارت بیت الله پس مرا نشد و مذکور شد و حق  
 داد و زیارت آسانج بر این حضرت خاتم الانبیا و المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم شرف شد و مجرم  
 بیت الله محرام نایز شد و در آن مقام بول در دناک شکایت جسم کرد و جرای یکی را در دینا علی  
 و پسری آبل زنده است هم حقی تو هم خواست **لَهْلَکَ مِنْ هَلَاکَ عَنْ بَیْنَةٍ وَ بَیْنَةٍ مِنْ حَقِّ**  
**عَنْ بَیْنَةٍ** و این تعال در شب شکوه می خواند **هَذِهِ مَقَالَةُ صِرْمِیَّةٍ وَ مَقَامُهُ**

ای باد سیع سحر	ای طاعن روح پاک او	دست بشری زان پناه	شیر تو دیر حسی است
خون من ز روح پاک او	ارگشت این پاک دوا	فرق نه از زبان می آید	که اودم از زنا میرا
فرانگ تو را پستودار	بر عاقبت نهیبان بر	یکم ده نام نامی است	هیچ پیکر است
این آمد صفا که رخ	کو تا بخندد و غیب	قرآن باز پستوار	نام تو همیشه پدیدار
یزدان حق تو صفا	اگر نه بود است	نگشد بود پیش از تو	در حق خدای بیش از
قوی غمد دل برود عالم	مردود میان نسل آدم	علت آید هم کلام حق	دیگر مار چو جانی است
با آنکه کور و پاک از تو	دل خسته از دلاست تو	بس رخ ز تو نم بودی	طبعی چو فرشته اشید
تست دانی بود که زنده	خون تیر که بشکد ز تو	زان بود و بخت نام تو	در پیش نه دار با نمود
پوی تو شتابم ز تو	تا تو سر بر این پناه	صد منزل آه طی تو بود	صداب چوادی تو بود
مردم شد مژده پست	تا از انهم با پست	افرو پس ز بخت نام تو	همراه من است بر کیم
تا مصر بیایم ز نام	دیگر چو چمن بر نام	از یکدیگر سخن که نه	شرعی و با می گشتند
را نه غنیمت از من	گشتند ز کردار من	نایافت اند دمار	در خشکی و در تری نه
در خاک که تشنه ز تو	در آب باد از تو بود	که باد بلا بحر خیزد	موجی خیزد که کوه ز تو
که خطا چست نیست اکم	از تشنه آب باد تو	گفتند شایه که این	مار نه سوز غلات من
بگیر کنند ز تو قید	غافل که خطا کای تو	القصه ز دور میرایم	آن غصه که بود بر نام
دزد تو ای که ز تو	نزدیکی و دوری مطبق	دانی تو بر چه غم	از کین دستم بر
مربوده است از تو	برین برین پیش تو مکرم	اگر که ز تو است اقرب	آن بار که ساخت از تو
بوش که این اوان است	زان غفلت است از تو	کا مثلش ز تو وادار	و کا که بود از تو
از خرد و در کن کین	کاین اصل چه شد که این	گفت که کی این شجر	این اصل چو چو کیش
تو کاین عصمتی هست	این جت خرم سار	فریاد زنی که دشا هم	فریاد زنی توئی نام
کشم با شاه کاین	این کشت این کشت	تو کاین جان شیر	بلایه لطف که کار تو

### مُتَکَلِّمٌ

که اکنون به وقاف فرست  
 غلط است اصل لغت یونانی  
 و هیچ امضا و کلمه نیست  
 بین ملوک و کاف و غیره  
 و جمیع پسرین ایشان را نه  
 و فادرا بملک و قاف خوانده  
 و قاف ثانی عوض کاف است  
 اه

دیوان مغانی باری  
 سارنک شسته صدای  
 از نو خلائق از زن و  
 این اصل اگر نسید  
 در زنجیر آویز  
 تو شاه کالی نرس جان  
 تو دانه دخی خرد  
 در پیش نبی حاتم کن  
 تا جنت رو سپاه کرد  
 خواهیم زده شقایق  
 کاین پست سزای خرد  
 کاین جنت را دین کن  
 چون حق زنی نوبت  
 تا من کافر و سپاه  
 از رحمت نام و لطیف  
 بر کس خیال خود گرفتار  
 نباید که در پسته  
 ز نغمه کس سخن نگوید  
 گوید بخدای حی و ذوالحی  
 از رحمت عالم چه چاره  
 ای خدای که پندم

پس آنچه حق است باز  
 از بیت شرف گشت با  
 بنید که شاه کلمه چون  
 کاین و خط از نو نشد  
 و خوب نبرد پد  
 تو ماه جامالی اسپان را  
 جزیه حق صفای زلف  
 در حضرت حق مان کن  
 و سواهی که او شاه کرد  
 بن ناخوشی شفت طوشت  
 تا صیت جزای آن ریا  
 در هر دو جان و دین  
 در درگاه است بول فیه  
 زین حکم شود جلد حرا  
 شارب و جبهه که کار  
 ای چه بود جبهه که کار  
 نه نام بر دپه در  
 کس یار و شیرینی خود  
 این است را به خشن  
 آتش کیر طبعیت خاک  
 ای جان جان عقل کل

گویند که زود رست خیر  
 بگویند من از و جنت دین  
 کرم کای خدا بود  
 در حضور آن شود مجموع  
 چون او بود و ادخا  
 تو دانی و حق که پاک نکر  
 در کیش سپید و دین احمد  
 هیئت که شمع این کار  
 اسلام که تجش خشن است  
 بر پانی ملک بر بنش  
 ابراست برگیند که خرد  
 در دنیا لیم این جبهه  
 عرضی که شود زمره پاک  
 او عالم علم است بایت  
 اندر خراب زو محشر  
 آسخت عدل آرا  
 ز آتش خیل حق لیم  
 جراحه پسرل جان  
 ترسم که اگر جوابی جان  
 حجت بجهت بجهت  
 سیمبر آخر الزما

در بل و حق بسی سیر  
 بگوید امر است بگویند  
 تو عالم سیر و العی  
 یکدت کمر است و حق  
 خواهیم زود داد و ای شکار  
 زین لاش بر می است  
 قول تو مستحق و  
 در حضرت احمد جهان  
 پس ای کمال سلیمان  
 تا پنجه کنند این  
 خاصه ز کس نبخشید  
 کاین حکم نیست دان  
 حکمی که بود شاه لولا  
 داد مردود است شکت  
 از بهر قیام و شمشیر  
 تا زین سو کرد و آرا  
 کرده است فوج را و امش  
 گوشت را شو و پسته  
 افتد بر ای جا و دانه  
 از قدر و عذاب حق و الم  
 سلطان من است

لولا که دل شوکت است	آواذی شاقیست	فرمود بر تو هر خوشتر	سحان نهد لک اتو
این قدر خجاست لاج است	بل قدر جان و بکالی	دست من و تنی ای شای	از لک و ارام نامی
خاکم به من مروت است	این ایوان مارکوست	بجز شمع خود	موسی خزان طووس
سکینه کشت بدین	سکرات و مراد در کوش	سر اینهم است	یعنی که سکیم با پست
مانا که نمود خود مانا	سکات باشم اگر تو باشم	از وی مکر بر جی	در سر و دهان سازد
آفاق ز نایع سیر کرد	زین عبرت نام خبر کرد	حاکم کا حد ای کجا	روزی چهل رنج
دار و درخت است کوه	از عرش گرفت پایگاه	تو بی جلدت بیکر	چون ای بی برکت
خبر کیش می بود	جزودت تو خند	وین از خبر و اثر	ترداد و زرد
بخشای کجا و تکیه	گر کرده خویش بر کار	از انت حرم	بود است اسلام
فرانج کتاب شد	در میزان حساب	میز است ستوده	نیش و دود و جگر
ایشان یکی مرا	بل است نامی نافر	عالم بر زره و خا	در عالم مایوسی
اناز عیالت شیر	انجام امام می	بامرد و لایان	خواهم که در و ز
یار بجای سینه	کند روز کردی	یک الف و صد	از جرت شاه
در شرم مایه	این کشته من	در بر سپاه	در بحر سفید
	چون آب و این	بر خاک می	

میسی که انفسه مطهر  
 و بارسان و در شمس  
 از این خجاست

و چهارم شوال الکرم است در باغ جناب جیس تا شاکه غایب شهر اسکندریه است فاکت و  
 و من ای است تمام شهر رفیق در حق کارخانه ماشین تصفیه آب و در طایع شهرت دیدم که آب از این  
 و جانی بکر صاف کرده بقم شهر میرسد تا شاکه و حسن تا گفت این کاسانی بود و ده و ده  
 شده و دو سال است حق سیری شده است که معلق بخند و دارد (و حق سیری به صلاح ای عثمانی است  
 که در ایران لغت دیوان کوین خلاصه تمام علی خوسپو بود و طبع رحمت تیر را خلاصه ای ایران است و  
 مزاجت بقم آب رقم که تمام شهر اسکندریه آب ایجا می رود و بر قریبی و در کباب بخند بود و اگر



فلو  
روس میرد

د همدې ښار استازان د قباچه د بنیت له پلوه لایقین سره د همدې ښار د قباچه  
یا قباچه خپل خوب بودخانه بعضی که خپل استیاز داشت و کل مصر قباچه پیل لاین مصر و مدینه و کوفه  
از سمت کمر لبات می گذرود و بطرف بندر رشید می رود که در آنجا دهل یا بشود که اورا بحر الفری می نامند  
او درین شبهه در محرابه کی شیده اند که در طینان پیل آن صحرای است آب بخیر و دیکه از طرف تناسی می گذرد  
که بحر الشرفی گویند که بطرف بندر و تناسی می رود و در آنجا دهل یا بشود و تناسی آنی حکم بسته اند که در کوفه  
می شود و با آنکه اماره شهنشاه است و میان بحر الفری و الشرفی از چهار شعبه پیل است که سر یکی در دهانه است  
که در آن تناسی پیل است و ساخته اند و از قطر و کفر از ریات و قطر و تناسی پیل است و قطر و کفر از ریات  
در آن قطر و تناسی پیل است و میان بحر الشرفی و بحر مصر نیز دو شعبه برکت کی یکی همدیله است که بدو می رسد  
و بواسطه این شباهت کبر و اماره و تناسی پیل است که در آنجا دهل یا بشود و در آنجا دهل یا بشود  
و نمیشود که خداوند تعالی و تناسی پیل است که در آنجا دهل یا بشود و در آنجا دهل یا بشود  
در مصر می شود که در پیل است و در دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است  
میان دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است  
از دهنه بحر یا تناسی پیل است و دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است  
دارد و در دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است  
الریات تناسی که مانند شتیام از عرض اهر برکت چو قیوم مصر چند روز قبل عاف کرده که آن است که  
صبح از جانب من با حال پرسی بود و در کفر و تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است  
و عربان بسیار است و در آنجا یارین می فروخته اند یا ملک شخصی نیست خروشی نبوده که باو باشد  
کفر از ریات گفته اند

یست

روز جمعه بنیت و ششم شوال الکثره شمس الایام جماعت از دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است  
در حضرت خدیو سنی فرار است و در با حال پرسی آن بود که خدیو عاف کرده است و چلی خوال است که باو باشد  
بیش شمس الایام است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است که در دهنه بحر یا تناسی پیل است

اگر بجای بجز من میروید اعلام کنید که من باریت قبول دارم و اینا مناسب است و زیارت تسبیح و غیره را با من  
 روز جمعه بخت است از مقامات و تفریح حساب می شود چهار ساعت بنزد شاه حسن پاشا و میسر را احمد جان  
 خبرال قوسول منستیم و از نهر امدانی اسماعیلیت که شش کپل خوبی آبی بر آن باخته اند و در عرض ازان کباب  
 ترست که ششیم که خدیو مصر برای تاشا علی پاشا باخته است و از صبح تا عصر هر که بخواهد برود و پول نیکه میزد  
 ساعت بنزد شاه که نورجان میزند تا سه ساعت از شب که هر که دهل شود و در خوشی کنی بگریزد و از  
 که شش از میدان که شکل ابراهیم پاشا و الخدیو را پورا در صبح بخیت اند در میان این بالا شش نصب  
 تاشا کریم و در عرض او مسجد عالی خستقی بود که خیلی با منی حکم است که کله از بنا می سلطان حسن پاشا  
 حسن شاه می گویند و در کتاب حسن الحاضره فی احوال المصواتا هز نوشته است که این بنا از سلطان حسن  
 ملک الانا صخره این شش را دون است که در ۷۵۰ بنه بنقصه پنجاه دشت ساخته است و در مدت سه سال انجام  
 رسیده است از آنجا بقبر امام شافعی رسیدیم در مسیر عشق بنی مصر قضاط و در صبح جبل مطلق است و اسم او محمد  
 ابن ادریس است و از آنجا ربه قریشی نیست و در ۵۰۰ که یکصد پنجاه متولد شد و در رجب ۲۰۰ و در ۵۰۰  
 در مصر وفات یافت و عاقبتی درین قطعه که در پشایش خود گفته می گوید چون مان عمده پشانی در  
 آسمان چون من بچشم بنگرند و بوضه اول نب که گذشت عتاشی از شب از درازا و در فلان تاریخ دیدم که  
 چون رفتند بهمن بکنند بزاده و در زمان یکم کسبند و بارگاه مختصری داشته ملک شمس که مادر ملک العادیه  
 در پیش عجمی این کسب در فغان پاشا است و در جبه قبر شافعی تحت آن کسب بدختر و کبر است غلام  
 از اولاد عبدالحکیم صحابی است باریخ و جوع کردم بر من چیزی می نمودند و در صبح را نیز بار که دلا می فرست  
 چوبی بود و پوش منقوشی خلیا الخدیو مصروفه کرده و در راجت بحسن پاشا کتم که از شافعی پیدم که این  
 از شمس که در حق امیر المومنین نسبت بشما داده قبل لی قل لعلی مدحا حبه یخدا مارا موصدا  
 فَلَا أَقْدِمُ فِي سَنَجِ انْمَاءٍ ظَلَّ ذُو الْقَلْبِ إِلَى زَعْدٍ وَالْبَنَى الْمُطْطَعِي قَالَ لَنَا  
 لَبْلَةُ الْغُرَاجِ لَمَّا صَعِدَهُ وَوَضَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ يَدَهُ وَأَحْسَرَ الْقَلْبُ مِنْهُ بَرَدَهُ  
 وَعَلَى وَاضِعِ أَقْدَامِهِ فِي حَجَلٍ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ وَاجْتَنَّا كَهْنًا كَيْت

تاریخ

۷۵۰

تاریخ

۵۰

مقطعه

۵۰





که در ولایات ایران است باز تماشایستم که چلو رکوه ساخت است بار تفاع دو دوازده ذرع پس کجا  
سفرج واپست و یکست و درت و ارمک که داپست که مردم تماشا بروند که کوه چن راست و بلند  
چون پاشا اعلام کرد که خدیوکالت اردو شاه برانجامید تماشا بروید کالپ که حاضر است بلکه خدیو  
فرمود که خدمت شاعر عرض کنج که جای خب مصرعها نشانگید که همه شاهزادگان فن کمپستان مخصوصا  
بشاهی مصری آنده کتم خالاکم میل حضرت خدیوت بر جا که خوبت ارائه طریق باشات لند انباشات  
قلعه فرستم که اصل او از بناهای قایم جوهر است و سلطان صلاح الدین یوسف بر است حکام او گوشید و  
کنار کوه عظم افتاده و کوه بر آن شرف است ولی در است حکام آن قلعه از جهت محمد علی پاشا تخاصی انباش  
کوشیده و دیوارها از شکست بر سر بر سطح است و مسجد بسیار عالی بنا نهاده که در است سر  
مکرده و دردت بیت پال انجام رسانیده که بنظر من تفاع کسبند و از مسجد سلطان سلیمان که در است  
زیادتر آمد ولی مسجد سلطان سلیمان وسیع تر و وسیع تر است و مسجد محمد علی پاشا هم در میان خارج است  
کوشک خوبی ساخته که عمارت مخصوص و محمد علی پاشا است که تمام شهر در تحت آن قلعه و از آن  
که آنرا کنک شک بهان فن آید و درستی که در عهد محمد علی پاشا بود و بقیت و از این کوشک تهران کجا  
جبلان است و درین قلعه از بناهای سلطان صلاح الدین یوسف است که بعد از صد ذرع که زیادتر کوه را کند  
باب رسانیده اند و مقدار سیفت قطران پالت و تخته چینی فن کا و دیال ساخته اند و بجهت آب می  
بنی در وسط است اردو اند که در آنجا تیرا کا آب کشیده و آن منبع می نیند و از این منبع آب کشند  
بعضی برانند که آنرا کند اند که نیل رسانیده اند یعنی نیل آنجا را بقی اردو اند و اگر کوهوارانی آب نیل  
از آن است که آنجا ری است و این حکم را که در اردو آب بعضی کفایت کار قلعه کیان است که در ایام  
و محاصره نمی کشند و حتی کاری نمی آید که از آن سلطان بیا کار فایست و احوال سلطان  
صلاح الدین یوسف در تاریخ دیفات الاعیان بطور است بعضی خانی اند که این پایه یوسف می گویند  
منوب حضرت یوسف بن یعقوب علیها السلام است و از تاریخ غفلت دارند حضرت یوسف در مصر فعون که  
منف است تشریف داشت و از آن تاریخ شهر ساقب بیده است و از اینجاست بقبره ابراهیم و اسحاق

نزدیکی مقبره امام شافعی است و درین متبر و بعد از او محمد علی پاشا پیشین پاشا و عباس پاشا و غیره  
 مدفون هستند و میرزا سکنی خراسانی در این پیشکامی هر دو متماز که هر ضلعی یکجا در پرت یکجا هستند  
 نهشت است که هیچ بنا بعد از خط نستعلیق قدیم صحیفه و این شیوه است که خوش انحراف کرده است  
 و در مصر مذکوره بسیار خوب نویسد چون خط نستعلیق در آن صفحات متداول بود و در مصر بسیار  
 بدو کرده است و چند جا پس خود را عبارات غیب رستم کرده که یکی آنست که را تو پیشکام  
 میسی هم که است محمدی اموات از بنای مسلم و در اینجا مناسب شد که پال دفات محمد علی پاشا  
 شد که محمد علی پاشا در پیشه ۱۸۳۶ هجری در بنده توانا متولد شده و خود اول پلاید است و از شخصای کجای دنیا  
 جَلَفَتْ نَنْ يَجْعَلُ فِي الْحِلْمَةِ وَاحِدًا ۱۸۳۶ هـ لَيْسَ كُنْ مُرْتَبِعًا عَلَى الْأَلَانِ وَ دَرُشَانَا  
 هجری یکصد و شصت و پنج و در عثمانی بر سر نه ارشد و در زمان سلطان محمود خان مجاز و شایسته  
 تصرف کرده و خود را خدیو اعظم نامیده و یک و پال از مصر روانه و بجهت دفع اندر و است  
 اختیار کنی را با بر اسم پاشا ابرار و او که کرده و در شب نیز دهم رمضان ۱۲۶۲ هجری در یک  
 و دفات یافت و نفس را در ابعلا آورده و بواسطه خود و فری که نه و ابر اسم پاشا نیز در زمان حیات او  
 و دفات یافت و دفات ابر اسم پاشا را تجده ناخوشی که داشت از محمد علی پاشا تها که نه و او دفات یافت  
 از این قضیه اطلاع بهم رسانیده و عباس پیشین پاشا را در زاده و بعد از وفات ابر اسم پاشا متصدد  
 امور شد که بعد از محمد علی پاشا هم از برایت مصر او رسید و چون پاشا ناظر امور خارج که وزیر ناظر  
 دیر و زاده و زبید آن بود و من سیاست زده بودم میرا رضی علی اباجال پس می و فرستاد و هم چنان  
 که چراغی در خدمت کشیده آمدند

۱۸۳۶

۱۸۳۶

۱۸۳۶

۱۸۳۶

هوکو  
روزی نو

۱۸۳۶

روزی یکصد و بیست و نهم شوال الحکم ۱۲۶۲ هجری اول تابشای برای جزیره قمر و ازین شهر ششم و قطره  
 بسیار خوبی از آن بر حیل پاشا خدیو مصر در سرانی است و او که نهایت امتیاز دارد که این قطره که  
 قله و سراسیمه نال است که چهار سال قبل ازین ساخته است و طول این قطره که بنیویم چهار صد و چهل  
 ذرع و عرض او دوازده ذرع است و گاهی بای غلج کشتی بازمی کنند و می بندند و بسیاری از غلجی بریه این





در غزو بودند و غیره و آن حمیل در نزد دیگر که مقابل این فرموده بود پیش مشغول شد که با دو نفر  
 باز کرده ابو بکر و آن حمیل را با غیره در بیست جناح و حالت مضاع و با ابو بکر گفت بیلانی که تفرار شدیم  
 بیزاد و آن گفت نگاه کنید آن تفریر نگاه کرد و منسیره را با آن حمیل در حالت غیر حمیل دیدند  
 سر راه بر منسیره گرفت و گفت حالت او دیدیم لایق امارت استی منسیره و غنائی بخرد و مسجد رفت که ناخواسته  
 ابو بکر دریا پوشید که این فاعل این مل شیخ و کار فیض است مردم حرف ابو بکر در قبول نکرد و  
 مشغول شد و آن وقت بعضی عمر رسید عمر شود را با منسیره احضار کرد و در مجمع مجاور انصار بدو ری  
 و یک از آن شهادت خواست گفت چه طور شهادت اری گفت مثل آنکه ابو بکر شهادت اری و عمر  
 لاحقاً تشهداً انه و کج فیها و لوج المیل فی المحللة قال نسیم حتی بلغ فذذ  
 و زیاد و آن برین غایب بود و عمر سرور را هم حاضر کرد و می که زیاد و مجلس مجاور انصار آمد و گفت ای  
 آدمی رجلاً لا یخیر فی الله علی السیانه رجلاً من الهنا چن حاصل کلام آن شد که زیاد  
 زیاد و آن تفریر خود خورد و تفصیل این قصه در تاریخ و قیات الاعیان ترجمه یزدین مشهور  
 در شرح رافعی که از طایفی اهل سنت جماعت چنین می پور است تم اقبل زیاد و تشهد  
 فقال له عمر کُل ما عندک و اکبر و ان البضع الله علی یدک من اخطاب التی فقا  
 رأیت ارجلاً یخلفه و انا یسا علیة و رأیته علی بطنها و ان رجلاً  
 علی کفیه کانهما اذنی جاری و لا اعلم و ذاء ذلک فقال عمر الله اکبر ثم یاری  
 فاجلد هولاء فجلدا الثلاثة حد القذف ثم قال عمر لا یبکر بکره من اقبل  
 شهادتک فقال والله لا اتوب و الله و الله و فی و لم یخالف فی هذا القصة  
 احد فصا و اجماعاً ایتمی فاضی و قیات الاعیان می گوید که ابو بکر پس از آنکه خود خورد  
 اشهد ان المعزة فعل کذا و کذا هم عمر ان یضربه جذا نانیاً فقال علی بن  
 ایطالب علیه السلام ان ضربته فارجم صاحبک فمکره و فاضی و شد و یک  
 انما را تفریر و منسیره گفت الله اکبر الحمد لله الذی اخراک فقال عمر بن الخطاب بل

منسیره

۲ و در است که در میان کتب  
قبل الفنا حجاب اولی آنست

۱۲۹۲

مجلسی

مجلسی

الحمد

مجلسی

آخری الله مکنما را و لا حیه و در وقت تحریر و در زمانه زیاد تر ازین ماطر بود و بیش که چنان  
مصر قس باعث این تحقیق شد

روز و شب به دست و نه شوال ۱۲۹۲ تا شای آرام فرستیم به باشی صفر کفر که باید بشیر روی به جانا  
محمد نری مندر پس ایندیکه باور می اسکندریه را که یکس عروم شد سائم قد بود و این سیم بار حرام  
مانع از ابرام شود و خاصه که خدیو جنبر کرده و صد نفر از اعراب با کجا برای اینهمه مانعی و صندوق در اول  
ایستاد است از قصر زیارت اما آنجا بکرت متوجه کالپ که در یک ساعت در پنج فرستیم و بی آنکه  
خیابان پس که آبا می ابرام خدیو مصر را خفته در می با جود و دارو که یک ساعت با یکدیگر می توان است  
عرض او قد رسد باران و در میان و در میان باران می آید بجا بکری که بعد از غنوی که می تند و چنان  
داشتند و ابرام در عربی مصر در عربی قریب سیره و واقع شده است و در پای ابرام عمارتی ایستاده است  
سائمه که مرکز آنجا برود برای آسایش معطل شده و سیر و صدای با احتیاج و و طاق آنجا مانده است  
قطره میل که که ششم محل جریات و دو تا او و او در یک عمارتی مایه و دیس بنا شده و در حدود  
بای قریب او و دیواری از سبک یک کشیده که یک ساعت تمام با کالک و در دیوار باغ است و دیوار  
دارد و تپا می نه عمارت او آسپاس از دیوار قصر از قریب که دیوار و در و در است از قصر سراجی  
و الا و بالا نرود و اما آفرام خلی است که بعضی از ابرام می گویند که خراب شده و می ارشد که  
تراست و کوه سائمه و مراع و حیر و طایف و شکل و شکل علی مثلثات و مکیا و ای الاصل  
و طول مرکب از اضلاع او و او در تمام محیط مشرق و جنوب است و فوکه انگلیسی است و خدیو  
انگلیسی دروغ می آید است نه فوکه و هر دو قی و از دیوار است و پیرامونی مقدار سه شیره متوسط است  
یکدیگر ملحق است و می است انگلیسی که در دیوار است و در عمارتی را می گویند که در دیوار و در و در است  
و در سبب بقعه و در و شش فرات تغییر با و در و می در عمارتی که می کنند و آنرا کون می گویند و در و در است  
چهار دروغ است و تحقیق نیست انگلیس اقرار به بولست و کلا او سطح است که بر می چسبند و ای الاصل  
که هر خلی در در عمارتی آبا می بران که علی محمد خان قجر آقا با عرب قد بود و دیوار است و از طرف



سبک بچا و چه رسیدیم چند روز طول شد فرغ عرض کنید و قطره بود که در روی الاکی کشیده بود  
 من عمارت عرض خانه زیر زمین آمدن کس که از ابرام از عجب و نیات که انبیا حق را قابل نیست است و  
 حال خوش ابرام عمارت بسیار است که بخاطر و طبع خیر از نوشته اند و در یک نرم اغلب آثار انبیا  
 اگر پاک کند خیلی علامات و صور و اشکال و اوطاقهای شایسته پیدا خواهد شد و چون که بنده از آن ابرام  
 اندک زمانی پیش گفته اند که که نسبت به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که از حضرت زینبی برای  
 فرزند و بیعی الحارث و الکسری فی الشیطان و در کتابی درین است که اکنون فرستاده برین حدیث را  
 اگر چنین باشد چهار دهنه را پال است که نباشد است چرا که حرکت که اکبر فرستاده بر بر جی او و بر پاست  
 و الله اعلم بالصواب چنانکه ای مردم که در تقویم البلدان این حدیث را درایت کرده باشد اگر انسان را اقصی باشد  
 عالم شد و حال بخند و تماشای ابرام بود و او را علامت نیست و آن که در ساقش که می رسید می زد و آن  
 هر کسی از طبع و دشت یا زمین از دزدان و من بخت اسرار من و این ابرام نیز در دهنش که بهای کجی  
 و الله است که طرف شرقی مصر که و قطعه است و طرف غربی تین و این ابرام است و بینما که تقریب  
 از حضرت پدید راعت است و در هیچ کوی ابرام بنیام صله صد ذریع از نیست که آب در او افتاده است  
 خیابان کوه که تا می رسد کشیده از زمین یعنی بقدر که در دوه میان این کل و بخت است که این خیابان در دوه  
 در باره و در پستان خیلی صفت است و در شش عوف و جنوبی ابرام بنیام صله و سیاحت او واقع شده است  
 که نعل از شرقی شهر فرعون می کشیده است و اکنون از غربی شهر مصر کشیده و در دوه شصت کوه که در طرف ابرام  
 حاصله میخیزد که پانزده می رود قطع میشود و او را در حجرات و قیامت که در ابرام عمارت خدیو برای صفت  
 بر کشم خم میزد و او را دیدم که دوشی در شهر پیدا کرده بهار است و در دوه پست و یکی از دشمنان که برای عبادت  
 کرده که هر وقت بشهر برده مظل نباشند او را پوار کرده و با قزول ابرام فرستاده است معلوم شد که  
 از اسکنه ریاده است گفتند این ابرام تراز خور و طاعت است و بخت که در چهار نفر عرب است و او که در حضور  
 و خروج خروج بر او می باشند تا در دارالقون بل ازین محک کشیده وقت راحت نشاند انداز افاد است  
 از صفائی برود و در آنجا میرود و یکد و از صورتهای آن قی که از کاشی است یا از سفال و در آنجا است و برای



کتاب فی الفیاض

آورده بود و می فرمود که گفت و خود می یک بی داشت خوست بر بن و شد منخردم کفتم محبت  
چرا نیارودی که بر ای طراخ بزم کفتم بر و چون پاشا گو آرد آن بها بخا بیا و زنده برقه رین و شنید پو  
او را بن و شکله سخن پاشا گفت عر با تر سپید و بکنی عا شاکر دزد حسن پاشا آمد گفت اینها و این اراضی با  
میرست یعنی آن ندر است که در دست هر که که شود و معتبر است باید هر که هر چه بداند تسلیم میر کند  
و بعد از آنهار باز پاشا می اطراف بر باقی کن دستم که قاعده او را در ع کنند حسن پاشا پیر بود و در عمارت  
اعراب که آمدند با آنها کفتم اگر از این جو تها دارید بهین در نک که بدی کی گفت آن خاف کفتم لا یخفنا  
اناک من الایمن میرا رضی عن قی نزل اسکندر زین فضل و پنجه در او ریختنک و او دم و انما  
و دیگر خبر دار شد بقدر رفته عدد او زنده و هر یکی کفینک گرفت اما پس میزد که بی اند و بعد گفته شد که  
که این اعراب لکن هیچ نیستند و حدی اعراب مصر از آن اردو بجائی برود و با تو با زنده رست و کس  
و یا زنده را اسکندر زین خارج شود و هر دو در تحت آسپار خدی است هر که ایما با ولایات خارج وجود داند که  
باید یک نفر از اهل قاعه حاضر باشد که این مرد و رحمت می کند و نگور شد تمام بن اسیاسه آهین خا نیایا  
سلط و عمارت عالی انعم بیکار سا خاندن علم باید بایند و از خود بخورند و ملک است اسباب بنا  
بیا زنده و خا کار کرده بر نده و نگور شد که در او می خارج ولایات دیوان احصا با زنده لا یخافنا  
ولا کثیره الا با حصیها و همه خیرش میرست با قیام مختلف از رحمت خیر که شود و عر  
و توان بسیاری بضاعه استند و ولایات خود و از ده لیان لیره بکلی است که سپه لیان لیره از  
بابت ملک خاصه خودش است باقی از ولایت رحمت است و حضرت خدیو اسمعیل پاشا با وجود  
بنورین عمرش و عشره نامه است خلی مرد مجرب و مذهب است گو یابد نیاید و سپه با آن رفته و عر  
اند و قصد و بر آن چند هزار لیره انگلیسی و در نامه نویسی می نپستاند که در روز نامه از او خوب بنویسد  
در ولایت او خارج نمی آید که مردم حسنی از او می بعضی از قاعه فرنگستان اید اند و اعراب و عر  
بنور از روز نامه قاعه خارج و از او می پنهان بر نده و ابراهام شاکل و نید و در سپه لیان لیره  
سلطان ملک و امیرش آمد که انما می ولت سلطان از او چا بسید بر نده و خان مجرم است که با سلطان



جدیدی که در شهری سازند زنها و دستا نیز علم که می کرد معلوم شد که در اوله مردن داشتند زنها  
آمده و حالت عایای آن لایت مثل حالت صد پال قبل دولت و پس است که اعیان مجاهد در جان  
مال عیت فعال ثیاب بود و منتهی که دارد این است که آنها سمت عبودیت داشتند که خود مجاهد  
داشتند و این چون اسلام دارند این لفظ دارند و در حسن حال را اهل آن ملک بندی اطاعت دارند  
و خوشی که دارند بهمان رعایت است که پالی دوبار پست بر می گرد و بر میزد و بدو بصرف می رساند  
اور پسایم دولت می کند و خدیو مصلحت پسای پنج فرج نظام دارد که هر فرجی بهشت صد نفر است و یک  
سرباز و توپچی سوار بر ماری بی قرش می دهد و این لایت از اسلام قبول یافته و از پست و عوارض  
میدهند و اغلب از عرب است و پانزده و پانزده از در حرکت دارند و پانزده کوهک بهم دارد که در  
کاری می کنند و بهترین پانزده و پانزده است که دو تنه دارد و مکرر از اسلام قبول میکنند و پانزده  
است و پست و ساعتی بنده چندی از خطی است که می کند و با پس نهایی از خطی بنده از ارکان اعیان  
کتاب پس فرجی است چنانچه روزی میان که در از قاشی قلم بر می شتم و میان که یک بنده فرزند می  
چون پشایم که این نهایی فرجی باین بهشت و شایل از که ام طایفه است و در که ام قونول  
بجالت جواب داد که آنها دخترهای علی پشایم شریف پشایم هستند و من خلی است که مردم که اسلام  
حرکات منافات تمام دارد و از جالت گفت لایت از ادای پست گفت که در دین اسلام از ادای  
این از ادای پست که باید من از طهران با خطار این خطار شده بکه معطر بروم و این از ادای پست که  
یکه روزه گرفت و پنجوقت نماز خواند و پس علی و غیره حسن شایلی خجالت کشید بعد معلوم  
خیل پشایم می نیک که در اسلام قبول است عیال او که از ادای خاتم دختر مصطفی پشایم برادر خدو است  
بر از اینها حرکت می کند مثل نهایی پشایم یکی طرفی پشایم شود و پس چه برده و جانی از  
نماد و در بجای پس ال حاضر شود و پشایم به حساب هر چه خیزد از روز دیگر در میان خایان بخشید  
از دخترهای اعیان که یک نشدند با پس فرجی داشتند که پنج تیز غنچه روز و چهار خدو می نیک پشایم  
پشایم که مصلحت خایان را پس بجای یک شد و تیز میرفتند با پس کلاه و گردن بند فرجی

فکر

داشتند که هیچ منتهی نبود و مگر آنکه در بلاد آنها دو پسته نفر تو اسب بود که اران معلوم شد که این پسته  
اسلام است و در قدیم از طوائف مذاهب تبار جیس میز میگرداشتند که مخصوص سیلایان و کوهن  
کی که آتش زنگنه اسپساده بود و مالانید و مرتضی و دست در میان کوه سپهر میری میان سیلایان  
و ارمینی فرکی نیست مگر که رخت لنام و کلاه سپس و از دهن سخنش پادشاه درین خویش هم ایراد کردند  
گفت آفتابم خیریت و در حقینی از رادی هست

۱۲۹۲

در شب غره ذی القعدة الحرام ملائکه عجمی شب گذشتند و دیده شد و در سالها مسلمانان و زود  
میت و هم از غره نوشته اند عجم است که شب و شب خروج از شمع از شب سیزده ساعت که شمشیر  
و یک کپک زانول شده و دیده خواهد شد و در شب عجم بعد از شمس تقریباً بقدر شش درجه است و مرکز  
پس پنج تخمیناً احتمال نیت نخواهد داد و اگر اهل طایفه عجم که بگوید خروج از شمع چندان خلقت  
بال نه دارد راست است در صورتی که بعد از آن که بعد شود و بعد معذل است از بیست یک که  
زیادتر باشد درین صورت و پس ساعت بخروج از شمع مانده باشد احتمال نیت میرود و در آنکه  
بعد قرار آفتاب زیاد تر از شمس درجه باشد و این شود و در شب در شب بعد معذل تقریباً  
در جاست البته در شب و شب بعد معذل زیاد تر از جاده درجه نبوده است و بعد موافق شمس است  
در این صورت محال است که هلال رویت شود و میگویم مستخرج مطلق باین عبارت نایب می بینید  
که از اهل تبریز است یا آن بود و مشار الیه علقه و ذکر کنی اردو در مصر صاحب یکجا است و پس از آن  
میزان انصاف اهل ذکر و عرفان و رجوع دارند و حسن پادشاه از نظری که که احوال خود یا محمد تعالی از او سزا  
و اگر سلاطین داشته باشند ایشان هم خلی طایب هستند و بقاعده و حرکت که اول اید و با و در  
در ساعت و نیم فرو بماند و از منزل و از شدیم حضرت ندید و در عمارت نیستانی که بر سر پادشاه  
دارد که در محله عابدین است منزل است پادشاه دویم در عمارت استقبال که در با وجود آنکه  
داشت خلی معنویت که وقت فنن میرا احمد خان اهل قنول میخواستند که تم باید که موعظ میگردان  
خواهد بود تا مشار الیه اوید نه انصاف کرده و چو چو تو آوردن چون نمی کشیدیم ایشان هم بر امان

با وجود آنکه اصرار کردم باز نیکو نشدند و چنانچه متفرق از عرض داده و در آبادی مصر و غیره شدند  
 خواستین از اینین که طبقه دوم شایسته گردند و هر گشتند زیاده از هزارادگان متبرک باشند  
 که بمصر آمدند و محض ملاحظه اسلام حرام کرده اند و دم در بزرگ سباز بودند مگر چند با چند نفر  
 شمشیر کشیده و داشتند که عظیم نظامی گردند و برای هم یکت شرفات چنانچه این پادشاه بود و بود  
 بنزد و بنزد آمدیم و بعد نیز احمد خان چنین صلاح دانست که بقاعده فرستادن اگر از ولایت  
 دیدن بکنند و بعد باقی و دست ندید که نسبت بشمار کرده و با اهل ایران دارد و تبرک با صاحب  
 مبارک را لایه سوار کاپ که شده و قیام حاشا را لایه خانه خدیو مصر شایسته اه کالک است و در  
 مصر است بساتین باغات زیاد دارد و حیوانات زیاد و حادث می کنند قریب چهار هزار دکان بکنند  
 در در و عمارت خود که بهر سپهر و خرم است که هر دکان اصطلاح مصر مضروب چهار هزار و دویست  
 فرانک است و وقت غروب که بخار سپیدیم دم در بزرگ بیت قمر سباز رفید پوشش است و این  
 نظامی گردند و شمشیر کشیدند مبارک را لایه جوان بسیار خوش شکل خوش سیما پت و مصر آن خوش  
 آدم ندیده بودم و بهم چو پون ابراعات و نیک کشیدند و ما سرباز با استقبال آمد و شایسته کرد و در  
 بقاعده عثمانی که بر سلسله فتح راشت و ولید می اوار و ایل شایه خدیو مصر این خیال افاد که سر خود  
 ولید بکند و مصطفی شایه را در خود را محروم نماید چون این خیال با خیال بطنی سلطان عبدالعزیز خان  
 سلطان انصا داشت و فرمان داد و مصطفی شایه را برادر خود بخشد و یک و کرد و در اسلامبول افان  
 نزدیک و لی سلطان قدر خواست از و کلاهی قلمت مصطفی شایه را برادر خود بخشد و یک و کرد و در اسلامبول افان  
 مراد برادر زاد خود را بی حق بکند و کلاهی بکند و در عرض و سالی صد علم منقول و منقول  
 باز نایه محروم است با اهل اسلامبول سلطان از و حامس میل از ند حسین میگوید که جوان را  
 علم سبزه است از این قدماست که کار را خدیو مصر و خواص که از قضای می بکند مصطفی شایه  
 نو و بر میرود که نویسنده شایه عثمانی اردو و لی و لاد سلطان عبدالعزیز خان و حامس سلطان  
 دیگر است که کمالی حق ملکیت و از ند باقر الدین میسر سلطان بد قباله لاهوتی فی شیر جهان

۲ فرست

عبدالعزیز خان

۲ دارد

عبدالعزیز خان

طول آنقدر که آن ملک تیره باشد بقدر آن مجلس دریا کشتی را مراحم محبت شکست نرساند  
 طو را که تیره بود و یا به سپاهان اهل علم و تاریخ محبت نمانی عجب شمرده اند که یکی از مراحم مصر است  
 تحت حمید فارسی است و یکی دیوار مصر است و کتبد و یا و مناره قوس آنکه ریاست که الک  
 این و حر است بلکه چهار بنا خراست و از آن معیت جناب همین بنه تی است که تا ما آمد خود  
 استحصا را در این میرزا احمد خان کت خلا فی محبت ایلد تصویر است تو حق پناکت شایه  
 کی را علم فریت او داده اند زمیسات مجلس لک شید حلی مسا داشت و قلد حکمی در عرض اها  
 شد که چهار برج داشت حسن شاکت که قلد بفرس است و این کتیر بر ملا مان کت پت که اند  
 روال ولت بی ایوب مصر و شات را و هو و کن الدین انوال الفخ علیتر الصالحی الحی  
 السند قی دادی حملو که اند کس سند قلد ای صالحمی نوکم احمر بن بکمان آخر کتاب فیات  
 الاعیان شپم اورا در کرده و در شپه حاکم مصر و شات شد و اورا ملک العابر لقب او مذ و در  
 عمرم الحرام ۷۷۶ در مشق فایات این سلطان چارم است از ملا مان که در مصر سلطان شد و است  
 از بد و ظهور اسلام و مصر و سکندریه اکنون که قریب هزار و پسیصد سال است حوق کخرا اهل مصر  
 سکندریه درین ولایت حکومت داشته اند و همیشه را اختیار و قدار داشته اند و آران آن بجان  
 رعایای مصر برین کت بسته صورت علیهم السلام الذی له و المینکده در حق امانی صراحت اگر کسی  
 تاریخ غلامان کت چاکر که ملاحظه نماید میداند که کی بوده اند و چوین اند و مرتبه را مالی و ولایت دلیل بود  
 بکلاف حکام آنها همیشه متحقق و مقبر بود و اندکی قسسه حوالت که لاف فانی و دشت خون غریب  
 ولایت محانی فرعون میکنی داشته اند و خود و غرور قبل آنها را اول حکام کرده است که درین شهادت  
 با نوع رحمت و بخیل و خواری تحمیل گرفت ر بوده خواهند بود

دور چار شدند دو نم ذی القعدة الحرام ۱۱۹۱ که بعد از ظهري حسن پاشا اصرار کرد که خدیو بکنت که  
 شاهزاده هرجامیل خود تشریف برده و ما شا کرد و بکنت طایعی بخوشش بن مخصوصا اید تشریف برد  
 بزیارت اهل الحسین علیه السلام نزد خود و هم بشار اید کت و همان ارد که امروز خدیو بنیاد کت این با

۲ وقت کشتن یک دو که هر دو  
 در صحنی که چهار دوش شده بود  
 ۳ صاحب مد

۲ ذی القعدة الحرام  
 ۶۷۶  
 این کت

۲ کت که اسات میرزا  
 احمد خان

۱۲۹۲

۲ و خواهر حضرت خدیجه

تحریر

خدیجه که من مشهور بود و احتمال دارد که امروز نماند و اگر می آمد من می گفتم من هم بطاعت  
 قرآن و بعد رسیده بودم رقم که کتابخانه آنجا است کتابخانه را دیدم ثبت کتابخانه را که رقم قرآنها می کرد  
 خدیجه که هر یک ثبت من ثبت من و در آن اردو و خط است از زمان سلاطین که خطی نامه است که ثبت  
 کرده اند و در خط است قیام دارد و از آنجا بد رسیده که تفسیر قرآن می گفت و در رسیده و حساب  
 حقیقی رقم اتحی خلی ترقی کرده اند که غیر از شاکر و اما که از آنجا بود استادش عبارت می گفت و خط لایق  
 و بفرانسه ترجمه کرد و بعد برای من بحر می ترجمه کرد و خطی خوب از عهد و برادر از آنجا برایت رس  
 احسین علیه السلام رقم که برایتی در مصر سر مدره نوشتند و مصر مجد و تعمیر کرده و چهل و پنج سون  
 شکت مرمر یکبار چه دارد و مراد مظهر بحالت بکائی دارد که بر انسان اثر می کند عرض کردم که بنی  
 لغت الله علیه چه اند که بر شما اهل بیت بخورند ﴿وَالْجَسْمُ مِنْهُ فِي الْفَلَاةِ مَضْرُوجٌ﴾  
 ﴿وَالْأَمْرُ مِنْهُ فِي الْفَلَاةِ يَذَارُ﴾ ﴿فَلَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَيْفًا وَتَمَنٍّ كَيْفًا﴾  
 از شب نیم ساعت قد بودند که رشد بعد از رفتن با اول فستقن و پادشاه و بعد باغ تربت آن حضرت  
 خدیجه نزدیک بغروب بلخ تربت بخیر تشریف آوردند من دوم از دم که برگشته احوال مشاهده نمودم  
 پرسیده و صحبت کرده بودند حسن و شاکر که این منفره و اشیدار و حش سر در گرفت و تشریف  
 شد که تفسیر قد بود که با صراحت از روی سلیست میز را حیدر جان سید که خدیو بقاعه باز دید شاهر و آن  
 و نیکو سانی یکیشی اگر امروز خیال آمدن داشت صبح این همیشه را بمن می کرد که از خلائی مخصوص  
 خواهر دارم که بعد بر سه عموئی تشریف برده و رحمت مرا که در ترقیات الهی این یک شیده و حط  
 فرمایند چنان پادشاه با حالتی ثباتی بهارت خدیو رفت ساعت از شب قد بود که خدیو پادشاه و در  
 داخله مصر از جانب خدیو که چنان پادشاه تفسیر ندارد و من خالی بیرون دهم تا بطایع ایم و دوم  
 خیال که من میجو هم بهواری دوم از آن کت ندوده بود حسن پادشاه و بر شین بود و بعد از  
 اذن گرفتن که ناچار دیدن من خلائی باید بروم قیام زاده را اذن میدادند که اذن اند بزم ملاقات  
 و نیم ساعت بغروب نماند بود و خیال بودم که امر جت کرده ایم و خلی افسوس خردم که محروم برکت میجو

۲ از مدد اگر

در روایتی نیز فی القعدة الحرام پنجاه و پنج کمال پانجا شیر اواره و توفیق پناه بود که من میزور  
 کرده بودم بلا حظ او بد که که کوچک بخانه بزرگ نمی کند و خیلی سیر از فراموشم که استبداد نما می شد  
 میل بنمایید بعد که حسن پناه آمدند از خوابت که کمال پانجا استبداد کرده است و محاسب کرد  
 شب مجدید شود شب جمعه سلامی است استبداد به تیار تر شریف برید که مخصوصا برای تماشای چنان  
 در آب فراهم آورده و بعد از نظری بالغ شیری پرستیم که در شمالی شهر است شیری است که در دیوار  
 آن باغ که با هم او بنوم شده و غم علی پانجا این از اساتذات و عمارت بسیار خوبی ساخته اند که دو دو  
 او این ان مشقت است و در چهار ضلع چهار اوطاق است که یکی خیلی بزرگ و خوب بود و در وسط عمارت  
 در وسط و جن جن خیر است که با قاتی آنجا میروند و یکدست پستون بر بر بکار چو در آورده و در اسباب  
 عمارت خوش وضعی است باغ بزرگی است که از پرستم کل اشجار دار و این تادیر حاجت بدر رسیده  
 و در یک و منوره حیوانات رقم مساج را دیده بودم آنجا بودند مساج بزرگی بود برای کسی پوزش  
 امر بکار و این مساج کو یک را چند وقت قبل بر این مساج و فی نخل یکدست بای که رشته و این مساج  
 بام افاد و انجبال ای بدی که پیلج را دیده و دست که کو رخت بر این و این مساج که رشته و یکدست  
 میدان حق حیوان مقرر غربی است و نه نما می دارد و کف اسلا و نخل یکدست است پستون حسن دارد که نما را  
 برجسته دارد که کلو کلو نعلات و او اثر نمی کند و کجرجه بزرگی بود که با نخل یکی فرین بودم و چهار در  
 میدمی کنند زمره را در و در وقت جمید پانجا کاور این شعله و مع می کنند و او در گری که بدست رخت

exposition

دریافت از دست  
دریافت از دست

سلطان محمد یوسف علی

الحمد لله رب العالمين

یہ سب کچھ دیکھ کر

صاحب مکتبہ  
الاعلان

آل عمران المحفوظ لصوف عوام

اصول و ادوات ریاضیه

مرصع غلامی کے مسابیحی

سازمان تامین اجتماعی



pardoon

۲ می دانم

کسی

اینها  
از قیاس

تورقده باین

از کجاست

که از امریکا آورده بودند و دوم شبیکه است که وقت حرکت صدای بک می کند و دندان نیز کشیده  
 من خوبستم بدانی دست بزم حکیم باشی و دوست مرا گرفت و پاره کردن گفت و بیان کرد که نیست  
 در بطوری است که بعد از مرگ و دو پاره و سه پاره کرد و دندان بجای از اعضا بی نشان بود و احیاناً بخرا  
 یافرو برود باز نیست دارد که اثر می کند و بخت اگر ان پان از بند و نصف قصه انسان نیست  
 و دیگر مای بود که طول فقرات طراوت و قدر و تیر فرساید و طول کله او سه فرساید و هر طرف ان  
 او از یک تر و نیم زیاد تر بود و ان همس زده بخت که ازین جنس بی بحر شالی بطول سی دوق چهل دست  
 که اگر دوش کبکشی بد غرق می کند و از سایر حیوانات بهم بسیار بود و شیرخ خانه رفتم بجان انسان  
 چه ظلت انچه است و این کتب تضاد و ترتیب مواد عانی است می کند و هیچ جای از پروردگار  
 که با بی و در اشک و کاهی خود را می کشید این دم اقول انظف المذرة اخوها جیفه  
 قلادة فوبیده ما عمل العذرة وفي الحديث عن الصادق عليه السلام ما من  
 عبد الا وله ملك موكل بلوى عفته حتى ينظر الى حديثه ثم يقول له الملك  
 يا بن آدم هذا ذنوبك فانظر من اين اخذته والى ما صار و باين حالت است بجز  
 که از کجا آمده بجا خواهد رفت باری از انجا بدست می فتم که درس نخواهند و دست نفرش را که بود  
 که مثل ان بهت زدن بر بیان می کرد و حکیم باشی تا فرست و چند نفر هم پیاده می آید  
 که از اهل صغیر مصر بودند و از انجا بنزد ایدم والدہ می چو هم کلانتر خان خود را با حوال پی اید  
 انعام الله و لفرستاده بود و شب جمعه چهارم بخوابید و دعا می کشید تا شامی و پورا و تیار میل کرد  
 وما اتر نفسي ان النفس لا تثاره بالنوم الا ما رحم ربی ساعت از تربت  
 رفتم و تیار بسیار بزرگ که قطع بخت است چهار طبقه است و سرچار طبقه خوبست مگر برای ارتفاع انجا  
 تفاوت داشتند چهل چراغ بزرگ از کا زانخت که از هر در بختل شمع کا فوری ساخته اند که بسیار  
 که این شمع کا فوریست و از صد چراغ زیاد تر داشت اول با بزی زنده را دور و دند که زن آید و دو آید  
 در خنده زنی دیگر گرفت و درین بازی زن نامیده است که پو خیزی در دست من معلوم شد این حق رود که انجا

محت و مری که بر شوهر خود داشت اعتراف تقصیر کرد و از آنکه مقابله و نه حکم سوزاندن را و از آنکه میسر  
 شده مالکات سیئه عجز و تیارا در برین محله که کشیش بود و علی بن جعفر لال بود و بعد از آن بنی انگلیس و فلک  
 بود که در آن فرموده بودند که با یکدیگر با ناره حرف می زدند و این بنی بعد دو ساعت نیم طول کشید  
 بر اجزای مجلس هم که می آمدند با ناره دست حرکات بود که درین بنی پیش تحکم نمی کنند و قاضی سیاه  
 غرب از دخترا بی محضر نمودند که لباسهای تیره نازک پوشیده بودند و از آنجا قاضی قهریده و  
 بر قیقه بیدار شد و می آمدند و در آن بنی قیاس عیب اشکال آورد و در هر دو بنی مخالفت شد و  
 که کشیش در دیار حالت غرق بود و برق میزد و ماران می آمد و بر اوصاف شد قاضی آمد و از دو قضا  
 کرد و دریا هستند برده کشید و شکل همان تحت زبانشان انداخت و این بنی و این قاضی و این قاضی  
 و غیره و یکی از برای بنی لباسهای فاخر پوشیده بودند و این یک سینه از اهل ایطالی است که کشیش  
 اقامت کرده و دیو بهیسا انعام اچنان بیکدیگر تماشایا بر سر سایر بلاد ترجیح داشت باشد که با کوه  
 خوب و پست است بمصر می آید و درین شش ماه و سال که بوی مصر و بوی در تماشایا بر سر یکدیگر  
 و از آن یکش زان ایطالی است از بنی می آید و در هر دو سینه که در دست شد تیارا و ملاحظه بنجر و این  
 تیارا از همه بنی خوب مرغوب بود و در تیارا بنی ایطالی است که سالهاست مصر خدمت می  
 پست نوکر می آید و در بنی که برای مین که ده نود و نه در طبعه و نیم بر روی خدمت تماشایا بر سر  
 مین می آید و تمام اطراف آن خدمت مندم بود و مین که در چو این مین است از برای تیارا و در  
 طول کشید خدمت نه خواست کشید و یکی هم در طرف مین بنی دیکت بود که در بنی است و اگر تیارا  
 یک طرف تماشایا بنی و مخصوصا این سطر همین که ده بودم که تمام این مجلس را بالا و این مین بنی  
 تیارا که در خدمت اهد زنده و در ششم خلی تعریف کردم که از همه بنی ایطالی است تیارا و در  
 این بنی است از شب گذشته بود

بنی انگلیس

۲ قیاس  
 ۳ دیگر

بنی انگلیس

مجلس ۳

بنی انگلیس

مفسر را و در هر دو که در آن  
 اگر رسیده باشند

روز جمعه چهارم ذی القعدة ۱۲۶۲ هجری سیرا حیل و حجابات ابو اوشوس بنی قزوین کرده و بنی شام  
 که در آنجا کشی آید و با دو مکان امین کرده و در پسیدن حاضر باشد و عصری تو تونان و دولت

کتابخانه

مالک

کتابخانه

۲ (در محرم)

۱۲۹۲  
۱۸۷۵

کتاب

۲ برسد

ایران هستیم و از آنجا که غایت از شب قمر بهمانه توفیق پاشا رفتم و از مصر عین گذشتیم که قاهره است  
و سرور قدیم داد که بعضی با خراب است از مصر قاهره و در آن از مصر بید گذشتیم که سرور و کجرا  
و آباد است و از آنجا تا سراسری قید که عمارت توفیق پاشا است بقدر ترمیم ساعت کالیکه راه است و بجز  
حسن پاشا برادر خودش کسی بجز نبود و بهر راه منیر احمد خان جنرال قونول حسن پاشای همان روز  
عمد با قونول و بد بعد از شام در ساعت سه از آنجا برخواست و دواع کرده و بمنزل آمدیم حسن پاشا پسر  
نیز و مسرت بنان پسر می انداختی هم خوانده است جوان زکات منور و خود خوبی بطبری آمد و از پسر  
خیزد که حسین پاشا است خیلی تعریف می کردند ولی من می دیدم و از میوه با خری که در مصر من و او است  
که یوسف قدیمی می گویند و یک سال قبل از فوت محمد علی پاشا شخصی بندر رشید یوسف قدیمی نام را  
یک روزت آورد و بعد از او بود و بنوبه و تخمه و پستان و قوسا و پستان قاهره و دیگر آن قاهره که  
از آن تاریخ اکنون آنقدر زیاد است که بخروار در کوچه بازار می روند با ستم آن شخص نامید  
میگویند عجب آنکه در آن زمان سیرت تاریخی نبود در عهد شاه شمس قاهره خان جارا بابا یوسف نام خرد  
برادر شاه شمس که رت کوچی در شمس هجری از شیراز باز آمدن آن و روز آن پس بید که رت و خرد  
و روز آن شمس شمس باعث از یاد من به لطیف و خنجر شریف در مصر و از آن روز  
نام شد است و این با ستم او می شود است و اینوی آب رها جان پس لئوی آب است که در ملک فارس  
در مصر و توابع فراوان است

روز شنبه پنجم و بی القعه ۱۲۹۲ مطابق چهارم و سیمبر ۱۸۷۵ است و اینجاست و تمام از پستان که شده  
بوالون هستیم تمام بخار ایرانی با جایی محمد حسن خرد و زونی و جایی محمد رفیع و جرج اخفانی شمس است  
آه و خیال استند تا موی شمس است یا نید و ناضی تمام حسن پاشا پستار ز رات مصر و میرزا  
جنرال قونول و لایران میرزا رضی قونول اسکندریه تا میوس همراه بودند و کجاست و تمام نبود  
و ارد میوس شدیم که شمس ساعت راه آمدیم ولی بقدر پستان به در محط معطل شدیم چون ای کی است  
در راه و او را دیگر تا خبر لغزنی بجز دور و دراز نبود و از مصر تا میوس اول که از راه چیل راه پس بود و زرد

ولی بجهت بی آبی برآمده می نمود و بعد که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
شد حال آنکه در وقت میل انگیختن است و نویسی در سرتی معروف است و است و بجهت پیغم از مصر  
نسبت و میل است و جهت میل است که در سرتی معروف است و است و بجهت پیغم از مصر  
که یکی است که پس از او پیغم اتصال دارد و در عرض او ده خط است و خط اول که بطرف است از آن  
آنکه در آنجا است و بعد از آنجا که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
میس است که در وقت قدیم نیز سیطره است و تا خطی که در آنجا است شمال حرکت می نمود  
نصف است و از آن پس طرف شرق حرکت می کند و تا خطی که در آنجا است شمال حرکت می کند  
از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
میرود که بعد از آنجا که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
در سرتی که در آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
و در طرف بین آنجا که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
شود که پس از آنجا که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
را از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
خطی چهار پاعت در وادی که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
انسانی پس از آنجا که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
او را نصیب که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
که در آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت  
فَالسُّوْنِیُّ یَلْبِکُ عَلَی السَّاحِلِ الْفُلُومِ مِنْ وَاجِبِ صَدْرِهِ وَمِیْنَاءُ أَهْلِ مَضَلِّ  
مَكَّةَ وَالْمَدِیْنَةَ وَبَنَیْكَ السَّطَّابِ سَبْعَةَ أَمَامٍ فَبَرِیْقَةٍ مَعْشَرَةٍ یَجْلُ مِنْ مَضَلِّ  
الْعِیَالِ عَلَی الظَّهْرِ فَرَطُوحٍ فِی الْمَرَاکِ وَیَوْجِیْهِ بَهَائِی الْمَجْمُوعِیْنِ اَسْمَیْیَ الْوَلَدِیْنِ صَاحِبِی  
کجاست که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت

خطی که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت

را از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت

خطی که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت که از آنجا می گذشت

کتابت

محل نشان غلام بخت و در سویش سبب بود قاتل برسد و حال میفرستند و با اسباب بخ  
سازنی کپانی فرخی در جزو زرد با جرد و فریخ میفرستند و از این جا تا پرت سعید گل جبهه را با  
کر و ذی القعدة در دو فصل حسن بیکت محافظه سویش با یکدسته سر با زیاده و تقطیر نظامی  
و حسن پاشا هم اینجا بسره بود و حسن بیک گفت کشتی متوجه ارسیدم که بجده میرود مال ندیدوا  
بج ندیدنت که چنین کشتی در کمره است حسن پاشا خجالت کشید و در خوابت که این جان فخر  
کار بجزای و بجزیت و اسپم او ارسیدم کنت حسن چنان استم که با ذب لقب خود را ذکر کرد و  
حسن پاشا بستید گفت من بنور پاشا شدیم بیکت بهتم و لقب بکی و پاشا فی از دولت غایت شد و  
خیلی مرد صاف و قیادت پال است محافظه سویش است بجزای میس و خرمای میس قیادت  
و سیال است نوکری می کند بنور پاشا و اگر کسی قایم خود شمن کند که خبر ندارد که می میرود و  
می آید و گویی همه جسم که کپانی در اسلامبول نوشته داد و تعیین کرد که در درونم و میرد و سویش  
که ششم و میرد و وقت که در سفر و اگتند که مت بود چنین خبری نوشته است اگر و لثم و میرد و  
خوبت آمد و در اسفل برک برای خدیوار بنده آورده بود که اگر کسی آورد و بدبصر بر آید و از برای  
حیوانات خواب است و در سویش خانه احمد قندی نزل استیم که و کسل تجارت بریل و دولت علیر  
و بسیار جوان جویش خوی زند برای است نوکری با زرق کشتی فنی شد که آنجا نباشند و بند سویش  
عرش میث و نه و نه چاه و نه و نه شالی در طول می دو در جبهه می چیه که می پنج واقع شده است

کتابت

روز یکشنبه ششم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ در سویش توقف شد که نایب طرآن عرشه حضور مبارک علیه السلام  
نوشته و میرزا ایل محشی زفت که خبر یار و رود بعد از نظری که در یاد کرد و بحسن بیکت لقمه و او را کوکی خاکستر  
تا شای کل بردیم و این می ای اسر که قدما بحر العزم و بحر التوبه گفتند مثل دریای محیط و خان خبر  
دارد و در جبهه بحر الاحرازان است که مر جان این ایست و بخت می آید که بشکل مزین است و زون  
قرمز است فالما می میرد و دارد و بخت می آید که در غایت قرمز است و کانی در میان زون قاتل

۱۲۹۲



تذکره  
مقصود

۲ بکار

ازین پدید بر کردیم گیت واپور بزرگ از دور پیدا شد که بوسی می آید مبادا صد نه بار بتخیل واپور  
 بر کرد و نیده بنگرگاه سوسن مستقیم که آیمانی ایمان نبی در پست کرده اند تا آنجا رسیدیم کشی بزرگ  
 واپور فراموش بود که رسید و در آنجا واپورهای خدیو حاضر بود و مذکر عسکر عبود و بزرگ می  
 و چند تنی بلی ای آنجا یا غنی شده و رفت و آری که معلوم شد ایلی حشیه تخراد عسکر خدیو که شستند و مقام بسیار  
 و اسلحه را گرفتند و مالانیا عسکر میر و دو در لنگرگاه واپور و محمد و سپه بنظر من آمد که در لنگرگاه سنجید  
 دید و بوم سبز احمد خان کتیم بنظر من این واپور و محمد و سپه است و یاد کا رجبی شد که محروم و از این لنگرگاه  
 اسکنه زیان لنگرگاه قاسم پاشا ناظر بحریه آورد و است و عسکر برادیدیم که واپور باطل می کرد و مذکر است  
 بر و ند و این قلعه عبود را که از قلع بند روپت سلطان برار سال که امپایل پاشا خدیو مصر اسلامبول است  
 که از این پیشکفت و با و بخشد و فرمان و در حقیقت بخشد سلطان مثل مرغ در هوا بود و کمر ضبط و در لنگرگاه  
 بخند و خدیو سبزی آید و قلع را در قشبه بازید و خدیو خدیو خدیو است که در کنار دیوای محلی است که از اول است  
 عدل است و ولایت عدل و در آن گیت ولایت کوکلی است که در جنوب شرق مملکت جبهه واقع شده است  
 صاحب تیوم البلدان می گوید ذیل بفتح الزاء المجهمة و سکون الیاء المشددة الختية و فتح  
 اللام لام عن مهنه فی الاخر من فرض الخبشة قال ابن سنی ذیل ممدینه مشهوره من  
 مدد الخبشة اهلها مسلمون و هی علی رکنین من الحجر و حرها شدد و لیس  
 لهم سائین و لا یعرفون القواک و قال فی القانون ذیل فرضه الخبشة بخوار  
 الیمن و فیها مناص و هی بین خط الاستواء و بین الافلیم الاول و فیها شیوخ حکماء  
 بین اهلها و عند هم منزل التجار و یصیفونهم و یتابعون لهم انهمی و در وقت سال  
 این قدر اطلاع داشته اند بای تحمیل است و در مع و عرض بازده درجه و بنظر قید ثانی در طول اصل و  
 گری پنج و قیمت و از سوسن آنقدر زیاده تقریباً بحد پستیم چهار صد و سی فرخت معبد یک نظر و  
 پشته می گفت که در قدیم در زیلع سپه بد جامع بود است که اکنون آثار معلوم است و بعضی آباد است  
 و در عهد پلاطین عجم در تحت اختیار عجم بوده است که اکنون آنجا حدودی معلوم است با سمر وادی عرب

تجلی کشف

سلسله

شکل درخت

دکله

همه اوست و از دست او که سید یک کت و او در هر پستی می رود که هزاره باشد نظام می رود و او را  
 بصورت می رود که شش اکت که دایمی شده و در هر پستی از نظم بریدیم که در هر پستی می بیند هر  
 سال کو بی است و در اریه و اما را آدی قدیم دارد و او را نظم می آید که در هر پستی می رود که بعد از هر  
 نظم در هر پستی آید و است حسن پاستا آنرو در هر پستی در هر پستی

روزد و شبانه هم در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 و یک که در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 خواب بخیر و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 انش کرده و حاضر کرده بود که گشتی نرگ بریوم بعد از پستی در راه و در هر پستی است و در هر پستی است  
 شد و پستی است که در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 که از نادره پستی است که با هم در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 او نمود و یک اسکندرانی است که از نادره پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 مثل و اطامی است که در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 سلطان در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 که در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 خیره و یک خیره خیره و یک خیره خیره و یک خیره خیره و یک خیره خیره و یک خیره خیره  
 و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 و حرکت گشتی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 کرد و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است  
 سنی شان مشکور و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است و در هر پستی است



اسکندر از بنیاد است کرد

۱۲۱۱

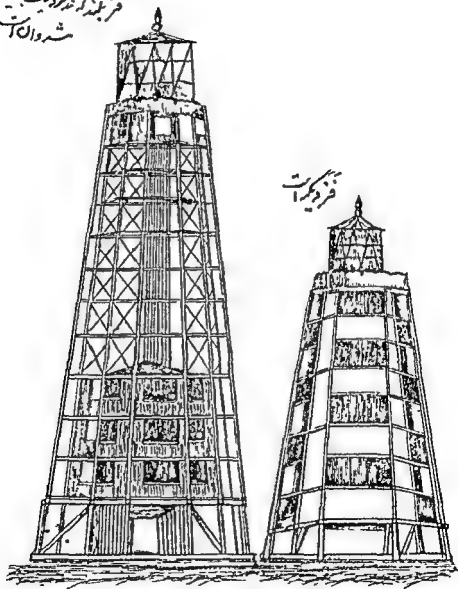
۱۴۹۲

شاهان

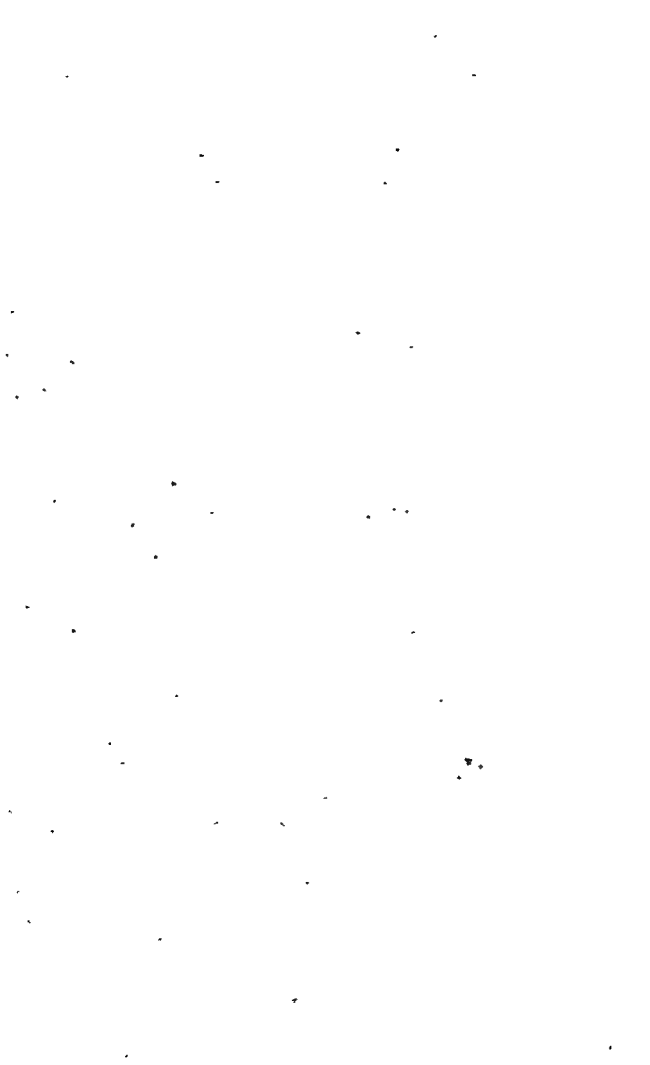
روز شنبه بیستم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۱ هجری شب که شش از نقصانات کائنات حرکت نکند  
 و بواسطه بود شب که شش چهار ساعت از شب قدر خلیج سویس آمد و چهل دریای حریفه  
 سویس تاجزیره شدند و آن کعبه و نقایص است و از این خلیج سویس است که حضرت موسی علی نبی سالت  
 و علیه السلام حکم رب جلیل با قوم بنی اسرائیل در سال هزار و چهارصد و نود و دو قبل از ولادت عیسی علیه  
 ع و فرزند و فرعون که الله و اتباع او از آب تن گرفتند فاتباعهم فرعون بجوده فغشبتهم  
 من الیمین فغشبتهم فی اللطف حق با تودار اکند چه چون که از حد بگذرد و مواکند و کوه کسینا  
 و حورب در باجین خلیج عقبه و خلیج سویس است و این از فی مقدمه شکل مثلث واقع شده و سستی الیاد  
 جنوب که دریای حریفه و دانه رأس خمد است و تاجزیره شدند و آن عرض بیست و هفت درجه فی قعر و  
 طول بی چهار درجه و صفر و قعر واقع است و در میان شمال و مغرب شدند و آن خندزیره کوچک است که در  
 بعضی نقشها بعلامت نقطه معلوم می کنند و فیکدی که ششیم بمآتنا شدند و آن طرف میان با و بود و شد  
 و شش کون زیره فی آب علفی کوپسار سنگال است و یکین در باقی می بکشد است طول این جزیره بیست  
 و دوازده میل و عرض او چهار میل است و آمد و او از شمال مغرب بجنوب شرق است و از سویس آمد و  
 در دریانه با قعر حریفه است که بر این است ملاعان باخت اند قعر حریفه می نامند و آن بیست و پنج  
 از غراب ضایع است این قعر کعبه و بیست و پنج فوت ارتفاع از سطح دریادار و که تقریباً چهل درجه عرض  
 می شود و از این آنکه شش کعبه و چهل فوت و طرف او و طاق و تاور است و جبهه فوت تفرات که درین  
 مقر را چهار نفر مستخدم است که یکی در عرض شمال نبوت است و آنست نفر دیگر شش جبار است  
 نبوت و اولیست تفرات و دوازده و شش هر یک قعر و دوازده خود می چرخد که در همه اطراف پیاپی شود و آن  
 مستطابا را و او بر سر ساند محمود یک یکت و حقیقت آنجا یک نبوتی که کوچک است که همه خیزد شود و  
 ایضا آب تمام شود و پس بآب از آنکه آب یا قطره که آب ششیرین بکشد و چنان شش است که  
 بر طرف انبساط و چیل اوید است و آن کعبه از قعر خیزد و آن که در شراب براسی و نفر آنها که

فصل

فرنگی که نزدیک جزیره  
شهر دال است



فرنگی است







که در کشتی بخیزد و در این کشتی که این سفر همراه باشد چون خود یک آذره باین کشتی آید و در  
 عکس کشتی را و آید و آتشند و نه سافین که با اصطلاح عثمانیها نویسم بحرف او میفرستند سرکن لغز است  
 و محمود یک پنج تخت و دو مهر هم از اهل ایتالیا را بنیاطین اگر کشتی بخیزد و در ده چهره است و بر جاده  
 هم باید در امان آید بمنزل بدست پادشاه از دریای مدیترانه بایر سید و ساید و کشتیهای بی هم یک  
 حرکت نسیم غرق کرده است بقلل الله میافشا و بخاکهای پدید آید تا آتش مهو به باین کشتی  
 تو دانا تری ای جهان آفرین به باری صفت و هست بر آن داشت که با خیالت از کلام مکت علامت  
 کردم که این جمع که پیش کو سفند ثابت من پستند را کرده اند باین کشتی خوف که بعد غرضت خوف است  
 و آید که در حرکت هیچ نشسته ای ای لئون حتی صدامی که انشاء الله تعالی بفضل الهی سلامت بخیزد  
 و باریت بیت الله الحرام آستان جیم رحل علیه و اله الصب و اله السلام شرف خواهیم شد یا طبعه ای بانی  
 جنان خواهیم بود و پستی لرزیده دول طیب سیدایه که بر چایه و شکله و آن اکسودم در سر خیمه  
 مبارکه سیدایه علی ابراهیم که لک غیر عیال خیمه بین افتاده و در کوشش و دل کشیدن شکر الهی را  
 بجای آوردم که سر بر روی من کرده و زمان : شکریای تو نیار و در میان : انشاء الله سلامت  
 جان خدا که حضرت ابراهیم علی ستینا علیه السلام ناکر دواست و زیارت آستان جبریل اسپان بهم  
 شرف خواهیم شد و الحمد لله و الله اعلم

۲۱۸

۳ برای یک کار و این کشتی

نشان

نقد و پسند علی الموند

نگار

خبر

محرور

سلسله

رنگ  
جمله

نقد و پسند  
علی الموند

روز جمعه هم شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۹۱ ش که شده در آرام بود ولی بانو ربای کوچک که از خانه  
 کشته شدی ممکن میشد و دی که نیکه است که خواب نیم شب که شده و اسفند انقلاک کشتی گفتند  
 بر بخند باعت نگاه می کردم و می گفتم : روزگار و چه دردی هست بنیاد یار است به ای شب  
 جرات پذیرای برون روزگاری به در حالی صبح با دوش سرپایه و زیکیان قدری شمع کشیده  
 که در حرکت باشد کشتی بجزکت پسری طبعی افتاد حالت پریشان بجز جلال افتاده بودم بیکای نیم  
 بنزد خانه کپستان لکرا انداخت من دیک بنزد ببطور قسم جل الرده و در طرف شرق سید بود  
 و باطل خیلی نزدیک بود و دقایق هم از امانی میخارای در ایام بود و محمود یک کپستان

اینجا سبک‌نواست شبانه حرکت کردن میناید و از دوتا طایفه آفتاب اینجا خواهیم بود و این مکان را کنگره  
 پنج بیت پنج میل است اگر بیدیر حضرت خضر سینه مسا کین حضرت در زمین ای حرم سلامت بقصد  
 بقدر خالق خضر سینه مسا کین هم نشاء الله سلامت بقدر خواهد رسید خضر سینه از کونین  
 که حضرت موسی علی نبینا و آلده علیه السلام دشت غرق است تا این که سید سلطان با بنفیه و قبال  
 رکوب غرق دشت که مآدمت خدای علیان عیسا شوق قبول محله افرخان کنشیا کابار  
 ناخدا بود و درین کشتی کار با خدمت در تمام و انوارات را و عثمانی را از آنسوی و علی کثرت و دراز  
 و انوریت پرمغ زیر کین چون ابله قتل می‌شود و درین چند روز فاصه در بحر آخر

۲ دهم

دوم و درم بایر است  
 که خیلی آید و دشت بود که در  
 دقت و دقت  
 بلندی  
 بر زمین خیمه  
 نصر

روز جمعه یازدهم شهری القعه الحرام است جبری کیم است دقت از دست نشسته اول اف  
 کشتی نخوس راه افتاد و نیم از دست نشسته در لنگرگاه پنج (بروزن تیر) کشتی ایستاد و ابراهیم  
 طیب پنج بخشتی و در پیش من سبک و آن که کفتم اندک کشتی سلامت اندولی سلامت آن غریب است  
 این جیت کشتی و این کشتی کشتی خوش نشاء است و استخاره برای من نیت نمود که درم که ازین  
 به نیت بروم این آیه آمد که در سفر خود بود و تیر کشتی جگر طفلا ثم لبنا عوا ایشد که معلوم شد که کلام  
 معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام راست بود که در حق بنفیه فرمودند ذاجل فیها  
 مفقود و خارج عنها ماولود و آیه شریفه ثم یخرج حکم طفلا مثالبی افاد و بدین شرح ابراهیم قائم  
 پنج بخشتی بدین است و او است و او است که از اعراب بدوی طینان حاصل کرده بدین برویم و خود نمود و کین  
 کین هم در دقت بخشتی اصرار داشت و از کرا کشتی آید که یک کشتی را باقی بود و صرف نظر کردیم  
 خضر زدیم بعضی را بل جان چون است طاعت نشاء بجه و رشتند کیم است و نیم بغروب اند بخشتی بخا  
 شیخ ابراهیم که در کنار دریاست آیدیم استخاره سابق سلام علی ابراهیم معنی بخشتی و هر چه بخشتند  
 دادیم و هجده تیر و تپ وقت و درودماند خستند که عقی رگشتی بعین الملك و در نماز است ایستاد  
 نوشته ام که سواد آن این است

جناب معین الملك و امجد العالي  
 از پستی اسباب بنابر بخشتی اعراب مجاز رضی شدیم

سرد میفراید چه ارشاده زنی خیزد چنان و قسم بکند که تر پس از او در بر او باشد - کلمه او پوزش  
 هزار مرتبه بر پالون یک کشتی بخنفس نیت دارد و حرارت آمار شود و حرارت قهار بر مار و نور و قلاب  
 سیران بر نیت شیخ سلیمان این را پوز بر جیح خواهد داشت حیفات که کشتی خروسته داشته باشد  
 محو پس از هم در عدا و او را در ت بنام او فصل آبی بود و در حق بنیم بر هیچ طایفه نه سال حال شد که  
 نه انحراف است و خاتم الموضع من کل مکان بلکه من مکان این چه شد چنانکه بر سر میگردیم و ج  
 نظام با قی میزند و قیو اجسام بر میگردانند باندان بود که کشتی دین بخواند و رسیده بود که  
 ولی بخیر گذشت و شیخ آبراهیم بر سر سیع کشتی اطمینان نداشت و قول نجات داد که مار انسانند  
 سینه کشور بر ناله و خیر مریدان نوره برساند و کلامی اندر نیتیم در بحر دشت غرق است که جان  
 در نیت او بر افتاد و شرف است که حال شیرین نمیشد بر دست صبا بلطف کوهان غزال  
 که سر کوه و دیان تو داده مارا صد رشده و ف که غصص و غصوف را باقی خواهد داشت باز  
 هر چی ختمی نمیشد و پنهانی بود است که یکدست در رات و یکدست در قلوب اهل این نیستند  
 حرم این را پوز بیکسیم غیف تقیم و تحیف خواهد شد و قیو حاصف با دو قاصف در رشده فصل آبی است  
 که این ختم تا به طلعت نجات داده و با ملت حیات معلوم شد حضرت خضر کشتیهای شکسته این را  
 یک اقسام کامل دارد که مساکین ابا حل میرساند و الا که ایدر مد کافی نوید شادمانی بود که بنده خود  
 منع که نبیند حیات اپشت از مسوع مات نجات و این مختصر را بجناب بنویسیم از و بگرایه که بجه  
 ای که نشسته بودیم که شیتیم و جانی سلامت در روم و آنچه اغراب خواستند و ایم که مار ایدر مد نوره  
 و انامی معلوم شد و نامی نام کویده و نه کردم ریمان خویش را بر از هم علاج رستم سبک و این کار خدا  
 جانی احمد بک بنده فرستادم که او شیتیم بنده شد و شایسته که از ما خبر باشد و اگر رحمت نباشد  
 کاغذ را بطران نزد سریت بنرستید که در خانه با ما جانی خود برساند و هر که بنده را در روم است که شیتیم  
 بنج رستم فصل آبی پوز خویش را در کاغذ بگزنوشتم احمد قدسی این پوز خبر است و بر زنده و زنده  
 زنت است ۱۴۴۸ مع قریر خبر کی است که در کنار دیو واقع است و بسیار گرم

در کسره  
 الهی و فیض  
 از رقیه که  
 الهی و فیض





حاضر کرد تا برون شهر سوار شویم کتم شد و فدا و بار و شتر سواران و ند و در خارج شهر مثل متون  
 می یابیم تا کانه ای خوانست نامه و وجه کرد از اعراب ای شمع هر کرد و اوست در پی اول کشید شد و فدا  
 در خارج شهر مثل می و ند و از میان شهر که می کشیدم عسکر بنار و سوار بطن و علم همراه بود و دیدم کشید و  
 سبک شد فدا و پیش و غیره تخلص بحیث که فاریان و کوشید که ای تیرا ده برید و ما بر سب  
 را ندیم پرسیدم که کی هستی گفت والده محمد میر است که از شد و فدا و شتر در اول منزل را  
 رانده و خود سوار مانده است و محمد میر از بیم حسین و قاتل فریاد می کرد و پرسیدم که چرا با خود  
 آید شتر را ندیدم و من را اینجا حرکت میکنم مقتدریت کرد و تیرا پاد و شد و عبا آمد و تیرا زحمت با کرد و تیرا  
 شد و بی نزدیکی مثل اسکل است برات تیرا سوار کرد و بجلو آمد شتم که بیرون شهر بقا فله رسند  
 و تیرا شتر را ندیدم که بیرون شهر شتر سوار ایمل پس از تیرا میل فدا و شد و فدا و شتر و  
 و عبا حان شتر در زحمت تیرا پاره و پاره کرد و من ای سب پاد و شد و فدا و شتر حرکت شد  
 و شتر پاد و شتر من شد از علی افندی که از اهل علیانیت فارسی خوب بی انیت و در زویش از ایستیم قایم  
 سالم است و تو ایستیم بود پرسیدم که تیرا آدم پاد و شد و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر  
 یا می گفت درین وقت شب مثل است اگر روزی گفتید پاد و شد و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر  
 ابل هر کت من می نام کتم که کیت معلوم کرد که از اهل فضا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر  
 کتم سلامت شتر و فدا و شتر که از کتا شد و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر  
 و هر کت گرفت در رفت بکشد و دیگر نخواهد آمد بعد از نیساعت آن تا بی پاد و شتر و فدا و شتر  
 آمد و تیرا شتر را ایست که کتا بود خدمت کرد و می گفت از تیرا حال ایست تیرا شتر و فدا و شتر  
 حیران است که ما در آن میداد تا که می آدم و تیرا شتر و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر  
 ملا با شتر بود و تیرا شتر که برود و ملا با شتر سوار شود و میان آن جمعیت ملا با شتر ایست که کتا  
 پاد و در جلو فاطمه رفت و تیرا شتر و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر  
 بقدر یکدیگر که از شمع دور شدیم من کتم که اهل فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر و فدا و شتر

که بیاورد و برود آوهار که معلوم کردیم حطی قراش منهد و تخته گفت که افراسیاب بیک سفینه  
 پایوه باقی غله و قراش را و بر طرف فرستاد و خبری شد پایا پیاو شدیم که نارتخو نام ده باسی  
 با یکفر عسکر تاجره لوتو ترشح ابراسیم شهر فرستاد و قراش آمدن و بقدر یک ساعت طول کشید مشارالیه  
 جواب نوشته بود در تمام شهر آدم فرستادم که کند اگر امشب پیش اند شد و او را می فرستادیم  
 مساعدند با مصالح آقایی ز باشی حسنه سواران کتم حیا ام شتا خبر او را میگویم کفیر آورد  
 از پیش و دوشاید با شتر باغی علی غرهار قبه باشد یک لره گرفت و بقدر ده دقیقه کشید رفت  
 و نزد بان آورد که افراسیاب بیک یا نوس شده از ترسین شتر باغی عرب دست قتی که خبر آورد  
 از شب چهار ساعت قبه بود که راه افتادیم و ده ساعت از شب گذشته دارد و به محط مسیلی شدیم  
 محل عسکر تاجره سوار است آب چاه دارد آب باران جسم جمیع شود و در عرض او خنجر دیدیم که مواجرا  
 همراه شتر سوار باقی می احوال و بر پسریم معلوم شد حاجی چمن طهرانی است که بر سپال بکشد  
 و امپال جسم یکصد و ده تومان قه نیات مرحوم حسن میرزا می میرا خوراند و او را نکند از ران  
 آ اینجا همراه است و خبر و عمل شامت این ضرر را بپوشش خرد پست که گرایه کراف شتر بد و خوراک  
 کراف در دینی می فرود شد و بان باقی جسم بقدر ضرورتی که در قه پست و حاجی پست سر سفید  
 سواری نجاطب کلیل بود و منزل نا طیل چیل پنهان شد چند روز قبل کسید و شست میل را با او  
 در نجاعت آید تم و شوب میل و در نجاعت طی کردیم و در صحرا صافی بنجر دخت نمیدان چیز کرد  
 و از دور آتش اعراب با و به بطریقی آمد گفتند هند و اندیم یکبار زد و در منزل پنهان کرد و در  
 در طرف شمال فبا صلیک فریخ یازاد و تر معلوم بود و گویند که رضوی همان پست که طایفه کسید  
 اعتقادند که محمد بن الحنفیه در اینجا غیبت کرده است و او را امام میدانند چنانچه کثیره گفته است  
 اَلَا اِنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ اُولَاهُ الْحِجَابِ اَوْ لَعَبِ سِوَاهُ عَلَیْهِ السَّلَاطَةُ مِنْ بَنِيهِ  
 هُمْ اِلَّا سَبَاطُ لَئْسَ مِنْهُمْ خَلَاءٌ قَسَبَطُ سَبَاطِ اِمْاَنٍ بَرٍّ وَ سَبَطُ غَيْبَتٍ کَرِیْمٍ  
 وَ سَبَطُ لَا یَدُوقُ الْمَوْتَ حَتّٰی یَقُوْدَ الْحَبْلَ بِقَدَمِهِ الْاَوَّلَ بِغَیْبٍ فَلَا هَیْزَ لِمَنْ

مسیحی

رضوی

بنی ازاد و بعد باضا  
 معبر و بعد از او

موصی عند عسل و ماء و در وقت الايمان احوال محمد بن عبد الله بن موسی بن طه است  
 و قال مصوی حل خفيه و قنوی علی بطن القصة وقت صبح که بنابر خنیم سرد می دیر  
 میرود که قسم قدری در کنار آفتاب که در آن آتش که در آن خنیم و تیکه بندار شد اطراف آتش را  
 اعراب گرفته شده اند و می گویند آتش در کنار رحمت آتش را بر خیزانیدم و در آن آتش خنیم و ریح ملو  
 کی که اگر گلیلهای پست ازین منبع آمد که باید حرکت کرد و از دست ساعت سه ساعت و نیم که شب برسد  
 شتران لوک سوار شده و چون راه رفت و نیم آن صحرائی بی آب حلیت در که می خوردن می نمودند  
 بنابر و بنابر خنیم می پاد و نیم شیخ ریح آتش پس می کرد که قدری هم راه برویم که خوف از اعراب  
 داشت تا نزدیک غروب شدن چنانکه قسم شتران آتش را پانده پانده که ما را بخوار خود اعراب که تا نزدیک  
 بند از طریق مسافت سه ساعت و نماند و نماند ساعت بنفوس باد و در کنار دهنه که می بنابر آتش  
 عدائی خوردیم ما در مغرب هم خوانده سوار شدیم و جلو قافله که در پستانانی و در قمر و غیره بود و غنیمت  
 حرکت کرده بود و در آنجا داخل خیال نفع شدیم بعضی بطریق در میان و کوه و نود و بیستی با سنگ کلاه و کوه  
 نزدیک بود تا ساعت ناز شب رفت و در بنابر با هم شدیم و مشک شد که شمشیر یکی بجای می شد  
 قافله بیشتر و در خود یکی بر این قافله و شیخ ریح ملو هم بر روی یکی از شتران خوابیده است  
 قافله متصل بقافله می گوید خرشون خرشون فی القریح خراشون و رحمت کند که از شتر خراشون  
 و یکصد و پنجاه شتر ازین منبع نماند و در ده و میره و عجب می ده و تومانی هم قیمت شد و ف که در  
 نباشد باز مردم بر زمست افتاد و آخر ضربت شب با شنی صفر شیخ ریح را بیدار کردند و در بنابر با هم  
 او را شتر پاد و شدیم و هر که از قافله بقفصای حاجت بیرون میرفت متصل آن شتران بکشت سادی سادی  
 شب گذشت که اگر کسی بخوانی و شت بر قافله گذشت که نیست و آن شت و هم پیش من می آمدند  
 میدانستند که من آن صحفای را می دانستم اما سیاستی حکمت از قافله تا در بنابر با هم نماند  
 که شد که در روی شتر بودیم حرکت شد و ف روده و بلکه که آتش که در ده و میره و عجب می ده  
 قافله در روی هم تر و دروغ کو تر خانیه شود صدق الله العلی العظیم الاموات اشد کفر و

۲ با قوم ۲

الف

ما یحل حل انما یحل انما  
 یحل علی المؤمنین و فیما  
 یحل اذیک و غیر الکفر

ق

تَلَا مَا أَحَدٌ رَأَى لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ وَدَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ حَكِيمٌ كَمَا أَنَّكُمْ تَعْلَمُونَ  
 رسول خود را که استند که این قوم بصدقه قبول اشید کرده اند و آن جمیع شرک کینه از عجم ترک  
 بنود و آنچه قد و زرد حضرت رسول ازین تقوا و سعادت خویش بود و علاوه بر آن افتابانه و کثرت  
 القصد اگر صاب شب نبود قضا خیر صبح بریده میشد و لیس دزدیده اگر ازین صحرای بی آب و علف  
 این قوم حلیف خلف خلاص می شدیم کمال فضل الهی بود و قبول حکمای هند بنجم این شیخ ربیع بنظر جنیم  
 سنان بن انس می آید مرد قضا غلیظ القلب است که خودش فرامیاید و قد سپردن خود را سوار شرک کرده  
 کوچک خود را که داشت که زمام شتر را بکشد بچاره انخاب گرفت افتاد ز دین بود که زیر پای شتر را و مستعد  
 آخر و با شکی انعم بر حرم و چند قهر را از شر کشید و زمام شتر را بدست او داد و می گفت آنا غش کن  
 مِنَ الذَّيْبِ وَانْجِرْ اِجْنِي كَفْتِيْمِ بِحِ لَازِمِيْتِ كَيْفَرُوْا زَكَرْكَ وَدَرْدَا مَا حَفْظَ كُنِي وَبِرَادُ كُوْا اَوْرَا  
 بر شتر او سوار کرد و زمام شتر را بدست او داد و در تنهای غیسلان این صحرای بسیار است خاک  
 خاوند که در راه با خطی این بسیار بکنند و تکیه خردار می شود که از خارهای غیسلان یک تکه تکه درش  
 کجاوه برپا زده است شفره جابجا دم آمد دریا با نخی با کعبه خنجر و قدم سوزنشاگر کند  
 میخلان غم خورده و برکنار غیسلان است و در ویرانه های زده ریزه و دشت بریشم که بنبرشته شده  
 و صنع خوب عربی صنع درخت میخلان است که آن غیسلان گویند و کن رود میسم دارد که در وقت  
 باران می کند می گویند و کجسته تنیدی دارد و نیز از کجسته چاه برین خوبی است که از چاه آفتابین  
 پانزده فرسعت دارد و آب شیرین است و در سلسلی با شتاب صحرای صاف یابین خوب شرک  
 کردیم و یکو بسیار نفع که افتادیم حرکت با شتر می دو و شب خراجی حسن شانه ده است و حاجی  
 باید فرار خط کند و دما می هم باید برپا رود و خط کنند که از خانه نماند بچاره را کول ده مذخری هم  
 از آن خلاف خیرین که برای علف و آب خرد و دشمن خواب خور افتاده است یکی از اهل حاج نبراح خواند  
 آتی کوئی خرم خرم وای که کورید چنه توریم

روز دوشنبه چهاردهم ذی القعدة الحرام ۲۹۲ هجری شمس ساعت اربعه و ربع از راه حرکت کردیم

و بدان حرکت ما بین جنوب شرق بود و این قدر تندی است و در طرف که در پیشگاه است و در آنجا طریق  
 طریقی اسپیکرین که در مثل دیوار بالا آورده که مالا خراب شده است و آنرا قفسه است تا آنجا  
 چهار ساعت طی کردیم و از آن پس پنج صد پست (چشم جیم بر وزن شین) و ده ساعت پس از آن  
 که سر از یر شدیم و آوی منفرکت که به شرق حرکت کردیم که این اود قبل شایه راه پهلانی میبود که بیکه معطر بود  
 و از آنجا به شمال حرکت کردیم که قریه تیر از است و نجاستان اردو دیدیم در مراجع قریه جایی عیگر سلطان بود  
 که خراب شده و آب جاری اردو و از آنجا به شرق حرکت کردیم و بجای دیدیم و از آنجا به شرق حرکت کردیم  
 نه ساعت در حرکت بودیم و کار تازه که در سر راه اتفاق افتاد و یک ساعت بعد از آن بودیم و در آنجا  
 شوم شیخ برنج مسود و حال یکین که در راه شتر را با کرده رفتند که اگر شایه شود به دلیل فاجع بهین بود  
 حراتی حراتی هر چه کتم نماز اید و گفتند اندیشه کتم نمایی و شرقی و شرقی و شرقی و شرقی و شرقی و شرقی  
 و غیره که تنها میگویند و کسان خود میپایه شوم روز چهاردهم در حینیکه بزیارت حضرت سید الشهدا علی  
 الله و سلامه و علیس میرفتم و غرض و عصر از خوبت عراب خودم و در کجا و همس با شنیدن در کجا  
 یاده حالت و مجال نماز بود و خوشا که نماز میخواندند و مردم هم مانع شده و میخواندند و مجال معنیها  
 شنیدیم و حال تجدید بر سلیم است که در قریه ای طهران میانه که پادشاهان حضرت بود است هر که این بود  
 میداند که حاجی قاسم تفرید که این طور از غنده شبیه او برآمد است که آنکه با پس آن جهان تر و بیشتر  
 و بعد از غروب آفتاب که بین بلیچین گشت می کردیم هم سنو راه طالع نشده بود و تاریک بود که کسان شایع  
 شکست در میان قاطعه انداخته که قاطعه بر پند رسیدیم که این شکست از کجا انداخته شایع برنج که در آنرا کجا  
 میکت حراتی حراتی که روشنی نمک امیدیم که از میان قاطعه بود و شکست که آنکه می اندازند و خجاست  
 و قریه هم چند تیر شکست و در جاب آهناپی و در آن خسته ببلد عرات الله و تقصیر بار و است و تو کشت  
 آنچه دیده و وارد شدیم جای دهم و در میان پیشکاخ و در و در آب از صد مایه چو تیر که چادر را در  
 و در راز فاح ریم شیخ ریم شین و متعل میکت حراتی حراتی که هم خودت خیال اری بذهوی صبح که می گویی  
 آمد هر جا که بگویی چادر بزنند در میان پیشکاخ و حاجی اچا به شتر را که پراگنده بود و در او میان کشت

در آن  
 مکمل لقا و اقرب و اذ  
 الله و تعالی و تعالی و تعالی

کتاب  
 کتب

نجدل بجا و الله که بجز

۲ حاج

کتاب

کتاب

متون متون آخر که خلق شد و او را خواستم گفتم جبار را می رانج ابراهیم قائم تمام متون خواهم  
 و بیایا حاکم مدینه تو هم گشت و بشرف که خواهم گفتم پول گرفت که خط مال بر دم کنی چیست  
 که در بشو و در قعر عرب در اطراف قاصد بگذارد که تا هیچ کس نکند باشد تا چار لفظ غلطی بکند نشد  
 قافانی خوب گفته به اعرابیه مال در دوحاج پند آید بخانه داریه حاج چه خدا و خدا و شر تو هم  
 این هم غیر اخلاص که در ملامت پاستان بارک برسد و هر که با اعراب سفر کند خاصه زینب بنی امیه  
 بر غم من شرنا محظور و عربا محظور است و سپاس بابت از نام خود را نباید بدست چنین قوم بیایا  
 به و وجهه و بقیه هم تیر آدوی است و نخلات یاد دارد و درین مجلس اقصی اعراب چنین می گویند  
 که از اینجا تا بنی نضج و تا مدینه منوره ادماسایت که نصف است و قدری از آن که در قرآن گذشته بودیم  
 جاوادی بود می گفتند که آب و شور است و در وادی صفر است و شور باشد و بر و اسطانی رسید و قریب  
 و قبری بود که بالای دو شسته بودند و بوعبدیه بن مسعود پول آمد و آب بناری هم دارد که از آنجا  
 جمع میشود و هر که هم در حصار آید اطراف میسره از آنجا دفن می کنند و ابو عبیده بن الجراح است این رسول الله  
 صلی الله علیه و آله در غزه در رسیدن و از راه این کان مسافت بعد است از آنجا باین کان آمد و در آن  
 کردن نظربعد می آید بلکه میخفت و خود اعراب می گفتند یکی از شایسته عجب است که در خاک  
 و کجوا خرافا بر چه می رسیدم دست میزدند و جواب می گفتند ولی این شیخ خرافا از بفرق  
 بفرق و کل و خروف و کل خیزی نه است که کفر را شیخ گفت به اختیار غایب رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفتم یا اخا الاعرابی الخنین باین الظایف و المکذبهات الی ثم عشره مراحل بعد گفت که  
 معلوم شد که چیزی شنیده که بدو خوشی بوده است دیگر ندانند که با و جاست و آب جدید و جاست  
 ولی خیلی گرم است که با آب گرم فرق دارد

روز سه شنبه پانزدهم ذی القعدة الحرام ۲۹۲ هجری که روشن شد معلوم شد و شب که با قبر پستان  
 منور است ایم و از ساحت احیاء شروع و با تحفه اموات جور است و دم از حرکت و سکون سیدم  
 بخلاف دیگر می گفت و سر که گفتم که شیخ ابراهیم در میان چنین ارداد است که صاحب خنجره باید

سوره و اهل تو کم گشت شیخ ابراهیم میفرمود که گفتم به خواهم نوشت که اعراب می گشتند شما این معنی را  
از شما نزل من هر من خبر دارید شیخ ابراهیم جواب میفرمود که گفت و اگر حضرت سید المرسلین صلوات  
و سلام علیه و آله و آله میفرمودی است و این را فراموش می کردی که من این معنی را می گفتم آن معنی را می گفتم  
بر خواستار صدق رسول الله ﷺ که گفت که اعراب ایدین بودی انصافی اگر کسی که  
سیرت پاک آبا کما یلیس می آید و می داند که طوطی و مایه الاطوار و عالم من از جهان کجاست  
و این در در میان انسان که واقعی و قدیم است رسیدن کردیم بشما و چهار درجه رسید که گشتند  
از خدا بپستان یا و تراست الله فرار او شیخ بران جمع شد که هیچ حرکت نمی بینیم و این درجه چهارم  
بشکل آواره مانده شد ساعت بهر زبان حرکت کردیم و بهر زبان در کار کوه است و در این معنی که یک  
بلون آه و ارد که این کار که در حرکت در پا را بود و بهر یک ساعت در این معنی بلون لغات و گشت  
بیدار بهت مشرق حرکت کردیم و سه ساعت از شب فرستادیم به این معنی که در مشرق حرکت  
و بهر زبان هم چند مرتبه فرستاد و در دو ساعت که در دو ساعت حرکت کردیم که بهر زبان رسیدیم و از هر  
و در دو ساعت شش ساعت و نیم گشت و بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت و در دو ساعت  
مشت در دو ساعت و از بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت و در دو ساعت  
که تیر آن تا قدیم رفت و آب داشت و در کار راه قدیم می کشید و در کار راه قدیم می کشید  
چون که دلی منزل است و در کار راه اعراب بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت  
و اعراب هر که در کار راه اعراب بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت

الحمد لله  
و الله اعلم

۱۲۹۳

و در چهار ساعت بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت که در دو ساعت حرکت کردیم و در دو ساعت  
جناح آرد با میانی با حالت اعراب با میانی میزدند حالت آنها با قدیم اعراب و قدیم اعراب است  
خیلی میزدند و بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت که در دو ساعت حرکت کردیم و در دو ساعت  
روند خوان هم که آمده بودند در این اعراب بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت  
شتر سواران منظر فایده فرستاد که بهر زبان تا به خیمه می آمد و قدیم است و در دو ساعت



بیان آهناز قلم پرسیدم چه خبر است گفتد عرب عربی برای آل است قدری عربی حرف زدیم و گفتم  
 پنج صد نفر است از نامه نوشته شدی نزد ما هست یکی نزد قایم مقام و یکی نزد سلیمان بن قیس خالین که بر  
 پیشینش نیست و اما در و دیوید هیچ خبر نیاید بدینهم آن رفته را در دزدانم دیدم و خانم  
 که بیان واقع خواند و پیش و گفتم در میان شما کسی است که سواد داشته باشد یک جوانی گفت من و اما  
 کاغذ را خواند گفت حق است و صحبت و به فرستند و من قیاب کرد آن مردم که باز بکنند مردم است باز رفت  
 و یکصد خواهرم سوار شد و رفت بشوم دیدم حمید که از روستای نایب نبی سعادت و از اکابر عرب  
 با چهل نچاه نفر کشیدی دورتر گرفتند گفتم چه حرف دارید گفت ما حق خودمان از تو خواهم گرفت مسلک  
 که بریغ بدین آهناز یقین کرده است گفتم نه من شمار می شناسم و نه شمار می شناسید میانان گفتم  
 شما و عرب است اگر امروز تاخیر کرده نیاید است فردا خواهد آمد هر وقت باشد که قارشات خجی دما  
 از او خواهد گرفت گفتند ما هرگز دست از تو نخواهیم کشید العرب ایچم آخوان گفتم قطعه بغیر از آن دهم  
 و دنیا را در سپحکار این آخرت را منظره کنید گفتم آنا ضیف که اجبی حکم الی الحی و الحیاج برود و  
 الی المذنبه یا لای لایه و بطرف بادیه راه افتادم گفتم کاغذی به علی شاه کاغذی به شیخ  
 ابراهیم قایم مقام خواهم نوشت هر یک هستند قبول کردم آنها چنان تصور می کردند که من آب بند  
 هستم که خبر روز قبل اینجا که شده و هر چاره خواسته مال از او خواسته و دمان چاره بر طبق اطلاع  
 نهاده بود گفتم دو نفر از شاخ و بیست مجوس است چهار نفر ضامن است و اگر یکدیگر با یکدیگر خبر  
 بیاورد دنیا را زخمیه برانید نمیکند این گفت ابود و حرف از شنیدش بریغ رفت و با یکدیگر گشتند  
 کردند و بیج دست بدست نیرد و می گفت آنا ضامن آنا ضامن آنا ضامن آنا ضامن آنا ضامن آنا ضامن  
 گویند می آید و بر سر کشی خانه اش نهاده و همراه بود که حق اعراب حرامی ابدید که انیسایا طویر جویش  
 یا خیال آن داشتند در آن آنا ضامن اعراب نمیدانم از کجا پیدایش یا از چه طایفه بود و لطیفه سی هزار  
 لایقی بودند و من آمد و اشاره کرد و گفت فارگو او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
 کشید بر او خور گفتم و الله اقسام الله را بشد و ف سوار کرده و از شدیم اعراب هم فرستند و از شد

چو یکدان  
 بنم ناه صله و فیم



خلاصه الف و عیاض  
مصحف

در مسجد شریف و نماز خوانده و پست القدر انجام داده خوانده و پست آمدن منوره پیاپی و مردم شیخ سلیمان را  
 نزد که راه دور است بیا یکی شب می ایستیم احتیاط دارد جل خود را و با صبر را و سوار کرد و خود پیاده  
 افتاد و امروز شتر سوار می بخورده بودم شعر عرب بیا دم آمد «أَعَدَّكَ لِلْجَنَّةِ يَا سَلَمَةَ عَلَاءَ»  
 و قدری ای که زخمی امارت قدیم و دیوار عظیم بود که گفت قبل از مدینه نجافه بود ایست که دیوار  
 ساخته بود و در آنچه از کتاب خلاصه الوفا بر من معلوم قصور القیقین بینگان است که حصول القیقین  
 بعد از منمخ یا زیاده تر راه رفتیم و از مدبرج که بالا آمدیم سیلها کی گنبد سطر یا ای پادشاه شده پیاده  
 و زیات نامه مختصری خوانده و از اشار خود چند بستی که در عرض او در مقاله احمیت گرفته و خواندم  
 احمد بیگ قام مقام مدینه با من با شتی سواران با استقبال آمد و بودند و بی هم آورده و سرچهار  
 کردند و سوار شوم که می باید تا شهر پیاده بروم و آنها هم سربازی کردند و بعد قایم مقام گفت بکنج خاوی  
 با استقبال آمد و دیواری ای ای است راحت شما در خارج شهر مدینه ندانند و دو غراده توپ هم با استقبال  
 آورده اند که شلیک کنند که منم ابدان نمیدیم که توپ بنیزاید که منم بر از آمدن و اعلام هم کرد و  
 عالم کافی میگویند از منم ابدان است که یکی از مکان تبارت یا تبارت مکان آمد است اگر منم  
 علی التوجه و شتی علی الزام سرباز هم با استقبال آمد و خوبت ولی فدغن بکنید که بالابان و شتی  
 ترند جان پیش فکانت کافی است از چپ لونی ظنیور گذشته احوال سی کردم و از توپچی نیز احوال سی کردی  
 و در چادر خارج شهر برانی شکی بعد رده و فیقه شتیتم آقا سید حسن پسر آقا مصطفی هم با استقبال آمد  
 که مال دلیل خراج عجم اوست و میدان سلاح را معزول کرده است و وقت برخواستن که قدری ایست  
 ملا با شتی تر آن مرا آورد که از قبل شما افتاده و شخصی ای که در است بر بنظر فکر کردم که این جلور را بجنب  
 افتاده است و اگر بجنب باید ساعت هم افتاده باشد مطقه و فیکه گنبد مطهر پیداشد بجا افتاد  
 افتاده است باری نیال نیک که قلم که کلام ملک قلام در و روزه منم سلام پیداشد و از پانزین مخرج  
 با سنی که من با شتی گفت آن گوشه گنبد مطهر است و بدست بجا افتاد و در روی تفرع بجا افتاد  
 کردم و تا و روزه منم لونی چون پیاده بودم یک ساعت از شب گذشته بود و شیخ احمد منم ترالی که برای منم

نیمه از این عبارت

چون عرض اده و نیز غایب است آقا میرزا ابوالفضل ابویلی و در جوانی گفت خانه آقا سید صافی بر روی کوه است  
 و این مرت از بهر آنکه آقا میرزا احمد کیست تا هم مقام آدم و مرت سید آقا سید صافی را خبر کرد که خانه خود را حاکم  
 کند و خانه را سازد و این چندین مرتبه است و می توانست یا دارد و باغبان که یکی دارد که اشجار نر است بعد از آن  
 که در حرم مبارک را بنفذه که غسل کرده و زیارت و یک بیکه این چند شب که می ستم باید در حرم مبارک بماند  
 و زیارت کند که این می بسیار خوب است و ساعت نیم شب بیدار نشسته با آقا سید صافی احمد یک تا تمام  
 ایستادن جز این پس بان مقررین بان بیکشایل میزبان عزیز پس قریب مان شرف شده و باب اسلام و  
 روضه مبارکه که شن عرض کردم باری رسول الله یا سیدارسلین الا ولین الا صیرین محمد ص در آنجا که می  
 سفیدی این را که در یادیم که در خون پاک مندرده تو به عجم جل است و نه ترک پس از آن بجای صریح روضه مبارکه  
 زیارت آمد و خود من خودم حالت خواندن هشتم بخاک با غمی نفس سبایی برکن عرض کردم و این سبب را  
 اینکه می بینم زیارت یار بیایه خواب خوشی را و چیس نعمت پس از چندین اب و زیارتی  
 از حضرت صدیقه طاهره خوانده و در خوشه مبارکه نماز زیارت کرده و زیارت از زمره دعا و بخاره آقا سید  
 آیدم چون و از ده رسته بود و من فرست رفتن زیارت است به تبع بود و علی شایع می گفتم که اگر شیخ الحرم است  
 روضه مبارکه دیدم و در عرض که می آیدم پیغام داده بود چون وقت چراغ روشن کردن روضه مبارکه بود و از  
 از زیارت خدمت شاعر خودم شدم و در عرض که می آیدم از آقا سید چمن سیدم آرد و و جود بود و  
 راهات می نمانشی برکی گفته اند قدیم بود و در کیت و ربه و چیت معلوم شد و که نشینده بود آقا سید چمن  
 خیزانت و می که کت قریب بود و در قریب است تعییت بین باشی گفت اشب که و خدمت سرکار ششم  
 بود و می شناسم و در بدنه نشینده چند سال است در مدینه است اشب از آنسایان کسان نینه خودم  
 و صبحی خدمت سرکار عرض می کردم

۲ از مخرج

سید محمد

الله

روز محمد سید محمد و بی الله بعد از طلوع آفتاب بروضه مبارکه که شرف از اب شریف که از نظر است  
 داخل شدیم از آن خول زیارت حضرت مولی فاطمه زهرا علیها السلام بقاعه که در کتاب پادیه الیه  
 و اعمال میانه الحرم مسطور است بجا آوردم و گریه مانع شده که شکی گفتم یا جاتی خبر خود از لالت و

بنوا هم بعد از آن از باب جبرئیل در آمده زیارت انجلیت علیهم السلام شرف شدم که صدوق از آن  
 عیسی السلام در میان صدوق بزرگت که بجای پس غم در نپول اندک نیز در آن صدوق است ولی صدوق  
 اند که در میان جان صدوق بزرگت منفرد است تنویری انجا در ضیغ را باز کرده بیان صریح فرم  
 طوائفی که در طرف پانین یا خلیفت است که میان صدوق و ضیغ کمتر از نیمه رحمت که بزرگت تنویر  
 حرکت کرد و بلکه برای آدمای قلوب متعسرات و در کنار مقبره طاهره حضرت امام حسن علیه السلام  
 اعتبار با حالت عجز و نیاز برای متوزم خود را بصندوق دراز کرده عرض کردم باین نول انبیا علیهم  
 السلام و انما اشهدکم بحیث انکم الظاهر انکم تسمیتم که من طوان بقصد زیارت آستان بزرگوار تو  
 صدقه تادیم پای من این حالت بود تو را بجزی ما درت قسم میدهم که در اجل معلق است پای مرا شهادت که  
 بوطن یوسف باین پای زلف زردم و آن پنج بر دوش من حسرت میخورم در نبل بر ابناک من شکست می زده  
 و من ضیغ را صریح و بطل است شفا علی طلبیدم محمد ته که شفا جلی علل فمفروده و در حق این دلیل تنویر  
 الم و دهم تا در منینه بودیم تا نام شد و حرکت بی ادبانی بنده دلیل آن آستان یون بمقبره متروک  
 کردید لیسنت که در پندار بعلیم السلام تنویری زان است که در این روز نامه شرح و بیانی آید ولی برای این  
 جمعی که خبر ندانند بمب اسلام اندازم است که مختصری بویسم در آن صدوق مطراول قبر حضرت  
 امام حسن مجتبی است که سبط رسول الله است و امام ثانی زانده ابا عشر است مادرش صدقه طاهره حضرت  
 فاطمه سلام الله علیهاست و در رمضان المبارک پینشاث من الهجره متولد شد و در پست تسع و اربعین با  
 خمین من الهجره بردایت مؤرخین بسم نفع شهید و در قیام مدفون شد و در حین ایام قد پاک حضرت امام  
 راج علی بن الحسین است که بنین العابدین و سید الساجدین معروف است والده بنده ایشان شهر بانو شاد را  
 که دختریزه در بدین زیارت که انموک عجم است در زمان حضرت امیر المومنین علی السلام در سیدی و  
 متولد شده و در پست تسع و تسعین بخلاف قدس شاد است و در حین مرقد ایشان قبر مطهر فرزند ارجانیان  
 امام حسن مجتبی علی است که لقب باقر است و زاده ایشان فاطمه بنت حضرت امام حسن است که از ده  
 علوی ببا شعی حبات و بنوا ترید است که حضرت باقی پانین علی بن الله علیه و له بجا برین است

۳ مک دو صدوق است

۲ احوال ایشان

امام حسن مجتبی علیه السلام  
 امام علی بن الحسین علیه السلام  
 امام محمد باقر علیه السلام  
 امام حسین علیه السلام



کتاب

زندگستری نامی از حقه نصیحت که در طرف شرقی پیش و اقیانوس و در غرب کوب و در جنوب  
 موی بی بی معیان زمان و تجارت و در اهل پیش کوه است و از آنجا بخراسان قیام کرد و از  
 در قیام نازیب زاریت فاطمیت اسد و الله و حضرت امیر المومنین علیه السلام فکرم که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان قبر او خوابیده و در حجت فرستاده اند و نماز گذارده اند و فرموده اند  
 حق را در پی پرستاری من او کفتم هر جا که بپوشد زمان این بپوشد و این بپوشد نشیند و از اینجا  
 و آنجا کسی که شیرین شاه مرغان بشود و از آنجا بمنزل ارجعت کردم و بعد از ظهر نماز جمعه رستم طلبا شد  
 بود ولی بنابر رسیدم امام شیخ نجفی می بود جوان است در رکعت اولی بعد از حمد سوره الفاتیحه خوانده  
 بسم الله گفت در رکعت ثانی بعد از حمد سوره الشرح را خواند و باریسم الله گفت در مذبح خیزد  
 و بعد از اتمام نماز زیارت مختصری از حضرت ختمی باب کرده و زیارت صدیقه طاهره کرده و بمنزل آمد  
 عرض راه آدمی غریب یدم که همه یکدیگر شبیه بودند مثل قالب خشت که خوب رشت از یکدیگر  
 داده میشد و اغلب شباهت بنیر بانی داشت که پارسا را در طهران شرفیاب حضور حضرت پاشا  
 شده بودند و پرسیدم که اعراب نیستند گفتند از اهل باوه هستند قریب چهار هزار نفر زیارت الله  
 عصری علی پاشای شیخ الحرم که ناکم مدینه است لباس سپی نظامی با قاضی نینه سوره عیسی افندی  
 آمده بود عیسی افندی مجلس شیریانی است از غیرت شیریانی زاده صدر عظمی و است عثمانی است  
 که سال قبل بنبذارت عظمی سرخس را زدن بود مرد خوش روی و فقیه است و علی پاشا امر و طبعی است  
 بعد از آنکه در عهد محمد پاشا اعراب بدوی جبارت کرده و خسارت ساندند که مدینه سوره امچاره  
 نموده و مادمحور بودند و قحط و غلاصه شدید شد و او را مغرول کرده علی پاشا را فرستاد و در حیل  
 صحبت شد علی پاشا هم رفته و آمدند عیسی افندی که در کتاب آمدن با رجوع کرده و خدمت عثمانی  
 می کنم گفتیم تحقی که رسول خدا در حق او بگوید ما اطلب الخضر و لا اطلب النضر و اخذت  
 آبی در عجب مجول الله و نفوذ القبرانده است که اسم او را فراموش کرد و از خدمت از خدمت که  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به سبب آن خرمه بود و آنجا هم او آمد پس شد که تبریک

بسمان  
 بابند و بانیان  
 جاوه

۲ هجری









الام و استقام و نپسته مشرف شدم و در مسجد طواف کردم که اسامی آنده ظاهرین صحابه را خواندم  
 و در آنرا فایض الانوار حضرت صدیقه مظهره زیارت مختصری اند و بیست و شش مشرف زیارت مطول  
 حضرت صدیقه را آنجا خواندم که احتمال کنی در آنجا مدفن مبارک باشد و در احادیث اختلاف است  
 و بعضی آلات دارد که قبر مبارک آنحضرت در بعضی آحادیث اردشیر که قبر آنحضرت  
 قبر مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و غیره تقدس است و این حدیث را بر آن اول کند  
 بین قبر چپ و چپ و در بعضی گفته اند و یا فی الجحیم و بعضی الجحیمین و بعضی الجحیمین و بعضی الجحیمین و بعضی الجحیمین  
 میخسره انقیاد کنده که صحیح است که آنحضرت در خانه خود مدفونست چون نبی این مسجد مدینه را  
 که زمره آنحضرت و ذوال مسجد شده است و الحال در پشت خانه که حضرت مدفون است علامت ضریح  
 مقدس آنحضرت و ایالت که مسجد و خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را همانا است و پشت کوه  
 باقی می ماند که باقی دل بود و بر اطراف مسجد فروده و در ابراهیم علیه السلام و در میکائیل علیه السلام و در یونس علیه السلام  
 مختصر خوانده و حالت هم خورشید قبل آمد و دست در می می جای که ده بر طور بود خود داری که در کعبه  
 بباروم که از حرکت سوار نیاید و حال شود محمد تعالی از فضل الهی برکت نیار و عجب است که در  
 سوار نیاید و اتفاقاً و از بدین منوره و قیام قاف سوره و قیده رستم قاف در جنوب نیاید و قیام است از  
 که بیرون و بیاید از دایره ای نو که بگذری که آب و در وقت بهار میان شهر مدینه آمده و اکنون شهر کوفه است  
 و ادبی لطیفان محض شده و برای شرافت مسجد قیامین شد و پس است که در قرآن حمید خداوند انبیا را شکر  
 علی تقوی پانچموده است و از آنجا بشیر بام ابراهیم رفتم که مایه قطیعه را در ابراهیم پسر حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله است که حضرت صادق علیه السلام بقیه بن خالد مخصوص زیارت چند مکان را بیان  
 فرموده یکی شریع ابراهیم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکاه و بر زانوی چشم کرده آنجا است  
 فرموده از آنست که باخته اند مسجد کوفه است که کنون آب شده است سقف ندارد و در اطراف  
 آباد است و سه طرفه و خراب است و در خط انارقت دیده منوره که میری شرف مخصوص دارد و اعلا  
 جای خلی ابراهیم انشغال کرده اند و تا مسجد قیامین و در هر قدم می شود و شریع ابراهیم از آنجا

انچه

انچه



البحرۃ و این حدیث با آن حدیث اختلاف کلی دارد در جواب سکوت کرد و خواجه حافظ هم خوب گفت  
چون بدقت را خواندند و ندیدند.

بروز و شبیه میست و یکم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ هجری قمری شبت با هم خانه آقا سید صافی رفته است و  
ذرع ارتفاع دارد وضع شهرینه بیال اطراف معلوم کرد و سور سلطان سلیمان کجک است که  
بطور اعوجاج در آن وقت که آبا و اجداد منحصراً در آنجا بوده و در بنیادت میکشیده است و بعد از  
خارج سور نیز آباد شده است و خانه آقا سید صافی نسبت با بادی خارج شهر و در آن شهر قرار  
وسط دارد و سور قدیم مدینه از محمد بن علی الملقب بجمال الدین المعروف بالجوادی الاحضانی است و بر  
معلوم شد این سور خراب شده سلطان سلیمان بنان بنیان این شهر کشیده است با ابتداء این  
بناها و است و از جمال الدین المعروف بالجوادی آثار خیر در آنجا و مدینه بسیار است و احوال او در  
الایمان مطهر است و در رمضان المبارک ۱۲۵۹ هجری قمری در آنجا و در وصول فاتیما و بعد از آن  
نفس او را بر عافیت بود و در آنجا خدا طواف اده بعد مدینه منوره برده و بر جمع مدقون است و در آنجا  
در تحت العزاقین را و در محلی گفته و در محاسبه رتبه است القعدة رتبه است آقا سید صافی که قطب  
که ششم مرقه مطهر منور مبارک در میان مشرق جنوب شهر نزدیک سور سلطان سلیمان واقع است  
آود و شمال شهر و میان شمال مشرق که منقطع است و طرف شمال و مشرق او شهر مدینه نزدیک است  
و همه که بهای نیه از یکدیگر انقطاع دارد و اینجا است مسافت است و تبر مبارک حضرت حمزه در آنجا  
شهر است که در آنجا که واقع است که تا شهر سه ربع مسافت است و ثبات الوداع و وچه که کجک  
در نزدیکی شهر در طرف شمال مغرب است و یکی از آنها اتصال بسطع دارد و کوه مسلع در شمال مغرب مدینه  
شهر است و آن نیز که منقطع است که یک کوشه است و اتصال شهر دارد که باب الجبل با هم است و در آنجا  
مبارک که کوه مسلع در شمال مغرب واقع شده است و راه شام که حجاج و قوایل می آیند از باین کوه و بعد  
در مغرب حقیقی و غیر کایم است که در آنجا همه جبال است و تا شهر مدینه که فرخ ندیم است که بجای است که  
شمال بخوبی است و در آنجا که کوه مسلع است و در آنجا که کوه مسلع است و در آنجا که کوه مسلع است و در آنجا که کوه مسلع است

است  
شهر کوه

مطهر الصغری  
مطهر الکبری











ماکت

محبت شد علی با پاشا کتم در روز است می سیم یکفر در میان محراب سول الله صلی الله علیه و آله  
 بمحراب داد است دوست کالی روزی خود کسره و چینی گیر و گدانی می کند در میان محراب نشستی  
 بمحراب کردن خلافت است معنی خمی سیم تسبیحی که در قور آدم فرستاد که غنغن بکنه و کلام  
 که بکنه در میان محراب نشیند و کتم این کبی کار کوی از شما ساخته شود و موقوف بر مرض سلطان  
 که بکنه اسامی شد ای که کتب بقیه شریف حضرت حمزه علیه نبی سنده که در کتاب رکبان  
 و تالی این شده از معارف قریش و مهابرتین قصار بود و اندک لایحه جز نبسته شده و علیه  
 جشم اسم و کبری که نوزیست و اهل علم و تاریخ هم چند نفری ای می شناسند معنی کعبی که پس از این  
 بقت بخرد است و خلی تجس که و علی پاشا که کرم از سلطان بشود و من بخوبی انجام میرسانم و درین  
 خیر ما هم شریک خواهد بود و در ای از مال رویت مال صحبت شد علما تعبیر می کردند که عجبی  
 فهم داشته باشد و او را تابع سفید میامد و کردی خانه میداد و از آنجا بمنزل آدم عصری بریار حضرت  
 علیه السلام در بزرگو از حضرت ختمی آب صلی الله علیه و آله در سوتی اقطار واقع است و در میان  
 عرض کردم که کتب آب فلد علا باین ذری شریف که کما علا و مولی الله علیه و آله و حضرت  
 بدین خال پدرش عبد المطلب که از طایفه بنی النجار بودند و در مدینه و سال چهار ماه بعد از ولادت  
 قریب نیاست رسید و جرات و وفات یافت و در مدینه نوش و قبر مبارکشان اکنون اسلام رویه است  
 رسم آل نبوده که اموات و ادران وقت و قبیل یعنی که معطر و فکنند و عمل که صریح را در اسلام  
 ساخته باشند و اندک علم و از آنجا بر و خدمت مبارک که رفت زیارت کرده از باب اسلام داخل شد و در آن  
 بسیار و سحر مبارک بود و یکی از آن قرآن را و اگر دم که ملاحظه کنم خط خلی خوب بایر جمعه فارسی است  
 حساب اتفاق سوره و اینم آه بمجان اخذ و بزوح پرستوج نید و لادم علیه صلوة و الهام  
 کرم و زیارت صدقید ظاهر و خوانده و بنام شیخ عیسی نقدی قاضی نید یازده رقم و یاد حق  
 شریف از آنجا بمنزل آدم اول شب شریف عبد المحسن که از بنی عام شریف علیه ندرتیه که معطر  
 بدین آمده بود و سارا ای از جانب شریف باستقال مجاح بیت الله الحرم آمده است چنان بکند

تو خداست عربی فصیح حرف نیرد با ایشان کتم ریده را در دینیا فتم که زیارت قبر ابو ذر کنیم میگویم  
شده ایست که تو را در که معطله میدن تو از هم که که زیارت بختم یا که گفت اما الله معنی او را معلوم کرد  
شماره زیارت آنها میرسانم و بیان کرد که حضرت شریف صد نفر عسکر یا برادرش شریف عبداللہ  
و کالسکه و جمال و بنان آه که که نصف منزل را جدا است با استقبال شما فرستاده بود و چند روزیم  
معطل شدیم تا خبر آمد که شما از شیخ آمده اید کتم باعث شرمساری من شد از بدی کشتی با چار شده  
آمدیم و از محبت ایشان ممنون گفتم باز برای خدمت شما حاضر است کتم با هم برای فیض خدمت ایشان  
حاضریم و بعد از رقیب شریف عبدالحق تبصره شریف تبذیر اب السلام شریف زیارت حضرت مولی  
صلی الله علیه و آله زیارت عذر را قبول علیها السلام کرد و منزل حاجت کردم

روزی شنبه بیت و دویم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ هجری باستان بهیون شرف شده زیارت کردم  
معاذ احمدیه که عرض کرده بودم و شب گذشته تمام شد و در حضور حضرت نور در رویک ضیج میبار  
ایستاد خواندم و عربا که فارسی نید نشد کوش می اذ می گفتند بفرما از زیارت با لغا  
معاذ احمدیه این است و ان شاء الله در شگاه ملائک پناه مقبول خواهد بود

ای خاتم نبیای سل	ای خجسته انبیا زانو	بودی تو نبی نبودا	آدم تو گشت فخر عالم
نوری تو بود و در وجود	ز این جمله شد بخود	آنکس که گشت کا	مرد و دوانی و اقا
بود و هجبان بود تو بود	و نشانی زمانه موجود	تو ساجی نبی غلام	نام همه زن شد بتا
ادریس که علم و دانش بود	از علم تو گشت بخت	کز تو نبی سفید دار	از لطف تو او بیکه دار
نج اسم مبارک تو بود	ایمن و شهنش باطل	از علم تو گشتش روان	و از علم تو گشتش کربان
موسی که عصا بود بدست	فرعون جنودش	او حاجب که غفل است	این شستن عصا اول است
بر حاجب که سر و عصا	تشریف شهاب بود عصا	بار و چون قیاس گشت	داود و آران ره کرد
در خیل را پیشی سلیمان	بر خیل مرطین کعبان	چون دودی را از او گشت	در سندی تو رفت از او گشت
برزخ خویش از خیل	زبان و خیمه کربان	از لطف تو دوی تو گشت	بخشیدی این بیت گشت

مکتب  
استاد الا که ما را  
احمد و زین و صلا  
شیرازی طلب نوا  
طوبی الله اعلم  
اولی خلق خداست  
محمد اکبر آید  
کشف الایمان و الا  
اصور و تحت  
۱۲۹۲ هجری  
ای ساجی  
ای ساجی شاه و بی  
فرمانت می کنی  
بر عظمی شاه و بی  
زان منقلب نهاد  
فرمان نام برادر  
در مقام خیر و حق  
نقد و نقد است  
عدل و شرف تو گشت  
هنگام که شهنش  
زان ملک رسوم بود  
با قدرت پاک داری  
در هر نیمی و حد و  
طوبی

الانک انما انما انما انما







مراجعت بنزل کردم و شب نهم دو ساعت از شب قبل باز بنده پیشه عرش مرتبه قمر زیارت الایمان  
و المرسلین صلی الله علیه و آله زیارت حضرت صدیق علیه السلام کرده برای ارک بعضی کارها  
سفر و بنزل مراجعت کردم

دو پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ هجری از باب جبرئیل علیه السلام صبحی زیارت حضرت  
سید الاوّلین و الآخرین صلی الله علیه و آله مشرف شده در مقام فبر و محراب عائی اردو خوانده و  
زیارت ام القعدة الابرار بقیع مشرف شده از آنجا بوداع تصفیه فاطمه بنت اسد مشرف شایسته زیارت کردم  
و در میان کوچه این چند روز بسیار میدیدم که بخود راه میرود و از خاک کوچ از کرسی میخیزد و میگوید  
دیدم که کاغذی خرد پر سیدم گفت بشما میدهند و روزی در کوچه و لی می کشد و سرگشته خود را نشان  
و از شب میریزد این حیوانات معلّم چاره ما عصری که رسیده در کوچه های که در وقت مراجعت از آنجا  
آهه برای آنها خریدم در میان کوچه دست بسته یونجه را بر روی آنها نجات میدهند و میل تمام میخیزد و حضرت  
بنهار آسمان و تقارن مبارک فرستد زیارت حضرت رسول قبول علیها السلام کرده و در روز و صد بار  
و سورة یس و الصافات خوانده و بجز آبروح مبارک پسند آفتاب و المرسلین و بجز آبروح سیده  
العالمین علیها السلام شمار کرده و در میان صحن کاخ نجف کوچه ای که با غنچه حضرت فاطمه معروف است  
دور کعبه نماز کردم چند درخت خرما داد که باغبان فن کاشته بود و از کرسی که کاشته بود و نماز کرد  
و آب و از جایی است که در پهلوی باغچه است که بقدر چهار پنج ذرع بسیارین میرود و شب جمعه بیست و پنجم از باب  
السلام بروضه مبارکه مشرف شده بعد از زیارت پشت بدیوار و بر روی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله  
علیه و آله شسته دعائی که من خواندم بکثیر از شیخ گفت شدم که از دور شسته گوش میدادند و  
تمام شد و زینت که دعائی خوب است گفت تَقَبَّلْ اَنْدَسْکَ کَتَمْتَ هَذَا دَعَاءَ مَوْجِبِ عَنِ سَبْتِنَا  
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَ لِي كَيْفَ يَنْزِلُ بِنِ زِيَادٍ وَ كَلَّمَ فِي التَّصَرُّعِ وَ الْاَبْتِهَالِ قَالَ نَمَّ دَعَاءُ  
مَا مَتَّعْتُهُ و پس از آن زیارت صدقۀ طاهره کرده بعد از نماز زیارت بنزل آمدم

دو پنجشنبه بیست و پنجم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ هجری که در روز و دو روز از آن است که یکی از ایام شریفه و دعا

برداشتند از خانه  
پس بخند و در خطبات  
نخستین و چو در خطبات  
نخستین از حضرت  
در موضع خاص و خاص  
شد بر تئور و عی حضرت  
این نامه نامشور است  
همچون نامه حضرت  
چون صاحب کبریا است  
هر شبی که که در یاد  
خواهند بود بخوانند  
فولت چو قبل از حد  
اینکه قبول حضرت  
در چشم سخن و قار شایسته  
بر صبر که اقامت غایب  
و آنکه بوفار و اسکینه  
روی آرد جانب سینه  
از شوی یکی و در کوفت  
بافخر رسول در دزد کوفت  
غایب بود از زبانه پاک  
سکنا شد شود  
حاضر بر از پاک

حضور و ادب اول طایفه آفتاب سلطنت با هم آمده زیارت حضرت رسول ص و روح العالمین و شهادت  
 خوانده پامین آمده و غسل جمعه را کرده و بجرم مبارک دسترس از باب ارحمه و ارحم شد که در نزد بیابان  
 و حتی رسیدیم که محل شریف را از حرم پرورین میرد چون اجماع ازین دند او از کرد و تعالی تعالی شریف  
 برین شریف رفته تا به باب این سلام رفتم و گفتم که محل را با اوقات و بجرم مبارک راجعت کرده و حرم و  
 خلوت بود زیارت و داغ حضرت رسول اند و صدقه طاهره علیه السلام خوانده و بتیغ و تم  
 زیارت اند طاهرین خوانده وقت که بر شریف بارت همیل بن جعفر الصادق علیه السلام رفتم که در قدیقا  
 در پهلوی دیوار قلعه است و کوبه آمدن بارت حضرت همیل و قد از آنجا بمنزل راجعت کردم و وقت  
 نماز جمعه در حرم مبارک حاضر شد چون خطیب نیامده بود قرائت استم که تلاوت نمایم یا باز کردیم  
 و قرائت سور و دعائ و بایشه احاطه خوانده و ثواب و ازین یک پسند از سلیخا باز کردیم  
 این اشنا خطیب که بسمی آمد گفتند بر رفته خطیب میخواند خطیب با خطیب است و امامت نماز جمعه با و بجهت  
 ائمه نماز جمعه را خوانده خطیب خوشبختی بود که دیدار ادای خطیب یک گز که ضربه این و بخلعت و  
 بدوشش انداخته و یک گز زیر پوت میجویم سید پشامیس عسکه که از شام آمده بود با و او را  
 بالای یکدیکه بدوشش گفت و او را زمین شد و بعد از نماز جمعه زیارت حضرت خاتم الانبیاء و ائمه  
 نمود و زیارت متعقیق بنول رسول صلی الله علیه و آله را کرده و بمنزل آمدیم و پساں محمد الله تعالی زد و  
 بی با و قابل این بدوشش خطیب را کرده و بجرم مبارک راجعت کردیم که از شام از روی  
 زیارت نامه بخواند یا بایشه سابق آفتاب که غروب می کرد و بجرم اندی از دوشن از ائمه  
 خراج شام بهانیال شب اول از رفته چون این تفسیر که محمد بن عبد الله بن حسن علیه السلام  
 بخواند و بجرم مبارک یا سید صافی پایده و آنجا رفتیم و بر راه آمده و واقع است اگر آقا سید صافی  
 فراد و ما و معنی قرائت که بجهت بود کسی نمیدانست و در شایسته بود آقا سید صافی یکیلوری کرد  
 زیارت کرده و در راجعت مسجد بود و ز فرست خارج نور سلطان سلیمان پت متعقد نداری که کوه  
 از طرف کوچه سید اند در می کند آشته اند و فاخته خوانده و بمنزل آمدیم با و باران بختی می بود و  
 خطبه

حرکت داده و هاست ایام  
 رشتن کرد و بود و  
 شریف را

حوشید طاهرین و سکر  
 مویکت از دور و نزدیک

حوشید خودی خود  
 خاص شود و حوشید

کاهی صدقش بکم  
 ای سب برای غمناک

ای پیشم چراغ  
 مقصود غمناک

ای سب اندر کعبه  
 آن خطیب غمناک

در دلم از غمناک  
 چرخ از غمناک

ای قیاس و احسن  
 بی قیاس و احسن

قدری تو کاخ خج  
 حکمی تو بود و کور



سرود آقا سپید ساقی و قلاباشی که شند غسل احرام را در شهر بعد از نماز عصر بکشد که جایز است  
 لهذا غسل احرام کردم و غایت او چنین است که غسل کنیم از برای عمره متعق قریباً الله و بعد از غسل  
 شتر را آورد و دیگر که در مذ طول کشید که غایت است و غایت است که باز زیارت حرم مبارک را  
 بجهل تمام زخم حرم که غایت بود و قرآن خواندم سوره نزل ابرو ح و لیله و سوره نذر را بر رو ح  
 مرحوم و سوره قیامه را بر روح والده و سوره نذر را بر روح سپیده آینه که در دم و سوره نزل آینه که  
 بجعل الولدان شایباً که خواندم و دیدم شایباً بالفتح اعراب کرد است شیخی آنجا نیت بود و بر نیت  
 غلط قرآن صحیح کردن و است این بقاعده عربت شایباً بکسر است که صید جمع است که جمع است  
 مثل بقیض آفین دیدم عمار که در قرآن یک مصطفی پاوشش آورد آنجا هم همین طور بود که من نمی گفتم  
 باز عمار که در قرآن انباید پت زو که تم تو شیخ عوامی نیدانی بخا این پایی کت و هر که عوام باشد  
 همین طور خواهد خواند و چنانگی که سیکر که محال است قرآنی که در حرم شد غلط باشد و این قرآنها که  
 پنج غلط دارد و چنانچه به می کرد و دومی بود که الیاد یا صدیغ می گویند قرآن غلط است نه اینکه قرآن  
 غلط دارد و اگر مصطفی خود پیش نبود قضیت می کرد و از نسیب و میب شده روی خود را بر نسیب مبارک کرد  
 عرض کردم یا رسول الله تو عالم الیه و العلیین هستی میدانم که حق بجانب این نیت و دل است این عوام  
 در کار و این طور بعضی عمار دارند که از نسیب میخورد غلط قرآن صحیح شود باری تان مبارک را نسیب  
 و است آن حضرت صدقه را بر سپیده اوداع گویان حضرت تمام خواندم که کسم چو عید خاک کویا  
 بستم نجد آرزویت چه و بمنزل مبارک بار آورده بود مد قریب بغروب بود و یاد و تا خارج شهر نیت  
 خارج شهر بخاک زلفت افتاده و وارخت شدم و در عرض اه شیخ الحرم علی پاشا را دیدم که در قنبر  
 شهر برای شیخ حاج آمده بود خیلی از قصه و حدیث خود و در جوابی که دادم خوش نفسی است بجا  
 عجم خوشن قمار است چون پاشا رسال محمد پاشا بوده و منقول شده بجای و علی پاشا آمد است و در  
 بکوش و کتم محمد میر و بجای وسیله می آید از قنبر قنبر خلی خندید و دست روی آب سپید  
 جدا شدیم و از شب دو ساعت دیگر به فرست بمنزل بنی سجده و رسیدیم شربت روز دشت شربت

اندر معنی و التفتی  
 والله لیس رطبه و انما  
 یس لیس یس یس  
 کله شفی و یس یس  
 بی زنده کتاب یس  
 در عین کتاب یس  
 جلیل و یس یس  
 توفی و انما یس  
 ابواسطوخ و یس  
 ای ابواسطوخ و یس  
 عوف و یس یس  
 بر جیس و یس یس  
 از نام خدا و یس  
 شام مبارک و یس  
 احمد و یس یس  
 یکم و یس یس  
 دس و یس یس  
 انشاء و یس یس  
 ساجد و یس یس  
 سراج و یس یس

در مدینه منوره توقف داشتند آنرا آمد از بركت زیارت این آستانین بنیاد و بیل به حیات ماند و فرستاد  
خواهند فرمود و آنروز که رسید زیارت عید و ششمین شرف ندیدم و وقتی که در منزل در مسجد شجره  
نار او را پس کرد و دیگر از صند و قیام و مقود شد است از در که فرستاد صند و قیامی که گوید شکست  
و باران می آمد و او را در منزل که شدیم بعد از روز و پنج میان سنگ افتاد که یکبار صند و قیام مقود شد  
و بعد از روز و چهار تو مان اسپاب ویرانی اسپاب از شسته و عایاتی و دو گلکی و دو پسته بند طلا  
نایلهای خوب که دو پستمانی و درخت مراد یک نخه این در میان از دو برده اند و بار اسپان دو  
تا یکده نشان که روه بود که نخه این میان روز و هفت هفتد که یکده بزان بزنده بود و در قیام  
در یکین بود که شتر را با بار بر دوشان سرت و شخص کردیم تا در قیامی سله دار را خواستیم پیدا  
ساعت چهار روز و سیصد و سیانم هرستادم کشته خوابید است صبح بعد از نماز بیام و تمام کرد  
در راه عیب کرده است باطنی شامی فاطمه مدینه است قد و در حکام جللی که یک خمیش کورات زمان  
در دست او بود و می گفت بار و اند من بار را بقطار پسته بار و دو دوم سیصد و سیانی که بود ستر  
مال من مرغ بود و بدو اند شبانه چاهای کشیده که شترانی در دست صبح که خمیدند نوانته خوا  
شد که عدو شتر اگر در دست است بار و یکبار قد است از نرس کشنده که شتر را مقود شده و فاسید  
و لیل عجم شیخ صالح ساعت چهار از شتر مدینه آمده بود و می گفت در راه به هیچ ندیدیم چیزی را  
شیخ صالح شیخ الحرم کاغذ نوشتم و بشرف عبد المحسن بیام و ادم نخیه معلوم شده است باطل  
بر پت حرامی فاده انشاء الله و ابلا آیه شریفه و نسب لکم همین قزو مال باشد علی العیون  
انقر و اطالی که عوض مالی انفس خدا ندو و بکمال امکان است با هیچ بعد از نماز روز و سیصد  
ششم ذی القعدة الحرام پسته انجیر شده و با چنان سر بود که در جبهه قرین نیست و روی شش آن بود  
که چهار در جبهه است بخیر برسد و است احرام نیست که احرام میسندم برای عمره متع تجد الا سلام  
بجبهه قران و امری اطاعت خداوند عالم این جبهه بیالی اند و واجبات احرام نیز است اول  
فیت که مکررند آئینه که در قیام توبه و ان کفین لئن ان الله لیسر لک لئن لک

ارادت میس که گفته اند  
کردی و ظهور را خاکم  
و آن صلی خویش نوشت  
که رات همیشه مشایخ  
روا طری در حجت مران  
مارا رسود در حجت خول  
مارا نشه بنی حجت  
همه باره حجت و حجت  
شاهنشاه عدل حکیم  
مرسوم و شانس و شانس  
اسلام و انکاه مدات  
دکتر و دانش شادان  
مام دانش خدایان  
شعاعی شیخ فاضل  
ملکش جادینا انکاز  
محفوظ از او و شایم دار  
همه کلش مدینه  
از ملکش شمس کس  
پسته در نشان و شمس  
اطلاع و ربابا و شمس

در مدینه



مستحب است ولی عامی تسبیح را وقتیکه می‌کند و در خواندن آن بیست و پنج مرتبه بسیار دیده شد که بعضی می‌گویند  
 و عامی تسبیح در نزد حجازی و ترک می‌کند و در حجازی که محاذات جزو اول این شد بخیر اول محراب  
 و هکذا تا بر این در بیان حج متع الکفای که نیم پنج و اجابت از اجزاء و شریعه ترک می‌کنیم پس تحت  
 و آنچه وارد و آتیا پس آن خطه و صبط آن قبل آید و هم آنکه باید چیزی از اینها را ترک کند بر کسی که  
 در این روزنامه انچه بر تو مقرر شده و هر واجبیت و ترک آتیا غیر ما نیز و با الله التوفیق بدانکه حج متع  
 از دو عبادت یکی عمره متع که اول حجاب آورده شود و یکی حج متع که در ثانی حجاب آورده شود و این دو  
 عبادت بهم پیوسته مربوط است اگر عمره پیش حجاب آورده نشود و متع از حج حجاب آورده بجهت خدای تعالی  
 عمره مفرد و خواهد بود زیرا که مفرد یعنی مفرد و تنها و چون عمره متع و متع از حج حجاب آورده نشود و متع از حج حجاب آورده  
 مفرد گویند و نیز آن عبادت دویم که حج متع باشد در نفس نفسی یا بتبع عسر و سهل نماید و حج افراشته  
 زیرا که تناسل است که پیوسته شده از عمره سابق این در بیان مفرد و عمره متع و اما معنی متع یعنی پیوسته  
 و متع یا نفسی یا چون در عمره متع و حج متع که دو عبادت هستند اما هر یک بمن تفریب است و در احکام  
 که شخص ترک کند و حرام کند بر خود نیست و چهار چیز را که ذکر خواهد شد بمثل آن نیز در عمره متع و حج متع  
 نساء و نماز طواف نساء و تفریب است و پس از طواف نماز آن در عمره متع و حج متع بر شخص مال غنی یا  
 معین چیز دیگری در حرام حرام شده بود و شخص متکلف نمی‌شود آن بیت و چهار چیز که در عمره متع و حج متع  
 پس عمره متع یعنی مسره که بعد از تمام شدن مال آن شخص متکلف میشود و چنانکه یکبار در حرام بود  
 آنها بی بهره بود و حج متع یعنی حجی که پس از تمام کردن آن شخص متکلف میشود و آن بیت و چهار چیز را  
 که در حج و عمره متع حجاب آورده شود و حج متع در وقت حجاب آورده شود و حج متع در وقت حجاب آورده شود  
 مفرد می‌کند و در حج و عمره متع حجاب آورده شود و حج متع در وقت حجاب آورده شود و حج متع در وقت حجاب آورده شود  
 ذکر این مصیبت جناب سید الشهدا علیه السلام مشهور است که آنحضرت یوم ترویج را بدین بفرمود  
 فرمود و ما من عرق شد نه زیرا که آنجناب شخص اتمرم حرم الله که مبادا بماند اول این قضایا پس قسم الله  
 مبارک آنحضرت را و آن گاه شریف نیز و بکثرت حرمت بیت الله شود و بکثرت خیرای محرم و بکثرت مباد

اینکه عبادت است  
 و در حجاب آورده شود  
 و حج متع در وقت حجاب آورده شود  
 و حج متع در وقت حجاب آورده شود

اینکه عبادت است  
 و در حجاب آورده شود  
 و حج متع در وقت حجاب آورده شود  
 و حج متع در وقت حجاب آورده شود

که عیسی با نفی مکونن است عسره مفرو که عبادت اول است از برای حاجت بیت الله بجا آورده  
 حج تمتع را که تمام دو عبادت است بجهت ظلم آل ابوغیبان که فرمودند و میخواستند تمام تکلیف حج تمتع  
 بجا بیاورند پس حج تمتع است و عبادت است از مجموع دو عبادت بدل نموده نموده مفرو که  
 بجا عبادت اول ازین دو عبادت باشد بعلت آنکه شخص حاج که بخوابد تکلیف حج الاسلام خود را بجا  
 آید اشروع میکند با حرام عسره تمتع از ریقات خود بهین طور اعمال عمره تمتع را بجا می آورد تا تمام شود  
 و روز هشتم ذی الحجه احرام که یوم ترویج است شروع میکند عبادت و یکم که حج تمتع باشد بطریق صحیح  
 و محرم میشود با حرام حج و میرود بنی از روز نهم شروع میکند بطریق خوب میرود بجنب عرفات بعد  
 ظهر روز نهم میرسد بعرفات تا روز دوازدهم یا سیزدهم فارغ میشود از اعمال حج و حاجت است  
 سلام الله علیه که میخوانند تا روز دوازدهم یا سیزدهم بماند و تمام عمل انجام برسانند لکن عبادت  
 ملا بدرك كله لا يترك كله اگر بماند عسره تمتع که عبادت اول است فرمودند و چون یک  
 هشتم یا نهم را تا دوازدهم نموده اند عسره تمتع بودین یون فت و مفروه شد یعنی عسره تمتع  
 پس حجر ابدل عسره مفرو فرمودند لکن اصل مطلب این اجابت حج تمتع است باید دانست که  
 از محاشن این که مطالبین روزنامه سازان در روزنامه دن تکلیف شخص است به کام عازم شدن  
 بیت الله لکن آدرین شمرن فعال واجب حج تمتع مناسب نیست که غیر از آنها چیز دیگر بیان کرده  
 و نمی نماند که اول لازم است شروع بوقت که آنها معین شود و سپس از آن بتوانیم واجبات بیان کنیم  
 پس میگویم موقت جمیع میقات و آن عبارت از زمانی که شخص بیخ کشند باید در آنجا که برسد  
 و شروع کند با اعمال خود و بدون احرام حرام است از آنجا که و زکند و موقت شش موضع میباشد  
 موضعی ازین مواضع ششگانه میقات است از برای جمعی که عبور میکنند از آن میقات بنویسند که میرود  
 اول مسجد حجره است که آنرا ذوالحلیفه میگویند و یکم برورن چشمتی بضم حاء و فتح لام است و این میقات  
 اختیار برای اهل نیه و کوفی است که از مدینه منوره بجنبه که معظمه میرود و اگر ضرورت واقع شود  
 شوند از آنجا محرم شوند از آنجه که میقات اهل شام است محرم شوند و بعضی گمان کردند که آن مسجد با  
 نفس

چون تن روزنامه شروع شد  
 میس واجبات اعمال حج الاسلام  
 و بعضی  
 از سنن و مستحبات  
 سده در فاش و ضابطه  
 آنها بطور اختصار کرده و در بعضی  
 واجبات مذکور میباشد و بعضی  
 مستحبات مذکور نیست که  
 کثیر آرد و بیان آنها در  
 فصل کرده و فصل اول در  
 قبل از احرام دخول احرام و  
 دوازده چیز است اول تطهیر  
 پاکیزه کردن بدن و لباس  
 گرفتن بسمه شارب زدن  
 ازاله موئی بر بدن کردن  
 موئی عانه نمودن شستن  
 برای احرام غسل خواندن  
 وارد شده بعد از غسل  
 بجا آوردن













و همچنین از اقصای آن پست از بدن سپیدی که از آن پست تیره تر است چهار کوهی  
پوشیدن و پست از برای آن هر دو یک کوه بر این نوری باشد که پوشیدن آن من از اقصای  
و است باشد پست از بدن سپیدی که از آن پست تیره تر است چهار کوهی  
از آن نو از بدن پست خواه از بدن خن و است یا از بدن یک کوهی هفتاد و هشت پست پست پست خود را  
بکل و خاکی که از بدن سپیدی که از آن پست تیره تر است چهار کوهی  
قرار دادن پست بالای سر خود را در حالتیکه راه طی میکند و در منزل از پست پست پست  
آور و خن پست از بدن خن و عسیر هر چند پست پست پست پست پست پست پست پست پست  
و است باشد پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست  
و خن پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست پست  
درخت و گیاه پست که در حرم و دید باشد که در ملک و منزل آن شخص باشد و این حکم مخصوص مجرم است  
در باره کس پست پست گیاه او و پست پست پست که کند او و یا تر است پست پست پست  
سلاح برداشتن پست پست تیره و شمشیر و چپ که آلت ضرب باشد که بضرورت که در راه خوف  
و است باشد و در بعضی حالت مجرم حالت پست پست اگر پست پست پست پست پست پست پست پست  
یا صید مجرم نیز اختیار خواهد داشت و شخص مجرم مرد و دختر کسب فاضله که بخت روان پست پست  
باشد فصل دقیم در طواف عسره شش بد آنکه مکلف بجزه متعجبان باشد از اقصای که در آن  
و اجبت ابتدا کند بطواف خاکعبه و گفته شد سابقا که طواف از ارکان است و مخفی کردن آن  
که اگر کسی عدا او را ترک کند تا مو پس موقوف بعقوبات شود عسره او باطل است چه عالم باشد بکلمه  
چه جاهل و حج او صحیح است و در چنین کس واجب است در سال آینده حج را قضا کند و اگر عدا  
نمود بکلمه بخت عذر نمی که طواف نمود و یا سوا تر آن طواف شده آنکه مو پس موقوف بعقوبات  
بدان اعمال حج واجب عسره مفروضه قضای بجا آورد و واجبات طواف و غیرت اول  
طهارت از حدیث یعنی اگر شخص نجاست یا حیض یا قاعدگی یا سایر چیزها که غسل لازم دارد و در غسل نماند

۲۱ الحمد للہ تعالیٰ برائے بندہ و رسول  
بیت چار خیر و اعیان احرام  
ایستغفار کہ برائے غافل  
نماز بود تم تقصیر و کبر و غرور  
اول پیر را هر چه بشانید رسم

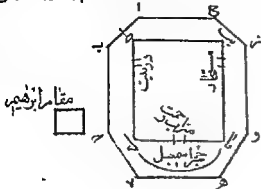
الادب في الحج

کلمه ای در طواف که توبه

مصلحتی نگرد است  
۱۶



اب ح ۸۷ د ج ط سرکی حجره لا یکنوز ع سرکی عزایی  
حرکت مطوف است در دوزیعت مباحه یا سرکی مشایب یا سرکی یماهی



فصل از واجبات طواف در آن که در حجر جمیل است در طواف این طریق که دو حجر مجاور دولی است  
در هشتم بودن طوافت میان خانه کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام جمع دوزیعت این می که بیت و شش  
ذراع و نصفی مسافت میان خانه و مقام ابراهیم است این قدر مسافت در جهت واجبات که منظور در این  
این زمانه و دور شود که عرفا بخونید از طواف خارج است یا دوزیعت است که شخص در هیچ یک از دور  
داخل خانه و حجر که بر خانه محسوب نمیشود مثلاً خود را داخل حصه کوچکی که دوزیعت است نماند و آن حصه را  
می گویند مثلاً در حین طواف بلا می یوار حجر جمیل و دو یک دست خود را بر دوازده لایه صفت بجهت اسلام کن  
غیر کند دست بروی یوار حجر که روی طائر دوزیعت است آنکه بجهت شوط یعنی بجهت طواف نماید  
کثرت زیاد تر و اگر سهو کند اعاده نماید که تعیین بجهت حاصل که دو فصل سیم در نماز طواف که  
واجبت بر حاجت است آنکه بعد از طواف بلا فاصله دو رکعت نماز طواف بجا آورد و بنوع نماز صحیح  
مقام اگر نشود در پشت مقام ابراهیم علیه السلام و اگر ممکن شود در یکی از دو جانب آن جای آورد اگر آنست  
در مقام مسجد الحرام بکند لکن عایت نزدیکی به پشت مقام باید و جانب مقام ابجد فصل چهارم در سیم  
صفا و مروءت یعنی نیت کردن میان صفا و مروءه که دو مکان هستند یعنی یک و یک مسجد الحرام بدانکه  
بعد از نماز طواف واجبت سیم آن مثل کن است حکم ترک سیم مثل کن طوافت و لکن طاعت از آنست

فصل از واجبات طواف  
در آن که در حجر جمیل است  
در دوزیعت این می که بیت و شش  
ذراع و نصفی مسافت میان خانه  
و مقام ابراهیم است این قدر  
مسافت در جهت واجبات که  
منظور در این این زمانه و دور  
شود که عرفا بخونید از طواف  
خارج است یا دوزیعت است که  
شخص در هیچ یک از دور داخل  
خانه و حجر که بر خانه  
محسوب نمیشود مثلاً خود را  
داخل حصه کوچکی که دوزیعت  
است نماند و آن حصه را می  
گویند مثلاً در حین طواف بلا  
می یوار حجر جمیل و دو یک  
دست خود را بر دوازده لایه  
صفت بجهت اسلام کن غیر  
کند دست بروی یوار حجر که  
روی طائر دوزیعت است آنکه  
بجهت شوط یعنی بجهت طواف  
نماید کثرت زیاد تر و اگر  
سهو کند اعاده نماید که  
تعیین بجهت حاصل که دو فصل  
سیم در نماز طواف که واجبت  
بر حاجت است آنکه بعد از  
طواف بلا فاصله دو رکعت  
نماز طواف بجا آورد و بنوع  
نماز صحیح مقام اگر نشود  
در پشت مقام ابراهیم علیه  
السلام و اگر ممکن شود در  
یکی از دو جانب آن جای  
آورد اگر آنست در مقام  
مسجد الحرام بکند لکن عایت  
نزدیکی به پشت مقام باید  
و جانب مقام ابجد فصل  
چهارم در سیم صفا و مروءت  
یعنی نیت کردن میان صفا  
و مروءه که دو مکان هستند  
یعنی یک و یک مسجد الحرام  
بدانکه بعد از نماز طواف  
واجبت سیم آن مثل کن است  
حکم ترک سیم مثل کن طوافت  
و لکن طاعت از آنست



الافعال  
عندما ياتي  
انواعها  
منها  
استجابات  
انظريه  
مطابق  
بساكن  
خود  
به  
وايد  
فتم  
بكنند  
جبر  
بركه  
موضع  
كنند  
باز  
خود  
كه  
نمود  
نبوي  
شد  
بسنوا

این بود بیان اجابت عمره متع و برگاه برای تکلیف ممکن نباشد تا این بسبب متع بجبت نمی وقت فرمود  
باجبت عرض حقیق که اگر مستطریکی شود بجبت بجای آوردن طواف وقت و قوف بعرفات میکند و کسی  
برای عمره حرام بسته است نقل میکند قیام حرام را با حرام حج همسند و اگر محرم نبود از آنکه احرام  
می بندد و بجانب عرفات میرود و تمام عال حج را بجای می آورد و بعد از آن عمره مفروجه بجای آورد  
این کافی است از آنجه بر او واجب بود بابت قیام در فصال حج و واجبات آن و مثل اینست  
فصل در بر فضلی ذکر یک واجب واجبات حج متع خواهد شد فصل اول در احرام حج متع و این  
مثل احرام عمره سه واجب دارد وقت و دو جا نه احرام پوشیدن و یک گنبد بطور سابق است  
چهار چیز که در احرام عمره حرام بود در احرام حج نیز حرامست مگر این که حرام آوردن وقت است یکی  
زمان حرام عمره و این است که اندوایه شوال ابتدا تا نیکه اگر او را بجای نیاورد تا اتمام قوف  
قوت شود و زمان قوف بعرفات بعد از ظهر روز عرفة است بر آنست چنانچه خواهد شد فصل دوم  
بعرفات و زمان احرام حج مقصود نکست روز عرفة و اینست بطریق استیجاب روز عرفة است بطریق  
چنانچه ذکر خواهد شد فرق و تمیز این احرام آنکه مکان احرام عمره متع یکی از میانهای ششگانه  
چنانچه که شد و مکان احرام حج متع نفس که است جبراً و سجد احرام است استیجاب با دو فصل جا  
مسجد الحرام جمیع است یا مقام ابراهیم علیه السلام پس عاده و دادن اجابت احرام حج لازم نیست  
نیت احرام نماید پس از پوشیدن نیت احرام بدین طریق که بر خودت ارمید هم باز داشتن نفس خود را  
از نیت و چهار چیز که ذکر شد بجبت بجای آوردن شخص حج متع قریباً الی اندیس تلبیه بود بطریق  
از که آئینی و از آنجا بعرفات و سجد و عرفات که رسد ترک کند و اگر روز عرفة از که بیرون آورد  
کشت که آنکه معرفات در وقت نماز خودش تلبیه گوید و عرفات ترک کند فصل دوم در قیام و قوف  
بعرفات بدانکه واجب است قوف بعرفات آن موضعی است محدد و مشخصه مفروجه و مراد بوقوف  
در آن مکان است چه پیاده چه پیاده چه حرکتی چه پاکن بی اگر تمام مان آنجا خوابیده باشد یا پیش  
او باطل است و واجب بود آنجا از بعد از زوال غروب شرعی و عرفه که وقت افطار روزه و

منبر است پس کافی نیست بودن آنجا در وقت عصر مشاء واجبست قیام این طریق که میباشتم در نماز  
 بعد از نماز امروز تا شام در پنج متعجبست ای عفت ما حق اوند عالم قربانی الله و خوف بفرات بفرات  
 زمان منی که بعد از ظهر تا مغرب یوم سه روز و اوقات غیر رکعتی است پس اگر ترک شود تمام آن زمان  
 و توقف در بعضی از اوقات زمان بلایید و در بعضی دیگر نیاید هیچ صحیح است و اگر چه شخص نگاه کرده پس میگوید  
 و توقف رکعت منی همین است که در نماز بجا گویند و در اوقات موقوف نموده اگر تمام رکعت بخود  
 پنج و اوقات فصل سبتم در توقف بشهر الحرام است یا که حاجت نیاید در شب بعد از نماز عشاء  
 که پنج بگذرد بشهر الحرام برود و در وقت از شب که میرسد آنجا باشد از روز یا در وقت سبتم در نماز  
 جبر و این سبتم را اگر ملا واجب میزند و این قول از طاعت و برای سبتم در وقت چنین کند که  
 بر روزی و درم در شهر الحرام بحسب ضایعی نمی چون طلوع فجر شود وقت توقف بشهر الحرام کند در این  
 که میباشتم در شهر الحرام از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هیچ متعجبست و بخت آن شبه الی الله و اگر شخص طلوع  
 آفتاب را بشهر بیرون رود و از روی محترمی بجا نمی حاصلست بگذرد و آنجا را پست یعنی گفته اند که  
 کنار آنست و توقف بشهر واجب کیست که ترک آن عذاب باشد بطلان حجت فصل چهارم در روز  
 گردن منی است به آنکه واجبست بر تکلف بعد از پنج کردن در شهر الحرام در روز بعد از منی بوضی که او  
 می گویند بحسب ادای ته واجب که ذکر خواهد شد فصل پنجم در روزی جزه عبادت یعنی از سبک  
 ریزه و جزه اسم حاجت در منی که موضع رسمی میباشد و این منی واجبست که بعد از طلوع آفتاب و بعد  
 وقت شد رسمی کند و اگر فراموش شود تا روز سیزدهم یا چهارم و اگر کسی بخاطر شنبه یا در سال  
 خودش یا نیاید و بجا آورد و شرط است که اسم سبک ریزه بر آتش صادق کند و شرط دیگر آنکه آنها  
 حرم باشد و از سر کجای گرم بر آید و ضرری از او بیاید پس سبک و اگر کسی میباید باشد بطور صحیح و در سبک  
 استجابا بخواج در شهر شش سبک ریزه جمع می کند و سبک آن است پس سبک ریزه قطعا باشد و در  
 چند جزه است اول منی که شخص که میباید از منی است سبک بجزه در پنج متعجبست واجبست و این  
 قربانی الله و یوم انداختن آنها پس اگر سبک ریزه بار آورده آنجا کند و بطوریکه گویند از آنست که میباید

مذکور است  
 در ذوال کله سبک ریزه  
 و اگر کسی سبک ریزه  
 خود را را محض و عورت  
 در هر شوط است  
 اگر کسی از رکعتی او در رکعت  
 قطع کند ملت شود در رکعت  
 عمل وی فساد است  
 محسوب میشود از برای او  
 شود و در رکعت از برای او  
 فساد ندارد و سبک ریزه  
 در نماز عمل و ثواب فساد  
 هزار است از آنکه در رکعت  
 قریب ده هزار در هر رکعت  
 و خداوند او را شایع نماید  
 فساد ندارد اگر از اهل  
 و بر آورد برای او فساد  
 صاحب اگر چه فساد در رکعت  
 ماوراء و اگر چه فساد در  
 آخر نماز و در هر رکعت  
 در سبک ریزه فساد است  
 نماز طواف و اینها شش است  
 و آنکه خواندن سوره نوح  
 کند از حمد کند



سیم آنکه مجمره و شمس پیکر زده بار اواسط آنده افتن پس اگر پسنک بر خور بجای بعد از آن مجمره بخورد  
 نخورد بود چه آرم آنکه عدد پسنک زده باید هفت باشد پنجم آنکه آتار یکده نهند از دو بر خورند  
 بر خور مجمره بلکه واجبست که متعاقب بیند از سه سر خورند یکده بر خور یعنی یقین حاصل کند که هفت نکرده  
 بجز خورده است و پسنک آن است که از ده ذراع تا پانزده ذراع دور تر است پاده شکر افیند از ده  
 بجست اینک یقین حاصل کند که پسنک او بخورده و دیگر ضرری ندارد فصل ششم در نج و پستی  
 یعنی نج کو سفند و کا و دوشتر و آن واجب است بکفر یک نج پستی پس یک پستی ای چند نکرده  
 نیست اگر کسی در باشد بر خورده بی روزیاید روزی یکبار این منی شخص میداند که تیر است قدرت  
 خریدن کشتن نجی اردو آن نج روزی یکبار میگیرد که بدل پستی شود پستی در نج روزی یکبار میگیرد که تیر است قدرت  
 نیم و یکبار و دیگر بعد از رجعت از منی اگر روزی یکبار میگیرد در نیم و یکبار میگیرد که تیر است قدرت  
 بگیرد که آن پستی در باید و ایام تفت که معطل باشد و اما هفت و در دیگر پس آنکه حاجت دارد و نای خود  
 بگیرد یعنی جن خود مرخص کرد و دیگر در پستی اگر کو سفند شد هفت باید باشد که در جل شش باشد اگر  
 باشد چنانچه در جل در شش باشد و اگر کا باشد و در جل در شش باشد و اگر بر باشد و در جل در شش  
 باشد و باید پستی صحیح تمام اعضا باشد حتی اگر کسی از گوش برید باشد کفایت میکند و باید لاغر باشد  
 در عرق بگوید لا غراست و باید در ری از کشت پستی آن دو شخص بخورد و قدری پستی بدوستان  
 بدو دهند و مقدار هر یک از این قسمت باشد بهتر است فصل هفتم در حلق و تقصیر و طریقی  
 تقصیر در نیت عرب کوه که کون هر چیز است و اینجا کوه که کون هر چیز است و اینجا کوه که کون هر چیز است  
 و نج کردن پستی ای خلقت تقصیر واجبست یعنی ستر پوشیدن یا ستر یا خن فتن و در باره  
 و خن تر پوشیدن یا زینت و واجبست مقدار حلق یا تقصیر یا نیت شود و ستر پوشیدن یا تقصیر  
 در فرض نج تمتع بجست واجب و آن قریبه الی الله و بعد از حلق یا تقصیر حلال شود و بر حاجت است این  
 چهار چیز که در احرام حرام شده بود و اگر زنی صید بودی شش فصل هشتم در طواف حج تمتع و اگر  
 ذراع از عباد و نما و منا پیکر زده منی حاج تمتع فصل آنست که یکبار در روز عید و پس از آن واجبست

اولی و ثانی  
 خداوند سوره حمد بعد از حمد  
 در رکعت ای ستم خداوند  
 الحی ایجا آوردن بعد از نماز  
 از نماز چهار رکعت واجبست  
 و آن چند مرتبه است  
 و آن چند مرتبه است  
 قبول از عبادی تالی کردن  
 خواندن دعا یا مخصوص کردن  
 بعد از نماز کلمات فصل هفتم  
 از باب ستم بین صفات و در نج  
 پیش از ستم و انظار است  
 انظار و دیگر میگویند اول نیت  
 حجب الاضداد و بوسیدن دست  
 و بدن با دعا یا نیت یا اشار  
 کردن آن در وقت نیت و در  
 چاه و ستم و خن خودش بدو  
 حجب الاضداد و بوسیدن دست  
 کشیدن در بر و بوسیدن دست  
 خود و بوسیدن و خوردن از آن  
 خواندن الله اکبر و جمله  
 نایب و در نماز و استقامت  
 من کل ذاء و ستم چهار  
 منوبه صلات در اردو  
 نمازی حجب الاضداد و نیت  
 در نیت که حدیث رسول  
 صلی الله علیه و آله و آله  
 بیرون است









ما چار شده از نو بخار جبهه و دقت اصلاح ندیدیم سبب راه یافت حاج و حرکت داد و دراد سلطان فخر  
شد چرا که بر سال حساب خود انسانی افزاید و از نظر این میگاه یک ساعت از دست نهفته حرکت شد  
در چهار نیم نمره بانه عراف شد و بعد از سیاحت توقف کرده باز را افتادیم و در بند نخی بودیم  
پس سطلان دشت که گجاده و دشتی یکی یکی گذشت وقت غروب غائب که از دهنه خلاص شدیم  
جبل القیم دیس را بود در آن در بند بقدر یک ساعت را غنیمی بد وقت بود و دشت  
نیم از بند گذشته بر جبهه ای دیدیم که آب شیرین داشت و در بند کجایم چای بود که  
نمره بدی می کنید امروز پس زده ساعت را دیدیم و از خوف سرب حرب بود که ازین روز  
عبور شد و اگر در تاریکی شب در طول حاج که نیم فرسخت ده نمره سرب تلک می انداخت  
یکفر خلاص میشد خط آنی است که حجاج خانه خود را خط کرد و پست و آلت ازین عسکر قوه  
کاری پاخته شد و نه ازین حجاج کنن پوشش در گجاده و تخت روان اگر پرستم پست  
باشد از پیرزائی کمتر است و بعضی از آن سواران نظام که ملاحظه شد اسبان بجام آمد  
مثل شتر زام داشتند که در وقت ضرورت بجام بر سرباز بر تند و اول منزل حرکت  
بجانب جنوب بود بعد مغرب حرکت کردیم و از در بند که در آیم بجامین شالان مغرب

## حرکت کردیم

روز دوشنبه بیت دهم شهر ذی القعدة الحرام پانزده نسیاعت از وسط گذشت حرکت کردیم و در پنج ساعت بغروب مانده برای نماز پیاو ده شدیم و نسیاعت کت کرده ساعت چهار راه افتادیم نسیاعت بغروب مانده برای نماز عصر و مغرب عواف شد نسیاعت از شب زنده راه افتادیم ساعت هفت وارد تبرک شوره شدیم تا نوزده ساعت و نیم راه زنده ایم همه راه در پنجوب حرکت کردیم تا پاس این اراضی ریکت نرم است که بیابان در صحرا پست باید میشود و نیز شوره هم شور بد نزه است از برای اشتهال ببار می آید اهل حاج که ساعت هفت وارد منزل شده و حالت غری و داشتند اغلب کسپند خوابیدند

و مشورتی در قیام یافت  
 آنکه بدار را و شخص را بر این  
 احرام سد را که ممکن شود بعد  
 آن را در عصر همان فصل که در  
 احرام عین شمع گذشت بهر  
 آنکه از صحت الحرام و ایضا  
 حاکم ایستاد باقیام از او ایست  
 محرم این عیال باقیام از او ایست  
 و در کراهت حج در اردیبهشت  
 که در احرام عین گذشت  
 است چهار آنکه در این  
 از آنکه خارج میشود و در این  
 مشرب میشود یا از این  
 نکوید و بجهت عیال ایست  
 و بیک شوشه می میگردد  
 إِنَّكَ أَجْرًا وَأَيُّهَا أَجْرًا  
 قَلْبِي مَاتَ مَاتَ أَجْرًا عَلَيْهِ

و اما من  
سَلَامًا  
و دل و رود و کج و قاض  
ذکر صفای امجدی  
ایم و طاعت و تقوی  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
في غايه و بقیه هذا الکلام  
پس گوید الله هذا فی  
فی ینامت به علی امین  
المناسک



کتابخانه عمومی  
موزه و کتابخانه  
جمهوری اسلامی ایران

از سبقت و اضی این گفتار را استوار خواهد داشت و عصری بصحابت آقای سید  
ویل عجم و حاج محمد آقایی جلاد شیرازی بشریف عبدالحسن جم که تا به یه با سبقت  
حاج آمده بود پیغام دادیم و تفصیل با جرایع اعلام دادیم و استم شارایه هم تمکین کرد  
بود که اگر اشب ماه دیده نشود و هر دو که یوم الاربعاء است پسل است اسامه  
عالمی اسپال بواب غفره و روز جمعه که مطابق شده است غایر خواهم شد قبول  
عوام حج اگر خواهد بود القصد در دستور و با بل حاج از خشنکی و شور ی آب بد کشت  
و حال که پاعت از شب است سادی بصوت شکری فریادی کشید که صبح بعد از  
نماز بکشد که از صدای خواب از سر رفت حتی شطیخ الکبر

روز چهارشنبه صبح شد و فی القصد الاحرام بکشد یک ساعت و کسری از دسته که  
راه افتادیم و یک ساعت بغروب مانده وارد ریان شدیم و قدر یک ساعت را در  
مصل نماز گذر شدیم نه پاعت راه آمدیم ریان قرینه خوبی است نخبستان زیاد  
دارد و آرد یا بقدر یک ساعت راه است و امروز چهار پاعت که راه ایتم  
در ایام احمد پیداشد بقاوت از راه لغت و یک فرخ و دو و سپرخ و و در  
نزدیک می شد و امروز چهار پاعت بسمت جنوب حرکت و پنج پاعت بسمت  
جنوب یا بل بشرق بود و شش پاعت شنبه ماه پیداشد و با این همه دلایل یسین را هم  
که تقویم سال نامه اسلامبول رافض قاطع دانسته و در عرفه که یوم الجمعة است  
اختلاف خواهند کرد و در ریان از نخبه است که مکمل معظمه و بنده و شیع  
و ریان جزو نخبه است و گویند انحصار لا بد و ولاست است و مدینه منوره  
و طایف از جبار محبوب است و در ریان از جانب دولت عثمانیه در طایفه  
توب و عسک است و قرینه ریان در عرض بیت و در در و پنجاه دقیقه ستانی در طول می  
در بیت دقیقه مشرقی گریس پانت

حمله خود را در  
تیم و ملکات و با سبقت  
و در یک ساعت و شش  
از آن مستحان و قوت  
و انهاد و چنانست اول  
بودن شعل سنا و حلا  
فی طایع عمل و در  
سینه و در و در و در  
که باعث تصرف حواس و  
آنکه مدیل و اطن و اول  
حاصل حدیث کرد و چنان  
مخا او در نماز و طهر و  
دعا و اذین و یک ادان  
انامه چهارم و یک و  
دند شش و یک و  
یک سکه و یک و یک و  
در پانز کوه و یک و  
در زمین و سوار و قرار  
آنکه اصحاب کسان خود  
شود و در پانز و یک و  
ما طهر و عصر و یک و  
دعا شود و یک و یک و  
که رود و قوت و یک و  
باشید و قوت و یک و  
وقوف کد هشت و یک  
کردن در حال



روز پنجشنبه غرضی از آنجا که در آن روز تراق شد سعید پاشای امیر طنج و این صحر  
 بدین آمدند و صحبت از هلال شد گفت شب یکشنبه بیت هشتم من صبحی را دیدم گفت آن شب  
 بیت و تهم بود که شما را را دیده بودید شب دوشنبه بیت و تهم که تقریباً سه ساعت از شب  
 گذشته تحت الشعاع واقع شود و دیگر چگونه درین الطولین را دیده خواهید از بنشین اولین و آخرین  
 و فرنگستان هیچکس چنین حرف نمیتواند بزند و بجهت آنکه مطابق جماعت و در صطلح مردم حج  
 اگر است ضایع نکند و شب چهارشنبه که شما شب غره حساب کردید من تمام طنج هشتم است هلال  
 بکنه و بر اهرام صاف بود و دیده و شد سعید پاشا گفت در که معلوم شود که شود چه کرد و اند  
 گفت من از حال شما میگویم من از اهل علم پیستم و روز پنجشنبه را غره میدانم اگر شما اختلاف داشته  
 باشید باید عسکر بدید من روز جمعه را در عرفات خواهم تمام من علم خود و دین خود را  
 بتبیین سالنامه اسلا مبولان نمیکنم دیگر حرف نزد خیلی مرد عود و حج و بنظر می آید صحبت از این  
 راه حرمین شد گفت انقدر غریب است چاره و نماز زمین چاره در در انبیت من کرد و تهم خری که  
 نادر و از تحت اختیار انسان خارج است مرگ است با قدرت سلطنت و کنت دولت خیر  
 چنان نیستون چاره کرد که خود خریس حیران باشد خا صدا را می که محتاج الیقوت اسلام است محکم  
 آنچه دانستم در این تحقیق امور این صفحات را با علی حضرت سلطان عرض نکرد و اندا که  
 حیات باشد از راه اسلا مبولان کیشتم در اسلا مبولان تفصیل عرض خواهم کرد و چنان معلوم بود که  
 از این حرفهای من چندان خوش داشت و بعد از تبارش رخ رانج و محافظت انجام بدین آمدند از  
 آنها از نفوس رانج پرسیدم مذکور داشتند که جمعیت رانج از نو و هزار زیاده و تراست قتل  
 که با قایل سکنه اطراف رانج باشد و بعد از آن حاج بدید آمد حاجی شیخ رسول تبریزی که چند  
 مرتبه زیارت که خطه آمده است از مسجد شجره صحبت داشت که اغلب ناخوشی مردم از سرهای  
 آن شب شده و من گفت که شما در کجا احرام بستید گفتیم در دو آنجلسه که حالا خبر میگویند گفت  
 واجب است که در دو مسجد شجره احرام بسته شود و علامه عباسی انکار کرد که در آن مسجد احرام

وقوف و نمودار  
 متوجه مسجد تالی ساز و  
 و شای یکی اینجا آورد و دیگر یکی  
 بکنه و تکیه صدرت به بگویند  
 لا اله الا الله صدرت به بگویند  
 وایه الکبری صدرت به بگویند  
 بر عهد وال محمد صدرت به بگویند  
 از انزلنا صدرت به بگویند  
 لا قوة الا بالله صدرت به بگویند  
 هو الله احد صدرت به بگویند  
 دعا یک بخواند بکنه و تکیه  
 در دعا که این در روز دعا  
 است و هیچ چیز در شایطین  
 غور است از این نیست که نورانی  
 ساند از دنیا با قدس است  
 که بفرموده اند دعا و تهمین  
 و نهاده که بجانب مردمان نظر  
 میدار و تهمین خود را با تهمین  
 بدل و زبان بکن و کلمات خود  
 و که میبکن و اگر توانی خود را  
 بداد و دعا کن از جبهه بداد  
 و برادران مؤمن و اقلان  
 چهل کی است از کجا  
 و در حد پیش است که مانی  
 موکل است



ماء لیسیم میقات المدینه و الشام استغنی صاحب خلاصه الوفا فی خبر ارا  
 استغنی میگوید الحلیفه کجیبه تصغیر الحلیفه بغضات واحدا الحلفاء و قیو  
 الثبات المعروف و ذوال الحلیفه میقات المدینه و هو من وادی العقیق  
 و باوجودین باز حاجی شیخ رسول ضرر کرد و الا که جانب حاجی نوشته است جایز است از برای  
 او در وقت ضرورت تا غیر از اتم میقات بل شام خوب است در اینج که محاذی حنیفه است و  
 میقات بل شام است تجدید حرم بنید آن شب هم از سرای مغرب بسجده مدین زیر پستان  
 غسل کردن تغذیه بود از لاجر است که به جعفر بروم و پیش پاشا فرستاد و بیت نفرسوار  
 فرستاد و از این تا جند فرسخ زیاده تراست و با حالت اضرام کشت پادشاهام سپان  
 از قریه بر کشتن شکل بود و زمان هم آنقدر نبود و با صراحت حاجی شیخ رسول همان جا غسل کرد و  
 تجدید حرم کرد و ملایم باشی نگار داشت که ذوالحلیفه تمام آن صحراست که بر طری میگویند که چندین  
 چارواست که بقاصد از حرم دیگر کنند و آنکه حاج معطل شوند و درخت خرامی که ششده اند که از آنجا  
 سیراب می شوند مکان میقات است با مشاهیر مکان مکانه اعراب حق بجانب قایم باشی بود  
 مسجد جبره در سپح میدانند یا بر طری میگویند یا ذوالحلیفه میخوانند التمس له و در درجه فیرین است  
 در میان چادر که اشتهار نمود و چهار درجه رسید که جبره در درجه از کرماتی تابستان که سر میست  
 بالاتر رفته است لغو باشد که در تابستان که می یکنان چه خواهد شد و گیسل این بقدر نیرنگ  
 که بکنند آب شیرین می توان خورد و عصر تا شامی غایتان قدم بجایهای مسجلی تا شاگردم یکت جا  
 آب خوبی بود یکت کاگالی گیشید و میفرودخت آنجا و فو که قدم کثیر از اعراب و قوی مراد  
 دور تا شام میگرد و پیش آمد و گفت لم اقبل فتم تا قلی فتم یکت بر آن فتم یکت فتم  
 مر جاعا از برکت مالک مالک نشدیم و این در محاذی حنیفه واقع شده و جند میقات بل  
 شام است که از طریق شام هر که در زمان قدیم عبور میکرد و آنجا محرم میشد و تا اینج پست است  
 را دوست و در میان که دوست و با سگیل خراب شده است و اکنون قریه از این عبور میکنند

و انما الکذبت  
 بخواند و این خبر که اول  
 ان الله و کلامه ان الله یخفی  
 التفتات و الا ان فی قیو  
 آتایم نام بخواند و ان در وقت  
 این است بین معوض و این  
 بین قیو و این حنیفه که  
 یک قیو و اینج که با سگیل  
 و مال و نعم و در فیرین  
 و انما الکذبت  
 قیو و این التمس له  
 قیو و این قیو و این  
 قیو و این قیو و این  
 خدا و این قیو و این  
 خدا و این قیو و این  
 و یک قیو و این قیو و این  
 خدا و این قیو و این  
 سحر است  
 ۲ در می ایام کرم  
 در قرآن و تهلل  
 کند با الله الا الله که  
 سبحانه و تهللی قیو و این  
 بان در قرآن و صلوات  
 و الی عتد بسیار و فیرین  
 و جبره و می کند در آن  
 خوانند خدا را

دانش وادو قدیم و افلاک قریب بود و است که کالامه از رابع محرم شیوند و اهل سنت و جماعت همه  
امر و زجر محرم شدند روز جمعه و دوم ذی الحجه الحرام <sup>۱۳۰۰</sup> ساعته از شب که تیره حرکت کردیم  
و برای نایب بقدر نیساعت عواف شد و بقدر نیساعت بهم برای فخر عواف شد یک ساعت  
نفر و بان و در منزل تقییه بنیدیم <sup>۱۳۰۰</sup> و ساعته <sup>۱۳۰۰</sup> و آه و ایام آب منزل چو بقرب دریا بنیدیم  
و امر و زجر را بطرف جنوب حرکت کردیم و همه باید ریای جیهر مجادوی طرف راست بود بعضی  
جا دو ساعت و بعضی جا یک ساعت و تا نیساعت مسافت قریب بقدر داشت و صحرائی صفا  
منطقه ای بعضی جا یک ساعت بعضی جا یک ساعت زار بود و کوشش های تنه قریب دریا در راه بسیار  
بود معلوم شد که در زمان رفتیم آب دریا تا ما را کنا کنا گرفته است

روز شنبه نیم دی انجمده ام کنگه حجریا حریق با دل خنجر ری ۸۷۷ سیه ایسی انگلیسی است  
که اول سال کلیس و فرانسه کتب تنبیه و ساعت بدست افن حرکت کردیم یک ساعت  
از شب یکشنبه گذشته به شرفعیان رسیدیم یک ساعت برای خنجر و طلوع وقت تنبیه چهار ساعت  
حرکت میکردیم بعد از ما خنجر طلوع آفتاب با ششاه پایوه قدم زدیم غلیظت یک بود و زمین  
سنگها را زانو داد و روم که این را قتی میفرستادی حدس است و حقیقت طوری در این  
وادی مطلق است و سیاه شنی طلوع آفتاب بلیک که این با ششاه طلوع پویان بود و رویا  
حضرت امام حسن قبله پسلام شادم که آنی بر که ارمیت بیخ با برنج ایی کا بهر تل شده و نا  
حاضر از مدینه منوره که گفته تعریف برده اند و آنجا بایق بین یدینه و لحد هم که  
وایک یون و ناماد و ساعت راه جنوب حرکت شد و بعد از آن حره دختی به بسیار باغبانها  
ساعت مسافت بود و تمام راهی رکت نرم بود که شترها بهر حرکت میکردند و از دایا  
زنده زنده و در شیدیم و در صحرای خنجر ای که زود که خوب طرفه که کویند و پنج ساعت از دوشته  
که رشته که حرکت کردیم که کسی دیگر که حره و از طرف میران با شال جنوب امتداد داشت  
قدری حرکت داشت و حرکت با ما پنج جنوب و مشرق بود و تمام این پنج ساعت را

[illegible]





عمر را که خانه آباد و جد و دوست برای یاقین کرده بود آنجا منزل کردیم بپایز ششم  
دریاده بود و بهر سمر را و بالا رقم حاجی قاسم از جانب دولت حلیه ایران که خیرال  
قوسل جد و است امروز وار و شده بود در عرض راه با استقبال آمد و جناب دیگر است  
هم امروز وار و شده بود که از حق آمده پنج ساعت از دست گذر شده و در خانه شدم  
بعد از استراحت در منزل غسل کرده با شیخ حسن جواد که مطوف بود بحرم مبارک رکعت نماز با  
بنی سیه داخل شدم طواف عمره متع برجا آورده در مقام ابراهیم دو رکعت نماز واجب  
طواف کرده از باب حصار پرون رفتم حایا حایر اسمعیل پین صفا و مرده کرده و شکر  
بعد از اتمام سعی تقصیر نموده آنچه حرام بود بر خود حلال کرد و غیر از ستر شیدن هیچ  
بیت و چهار چیز که قصدیت احرام بود حلال شدند ما نیا بحرم مبارک برگشته با حقیقا طواف  
نساء را بعمل آورده و این احتیاط برای آن بود که طواف نساء را اعلام بعد از طواف حج  
واجب می‌شد و از روایت بعضی اخبار ضعیف است طواف نساء در عصر وقت بعد از تقصیر  
مخصر این شهر بنای علای تأخیرین که بنای تلبید بر آن بوده بر این شده که بعد از تقصیر  
طواف نساء را شخص مستحب بجا آورده و از این جهت در این محل هم طواف نساء کرده و دو رکعت  
نماز طواف نساء قریه الی الله در مقام ابراهیم رکعت اول آورده و نماز ظهر و عصر را خوانسته است  
بغروب مانع بود و منزل بر ششم عصری شریف عبدالکبر را در کوچه شریف آمده بود و  
بسیار جوان خوش رو و خوش صحبتی است کامل عراق و تجار بدین آمده میز را عبا متعلی بدین  
آمده بود و از زحمات را بجل صحبت می‌داشت و شب سه شنبه هم بحرم مبارک رفته و طواف  
کر و یک رکعت کی احتیاط طواف نساء را بعمل آوردم که غایب باشی گفت تقصیر را خواند و مانع بیکر  
باشید و دیگری اگر شراب بنزد یا ناخن بگیرد صحیح نیست و یکی هم طواف مستحب بجای آورد  
و قتی که بجا آمد شش ساعت از شب گذشته بود ۷

روز سه شنبه ششم شهریور الحرام ۱۲۹۲ هجری قمری جناب شریف عبدالله بدین این حضور

و یکبار از راه  
سازند و حال را بدین  
بسیار بخواندن این دعا است  
اللهم اغنی عنی من الخیر  
شبهه تاجر از دانش نماز  
و خیر است تا مشغول  
اگرچه نه شایسته بگذرد  
و اگر ما نبی پس سکه بنزد  
بیش از شش شت نماز  
اگر بکند هفتاد و پنج عدد  
میان نماز شام و خفت  
بیک اذان و دو اذان  
تا چهر از دانش نماز خواند  
شامل است بعد از خفت  
آنکه چون مشغول احرام  
نیت نماید که شایسته  
او دم در مشغول احرام  
تتمع از جهت رضای خدا  
و در نماز واجبات حج مکمل  
داشته ایم که ظاهر و احوط  
و خوب شب ماندن است  
در مشغول احرام و نماز  
در شکر و ادبیت خدا  
راست است که از غایت  
اینکه بشعور از هر  
خواندن این دعا است  
درین  
۱۲۹۲  
بسیار فرو  
در مشغول

حاجی

۲

حاجی

دعای  
بسیار بخواندن این دعا است  
اللهم اغنی عنی من الخیر  
شبهه تاجر از دانش نماز  
و خیر است تا مشغول  
اگرچه نه شایسته بگذرد  
و اگر ما نبی پس سکه بنزد  
بیش از شش شت نماز  
اگر بکند هفتاد و پنج عدد  
میان نماز شام و خفت  
بیک اذان و دو اذان  
تا چهر از دانش نماز خواند  
شامل است بعد از خفت  
آنکه چون مشغول احرام  
نیت نماید که شایسته  
او دم در مشغول احرام  
تتمع از جهت رضای خدا  
و در نماز واجبات حج مکمل  
داشته ایم که ظاهر و احوط  
و خوب شب ماندن است  
در مشغول احرام و نماز  
در شکر و ادبیت خدا  
راست است که از غایت  
اینکه بشعور از هر  
خواندن این دعا است  
درین  
۱۲۹۲  
بسیار فرو  
در مشغول







بروز مردم خانه ند که در طرف تبرالاسود است عقی چاه از قرقره که آب می کشند تا روی آبی  
چاه رود و ذوق که سده ذوق از قرقره نکفت زمین شود قطر چاه تغییر نماید و ذوق و نیم  
جبرالاسود در کن شری جنوبی شیکه سده مذمند و قطعه است که حالا چسپانید و بقدر که

رکن یانی در غربی جنوبی

رکن عراقی پاپین شرق و شمال

رکن شامی در مقابل جبرالاسود و در غربی شمال

باب بیت پاپین کن جبرالاسود و رکن عراقی که جبرالاسود نزدیک است

میزاب حمت که مردم ناه و ان طلا می کشند پاپین کن عراقی و شامی است و در زیر او در و پیر و سیاه

که جابه کعبه است اسم سلطان با بافتن و در نی زدنش می کشند

چهار میل از ریز میزاب حمت که آب ناه و ان می کشند پاپین کن عراقی

ستجار بامین کن یانی و شامی است که مقابل در ناه و ان است که بر کن یانی متصل است

که در ضا و شرقی خانه خدا و در آنکه که با تو قبیس است

و مرده نیابین شمال شرق خانه خدا است

و فاصله میان که در جفا که مرده پس بعد و چهار و ذوق است

روز چهارشنبه ششم شهریور این شهر امیر که حساب سال ناه و ان اسلامبول و در قسم میوه در

حساب که در مذید پاشای میر طاح عفا و کرد و اول محل مصری بنی معرفات رفت و بعد از یک است

محل شریف را حرکت و اذ و اذ و اصل و اسپاب جو محل مصری بنی معرفات رفت و بعد از یک است

و عمارت شریف در کنار کوچه عام واقع است و از آن کوچه معرفات میروند و من با آنها لغت

کرده و در قسم اهل شیده از هر دلایت و عجم که تقریباً پنجاه راجی شدند از من پس بیجا ام کرده که من

امروز نخواهم رفت و اعلی بحسب هم ناه و ان نیستند بر و منکی ثابت مرا کرده و کسی از شهر

که معطله حرکت نکرد و قبل از ظهر جرم مبارک رفته طواف کرده و در تحت میزاب حمت و خانه







کردیم آب سرقات را زبیده زن مردن از شیشه ز طایب آورد است یعنی قنات کشیده است  
و آنخی خیرات عظیمی است که از کوستان طایب تا آسمان آب را آورد است و اکنون آنکه  
مسئله آن آب است که فاصله دو فرسخ و پست فرسخ و زیر زمین جاری است و معروف است  
که زبیده و پستی در خواب دیده که بخت معریان کشوف العور و خاویه است و هر که عبور میکند ماؤ  
مقاربت کرده و میکند و در آن خواب بهشت تمام بر خاست و چند روزی خواب را پنهان کرد  
و از خجالت بگریختی است گفت تا آخر اندیشه کسی که تفسیر ارج آب و جصول اند موسی بن  
جعفر است که علم اخبار را بر او است و او بکنیز کی از کنیز زن خود تسلیم کرد که بزندان شاه از حضرت  
موسی بن جعفر علیه السلام تفسیر آن خواب را پرسد و گوید که مرخ چنینی آب و در آن کیم که بزندان  
نزد حضرت رفت و خواب خود را بیان کرد و حضرت تبسم فرمود و بیان کرد که ند که تو در توفیق چنین  
خوابی پیوسته تواند باو سلام برساند و گوید که از او آثار حسیری باقی خواهد ماند که حاجت  
سپیل بر او رحمت بفرستند پس از آنکه کنیز که این را می شنید و بیان کرد و خوشحال  
شد گفت آنست که تو زود گفته و در باب حیرات جاریه با کسان و دشواری کرد و سرگشته نمی برض  
رسانین و اعرفات را اشتباک کرد و که آنجا آب روان باشد که بجا جیت اندام الحرم خوش کند  
مستان مسلمانان فستاد و تا این کار را با انجام رسانیده و برض او رسانیده که نمایان  
دار و پست خود و بزودن کلکی اگر یکدیگر یا شرح شود و او آخر توفیق یافت و اسم او تا این زمان  
بلکه تا آخر زمان باقیست آنی الحقیقه قبل از احدث قنات حیرت دارم که مردم و عرفات را آن  
جمیعت بائی است میگردند و چند رشک و قربیه اند که در آن حرارت اشتباک کفایت کند و در جفا  
سجده بود که مسجد بر این است از او دعای حقیقت فرصت شد که آنجا فرستاده می کنی و بزم  
مجلع عجم نیز در بود و وقت ورود عرفات آن مسجد و طرف این واقع شده است و

ناز کردم و در مراجعت قاضی بکرمطهر محبت نورانی قدسی را دیدم خلی اطهار اقبالان کردم که مکمل آید  
 حج کبر معیوب شود و تقصیل شب چهارشنبه عرض را در اکتم که چگونه بشود و ده هزار نفر که باشند  
 و چهار نفر اهل بی که بصف بصر معروضه داده را دیده باشند تصدیق کرد که فرمایش شما محبت  
 و هر چه پیشه من بشود بکنند راضی شدم و روز اول جناب شریف یمن تقصیل این و گفتاوشی شریف  
 اقدسی این گفتند بودند و کوه دیگر که نزد نقابت از همه که جویا شدم مذلت تا آخر شریف  
 عون گفت آن کوه بزرگ باین شمال منسوب است که از شعرا محرام بکده می آید طرف راست  
 ولی کو قریح که قاموس میگوید قریح که جبل مرده و قریح از همه نام خانقانی میگوید باز دست معلوم  
 نشد پس بر سر کوه رحمت آبی و آن قبعه آشنائی با آدم بر سرش فرارفته و طاق  
 جنت بارفته و ولی بقریه چنان بستم که جبل قریح آن کوه باین شرق و جنوب شعرا محرام  
 که بسجل محروم واقع است و در وقت آمدن از شعرا محرام بکرمطهر در طرف چپ واقع است و جبل از  
 جان جبل عرفات است که حضرت آدم خوار آنجا شناخت بعد از ورود و دینی با جبات شمشیر خوار  
 ازل بقعه ولی و جبر و ولی که طرف که است بر قم چرخ فلک از دست میگردش پای منتهی اگر گفتن  
 تنگ فلین را در آوردم و از کنار مسجد خیف تا عقبه ولی هند در فرغ زیاده تراست و پس از نماز  
 جبر و فلین آمده و اجابتی که فرج بدی است عمل آورده و برای حسیا و اموال نیز قربانی  
 کردم و مالش تقصیر نمود و ناخن گرفتیم و بعد از تقصیر حسیا آنخیزی که از احرام حرام بودیم  
 ندانند و واجب لال جلالت که مکرر واقع و دیده بودی خوش کرد و در منتهی شہوت آسایش  
 در زن اسپندان و بعد از رفع تحمل سوار شده بکرمطهر آدم خواب واجب کردم و حج متعبر را عمل  
 آوردم نماز را در مقام ابراهیم خواندم که پس از آن طواف و نماز بودی خوش نیز حلال شد  
 از باب الضحایرون در قه معی با چمن صف و مروت مشغول شد و چون بپای رسیدم و در جوار  
 کرم بود و در سعی ششم و هفتم از حالت اشاده که مصطفی خواص و عسکر زیر بغل مرا گرفته میرود و می  
 آورد و پس از اتمام عمل نمایا محرم شرف شده و طواف آفت سنا که در مذمت جعفری شاعری

بکرمطهر  
 با سبب دیگر در دفتر دایره  
 مدد و اعطای حاجت بکرمطهر  
 فردا بجای نرواست و بکرمطهر  
 چنانچه در بیان حاجت بکرمطهر  
 ذکر است و در قریح عمل کردن  
 دخول مسجد الحرام است و در  
 شدن مسجد الحرام است و در  
 و بکرمطهر و تقصیل از کرمطهر  
 صلوات فرستادن در مسجد  
 و الی مسجد است و در مسجد الحرام  
 انداختن در مسجد الحرام است  
 اللهم تعالی علی ما کنی  
 له و سلمه و الی اللہ تعالی  
 مسئلت العباد الی اللہ تعالی  
 بدینہ آن تقصیر که در قریح  
 آن تقصیر که در قریح  
 عبدک و الی اللہ تعالی  
 لک خذ الخلق و خذک  
 لک خذ الخلق و خذک  
 و اؤتم ما عنک مسئلت العباد  
 راضیا القدر و آتک  
 مسئلت العباد الی اللہ تعالی  
 لا اله الا انت سبحانک  
 لعونک آن تقصیر که در قریح  
 و بکرمطهر و در قریح  
 پس بزرگوار است و در قریح  
 شما بسلام و تقصیل  
 حرام الا و در قریح  
 عمو از صفیات کرم





بسم الله

بجا آورد  
چند بار که صلوات بخواند  
چند بار که تسبیح گوید  
بدرود دعا کند و بگوید اللهم  
مفکری من عتقتک انک انما  
رود و بگوید ان الله قد  
تأقیق بی و ان قد فی  
و هر سگی که بیدار داند  
دعا بخواند الله اکبر الله  
ادعوی الشیطان تا آخر  
که ساقی من قوم شد و کن  
تبی جو عقب بلیت قبله  
کردن سگ است و بگوید  
می بومند بهر و علی  
سگ است و بعضی واجب  
داسته اند و بگویند  
ایست الله اکبر الله  
لا اله الا الله والله اکبر  
قلی تاهل ما و له انما  
ما اول ما و در بعضی  
الانعام و در بعضی  
بعد از تسبیح سوره الفاتحه  
قاله اکبر علی الله  
اکبر علی نار و قنار  
الانعام و در بعضی  
بزرگ دادی انما الله علی ما  
انما لا همتی و قد کرد  
بیت

روزی که بنده از جسم ذی الحیاة الحرام پشیمان و صبحی بر جرات شت مشغول شده ناگهانی خواب گشته  
مردم همه پشیمان و پشیمان و دیوانه پشیمان و پشیمان و با حالت خشکی و تعب روز گذشته  
سواره رفتم و در عقبه که جرد اولی است و امروز بواسطه تر تری که ابتدا از طرف منی شده و آخری شده  
پایه شده و با خود گفتم شیطان بالای کوه منی تا شاید که امروز بکار می بیند پس از  
چندی که با طمان و مراجعت می کنید دروغ گویند شهادت ناحق ندید و بعد  
و دیگر مشغول شستم که در آید اگر شما را بحیثیت صغار پشیمان می کنید من شما را بنشینان کس  
که قرار کنم چنانچه در همان عقبه که بیاید و چندی در میان جیب بید بر داند و از آنجا بنزل گشتم  
تقی آید من پشیمان و جاز به زنا ز نظر بالباس پس منی تا شانه های متعدد دیدن خیس مردمان  
و با سواد می است پسند و ملا بود و داند من از جهت کنی منزل خود خواستم این شعر را خواند  
و حبا الفناء مع الاغذاء ضیقة ضیقة الفناء مع الاغیاب میدان  
و من گفتم باین معنی مولوی معنوی بنده پشیمان باشد شرب را باط و هست صحرای بود و پشیمان  
و در اثنا صحبت از ایشان می داشتم که شنیدم روز عرفات و روز ازل خارج اسلام بوده  
که قرار شده اند از که ام ولایت است گفت اصلشان بمن معلوم نشد لیکن از ایشان فریاد  
و یکی فریاد نیست که میگوید تازه پشیمان شده ام و حال حاضر پشیمان در که معلوم شود اگر قرار  
با سلام کرد و در آنجست خانه میفرستم که او را خسته بکنند گفتم البته حالا از خوف جان خسته راضی شود  
مردم گفتند که یکی از آنها از اهل ثلث است و در خصوص عذر نه صحبت شد گفت از باطن شایب بود که  
از این معاد و محروم نشدیم چنانچه عیسی فدی قاضی منیم هم این شکر را داشت که در این شب شایب  
و من شریک شستم و بعد از ساعتی تشریف برد و یک پسته موزیکان چرخ پستادند که دم چای  
ما بزنند که تهریک عید میل پاید و خوب میزند و صاحب منصبهای نظامی و قاع مقام جن کلا با کس  
پس پی دین که وند و شب و از دهم در منی مصری شایب آتش بگردد و در این و پس روز و روز  
انداختند و عسکر که شلیک کردند و شلیک عسکر که تفکات می انداختند بهتر از آتش بازی بود

یکست و یک حرکت می افتند و مساحت مست و غیر مست بقدرت قدم در پشت چادره قائلیت  
از چادره سر آمد سر داری با پوشیدم پرده قدم دیدم سر او را که فرود کرد و مثل یک  
حرکت میکرد چنان پنداشته اند که بخت از چادره چرخ میروست زیر قدم و ف پنهان شده که  
اسب با چادره تیر برهه قرار می که بر روی او افتاد و حرکت کرد و طاب شد و ف بگردن و افتاد  
که تار کرد و چسپا پنج نفر عسکر از عهد او بر می آمدند که دست او را به بند تا آخر بستند  
از او جویا شد که اینجا کارت چیست جواب فرمود و گفت مثل چادره می خرم منقود شده  
بی او می گفتم که می گفتم زیر قدم و ف می گفتم که شده و از در چاب شریف بر می نمود  
شماره اهل قندهار از اعراب بدوی است که در نزدیکی طایف مستند چاب شریف بجای حکم کرد  
بکه معطر فرستاد

روز دوشنبه دوازدهم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۰ هجری چون با شاپر او شریف بزرگ بالباسری  
بدین عید که دیر در گرفتاری کار اعراب در شتم میدانید که شریف از راه رفتن و قدم بالا  
آمدن عاجز است خانه پنهانی خانه که عبادت قدیم بلند ساخته شده من بخدمت رسیدم  
مستار الیه مرد با سواد با کمالیت از نشان حق تعالی غیرت بزرگ داشت و او بخوبی بود و گفت فرمان  
بر من رسید است خواهم که فرمان و از اطران غیر پستید عرض کردم ان شاء الله تعالی  
اهتمام کامل خواهم کرد و بجا کپایی مبارک شاه از حسن اقبه شما و شریف در کار عیسم ترجیح دادم  
سرفرازم کرد بعد از آن ایشان باند بری جرات شد پرده خست فزایل آمد نماز ظهر را و بعد  
خست خوانم روانه که منظر شدیم و خفی فکرت فیصل فی یومین فلا اثم علیک و من تأخر  
فلا اثم علیک معلوم شد که مردم در آمدن تمسیل داشتند و از دو کام جمعیت خیابان بود که  
منی تا شکر که منقلب منقلب بران را کب متقدم و بار بود که در کجای نکت بیکدیگر می خورد  
می افتاد و متقدم از پشت شتر بی نکت که می فطیله که تفصیل آن بدنی است و تخریر راست  
و با وجود آنکه فطیله عسکر سار و پیاده و سوار با و بر نعمت عام راه را طی کردیم و در نزدیکی

سکریه  
که سوار داشت و می کرد  
دور و هم کوچ کرد و می  
معاوردن میارایان  
سختی است در دست  
صد لکن نماز و کلام و غیره  
آنکه را با بیدار و در خواب  
ان و راست با عبادت  
سال و هر که صد است  
الله بگوید و شتم شود  
او ثواب سوار کرد و در  
صد مرتبه لا اله الا الله  
روایت ما و شتم کرد  
هر که صد مرتبه الحمد لله  
روایت ما و شتم کرد  
راه حد و نماز و شتم کرد  
حائقه در طوطی و داع  
مستخائت نارایان  
ارمکه معطر و با کمال  
ملیحت از موعظه که  
و ذلح عسکر و طوطی  
و موعظه که سار و با کمال  
باشد و مستخائت  
کوچ شش رکعت نماز  
جیب سکه و در کج  
و دست ناست که در کج  
که شود و صیحا که  
ناروح کرده باشد و در کج  
است که در کج

در کعبه داخل  
شدن است در حدیث آمده است  
و فرمود است از کافران و منافقان  
عالمی که میباید از آن کافران در  
قبضه عمر میباید جدا کرد  
اورا و سنان است که بجهت  
دخول خانه عمل کند و باقی  
برود داخل شود و پیش از  
دخول مرد و حلقه در دریا  
و بگوید اللهم انک انت  
والله تعالی و قد فلتت  
و تعالی انما فانی من خلائق  
و انی من خلائق الله بعد اذن  
شود و بگوید اللهم انک  
فلتت و من خلائق الله  
اللهم فانی من خلائق  
قد انت النار پس دور  
فاز که ارد پس بگویند  
سنة ۱۲۹۲  
و کت اولیای خدا  
هم سید محمد و در  
بعد از حدیث آمده است  
بعد از آن که بگویند  
کوشای کعبه بفرستند  
پس برکنی رود که در آنجا  
الاسود است و سید  
را و بعد از آن که در  
بگردد و سید و سید  
مان سون عمل در آن  
باید کرد

چون زیارت قبر حضرت خدیجه کبری علیه السلام تمام در این چند روز فرصت نشده بود و حضرت  
ابو طالب بقعه علیین دارد و حضرت عبدالمطلب بعد از وفات و یک بقعه پیستند که بخوبی این شهر بزرگوار  
از یک در و داخل میشوند و با هم در عبدالمطلب غره شام منون است که بزرگی است در میان شایع  
و مصراقت و حضرت آقام رسول الله صلی الله علیه و آله بقعه دیگر دارد ولی اوقات آنجا هیچ چیز  
در ابراهیم نه نمری مدینه وفات یافته و قبرشان آنجا است و حضرت خدیجه کبری بقعه دیگر دارد و احوال  
که مردان عالم باید خاک پای او را تو تیا چپش بکشد بزرگتر و غره ای بی ملک دار است و بعد از زیارت  
آن بزرگواران بنحمت تمام منزل آن وقت غروب آفتاب بنجام رنجم و از حام دامه بجرم مبارک  
مشرف شده طوافی مخصوص برای الله خود کرده که بجز من کسی ندارد و منظور می شود بی شرف  
اسلامی و ایزدی نهادهش و بگریخته از عتاب منظور و آنچه در کتاب مبطور و در حجر  
اسمعیل نماز خوانده نمیرد حاجت کردم و دید روز و امروز باران خوب آمد که مدتی بود و در کعبه مشط باران  
نمان بود و آنچه تعالی همال این از دو حام و عرفات فوت و موت عالم تقناق نیست و  
خوش گذشت و عرفات در طرف شرق مایل بمحسوب که مشطه اتفاق افتاد است

روز سه شنبه روز دهم ذی الحجه الحرام ۱۲۹۲ هجری بعد از نماز قرآن مجید تفأل کردم که انون داخل  
دارم که باین ی کشف که بخلاف شرع طریقه ای کرده و خواهر که بان مقام مقدس برده اند  
ایه شریفه که در اول سوره لقمان است **الَّذِينَ يَهْتَمُونَ بِالصَّلَاةِ وَيُبْذِرُونَ الزَّكَاةَ وَ**  
**هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَاذِبُونَ** و **وَالَّذِينَ هُمْ أَفْضِلُونَ** و آنچه که از این  
ابازه شد از خانه که در آمد اول زیارت مولود خانه حضرت رسالت رشم که در شعبانی طالب است  
پدیم خود و ما مین میرسد و در می است در میان بقعه و در میان و حجره دور و یک است که در میان  
سیما و در دست چنین میگویند که حضرت بالا ای آن شک در شب بخش عالم مکان شده است  
جای بار و و قح است از آنجا بجرم مبارک رفته یک طواف برای مرحوم و بعد کردم و از آنجا

خواب تقي الدين پاشا زنده بودم پادشاه پستبال کرد و مشايست نمود و خلی محبت داشت و مرا در  
 ان شخص محبت بسیار پدید گفت ریش درازی دارد و خود حضرت است که مرا خسته میکنند و امر و در حقه  
 خواهند کرد و محبت میداشت و فیکه قاضی گفت او را بریزند و بکنند اما پس بگو که خدایا  
 بر این من کفرم خشت کی بکند انداز و میتوانم در خواست بریزم که نوزی بای و دولت اسلام کرد  
 افسوس کار بر پیشه را داشت که طول کشید و دست خلی هر فید دست و یک سال در رفت  
 توابع حکومت داشته است و از آنجا بیا زار برداشته و شهابها تا شاد قلم این چهار کاره مثل  
 جمع کرد و میفرمودند برخی را تدبیر را کرد و اندوختی را تمیز بین که پسند آمد و چه در نظر آید از آنجا  
 منزل آمد و بعد از نماز ظهر عصر مجرم شرف شده طواف کرده و ثواب دار بر من عمر شاد  
 و دیگر تعمیل نماز کرده که از آنجا تا آنجا بسجین میشود سوال یکسینگی کفر قرآن خطا و ادبی  
 نعم کفر قرآن بخوان حق خود بستان کفر سوره الرحمن بخوان بیک انگلی چرا که آمد این حیران  
 جهان کفر ثواب و ابروح والدی عباس میرزا نیا که بیکت کرد و دیگر که از شرف بر سر است  
 سوره واقعه خواند و بسیار خوب خواند بخوبی الفصاحت و کفر ثواب و ابروح حاجی محمد شاه نیکان  
 و بیکت سوره ناه بخوان و ابروح والد و ام نیاز کن بعد از نماز طواف نماز زینت الله و کفر شرم کار  
 باز مجرم برگشته طواف و یک بنیابت حرام است الله کردم و ثواب و انواب حرام است الله  
 نیاز کردم در مقام ابراهیم نماز کرده بمنزل برگشتم

روز چهارشنبه بیار و دهم دی ۱۲۰۸ هجری قمری صبح مجرم شرف شده طواف کرده و در وقت  
 ابراهیم نماز کرده بمنزل آمد و بنیابت حرام است الله کردم و ثواب و انواب حرام است الله  
 اعادیت شد و بعد از نعتن مشایخ را از جانب حضرت شریف جلال قدال سواری آورد و  
 بحمل التور فرستم قراول و عسکر همراه بود و از کجایه باجل التور کفر فرخ و نیم و در جنوب واقع کجایه  
 واقع شده است و در طریقین است و تشریف برون حضرت بان کجایه بیکت بود دست که گسی  
 خیال تشریف فرمای ایشان را بیدیه مشوره بخند قبول شاعر چه آواز و اخوند از راست شد

بیکر در و در یک کشته دور  
 نماز کرد و با یک شخت  
 بسیار طواف کرد و ان در  
 ما و خراج ارباب را ملاصلا  
 بخلاف کتابیکه عقیم کنند  
 مکن که در حق ایشان مارا الله  
 اصل که در طواف صفت  
 و طواف بیات منویس  
 ثواب دارد بیات حضرت  
 و حضرت فاکحه و دوا الله  
 علیهم السلام ثواب علی دار  
 در هر یک که شخت  
 که شخص در و کفر شجاعت  
 طواف کند بعد از انام  
 و اگر خواند بسیار شرف  
 و ان چاه و یک طواف و شرف  
 میشود و ان محبت انعام  
 انام سال تمام بیکت بخار  
 شوط دیگر چاه و دوطواف  
 شود و مسکن بخیران  
 عید را شکر و شکر  
 و تجدید بیکت که کفر  
 کند و انجا در بیار و دوا  
 حضرت جعفر علی الله علیه  
 والد را و بیکت و شرف  
 در بیکت و مسکن و شرف  
 مشرب شدن موضع نوازش  
 رسول علی الله علیه و آله  
 در هر یک که شخت و دوا







۱۹۱۲

در چرخ پانزدهم ای که از کرم ۱۹۱۲ صبحی نامی که سبب نبرد و قس بود و آن مقام تمام شده بود  
 یک سیر آبی و سایر مردم از ترک و عرب آمدند و بعد از ظهر حرم محترم شرف سده به بیات و کوه  
 حاجیه طواف کرد و در نماز و راجعت کرد و در آن روز یک کتور دیدم که بالای تاقچه در خانه نشسته بود  
 ممکن نبود که هر دو پارچه بر روی هفت بگذارد و یک پای خود و بخت کرده و یک پای خود را که نشسته بود  
 و بحالت خوشی نگاه میکرد و مدتی همین حالت بود و راست گفته اند که تو ای که تو بر بام حرم حرم  
 طپیدن لری فراس رشنه در پارچه و شب جبهه نماز و هر پنج ساعت از شب زنده بجزم مبارک  
 رستم در چاه ز غم منم که در بنام مبارک و من در حلقه کار ایضا و داخل شد و در خانه  
 مستقر کرده و در پهلوی ستون در کوشاخانه مبارک که خان از درخت تنو استم سالها کار کنم  
 در پشت بام مبارک از میان بیت در طرف رکن بر اقیست عجب از سلاطین است که هر که تغییر کرد  
 اسم خود را در پیش کسی نقش کرده اند و در میان خانه خود را در برابر نصب کرده اند و راضی شده اند  
 که در خارج بیت مبارک اسامی آنها ثبت و ضبط شود و حق است که مثل همین نام منسوب این  
 اصحاب را مکتوبه یا باید از آنها بگذارد و در خارج نصب کرده و خانه مبارک را از آن آلایش برادرش  
 مثلا در طرف رکن بانی ملک لا شرف خادم الحرمین قیاسی است که در رسته شصت و شش  
 تغییر کرده و خادم الحرمین قیاسی است که در رسته شصت و شش و چهار تغییر کرده و امنت و سلطان  
 عثمانیت و چند سکنه خود دیگر است و از درخت هیچ دعای بخاطر من رسید که اگر که شرف خدا  
 بانی که بنام مبارک تو آن حراست که با شرف منم داخل شود و از بیت مبارک در آن کینه و  
 خوان ساعت شش نیم بود که بنظر آدم از مسجد ثواب خول بیت مبارک و در حدیث و نام  
 نفس ابرش بیت سنا و آدم این جبارت را که درم و اگر بگویم استخاره بنود چنانچه گذشت هر که  
 نمیکرد که داخل خانه مبارک بنوم و در میان خانه سه ستون است لقمه بر سبایی از سلاطین  
 و از دعای بر توفیق است که در رسته شصت و شش و پنج خلوس کرده و در ذی الحجه ۱۹۳۱ جلوت  
 رعایت کرده است

در چرخ پانزدهم ای که از کرم ۱۹۱۲ صبحی نامی که سبب نبرد و قس بود و آن مقام تمام شده بود  
 یک سیر آبی و سایر مردم از ترک و عرب آمدند و بعد از ظهر حرم محترم شرف سده به بیات و کوه  
 حاجیه طواف کرد و در نماز و راجعت کرد و در آن روز یک کتور دیدم که بالای تاقچه در خانه نشسته بود  
 ممکن نبود که هر دو پارچه بر روی هفت بگذارد و یک پای خود و بخت کرده و یک پای خود را که نشسته بود  
 و بحالت خوشی نگاه میکرد و مدتی همین حالت بود و راست گفته اند که تو ای که تو بر بام حرم حرم  
 طپیدن لری فراس رشنه در پارچه و شب جبهه نماز و هر پنج ساعت از شب زنده بجزم مبارک  
 رستم در چاه ز غم منم که در بنام مبارک و من در حلقه کار ایضا و داخل شد و در خانه  
 مستقر کرده و در پهلوی ستون در کوشاخانه مبارک که خان از درخت تنو استم سالها کار کنم  
 در پشت بام مبارک از میان بیت در طرف رکن بر اقیست عجب از سلاطین است که هر که تغییر کرد  
 اسم خود را در پیش کسی نقش کرده اند و در میان خانه خود را در برابر نصب کرده اند و راضی شده اند  
 که در خارج بیت مبارک اسامی آنها ثبت و ضبط شود و حق است که مثل همین نام منسوب این  
 اصحاب را مکتوبه یا باید از آنها بگذارد و در خارج نصب کرده و خانه مبارک را از آن آلایش برادرش  
 مثلا در طرف رکن بانی ملک لا شرف خادم الحرمین قیاسی است که در رسته شصت و شش  
 تغییر کرده و خادم الحرمین قیاسی است که در رسته شصت و شش و چهار تغییر کرده و امنت و سلطان  
 عثمانیت و چند سکنه خود دیگر است و از درخت هیچ دعای بخاطر من رسید که اگر که شرف خدا  
 بانی که بنام مبارک تو آن حراست که با شرف منم داخل شود و از بیت مبارک در آن کینه و  
 خوان ساعت شش نیم بود که بنظر آدم از مسجد ثواب خول بیت مبارک و در حدیث و نام  
 نفس ابرش بیت سنا و آدم این جبارت را که درم و اگر بگویم استخاره بنود چنانچه گذشت هر که  
 نمیکرد که داخل خانه مبارک بنوم و در میان خانه سه ستون است لقمه بر سبایی از سلاطین  
 و از دعای بر توفیق است که در رسته شصت و شش و پنج خلوس کرده و در ذی الحجه ۱۹۳۱ جلوت  
 رعایت کرده است



بیست

ولی چه بدید  
 ایضا که کسی  
 بچین کسی  
 مشقت مولا است  
 قنق و غنچه  
 سال که مفید  
 و غرق بخت  
 انکمال رخ واجب  
 و الله اعلم  
 سوره التبتیل  
 فیه

ایضا که کسی  
 بچین کسی  
 مشقت مولا است  
 قنق و غنچه  
 سال که مفید  
 و غرق بخت  
 انکمال رخ واجب  
 و الله اعلم  
 سوره التبتیل  
 فیه

روز جمعه شانزدهم ذی الحجه الحرام پنجاه و نهمی محرم مبارک شرف شده و یکطرف کردم ثواب را  
 بنواب احتضا و یک طرفه انصروا الدوله و ختمه الدوله نازل کردم و از زقاق انجیر برستم در کوچه سنک  
 سیاه فیکره و اندک آن سنگ بخضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام داد و دست این  
 شعر را بالای نوشته اند: **أَنَا الْحَجْرُ الْمُسْلِمُ كُلِّ حَبْنٍ عَلَى خَيْرِ أَوْدِيَةٍ**  
**فِي الْبَشَارَةِ قَلْبُ فَضْلَةٍ مِنْ ذِي الْعَالِي** «جُصِّصْتُ بِهَا وَإِنْ مَنَ»  
 انجازه و تبرک آن بند از ظهر کوه حرّی نستم که حال اجل انور و معروف است که پان سال و شش  
 و اقص و ناکه مخطوطه تقریباً یک فرسخ است و از پامین کوه تا بالا بقدر یک ساعت طول کشید که در نیم کوه  
 ساخته اند باز صعوبت دارد ولی میتوان چنان ساخت که سواره یا پاسبانی ناله کوه برود و با  
 کوه قبه ساخته اند که در میان قبه یک پست بزرگی است که بغرض شکار قهقهه شده است و مسکونه  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را از اینجا شش صد و کرد و اند و مردم را اینجا آورده و میخواندند  
 که سوره الم نشرح آنجا نازل شد و بر خست مردم آنجا میخواندند و میان آن سنگ مشقوی  
 شیخ مشولی اصرار کرد که میان پست بروید کشم انشراح حد و حضرت رسول اردطایفه بنی سعد  
 و سوره الم نشرح در دینه نازل گشته و غلی باین کوه نذر و دیگری انشراح حد کجاست اند و انشراح  
 کوه پر سپیدم که غار حرّی کجاست گفت پامین کوه است چندین پله از کوه ساخته اند که پامین  
 و در جنوب مغرب آن قبه غار است و نزدیک غار و در صخره عظیمی است که یکدیگر انصاف دارد  
 و پامین آنجا بقدر نیم فرسخ بل کترو باین آنها قدری کشاد است که باید از آنجا بر خست تا مکه کش  
 رفت و غار حرّی غار کوچکی است و در آن کشاد و در کوه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن  
 مکان شریف قبل از نبوت بعاد است مشغول بود و در آن کوه حضرت جبریل نبوت نازل شد و در  
 عشق نزل یافته و آن سوره اول مود و است که نازل شد است و بالای کوه خیلی باصفاست و در  
 نذر در سواره که بالا میرود بر کوه نرکی ساخته اند که از آب باران پر میشود و اگر پر شود و جمع را نکشند  
 و در عرض راه و در وادی حشر که در میان جبل النور و شهر که منظر است سلطان سلیمان عثمانی صلوات

عظیم ساخت که آب سبیل را از کوزه تقطیر برگزیدند و دست و پاهای او را با آن شستند و فرمودند  
 و یک ساعت بعد از آن مرگت کردم و چون جناب شریف بعد از کسالت داشت بیاد افتاد  
 از قیام و بی محبت شدن او پرسیدند که شب گذشته از دست و پاهای تو شستند و مرگت را  
 ملاحظه کنی خیال آدم روز و ولع با شرفیابیت مبارک شن را انجام بخشیدم جناب شریف  
 خبر میگیرم باز حاضر باشند که هر وقت تشریف بفرمایند و خانه مبارک را باز کنند شب شنبه ساعت  
 بحرم شرف شده طوافی بر نیابت آنحضرت بجا آورن شایسته ای ملاحظه نمائید که در روز و در محراب  
 کردم قاری که در آیدم سوره ملک را برای یکصد مرتبه و سوره بقره را برای شصت و هجده  
 و سوره قیامت را برای دوازده مرتبه خواندن پس در مراجعت کردم

و سوره قیامت را برای دوازده مرتبه خواندن پس در مراجعت کردم

روز شنبه بعد از نماز پنجگانه که اول آن با جلالیستی گنجی شریف عین آمد و در کربلا  
 ارضی کاظمین داشت فرستاد و او را در بعضی اسکله ها داشت از این بن جویا شد آنچه میداد  
 پان کردم و خاطر نشان نمودم و بعد از رفتن شوالیب بحرم محرم شرف شده طواف کرد  
 نماز را و چهره مقبول خوانده و در محراب نماز خواند و نیز از آب کرده و بود از ادعای او  
 نمودم و نیز برگشته و یک ساعت بعد از آن بحرم مبارک مشرف شده طواف کردم  
 چهره مقبول نماز کردم و یکسره و در میان قافله مشغول و یکسره و خان برای محرم و یکسره  
 قاری خوانده و انصاف است آن ابر که در آنجا اندک آن است از قرأت تلاوت آنجا  
 و غرض آفتاب فخر آمد و مشرب بچشم بیدار تمام بحرم مبارک مشرف شده طوافی و چهره مقبول  
 طاہر و علیا اسلام کرده و در محراب رحمت در محراب مقبول نماز خوانده و سوره یس را برای  
 قاریا خوانده که ثواب از آنجا نصیب شود و آنجا که در محراب و بعد از آنجا شریف آمد که در  
 مقام ابراهیم بنیام است زیارت سیائید زیارت مشرف شده و در روز و در محراب شرف  
 ضریح که روی دست کلا برون داده و هر چند می کنند که جای پای حضرت ابراهیم است که  
 بالای او در بنا خانی کعبه ایستاده و آنجا که در محراب و آب از غزم آنجا رفته و در محراب

می آتشاند و بعد از زیارت مقام ابراهیم بنحو آینه مبارک که آن بجا صلیبند ذرع و در بر  
 جز شسته قدری آن خاندنم و بنزل راجعت کردم حاجی شیخ ابو محمد خراسانی در پهلوی کن  
 بر و سوره مبارکه که در آن میخواندم در آیه شریفه **وَأَهْلُهَا عِزٌّ وَكَرَامٌ** پر سپیدم  
 آتش صیبت فرمود یعنی می رانم و بش می راندنت کشم عجب که عوام هم بخیر در آمدن آتش  
 میگویند گفت بلی همین است پشت نگاه کردم دیدم محبت با تو خان است کشم خان را کشید  
 بلی دیگر خجالت کشیدم که شیخ یعنی آتش را بیان کنم که نزد عر بها و اهل مسجد الحرام خل شود و در مسجد  
 او بر جالت باقی ماند و من خجالت و ساحتی خجالت کردم میاد آقا میرزا با است **اللَّهُ قَادِرٌ**  
 پاد سال چهلین شب در مسجد بودیم و از گوشه تا شام میزدیم که برای آنجا هم عروس می  
 آوردند و بیاد ایشان هستی برداشته مرا پند کشتم که صورت مرا پیدا این است  
 جناب وزیر و قردام مجده و زاده و جد و تب غدی است از عزم رب تقدیر ساحتی بیفت  
 و رنج بنزل شریف بدینسی آن بیاد شب پانزده داماد دینم و قادم که در مسجد شاه و مسجد  
 پای منبر روی سکو با شام نشسته کهنه میزدیم و در تاریکی نماز میخواندیم و سیر و تماشای میزد  
 و عروس و شعل و فانوس آشتیم نام در استقبال انکار داشت و همراهان در استقبال صرا  
 در مسجد از عوام صلوات بود و در کوچه نظام ثقات انحصار عیسا بنفوذ و بر امام خروج  
 صاحب رنج غالب شده طالب کنج یارب وید را پس و ندوسید را پیش بر نام را کشاند  
 حمام را کشاند نام را بر و نداد نام را خورد و نداد سال دین شب عزیز در کجاست که از  
 نج عین بیت عین آمده نام و از آن سیر و محراب باین نرم و میراب فایز شده و نام کجاست  
 و کاجی حکیم تعلیم در مقام ابراهیم بنماز مشغولم و در حجر اسماعیل بنیاد گزاشتم فایز شده و کاجی  
 فایز شده و از مرده شناخته نام و طراز نماز عسره ساخته من کجا این استان این استان  
 کجا اینکه می بینم پیدار است یارب یا نجاب چه خوشی است و چهلین نیست پس از چندین  
 اینجا که رسید کا کا آمد که جناب شریف عون که حقین جلال و مدین کمال است بدین

عام نهادن نام  
 برادار و همکاران  
 و عیال  
 و از این هم فایز کرد  
 و عیال

1947

فبما رحمة ربي كنيت

در سالون پرده ششدار دار و ذکر فرصت نشد که در خطبات و مجرای این کلمات نابجود و در  
تحریر کلام آب و گل میفرستد به دست مایه و مایه فتنه اغوی باشد که این نامه بپایان برسد و بطور  
بریندازد و چه فرصت و در اولها و امر و در بلا باشی سیاه و دوم که برای کشید و در نظر

[illegible]

۱۲۹۳

۱۳۳۳

روز دوشنبه نوزدهم ذی الحجه الحرام پنجاه و پنج بشیر و زاد ماهی تمام صنفان مدین امین  
 خانه بزرگ برداشته غماه نمید که داشته بودند بر آنجا بحث کردند که شمار بزرگسالان خود را  
 چه مخصوص در دو که تغییر داد و باید جواب حسابی نداشد و قریب بظهر زیارت مشرف شده  
 برای آنکه اطهار علیهم السلام کرد و نماز را در مقام ابراهیم خواند و در دو مسجد الحرام  
 کرد و ابواب حرم مبارک را ملاحظه کرد و با نقشه که محمد باقر خان کشیده بود شمال و جنوب  
 شرق و غرب را از روی قطب نامه معلوم کرد ویم و عصری قریب بغروب زیارت شریف  
 طوافی بنیابت آنکه اطهار علیهم السلام کرد و نماز را در حجر اسماعیل کرد و فبرل مراجعت کرد  
 و در مقام ابراهیم در دو طرف غربی پایسنگت که محاذی بیت مبارک است اسم ملک مشرف  
 خادم الحرمین ایالت مصریت که در نهم ششصد و پنجاه و هشت تجدید عمارت آنجا است  
 کرد و است مشارالیه در پس الاول سپنه ششصد و پنجاه و هفت جلوس کرد و است در جای  
 الاولی سینه ششصد و شصت و پنج وفات کرد و در دو طرف پایسنگی شمال و جنوب  
 مقام ابراهیم اسم ملک تکامل خادم الحرمین قاضی و غوری است و در تاریخ قاضی در سنگی که  
 در پای مقام است قاضیه باها به جزو تقر کرد و اند که امتحان بدینا کرد و است تاریخ نهصد و  
 هجری قاضی و آخر سلاطین چرا که مصر است که در نهم نهصد و شش جلوس کرد و در محرم الحرام  
 نهصد و بیست و نه مصر و توان بدست سلاطین عثمانی افتاد که سلطان سلیم فاتح مصر است  
 و دولت چرا که در قاضی و متفرض شد و ملک چرا که بیست و دو نفر بود و اند و اول ایشان شریف  
 که در رمضان سپنه ششصد و شش و چهار جلوس کرد و است و تمام سلاطین چرا که مصر و شام  
 و مکه و مدینه را در تصرف داشته اند و مدت ملکشان یکصد و چهل و هشت سال طول کشیده است  
 نه شنبه بیستم ساعت چهار بجرم محرم مشرف شد و طواف کرد و نماز را در حجر اسماعیل خواند و  
 رفت شیخ بدوی قاری مصر را و در مشارالیه اغنی است و لیکن بسیار خوب قرائت  
 در که مثل او نیست و روز پنجم را خواندن بروج مرحوم و بعد نیاز کرد و ساعت پنج فبرل بر شرف

۸۵۸

۸۵۷

ایالت مصریت  
 قاضی و غوری  
 قاضی و غوری  
 قاضی و غوری

۸۵۶



و از آنجا منزل آن جناب پیر الملک بود و آن آمده بودند و ساحت چهار از شب مجرم مبارک  
مشترف شد و طواف کردم و نماز را در حجره ای که در آن بود و غنبل در آنجا بود

روز چهارشنبه بیت و یکم ذی الحجه الحرام ۱۲۱۲ هجری شریف غوث شریف عبداللہ و جمعی دیگر بود  
آمد و بودند و رفتن آنها مجرم مبارک رفت و در غنبل غسل کرد و حایا حاسر بیت مبارک  
داخل شده نمازی که وارد شد و میان دوپستون در گنج ای خانی مبارک خواندم و در نماز این  
دوپستون در رکعت اولی بعد از حمد و سوره بسم است چون خطبه داشتیم سوره قدر را  
خواند و آن کرد و غنبل آمد و از دشت بیت درست و علامه تواتر است که من و لی مرزا می فرست  
بر یکی بکیت جو را پستی یکی شکستی در دست مست یکی کو چکت یکی بزرگ است سلاطین عثمانی  
خصوص بیت اندک الحرام خیلی مسامحه کرد و از جناب بانمای حرم مبارک همه شکست که بود است  
فاصله هر یک بقدر یکچهارک انگشت است و آنهم با صاف هیچ لایق بیت اندک الحرام نیست و در عین  
نیم نوبت با آنرا که مظهر حرکت کردیم و در یکی فتوه خانه شبستان که در سر راه جده است  
شریف عبدلله و جناب علی الدین پاشا و الی حجاز بشایت آن چادر زده بودند و هر یک  
نشیه بودند و متر صد آمدن من بودند و بیدار که منظم نظام است و ده هفتد و تیر و پانز  
و منم بجا در زنده پادشاهم با پروان چادر و الی پاشا است بقال کرد و شریف بواسطه فلج  
بمان جای خود ایستاد و جناب شریف فرمودند یکا شش که توقف شما در که منظم بشیر این میشد  
توقف در مصر و پس لا مبول فرمودند اینجا میگردید که از صحبت شما خدمت شماست بشیر شدیم  
من هم از دوری حرم محترم و مجوری از رفیق خدمت شما میگویم «فَارْقُهَا لَا عَن رِضَى وَ  
فَهَرْتَهَا لَا عَن قَلْبٍ وَ دَجَلْتُ لَا عَن نِيَّةٍ» که گفتمند بی ادبی نباشد این شعر را یکبار و دیگر خوب  
که من خطب کنم که بیا و کار در نظر من باشد که در روز و رواج شایسته این شعر را خوانده اند و از حرم محترم  
صحبت کردم که سلاطین و ترمین و ترمین حرم محترم سیل کتابی کرده اند عقول غلب و دم از خاری و در  
در انظار ایشانست و تا قدر غلبه نباشد مردم بطاعت و عبادت میل ندارند و رواج دین بشیر

و هر قدر در زمین کم بگویند تا

سلاطین است آتقیتم شما را سلام است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز در سال در کتبه  
مخطوط فرمودند قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِبُوا قَلْبِي إِيَّانَ آوَرْتَهُ وَدَعَيْتَهُ تَوَرَّعْتُ مِنْهُ  
آنانی استین بر طوعا و کرها بکنس کرد و جناب شریف تصدیق کرده و عدد تقصیرات خود را  
خواستند و گفتند انا الله در کتاب روزنامه خود تا آن کار از تقصیری در خدمت سرزده باشد  
خوب خواهد نوشت گفتیم ما لهذا الکتاب لا یُعَادِرُ صِغَرٍ وَلَا کِبَرٍ إِلَّا أَحْصَاهَا  
اگر ما روزنامه من و صف شما باشد باز کم است خیلی خندید و الی پناه هم مرد با سواد است  
و بعد از تشریف آوردن راکب مسعود شدیم و اگر که مصلحت تانده با هماء الملهه تحت روان قاطری  
شش ساعتی که راه است و هر جا بفریب تحقیق حرکت میشود و راه صاف و در یک است یعنی  
و میار که است که بهای بلند و پست قدری از راه دور است و قدری نزدیک است  
نه آب و سی دارد و آب جاری دارد که از راهی فاطمه بیاید قدری شتابان است پادشاه  
دارد و یکت حسین پادشاه را در شریف است و خیلی قایم است اگر انشا الله آباد شود میان  
که معطله و جن بکار توان و حجاج می آید و اگر که معطله تا جن چند آب شیرین و معصوم و قوی باشد  
اَللّٰهُ تَوَدَّ بَسَّاسَ ثَابِتٍ تَوَدَّ اَمَّ الدَّوْلَةِ وَ ثَابِتٍ تَوَدَّ مَلَكَةً دَائِعَ سَلَامٍ آبِ خُوبِ دَارِ  
خاتمه طین که دوشواره برای جد و حرم ساخته اند که تا آنجا حرم است و پنج ساعت  
راه است سادس شیمی التفسیر تساعت از شب زنده دارد و منزل تیم و بهترین جا با  
مسجد بود که علی بکت میانی که دالی پاشا به سواد با اموار تعیین کرده بود برای جای  
کرده بود

کتاب التذکره  
مکتبه سیالیه  
عالمین

۲ بیت

۱۲۱۲

کتابخانه  
مکتبه سیالیه

روز پنجشنبه بیت و دو نیم دی آنجا احرام کشید و صبحی در سابقین جدید الاحداث تخته کمر  
کردم جای پسته بیت و آثار قنات قدیم هم وارد چهار ساعت بنروب اند و اگر  
حرکت کردیم در قوه خانه بخیره قدری کش کردیم بخیره آبادی اردو و آنکه معطله نصف آهسته  
در جاده از مغرب و غشا خواندیم و بقوه خانه زنگامه ساعت نیم و نیم و شدیم علی بکت گفت



۲ خرداد ۱۲۸۴

چندان ای نیست بایدهنگامت کرد که صبح برویم و خانه کبری چند ساعت نمانیم و از آن وقت  
در آن که قصب راحت تاضیع و از قوه خانه عرب بازمان و دو کو و شادیم که کاسی بر او نرسد  
و کاسی و دو روز خود تا جن چند قوه خانه است اول قوه نور ثانی بخبر و ثالث عرب  
سراغ جبر او و حاکم عبدالصیف سالی در خانه سالیه پس قایم مقام چند است و آخرین  
تا رفته است ساعت راه است و از رفته تا جن یک ساعت و نیم است و صحرای صاف است  
صبحی در رفته گفتند که خبر نمانی در سمران و آب بندی در عقب بوده ناخوش مرده است  
و یک است او را هم کرک خورده است یعنی یک پتین با تکی کشم را اهل قوه خانه و عسکر انجام پست  
که نقش او را بیاورد و پول دارم که او را در قوه کفن میکنند و آب چند از بارانست که صبا  
بزرگ ساخته اند و قونول فرانسو نگلیس مانده و دولت ایران در آنجا پست

۱۲۸۴

روز جمعیت و نیم ذی الحجه الحرام ۱۲۸۴ امروز اول ولایت سه ساعت از دست گذرشته  
و از دست شدیم و از که منظر تا جن شانزد و ساعت راه است علی قایم مقام و عسکر و قاضی و غیره  
تا قوه و اس قایم پست ببال آمد علی حکایت بسیار پیر و مبادی و آب است از آب آن سو  
که بخانه را بدست آنها و او بنده تیر و پانصد بعد از ساعتی کامل حکایت نظر کرک آمد مرد و دنیا  
غضنه دولت و اسلام زیا و بخور و میخت قدیم در جده و قونول نبود رشید پاشا پای قونول  
دول خارجه را بخور و باز کرد و بنا موسی حرم محرم بی ادبی شد و کلیه چهار را بدست آنها داد  
در این اثنا نایب قونول فرانسو آمد و بعد جنرال قونول دولت بینة نگلیس نابلس سپاهی  
و قایم مقام خیر سمران او بود و اختیار تمام مجرای لاجم با جنرال قونولست که ش راست او نقل داد  
بر حمت میشو و میخت اگر بخیر میاید بر حمت با سلامبول بروید از اینجا بعد ن بروید و از عدل  
و از پست با سلامبول بروید که شمر کار اکل از قنات کامل میکند و در روز دیگر و از  
منیر سمران و بهتر است و بعد از ناز عصری پاشای دیار قزم و از باران را در حمت

۳ و جای احمد آقا و قونول  
که برای سه روز که کرد  
و قرا و کرایه پنج سمران  
شام چهل اذن گرفته  
بود

بازار اینجا از بازار که منظر آب و تر و مریه و تر است عصری کشم که با واپو و شرف و سلا  
 عثمانی فساد و دارد نفس ابدی بند تا با آن گشتی راضی نشد بودیم یکشنبه حرکت میکند  
 اینکه راضی شدیم و قایم مقام شد و اگر ای راه و معلوم شد که یکشنبه حرکت میکند نیلی از من  
 خوردم که اگر چنین بود چو این چند روز از بیت الله الحرام دور و دور شدیم که یکشنبه توقف  
 آن مکان مبارک غنیمت بود خداوند انشاء الله تعالی حدیقه طایره عینا پس سلام بجا آورد  
 زیارت آن آستان بیاون آن مردم میمون انصیب کند

سنة ۱۱۹۳

گزاره

روز شنبه بیت و چهارم ذی القعدة الحرام ۱۱۹۳ هجری قمری در نایب بندر جدو زیارت حضرت  
 خوارق قبرستانی است که در راه و دیوار کشین اند و از در که داخل میشود و دیکت بدربار  
 که کلی است که میکشند و اسر است و در وسط که جای ناف و سر است کسبیدی ساخته اند  
 و ضریحی گذاشته اند و یکی نصب کرده اند میکشند سر و آست و متولی دارد و دعای آنجا  
 ناف را میبند و زیارت میکند و آخر قبرستان جا میست که میکشند محل جل است از تپه  
 یکصد چهل و هشت و دیو آری هم بطول این قبر عرض سپه چهار فرسخ از در و طرف کشته اند  
 و قبر عثمان پاشا حاکم جدو را بنا بر رخ هزار و دویست و شصت و یکت با کینه دیگر از آنجا  
 او در میان این دو دیوار که در محلی جد حضرت خواست دفن کرده اند و اگر این قبر راست  
 و طول حضرت خدایتقدر باشد قبر عثمان پاشا در کلوی حضرت واقع شده است که کلوی حضرت  
 خوار گرفت که چرا باغواهی شیطان کندم خودی که ما از از خسته نمودن کجی و بی خیال بر کجی  
 کرده است که جد او را بالای جد مظهر آتم البشر دفن کرده باشند و از شیخ متولی پرسیدم که تپه  
 که زنده و قدرت منند استیم و عجب آنکه راس که در اعضایی انسان اشرف بدن و بجای عقل  
 و شعور و وسیع و بعلت آن طور ساخته اند که درخت خرمادر مقام راس کاشته اند و از  
 تپه و ضریح قرار دادند و شیخ متولی بر این اصرار کرد که با تقبیل است کشم فرزند هرگز  
 مادر را نبوسیده است باید سر و روی مادر را بوسید یا خوف برای عوام خوب است

و طول قبر شمالی و جنوبی است و الآن چنان ساخته اند که رو بقبله است که طرف شرق باشد  
از آنجا بخارج دریا آمدیم که خارج دروازه مدینه است کثرت گویا در مدینه میگیرند و دست  
بر مایه میگیرند و از هر دو قروش میگیرند و جای معین است باید از آنجا محل  
شکل بکنند اگر میل دارد باید بایم تمام گفت و در هر پستید کثرت بیچ لازم نیست که بخارجش نکشند  
محل تا پیش فلک شد بنزل آمد عصری معلوم شد که وکیل کشتی سرفرمان دروغ مخفی خیال  
دارد که به بیخ برود و از غمی و محتاج کشتی را از جای بشوین کرده و در واسط محرم الحرم از بیخ  
خوابد کرد و قایم تمام بجز در خوابی اند که مرا خدمت سرکار و محل کرد و کثرت معلوم شد که در  
ایزولیت زیاد و تراز جای دیگر است از اول نیست و در بیان میگردید عیب داشت الان  
که متوقف بجز خواص بود و تا آخر خواهد بود و در راست با دشمنال میزد و میسرد و شب  
قرینیت تجد احوال ایستاده بود که چنانچه در جبهه باشد و در جبهه آرد و فرشتیدم که علی  
پاشای شیخ الحرم مدینه منوره شبها عوض تفریح و استکانات تفریح و استکان و در تفریح  
کردم که با آنحال چگونه داخل محرم میتوان شد که سرستان پاک و فرشتگان افلاک  
تراب این استمار از توتیا می چشم میارند انشاء الله تعالی تهت است و اگر راست باشد معلوم  
میرزا حسن خان شیراز که همگانی است و حضرت رضا علیه السلام بودند و ثانی شیخ الحرم  
که حرمت حرام و حرم را بر داشته است و آن حرمت یومها علی دین الحکم  
فقد هاهنا دین المسیح بن ماریه

۱۱۱

روزی که منیت و پنجم ذی الحرام سال ۱۲۳۱ با و طوفان سختی بود و بکبار و دیار تا سار حرم  
مبارک کرد و لکن اقامت انداختند و در میان نه آمد گفت احتمال دارد کشتی  
امروز روزه و برسد اگر رسید قیام و سوار میاید که شت و پاور و بخیلی که در روز قبل  
و کل نشسته است امروز فردا را در می آورند و میس میر و از آنجا و پاور دیگر ممکن است  
به طرف برود و حاضر باشد علی الحساب معتدل و سپه گردان ماند و ایم و معتد را آنجا باشد و

بسیار بد لکرهاست تا قاعه و زنباشه بلکه کاهشتی داخل نشود و چهار پای بزرگ خیلی  
دور لنگری اندازد و این گشتی هم که کل نقشه است یکپارچه است بود و از باب کسره و نیا ن از  
باب ضعیف خواسته است بنور دایره بگذرد و بپسک خور و دور کل نقشه است و شاید پور بر سر  
تراز او نباشد که او را با و به بندد و با هم موافق نباشد شکل است که این واپور باین است  
از کل دایره بعد از آمدن هم نیشین صد خور و پست حرکت او در دریا محصل حرکت

1595

میرزا حسن علی

روز دوشنبه بیست و ششمی از محرم ۱۰۱۲ از طالت و دل‌نگی بنگار و دریا رقم از آفتاب تا  
نیکولائی نادرش که وکیل جبار است آنجا دیدم بشمارا یک ششم روز داول من میرزا بیست و ششم  
جبار نشد بر دم گفتند پور و دولتی مقبر است از خودت پرسیدم گفتی روز یکشنبه میرود و دو  
او روز دوشنبه از کازمیر است و از آنجا با سلا مبول میرود و بعد پنجشنبه و جمعه از آنجی بعدگشی باید چ  
برود و میت روز آنجا باید این سر از روغ برای چو بود اگر دیگران بحضرت سلطان انیز ارباب  
عرض کنند مرغی می‌دارم میرا ارباب را با علیحضرت سلطان عریضه نوشته عرض خواهم کرد و  
مقتصر کرد و مغرول خواهم کرد و محمد پاشا هم که ساقا حاکم دینیه بود و هم آنجا حاضر بود گفت اینهم  
طوب را مضایع خواهم داشت و انیز مدعی کا و خرج وقت یکجا به راه نمیداند و داخل جابل خودش را  
که از حجاج میگرد و او را ملاحظه میکند اگر از وجهه که رایج پرسی کم بکند همکس را ضعیف است پس از این که  
رفت که با قائم مقام گفتگو کنند و در اسکله از دوشنبه پور بود بیداشد که می‌آمدند آنگذ که با او  
روان اسپلا مبول باشد و امر در حساب کرد و مخطوطه پستیتمیز که مخطوطه از او جنج و اسلا مبول  
و علیپسن با ذکر بر دست تا طهران از هزار فرسخ بحساب ایران زیاده و تراست الله  
سَهِّلْ عَلَيْنَا الْفُضَالَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَطْيَابِ و امر روز میرزا اسمعیل و میرزا  
مرخص شد و بر شهر رفته از او بعصره زیارت عبات مالیات بر نذر عرصه میرود و در شش آشت  
آورده که پور و نشد از بسا می‌آمد به نریت می‌دید و در آنجا آخره با سپکند ریه و از اسکله

آخره در پاورات نشه روانه با سپلا مبول خواهد شد و حساب کرد با کران تین و جبهه  
تا سپلا مبول هندو روز و انشا الله خواهد رفت و تحقیق فرج بعد از شدت و فرج بعد از  
کربت بود که در این سپه روز اقامت جدّه خیلی طول بودم و افسوس داشتم که چرا از حرم  
ماندم که مقام یکت آن در آن حرم محترم منضم بود و با وضیعت بود یکدو سپه کام در کچه  
و جدّه و آب بسیار بدی دارد که هیچ سازگار نیست یکسال است باران نیامد از صبحگاه  
که آب می آید که بد مزه است برای من قایم مقام یکت آب قتل و قتل از اسلامبول  
آورد که در نزد یکت کشتی شرف رسان بکان داشت و این کت آب تقریباً دوازدهمین  
آب داشت و آب قتل از اسلامبول معروف است نهایت کوارائی و غنای و غنای و غنای و غنای  
و تا اسلامبول تجمه شرب چای کفایت کرد

۲ مخصوص

تقریباً

روز سه شنبه بیست و هفتم ذی الحجه الحرام ۱۲۲۲ هجری باخیر و العالیه از جنس حرکت کرد پنج  
ساعت نیم از دست گذشته دارد چهار نیمی با ثورای می شدیم قایم مقام جدّه تا جازاز  
انداختن و مشایعت نمودن لازمه احترام را بعمل آورد و محمد پاشا حاکم سابق مدینه منوره  
بما رس پس و عزت بیک میرالای که کمان داد و جازات جنگی بجا احرامت تا منزل آمدند  
از منزل با قایم مقام تا پاور هر سه روز در دریا و پاورات جنگی سلطان فی توپ انداختند  
و در بحر الاحمر سه چهار جنگی دولت عثمانی همیشه در حرکت است و مرکز اقامت آنها جدّه است  
و این پاور بخلاف پاور مضوعه است و بهر چیز تمام است هر قدر را و کثیف بود این نظیف است  
سالون بزرگی دارد که میت و دود فرج طول دست درهای مسدود و سالون و امشود  
پس صد و شصت پنج فوت طول کشتی و میت و شش فوت عرض کشتی و میت و دود فرج  
اوست و از پاورهای دیگر که دین بودیم ارتفاع این کت است و پاشائی از دویس تا دوازده  
میل حرکت میکند و اسم کتستان الیون است یک ساعت بفریب ماند و پاور بخیر و کفایت  
حرکت کرد و بعد از دو سه ساعت با دشمنان شد و بجان آمد چه حالتی داشتیم

۴ صفحه تیر

۱۲۹۲

۱۰۳۱

ساعتی

روز چهارشنبه شب و بیستم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲  
شب که ستاره قمری در آید و دیدیم که باد شمال بر او چنگ شستی می آید و خیلی آذیت کردن  
مال کل مایه می آید و که «نحوه کذا یلاح بها لا تشق النفس» وقتیکه از سوی بنده  
میرفتیم با جنوب مواجه بود و حالا باد شمال مواجه است و موج آب میان کشتی میرفت  
ناخوشی مردم از آن شد که زحمت و بلاشان شده بود و پس ناخوردند و از شب چهارشنبه  
تا روز پنجشنبه و نهم من تمام کل کشتی مثل سیل افتاد و بودیم در این مدت بقدر دوپس  
فغان چای خوردیم و راهیم طبعیت قبول نیکو و گویان می گفت دیشب و امروز و پور کسل  
چهار میل حرکت کرد و است که باد شمال در مواجهه بود و مانع از حرکت شد

روز پنجشنبه و نهم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ عصری زحمت خود را بطول کشتی رسانیدم گویان از  
دیدم مشک که از میکر که فرشته تخی بود چربی که باعث امیدواری می بود و پری می گشتی و  
که تاب آید و اگر کشتی پس بکین و پاز بار آورده بود و در این باره شدیدی خیلی داشت شش  
از دست که نشسته روز و زمره از محاذی فکر کرد و در یاست که شتم و تربت حضرت سپید شدند  
ابا عبد الله الحسین علیه السلام را بدریا و تخم خیلی اثر کرد و آنچه تهنه تعالی و قد زده آرام گرفت و از  
محاذی فرما چمن شمال و شرق حرکت کردیم تا بقدر جنوبی و جکه محل کران قریب است بر سیم  
تسبب جمعه مال محرم الحرام را در کشتی دیدیم شب جمعه شمس که در طرف و جنوب بسیار است  
خیلی باران حرکت میداد که باعثی زیاد تر از دو میل نبود و این بار هر سیم با جمال هیچ نظر  
و جبهه قمری و لند اکتیان خیلی با قیاد حرکت میکرد و این کشتی کیاست که از کشتی ساز  
خانه انگلیس در آمد است و مقادیر و چرخ از لیره و بنگلیسی تمام شده است

۱۲۹۳

۱۰۳۲

روز جمعه غره محرم الحرام ۱۲۹۳ ساعت از دست که نشسته بر انسانی اعراب قلا و زور  
و جوار و ندیم که عیان و قیج میگردید که در ساحل شرقی دریای احمد عرض مینت  
درجه و بیست و شش دقیقه شمال و در طول سی و شش درجه و سی و نهم دقیقه شرقی گری بیج

در کشتی

واقع شد است و در تحت حکم خدیو مصر است و عسکر و توپا اینجا همیشه است و قریب سیصد  
 رعیت دارد و سالهای سابق که ناخوشی در حجاج بود هر که از کسل میگذاشت بیت و دیگر روز  
 چپا و کارادر کران تین نکاد میدشد سال حیا تا سپهر روز نکاد میدزد و از هر چهر  
 یکریال خزانده که پنجاه و دو شاهی ایرانست میگیرند و گریه قایق ایاب و ذهاب خورد و خوراک  
 همه با حاجی است و قحطی که ساحل رسیدیم شش واپور دیگر بود که دو واپور بعد از ورود و ما  
 روز حرکت کرد که از کران تین خلاص شد و بدو دغ غن را چنان سخت گرفته اند که  
 از ابل واپور ما کسی خارج نرود و از خارج اینجا کسی نیاید حتی پول بسته می حجاج بخبرند از پول  
 احتیاط دارند که و باقی بخمال در جیم فروش در مال حلول کرده است نایب قسود  
 در جده میخفت اسامی تحقیق مکید و چهل و پنجاه نفر در عرفات بودند و از ابل جاوه و بحر  
 مغربی که کثیف ترین مخلوق در خوراک و لباس پسندگان ندارم که بخت هشت نفر مرد  
 در این صورت که چنین بی عیب پاک باشد کران تین گذشتن از خد غفلت نمودن مسلمانان  
 آنرا کردند باعث غضب پروردگار خواهد شد و اگر اعیاناً بمصر بروند باز حتماً مایه  
 دارد و پس از آنکه با واپور با سپلا میخوان پروت یا اناطولی خواهند رفت و دیگر کران تین  
 لازم دارد و پنجاه پول و اجرائی خضول حاصلی داشت اگر چه برای من سباب راحت شد  
 که از خستگی و کسالت دریا در این توقف شد ولی برای مسلمانان بایز رحمت است و جمعی که خبر  
 نداشتند و آذ و آتقد بر نه داشته بود و مدخلی بعیرت که را نند

دور شدند و قیوم محترم احرام <sup>۱۱۳</sup> صبحی درین الطوفین به اجلی سر بود و در جبهه برین میت را  
 از پنجه و قمر و دیگر در جبهه برین میت در جایتها که بخت در جاده اعتدال با من تراست و  
 میان واپور ما شخصی است احمد نام از ابل بلی کشید که از توابع از میر است و ما در بی هم سوار  
 رفتی است مجنون شده است و متصل شیطان شیطان میکود و من بخت خدا لشطان و  
 من دون الله قد خیر خیر انما بیانا و از عرفات بعد شدت کرده در شربن طفل کت

میریزد و میزند فاده ندارد من و هم قسم دیدم و ختمای خود را پا دو پا دو کرد و در دست داشت و مادرش در پنهان

روزی که شنبه بود قهرم الحرام کشیده صبحی که بیانی دولت روس را که در برابر ما فضا صندلی رحل  
فرع بود و داشت کرد و مذکران تین فضا شد و دو مدش ساعت نبوب مانع و داشت  
خوادم و خبر برسانید برمان چمن که هم آواز شاد و خوشی افتاد است چه و دایره  
از تین وار و شد و امر و ز برای کران تین مانورس و تین خلی حسرتی کرد و در ساعتی عربی  
سیاه و از میان قایق سبیه و میکرو اگر کجای بکران تین نایند بیت و میکرو و دیگر و دیگر و اینجا  
ماندگیان اول ناخوش است بیج زبان شکی و عربی نید کمپستان تانی را با اصل شتاب  
خرآورد که باید یکی بکران تین یکی بروید گفتند خودم و حرم محالست که از گشتی بیرون یایم  
چند نفری برای خدمت باشند برای حفظ اصول باقی بروند مضایقه ندارد کمپستان تانی را بکراه  
نگین کرد و اگر در کمپستان تان و داخل است ملاقات هر آب بهتر از این اصحاب عربی  
و کسی نید مذکران تین بکران تین حضرت سلطانیت یا حضرت نید و مدرست یا که تیر  
فرمانت است و تیر اذیت نیدگان خدا از چه جهات اگر عرفات ناخوشی طاعون و باور  
این نیدگان ضعیف و مقابل تعدیر خدا و لطیف چه در هر تیر نید بشکرا نه آنکه نذر ما کند و خدا  
بدهند و قربانها کند و جشنها بگیرد که آنکه نیدر یکصد چهل و پنجاه نفر حاج و نفع نند و  
و حاج بسلاستی بر گشته است عرض او بدکان خدا را در صحای بی آب و سلف نگاه میدارند و بیت  
کران تین نیز و شدند و پول میکرو اگر اچانا اراش هیچ کسی ناخوشی داشت آنجب میر و باز  
ایام کران تین بجه بدیت و در این چند روز ملک الموت باید از محل معمول است تا این بدکان  
ند ابلاست بر او را بجهت کند اگر خدا نکرده و در که مظهر مدینه منوره ناخوشی میشد که ایام که  
بر زبان بی آرد و بی بایت ریز کران تین بگوئی او را پشت و تنو بدهند تا بر زبان چو بگوئی  
ثانی بار میکران تین مرا خنده داشته ثانیاً مذکران تین میگوید باید ثانیاً بی بایت

۳ یاد بر سر نگاه خواهند داشت

۴ یاد بر سر نگاه خواهند داشت

۲ آخری

۵ یاد بر سر نگاه خواهند داشت

الفقه

کران تین



بکران تین باید کپتان ثانی گفتیم اگر در کران تین صد و در کشتی باز پیرون خواهم گذاشت و جرات  
 نذارید که بطور بی احترامی حرکت بکنید صیغ خودت بهم بدان بزنس کران تین هم اعلام کن قدری  
 سر بجانید بقول فرزند شاعره *دعقلب دایسا لکن دایس سئند* و از عیبت خبری  
 برای خدمت باشند و باقی را از تین میدیم کپتان که حریف را دید و حرف را شنید خفرا  
 شد و آنها رفتند شما باندیم و خیال تو بپا و دقتیم خبری که بالای سطح بگوش فمحقق شد که بجهت  
 کپتان ثانی کرد و دست و خاسته است سطح کشتی را بشوید و طبعی داشته بعل نیاید و آنطور با صراحت کرد  
 امروز بکران تین نزد بیت و یکروز دیگر باید جانیم و جمعی از اهل کشتی پول داد و بود و نذر و  
 و باقی ماند و عیالت کشتی و در فرستادی که از نارنج کشتی آمد دست که و پا و طاعون کشتی  
 ملاحظه نماید هیچ درین روز و در حریفی نبود استند مرد که کپتان ثانی بکشتی رفت و بر کشت این  
 در آورد و کاغذی هم فایم مقام جن محافظ قلعه و جبه نوشته بود آن کاغذ را هم بجهت کپتان دادیم  
 گفت فایم مقام درختی اختیار دارد این کار را بر من کران تین است و فرستاد و این کاغذ  
 بجا حلیت ما هم که فایم نداشتیم خبر تسم با در ثانی معلوم شد تعلق نیا و شده است و شجاعت  
 آن کاغذ مقام محافظ و جبه سردا قربان و در فرستاد که بپا و آمده بود و نذر انعامی دادیم  
 محافظ برساند عصری که گرجی مایه گیر یار در دیابو یکی از آنخا را قراول خواست و سوار گردید  
 کاغذ فایم مقام حسن را برای محافظ قلعه و جبه بر و رسانید و این کپتان ثانی برادر حسته  
 پورست میدست بسیار مرد متقلب و خوبی است و در امطه برادرش اعشانی کپتان اول را بپا  
 خودش خیال کپتان اول را دارد و کپتان اول هم مرد قهرمانی است هیچ یک از عیبت  
 هم با واقعاتی نداشتند و کپتانهای دیگر که در پاپورهای دیگر دید و شد تمام امروز کشتی  
 بود بلکه بی حکم آنها احدی جرأت کاری نداشت

روز دوشنبه چهارم محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری بر حسب اتفاق شب گذشته دریا چنان آرام  
 که بقدر رفدیری موج نداشت ولی از جوهره از شبهای دیگر سرد تر بود که درجه قهرینیت

پهل خ در جبر پدید بود که یازده در جزو خدمت مل پانین تر آمد و بود که سه روز بخت  
 یخ بستن ماند ساعت آمد و رسته را و از گرانین خلص شد ساعت یکی شمع رو نه نویس شد  
 کیت و او و دیگر هم از گرانین در آن در کتا و ساعل بخت بود قایق که یکی که آنها را و او را و او را و او را  
 شش ساعت در آفتاب معلولان در دو ساعت در قایق است باید جز از سفر را و او را و او را و او را  
 قایق که یکی رو و تر بر و صدی قالی و قیطان و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
 و ملانی بر سر سیل مان میاورند که آید با دوازده صفت بیت الله الحکام حرام شود و هزار تریست  
 ساعت بنروب نذویکی و دو ساعت بنروب نذو که من تا شامیکردم و او را و او را و او را  
 و بالای سحر میگویم که سستی تا شامی سباب ما شمس و قمر سبحان عقل خود و دیران  
 چند ردیق است و از او چه کاری ساخته شود و هر چه نویسم باز تصور خواهد داشت و کیت  
 نیم بنروب نذو و حکیم ماتی گرانین معادن فکر گرانین شنید و بود که در کشتی من میگویم  
 آمد و بود و خیالی با آنها ضرب زد که تمام مردم را او که کشتی صحیح بر او میرد و مرین میاید  
 آمد و از او طلوع آفتاب آتیه ساعت بنروب نذو و من بدو پس تا شامیکردم که هزار نفر زن  
 بخارج بیت الله الحکام در آفتاب کر نرسد و نشاند و بود و نرسد قایق بود و از عهد و این جمع میاید  
 یقین ازین آیتها که مسلمانان میکنند سلطان جنبه داد و نه خود و ضرورت من پاشا و فریق خیریم  
 و قیاط که بکنم آنچه دیدم و دانستم با پیغمبر سلطان چه زشت و خایم گفت که گمان اول و گمان  
 که حاضر شد شاید باشند که کجی باسی را پرسیدم بر و نذا و گفت من یکم ختم ماین کار را و غنی نام  
 که کجی باسی تیرا که بگوید که سی قایق پا و ده که مردم در آفتاب معلول شده و آخرش تنوید  
 بعد از انقضای ایام حاج قایق بابو یس بر یکدهم سال صد و چهل و پنجاه و عفات آدم چهل  
 نفر مرد است اگر خدا نکرده و یا میتد شام بر سپهر مردم چه بلای آورد و یکم ماتی و معاون  
 بر خوبسته رفتن هیچ راضی بلافات شام را و تو بنود که این کلمات فاصواب را بشنود  
 سعی از تفصیل گرانین گفت شده و در سوئی امر و منی کرد که کسی طاعت میکند برای او

۳ اقدی

۲ العیاذ بالله

بسم

خداستیم تا بکند نهاده و بنویسیم بطوری تماشایی کردند که آن حالت تحمل حیرت بود که الیعاذ بالله کسی نمی  
گفت یا درین رسول صلی الله علیه و آله و سیدم کسی بدعتی نگذاشته است یا نیست که در مذمت و  
خود مسلمانان آنطور محکم میشد و تقدیر آن تین کیفت خط و چین چنان بود و بجای او هر سپاسی  
برای پیرن کباب میبرد و در آن تین یا حساب برای ما نمیکنند تا بکند نهاده برای عیالات بکند  
در آن اپوری که بعد از ما بحد و در آن تین داخل شده بود گفتند که آنجا روضه خندان  
تا ستم خوبی است که هم گوی جز بداد و پاد و رند که در این ایام عاشورا فیضی برده و به ششم اهل کربلا  
کردند که اهل اپور را را بکران تین بر داند ما پاک سپتیم و آنها ما پاک اگر چنین کار شود و بگوید  
زیاد و تر اینجا کث کنیم از این آب که ششم که بهانه بدست حضرات متقیه بیکدیگر و بکران تین  
معنی پاک و ناپاک معلوم نشد و اشعار و جیه از این قرار است

دور و جبهه شد در آن	بر ساحل و جبهه در آن	ادویه و اول محرم	و اپور و جبهه شد
آنجا باشد که خاق	کراست قضای آن	خطی آید ترک و یکیت	در منزل سرد و تنگ و یک
نامد سپهر و درین	معلوم بحث حاصل آن	جز آنکه زلف چینه کینه	بیجا حد و تین کینه
قرصی که بای او فروخت	در و جبهه و ربه و فروخت	بیشتر شمس در آن تین	خافل ز جلا و تین
جز گفت خود و ربه	شرم و لب از خدا	او راست کان که تا و ربه	کرد و لب قضای محرم
تا و لبیت کرد آن	آن حق از صبح برین	دو و کی از قضای	انستیلای شاکر
و نیم قضای محکم	حسب که نود و دو	ما قوم عجب ضعیف عالم	معوق قضای و جلا
ما را نبود که بکشد	کراست چنین امور آنجا	کرمانجیه قضای حق	ما را بکند لطف مسر
القصه ای که کران	و از عجب حشر آن	کتاب ز کس فراموش	از ترس که تا و بکشد
کویند باز بوی که	از مرده و نصف آن	از که از من چو کنی	باید که زبان خود و بکشد
کاین لفظ بود و بکشد	براست لفظ که بکشد	یار می پسندید چنین	بر خانه تنه و تنه
اسلامی اگر چنین	ما قوم بهر پسند	اسلام عجب ضعیف گشته	چون و بکشد

مشکل که دوار و کپڑا	یا بن جاد و تدرک را	این قوم که غزاله بر پیش	کرد خنک لای او را
ما بر زمین حراقد است	حق از زمین که چه کاست	ما را ز سپید خالی کن	و ابرو تو شست بر لب
کشتی بریل قتل در	ما را کیمی چسبیل است	یا رب کجاست یثا	کس را بیکند نرس
یا رب بجای طبعی خطا	کا و صاف نو و قوس	بفرست بلای نامکس	بر قوم و حاجا چنگد
تا بر صرست پناه آرد	صد تو به از آن کما و	پوید جسم از ره آبا	کو نید بهمه مجذوب
اندانه رحمان	در خانه خود نیا مان	تا خود تو دستگیر کرد	شال بجان و پیکر

روزی شنبه خیم محرم الحرام شنبه مطابق اول فردای شنبه سی و یکمین صبی قایم مقام و جود  
افندی محافظه و زبانی و حکیم باشی و غیره بدین آن بودند قایم مقام خلی خند رخا می کردن  
مقتدرم کثرت پرا بیدار که در کشتی کی میاید کی میرود گفت ناظر کران تین ما را هم نمی گذارد که  
کشتی بیایم از کشتی اولی یا شویم التماس خود و ارم که قصور ما را عفو کند اگر کاغه قایم مقام  
بانی رسید بختی متضرر شدیم و اگر میباشیم وقت و روز و سر کار تو پی انداختیم التماس ارم  
که بجنسرت خدیوار ما شکست کند و میگفت در شش روز حاجی که اینجا آید اوست سی نفر روزه است  
آنهم از اهل معارجه بود هیچ سال چنین بی بود اوست و بای شکرات و بعد از ساعتی متضرر  
و در حرکت کشتی چند و تیر تو پ انداخت و غلظت کران تین هم ملامت وار و تند پنج ساعت  
از روزه گذشته و ابرو از ساعلی و چند غیره عافیت حرکت کرد و وقت رفتن حاجی عباس آقا  
کشم در این ملاک ششانی هیچ وجه از کسان با مطالبه و جی که خلاف حساب باشد نگردد و اینجا  
هم اگر چیزی باشد معین کن محافظه و جی که محافظه آن بود و بیکت کسان تا بنزد و ارمعاف که اویم  
بعد که غلظت آمد معلوم شد که از آنحضرت ما هم مثل سایر حاج پول گرفته اند حاجی عباس آقا  
بجکی رفت محافظه خلی غریب و بسته بود و ما و ابغلا فی خلاف کعبه باشند خود و میان عین  
ز قهر و معلوم مکنند و آنحضرت را تم خیز مکنند در این چن صدای تیر اول و ابرو بر بنات حاجی عباس  
آقای افندی را مباحثت کرد و از محافظه خبری نشد خلاصه از محافظه جبال سمت شرقی و جود

پرسیدم کنت جبال حیاست که اعراب بدوی کشی و لوند میکند در میان اغراب آدم است  
که چهار روزنه خدای خور و نه آب میوشد و از میوه گنج اینجا چسپا و روز و راه است می آید و از  
خدای خور و دایان اعراب با اعراب بیغ عدوت دارند و امر و زماهی کوچکی عربی میسند که در  
قرمز داشت و خاهاهی کبود و سیر و نه نشان قطار داشت و دشت باهی هم میقتار تیغ بود و خیلی  
خوشگل و خوش نیت بود و میوه گنج را میخ که پسر در خار تها می کارند که در ساحل دریا و در پاشان  
مغرب و جاست و حرکت کشی از وجه بطرف کویس چند سلی بغرب حرکت کرد پس از آنکه از ساحل  
دور شد تا سویس حرکت او با پاشان مغرب است و امر و از فضل خداوند مهربان بهیا آرد و  
حرکت واپو و راحت است

روز چهارشنبه ششم محرم الحرام ۱۰۹۳ هجری قمری فیاض خداوند در روز پنجشنبه اول ماه  
دریا چنان سالم است که آب در کاهکت نذر و صبحی در بین الظلوعین یک پاور در دریا یعنی در  
سویس دیدم که یک نفر از نکلس بدین می کشند و در اغلب معمر و جالایسم تغراف وصل شد است  
چند پاور بار چسب بطرف مبانی میرفت و بخیج که رسیدم در دریا مرغ ناسی خوار تچه قرب حبل  
پیدا بود و در بعضی جاعرض خلیج تقریباً ده میل است و آن سپرد و یار که ذکر شیطان و اردو  
کشتی را بغداز آورد و متصل و در و شیطان و اردو مادرش در افغان و شصت و هفتاد و بیست  
مانده حرکت کشتی شمال واقعی بود

روز پنجم چشم محرم الحرام ۱۲۶۳ از شب چشمنه زبورش ساعت و نیم گذشته و پاور و ریس که کاوه  
سویس ایستاد قیتره در می پشت ساعت از ساحل قبه تا پیونش آمد و از مردار هیچی جان و و نمزدنیان  
گرفته بود که هیچ خیال پیدا نبود و ویش یک نفر از اهل ناطولی حاجی حسن نام که از مدینه تانگ  
ناخوش بود و ویشتا سال زیاد تر داشت وفات یافت صبحی از گران قین یک نفر آمد که واری می  
آن مرده را یافت و رفت اطبای کوشه آمد و یکی از آنها که حکیم پاشا است مخلص افندی است  
یکهفت چخال در طهران بسمره و حیدر افندی بود تفصیل را با و حالی کرد و مقصدین که کلاه

ناخوشی بای سر نیست اذن او که گشتی برود و عسکری زدن نمی سوار قایق شد و فریادی  
در میان دریای سیر کرد و در میان آرام بود که خاک را که پست با آلوده با دو تاجیان سوس که  
گمانی فزانه ساخته اند گشتی عجیبی یافتی است عرض بالایی است فرغ و عرض فدا کرد  
دریاست تیر بجا نازد و فرغ بود که سبائی سنگام طینان بیابان نخل شوند و قوت  
غروب ایستای وکیل دولت ایران سوس آوهای مارا دیده طبع شده بود که با ملک  
آسمان بر او برآید

روز جمعه ششم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری لنگر کاوشی محروم را دیدم که دو اویل ذی القعدة الحرام  
برخی روز بد و عسکری بود و روز است که بر کشت است و امر و بهمان طغری از رحمت اجازه  
نفران کوی و کنل بودیم که کشتی را اجازه حرکت بدهند تا وکیل کوسه یون اجازه بدهند  
پنج ساعت انیم از دست کشیده بود کشتی بیکینه و وقار حرکت کرد چهار ساعت و سه ربع بغروب  
مانده داخل کنل یونس بند چهار ساعت و کنل بودیم که کیت اپو را ز پشت معبد بدنا صلیح  
ش فرج و اپو را ز او گذشت و اپو کپانی بخلیس بود و کشتی و قمر اخلاص امتیاز داشت و دوستا  
بغروب بان دستشایون گیرین که ما یونس باز و وکیل است اپو را دکنل لنگر انداخت کشتی  
میان کنل ماندم یک ساعت بغروب مانده و اپو دیگر بخلیس آمد که کشتی کنل بزرگ بود که بسیار  
مرفت مثل عروسی آر است بد و امر از این دو اپو که بنظر رسید بر دو خلی خوب و بد و دست  
بغروب مانده باز کشتی دیگر بخلیس آمد که کشتی کنل بزرگ بود و اپو را ز او گذشت  
مرا لی شده بود که دو اپو را پای دیگر نبود و فو سیل این کنل و او ایل ذی القعدة الحرام  
که بر یونس آمدیم مذکور شده است و مذکور شده که در همان ذی القعدة که دست خدیو و معتمد  
یکصد و هفتاد و شش هزار و سیصد و هشتاد و یک نفر کنل داشت و کشتی بخلیس پاریان و لنگر بخلیس  
میت کرد و تومان ایران میشد و خجسته است و این کنل بجا و صد هزار و سیصد و هشتاد و یک نفر  
که گمانی از آنست باز ند و یکصد و هفتاد و شش هزار و سیصد و هشتاد و یک نفر بخلیس پاریان و لنگر

۱۲۹۳  
بسم الله الرحمن الرحيم

۲ صبح پیم دادم

فکر امروز اچاره میبند

معتبر حضرت خدیو و باسلام

نور محمد اعجاز میرم

وارجده نایب

اہل حاکم کہنہ شہادت

حواہم کرد

2

حق گفته است که در این خصوص کنگو دارند و پرتیک و لت انگلیس تقاضا کرده که این پول را بابت  
و تصاحب کند چرا که از طرف شمال افغانستان و دولت روس بهندوستان که معدن دولت  
و مرکز تجارت است نزدیک شد است و از راه کابل هم نمایان روس که عبور می کنند اگر کابل را  
تصاحب کند در وقت ضرورت حق مانع نخواهد داشت که نمایان روس از کابل بطرف هندوستان  
نروند و در جبهه جایی کابل عدد بهشتا و پنج میل طول بر اعلاستی گذاشته اند و میریل را هم بدو تقسیم  
کرده اند که او را هم نوشته اند که اگر در جایی عیب بکند معلوم شود در کلام میل و کلام عدالت  
میل قراول خانه هم دارد که برای مخزانات که خانه و آب و دی دار و انجمن کمال صنعت را در این  
خندق بجا برد و انداخته و مصره این کار تمام کرده بود و در آنجا بده بر نیامده بودند  
ن ۱۲۷۰

روز شنبه نهم محرم الحرام ۱۲۱۳ هجری قمری ساعت یک ساعت یک ربع از دوشه گذشته آفتاب طلوع  
کرده و دو ساعت یک ربع گذشته بود که داپور و دیگر انگلیس از کپانی آفریقا تا آل از پرت سید آمد  
که میویس میرفت از پهلوی داپور را گذاشت و بر روی داسباب و عطشان داپورهای دیر و زمی  
حکم داپور را داشت که آن آن نزل داریم پنج قایق داشت که آن قایق با کمال قیاس خوشی را داشته  
ساعت دهم از دوشه گذشته داپور را حرکت کرد و از آریسیا سون کین تا همیلید دیگر کین  
گفت آب دریا زنده و قه و بخیر و بزرگی شده است چنانچه اگر کین دویل دیگر در میان بخیر و از زمین  
علامت گذاشته اند که داپور را از میان آن علامتها بگذراند و در میت و پنج میلی میوین را سه فرسنگ  
بالای او در میان کابل گذاشته اند که شهباز و شون میخند از قریب اطراف دیگر در میان بخیر و علامت نیست  
عن بخیر و در این چند سال که آب بصحرای قاقاد و بغداد شش هفت قلیج است که از اغلب جا داپور حرکت  
میکند و پس از آنکه از بخیر و اول قلیج قزاقی است که باز علامت گذاشته اند که داخل کابل نمی شود  
و در دو طرف این کابل فی و کز بسیار رودین است و غریب تمام آن اطراف را خواهد گرفت و طول کابل  
که در میان بخیر و قزاقی است که در این بخیر و آب که بصحرای قاقاد است پست بلند بسیار در آنجا

۱۲۱۳  
محرم الحرام  
نهم

۲ تا ۴ چهارم و پنجم

بسیار است و طول این بخیره تا آید شش میل است چون عمق این بخیره کم است سبب باد میان  
 کسل غامت که هست تا ندویم که آید و عمارت خوبی خدیو معتمد میل با پتاساخته است  
 بسیار راه واقع شده و از نزدیکی همیله حرکت واپور با چمن شمال شرق و شرق است تا داخل  
 سیم شود پس از دو میل راه که طی شد باز به سمت شمال حرکت میکند و عرض این کسل تا شش میل  
 بعد چهل متر است و در اول کسل بعد چهل و یک است که پرت سید چهل و یک است باز دو است پس از آن  
 کشا و تر شود و بعضی طرف پیران پستک چمن کرده اند که خراب نشود و چواری بر گیت هم در نظر  
 میارند و بعد از دو پشه نزع هم از کسل برگردد و است که همیشه یک میخند و است این کسل علی نظام  
 چنان رگیت نرم است و آفتاب که جنوب کرد و مسافت سی میل پورت سید و کستی تنگ  
 انداخت و اقامت نمود که شب از کسل نایم و همیله اگر چه در کسل است ولی از راهی که  
 بخیره ثانی برای چو رنیا ن یقین کرده اند و در راه است که باید باز در ورق و قایق تا به سید رفت

روز یکشنبه هم محرم الحرام ۱۲۹۲ که روز عاشورا است صبح زیارت عاشورا را خواندم و در  
 اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِاَیِّکَ بِیْ هَذا الْیَوْمِ وَبِیْ هَذا الْاَیَّامِ وَبِیْ هَذا الْاَیَّامِ وَبِیْ هَذا الْاَیَّامِ  
 میهنه و کسل و واپور را شاد کردیم که خداوند ما را از بندگان آستان بل از کسان عجب  
 شورش بر تبه بخود آل محمد محبوب داشته و در زیر لواهی ایان محسوس کند چه حسد لوی خویش علی  
 سپرده بود چه من بر آن بزرگ مبارک را اندم و یک ساعت از دست کشد واپور  
 راه افتاد و بعد از پنج شش میل حرکت کرد و بدو که ننگر انداخت بعد از دو ساعت جانی که با  
 توقف بگذشت و ناکستی فراوانی که شد و واپور بسیار بزرگی بود که طریقت است و پس از  
 آن کستی راه افتاد و پنج ساعت نیم از دست گذشت و یکی از آتشا سیرین با که با پورت سید  
 میل است و دو کشتی بکلیس ننگر انداخت و یکی که در جلو بود و واپور بزرگی بود و بنام صله قلی شیت  
 سیر و واپور بزرگ تری بود که واپور ماول در نزد حاکم در ورق را داشت که در جلوتر



نظام هندوستان بطرف پشاور میروند و پاور بود که در میان دریای استاد و بود و مدخلی  
 وَكَانَ الْمَشَارِقُ فِي الْقَبْرِ كَالْأَعْلَامِ در حق او صادق بود و در این مدت آنچه او پدید آورد  
 تمام بدن آنها را با رنگ سپید رنگت کرد و اندواین پاور بزرگ تمام سفید بود و این تجربه است  
 برای هندوستان است که رنگ سفید را در حق می کنند و نگاه می دارند و مثل حرف که خداوند  
 عالمیان رنگت او را سفید کرد و است که دوام بخند که رنگت سپید شد برنی که در شکست  
 در یکا و آب میشد و کف می شد و در دهنال او و عدد و پور کو چاکت عوض گری بست بود و در یک  
 او و پور کو چاکت بود و الله در مسافت امر و در طرف دیار آن طرف کسل آید بصری می شود و ثانی  
 که تا می آید استاد و در این مرداب غمهای سفید بزرگ می آید و در آنک زیاد و تر بود و در این آب  
 راه می فرستند بطور گری مرداب سفید شده بود و کف می شد چون فاصله داشت من دست نستم  
 و طول آب مرداب بقدر دود و زردیل میشد در پستای سون کین و میل پرت سید است تمام  
 و بقدر یکد میل چلی است که آب مرداب و در است زمین سفید است باز پرت سید مرداب است  
 و بقدر پنج میل پرت سید مان در این مرداب قایق می آید و بود که بار سینه میگردند که یا از بس  
 آورد و باشند آدم زبان نمی بود که از او پست اعلام شود و میان این مرداب کسل جان گیران  
 بقدر بیست سی فرسخ فاصله است و در این کسل هم در بعضی قاطعه قطعه آب بقدر اعداد است و هم از  
 گرفته و از پورت سید تا سون درین بسیار راه یاز و مکان است پس سون است اگر کسل سید  
 اغلب جاذب زمین بسیار راه را که خاک کسل نخستند پامین او را نک چن کرد و اندک خاک نیز  
 منع ذلک باز اغلب جاذب شده خاک ریخته است که از پست سون چن که شب بخیل سیر است که در  
 و مشغول تعمیر بودند الله چار ساعت بغروب مانده و در و لنگه کا و پورت سید شدیم و سون  
 چو آنچه کپا فی نمایان شد این آفتاب را در کپان ثانی است که در کشتی او را نمی بود و هر خدا را بدو  
 خوشتر برادرش بخلاف است که از اجتهت بدو را نشان دادیم که قرار ما این شد از از پورت سید  
 با مسکنه برساند و از آنجا با سلا مبول برساند خدا را این شد که او را حاضریت او را

صبا

در این صبح

شش روز دیگر میآید و شش روز دیگر با سجدتیه و از آنجا با سلاسل برود و دوازده روز  
میگذرانند و در یکی حاضر است و در او پشوت و دو و پس شش روز و نشاء الله جل  
میرود و شمار میرساند که روز چهارم و پنجم و آدی و او را سلاسل میدهد که در آن میان  
قسم خود که در آن بین از پشوت برداشته اند قسم اگر در آن بین باشد و اگر نه را و او را سلاسل  
و این سفر خیلی گرانمای باشد و از آنست که در تقیض با او را سلاسل بکسانی خواهم گفت بعد از آنکه نماز کرده و  
ز قس این را بگویند و در آن سفر چنانکه غفلت آمد و ماندن شش روز تا او برسد و آنکه سلاسل را بکشد  
و آن کشتی باین کشتی آمدیم کشتی اچنان بهم وصل کرد و بودند که مردم ازین کشتی بآن کشتی گذارند  
میرفتند و اصلح قمره این کشتی از آن کشتی بهتر است و از صلح این کشتی زیاد تر است و قمره  
هر روز سفر دارد که در آن سفر روی هم مثل کوهند و اینست که بارهای او و جهای را در آن سفر بلای  
جاء او انداخته و در آن تقیض کند که سلامت نشاء الله با سلاسل برسم و پشوت میدهد  
که اسخه زید را بجهت احدثان کین شحت او و است و رفته رفته آبادی از مصر را که گذشت و پشوت  
دولت بکستان بکلی آنجا هستند عرض پشوت میدهد یک درجه و شانزده و پشوت و طول شش  
پشوت میدهد و دو درجه و پشوت میدهد و پشوت میدهد

روز دوشنبه یازدهم محرم الحرام ۱۲۹۳ تب و دوشنبه نوزدهم ساعت از شب گذشته و او را  
نیکو که با سم ولایت بان گری موسوم است از پشوت میدهد راه افتاد و روز دوشنبه و ساعت  
از دوشنبه ساعت گذشته دارد و نیکو که یاد شدیم که کشتی بکرا گذشت و از پشوت میدهد و پشوت  
می بخیر میل است و حرکت کشتی بشرق بود و یافه بندر کاویت المقدس است بندر کشتی پشوت  
بالای تپه واقع شده است و در آن راه اطلاع یا نا بالقصر صبا کرد و است و از کشتی را در  
بتاشای یافه رفت اچنان بکلی تمام مقام دم اسکل با نظام آید و بود و در مراجعت با او پشوت  
کرد و او را پشوت را در آنجای ترک است و کین قوسول دولت ایران در یافه احمد قندی است و در  
خلیل محمدادی قندی است که میرزا مادی سیرانی پیر حاجی محمد علی جابری است که از

میشد

مقام

طرف مادر از سادات فغانی است و تا حاکم شیر و خورشید را دید بود گنجی آمد و در قدس بسیار خوش  
 حرکت کرد و وزیران گنجی عربی و ترکی میزدند باری در مقام مرید میگفت بودم تا مصر بیایم و نیام  
 و کج بچسان سخن میگویم حالا باید بگویم تا ایام و نیایش و کج بچسان سخن میگویم و هیچ خیال  
 آنکه این بنود است و بود که از پورت بعد با سکنه بر روی این شتی امروز عصری میرود و گشتی  
 دیگر میگفت دیگر می آید هر قدر تصور کرد که بتوان بخیر یارت قدس خلیل و بیت المقدس رفت ممکن نیست  
 تمام از یاد فرستیم و انشاء الله تعالی در مدینه منوره میسر شد که دم که یحیایر دیگر زیارت که منظم  
 شوم و چنان میدانم که انشاء الله قبول شده باشد که آنوقت خدا زیارت بیت المقدس نصیب کند  
 و یافه با عسکان خوب اردو که با دولا آب میخند اغلب پورتقال است و پورتقال بسیار خوب  
 درشت دارد که چهار عدد و پنج عدد مقدار یکین قیریزی شود یکی را دادم کشیدند یکصد و سی و شش  
 بود که قیریز بایر است و عجب آنکه با آن بر یکی پسته دارد اگر دو تا ده شسته باشد مثل آنست که  
 هیچ نباشد و کمیوی ترش هم دارد و قونولهای دول خارجه آنجا است و در نزدیکی یافه باید از پاستا  
 یمان افضل شود و آشمار و علامت پشکهای اتی در میان دریا است و معلوم میشود که قدیم آشمار  
 شهرت آنجا بود است زرقه زرقه از زیادتی آب دریا خراب شده است و در این روز باطله حوض  
 طولون را که دریا فاست و ایای دولت عثمانی بفراشه با فروخته اند و در میان او جامع عتیق بود  
 اگر چه خراب است و ابراهیم پاشا آن قلعه و آن جامع را قند و جبهه خایه کرده بود و دست فرا نشینا  
 دادند که جامع را خراب کنند مسلمانان آه و ناله داشتند یقین است که اعلیحضرت سلطان جزیه  
 که در میان قلعه احمد بن طولون که هزار سال فرو تراست که بنای آن قلعه شد چنین جامع عتیق باشد  
 و عصری در میان واپور و عبدالرحمن فندی که از اولاد خالد بن لید است و قاضی یافه است  
 بدین آمده بود و شاه مراد با کمال با سوادیت و حسن گفتن میبرد و در قدس شریف است  
 تجیه مودیت قضاوت بیافه آمد دست عرض یافته منی و در دو و چهار دستیه و طول  
 از گری پنج و چهار در دو و چهل و شش دقیقه است



و در منی تبریز مذہب عیسوی است جمعی تیرمان سپکندریک قنول دولت علیا ایران میرالین  
 بیک پاپو را مد خدا آورد که اسکندر یک نم داشت از آنجه تا وزن خواست که در سوارسی دریا اودا  
 معاف بنماید قایق حاضر کرد و جنگی فرستیم اسکندر یکت در اسکند بود پیش در و میکرد و بنه بود  
 اسکند تعظیم نظامی کرد و بتوفیق فانه زخم از آنجا سوار کاس که شد اطراف شهر را تماشا کرد و دم  
 طرف او شام یک صحرای وسیعی اودیدیم که درخت مثل صنوبر بود که تخم او را پیش میکوبید آن  
 درخت از جن صنوبر است که کج باشد فادنی که دارد تخم او بزرگ است مثل پسته بود میند  
 و میوزند که خیلی چربی دارد و کاهای ایران خشک است و بخت فتنس مغرب پسته است  
 که فز معدوث است ولی عربان االی مصر و شام اینخت که از جنس کاج است و در اصل صندریه  
 و از اثر اودون کرفتیک که در بن الفتنی می کوبند البته هزار از بن جنس کاج دارد و هر یک قد و کیت  
 انداز و خیلی جایی باصنای بود و در باغات درخت پام شکوفه کرد و با درختانی نارنج و لیمو که در  
 یک باغ بود و خیلی جلوه داشتند و از آنجا برشته در کنار اسکند کال حکیت رئیس همان کیت قایق حاضر  
 کرده بود که مرا سوار کرد و بر پاپو بر سپانم نمود که محمدی پاشا و الی شام که کاج  
 در پرتو است و در پستاد و بود و اولاد محمدی پاشا هیچ احوالی نپرسید و خوش نیامد  
 او از والی جبار قلی الدین پاشا زیاده تر نبود که در استقبال و مشایعت چطور احترام گرفت و مانید  
 قایق که علم حال و پستاره رازده بود و ملازم بود که علم شیرو خورشید را هم در طرف دیگر  
 با احترام بزرگوار آنجه خدا آورد و دم که قایق خودمان حاضر است بخت شام را ضعیفیم بقایق  
 خود سوار شده پاپو را دیدیم شام الی تنیه قایق خوش شد تر ران بدیم و پاپو را قبل از بن رسید  
 آنجا پارو چیا ایستاد و در قایق پاپو را بلند کرد و ند که تعظیم قایق است خوشتر نشیند  
 منم جواب اده پاپو را دم تر جان قنول خانجی هستان کرد که برای اتفاقا شد که قایق  
 خیفتم نکرد و کشتم اگر محمدی پاشا بقاعده حرکت میکرد یا پاپو میامد یا بتوفیق فانه میامد البته قایق  
 او را بشبول میکردم حال آنجه حق نداشت که من بجه بقیایق از او هستان حاصل کنم لکن فتنه

فیه بیتی در ذکر حضرت  
طاهر آل محمد

تب چهارشنبه یک ساعت و بیست دقیقه از شب گذشته و پور بطرف جزیره قبرستان با پنج  
 دانه کلاه روانه شد و دریا قد روی انقلاب داشت هوا آبر بود و غرض وقت دست قرص بخار و در وقت  
 روز چهارشنبه نیز در هم قمر الحرام ۱۲۹۳ یک ساعت از دوازده ساعت گذشته و پور وار و ملکر کاد  
 لادنگ شد که ترکما نو زکلی گویند که در زمین سطح واقعه و از نو زکلی کلم فری و کاهوی خوب پیرلی  
 ممتاز کجی آوردند نو زکلی بعد چهار پنج هزار حریت دارد و خواستیم تا شای شهر و هم بحمد انقلاب  
 در یکایان باقی نقرن را اجازه نداده و باران هم میاد و نیم ساعت بعد و بن و پور و حرکت  
 و قمر پس بر وزن قند اول جزیره ایت و اسلام که در زمان حکومت معویه بن ابی سفیان  
 در سده هجری منقوش شد و اسطوخارین جزیره از مشرق تا بل و مغرب تا بل جنوب است و در  
 و مغرب میتوان گفت اگر یکبار از یک کتا و یک کسده چهل میل است فتهای عرض دارد که یک  
 که در طرف شمال است یک کتا که در جنوب است پناه و دو میل است و کسر عرض او که در طرف  
 اندری است چهار میل است و در قد رقه عرض تر شود و این بین سلاکه در طرف شمال و مشرق جزیره  
 تقریباً سی میل شود که از یک کتا و یک کتا است که در طرف جنوب واقعت و صاحب قلم  
 یکبار قمرس جزیره عظیمه لایروم بها نوبت ام حرام بنت ملحان و ام حرام خالان  
 ملک و در عجب و در الفضا است و در کامل الایرج ابن شیری گوید و سه نمان و غیر  
 کان فخر قمرس علی بد معا و بن و قیل سه قنع و غیر بن و قیل سه ملاک و  
 و کما عراها معا و بنه عراعه جماعه من الفضا بدیهیم انود و وعنا دة من الفضا  
 و معه و رجه ام حرام و انوال الذ ذاء و شدادس اوس و باراس اثر در حق ام حرام  
 و فی هذه العراة ماتت ام حرام بنت ملحان الاضاربه الفها انما لها اخر  
 قمرس فامدت عنهما فانث فصد بها للنبی صلی الله علیه و آله خاتمه  
 انما بی اذل من بقروا بی الفخر و در کامل الایرج فخر قمرس انصقل نشه ابق و در تمام  
 عرض لادنگ بی چهار در بنه پنجاه و شش قیه ثانی و طول وی سه و در چهل قیه شرقی که بی بی

۱۲۹۳

فیه بیتی در ذکر حضرت  
طاهر آل محمد

۲۸

فیه بیتی در ذکر حضرت  
طاهر آل محمد  
کلام  
کلام  
کلام

روز پنجشنبه و بهرم حرم محرام شب گذشته که واپور حرکت کرد ما از حرکت ایستادیم دریا طوفان  
 و انقلاب باد و باران شدید داشت که نمیتوان نوشت شب گذشته و روز پنجشنبه از موهجای  
 بایل واپور نزدیک بهر عاقل باطل شود و بجز از قشر و زار و بی در کاد باری کاری ندانستیم  
 میان شب بود و نه روان را توان شد و سی شش ساعت نوشت از کلوی پائین فته بکجه چرب بود  
 بالا آمدن چای که طبیب قبول نیکو با سوجال افاده در آن حالت کفم ای بجز سید  
 روسیابی کنی چوین تنان بکام با پی کنی ما شید خیدریم اولاد بتول  
 باشد شتر حق تاجی کنی و بهر اهل کشتی بجز صاحب کشتی بحالت مرد و افاده بود و ملا  
 یی و لا حی برچی جدا از مبروک سیاه که رویش نید و حاقش سعید و اقبال قرین و با بل  
 بهنیش با راضی باشد که فی الجمله حالت داشت و در این و شب یک روز مرا پیستاری میکرد  
 این حالت که کشتی ما با کشتی میکرفت کابی بهو میرفت و کابی بقبر ما میگرفت از زن فرنگی کشتی  
 ساز و او از شد ما از زیر و بالای او چو چو بودیم و او زیر و بوم پنطور مجبور هر روز  
 ساز میزد احتیاج شد و سالون را به تنگ می آورد در آن حالت که افاده بودیم گفتیم  
 رقبه رقبه جدی نیردیم کم شد بعد معلوم شد سنبل از صعود و نزول واپور در زیرت شدم  
 در رقبه و خودش بحالت دوم ما افاده که امروز از انقدر طول نداد و فی الحقیقه تفضل الهی  
 بود که ازین باد و باران موج طوفان خلاص شدیم از غبد رقبس ما و دوس پیصد کیل  
 مسافت است باین رحمت که قیام بودیم باز تربت جناب سید الشهدا روح من الاقدار  
 فریاد می کرد من که حالت وضو گرفتن ندانستم تربت را بمبروک سیاه و آدم کشتیم کم  
 بنید از باز در درگاه الهی توانم که مصیبت هستی و دریا را باین تبت قسم بیک آرام بگیرد و ب  
 جمعه نصف شب گذشته بود که قریب بصبح بود و انکی با و تسکین یافت و هوا صاف شد و او  
 فی البحر آدم گرفت و اسم کپان این کشتی آن تو گوئی شیش است کپان قانی است ماک است  
 میگفت بچا و نه سیال و لوم چهل پنج سالست در دریا کار میکنم و سی سالست که کامان دهم

در این حالت

ان و تو گوئی

و از صدقه و اموال و بر سرید و اموال و ملک و کسب و صنعت و عرصه شریفی می باشد و اموال و کسب و صنعت و عرصه شریفی  
بیت و شرف و کسب و صنعت و عرصه شریفی می باشد و اموال و کسب و صنعت و عرصه شریفی

و در نیمه پانزدهم مجرم الحرام <sup>ع</sup> کما عتدوا من قبله است که از دشت که شده و پاور در دلت که کار و رودس که گویند  
بقدری که دلت افندی متصرف مغزول پروت که بکومت رودس منسوب شده و در او بار  
برود و در دس و دقامت که بر پسته راحت از دشت که شده و پاور را و اما دار قرار یک گفته  
حقیقت نام رودس قراعه و انواع اچل هزار شود و رودس قلعه خونی دارد و آن پسته سلمان  
قلعه است و آنچه خارج مذمبات خارج قلعه منزل دارند و اما جزیره رودس از شمال شرق  
بجانب جنوب مغرب است و طول آن از قاعه و ن بزرگی که در طرف شمال شرق است تا یک  
که در طرف جنوب است چهل دیکت میل است و فتهای عرض آن از یک کمری بکن در طرف شمال است  
تا یک لایه و که در طرف جنوب است بیت و پنج میل است و جانی که عرض او کم است و بیت  
و سطح جزیره و سطح که گوی است که آبهای جاری دارد و رودس از زبان یونانی منسی بهشت است  
چون این جزیره و بونی آب و اقیانوس دارد و از آنجهت رودس گفته اند عرض و دس می باشد  
شش دست و شمال و طول آن بهشت یکد که در دس آن نه و و قدیم تر که گوی پنج است و در جزیره  
رودس یکی از تابیه منگانه دنیا بود که او را که کوس می گفتند که در جام جرم در باب خود و دیگر  
مسئله راست و ازین جزیره که گذشتی چه با سواحل چین شلادانا طولی نزدیک است و در جزیره  
آنا و بادوی بود و دو ساعت بغروب مان بجا می جزیره که کوس پسیدیم که ترکها است که گوی  
میکنند عجب بندر خوشگلی است چه که چهار ساعت دیم داشت و بنظر من از این جزیره و تا بهتر بود  
طول این جزیره از شمال شرق و جنوب مغرب است و دو میل و فتهای عرض آن دشت میل است  
و است آن گوی در عرض اوب شمالی و در طول آن شرقی و دقت و در جزیره که پیشتر  
حکیم دانسته معروف شده است و در نزدیکی آن در کنار قلعه چار قوی یک خطی است

1894

[illegible]

6/30

گھر



که میان او خالی شده است و شاخای قوی دارد و در میان ابالی آن خبری چون معروف است  
که او را بقره طوطا گفته است و در طرف یسار چندین جزیرهای کوچک بود یعنی کوه پار با هر  
کوچک است که بقدر کوه و دوشان پهلوان که یک قطعه زمین است که گلهای کوفته بسیار  
چو پاش و خسارت سرخان را اینجا حلف است میچرخد و بعد میرود میاید و از رود پس  
همه جا حرکت واپور در میان بوغازهای تخت که بعضی جاعرض آنها یک میل است خیلی باصفا  
و از یک طرف که گوی که گشتی آن قطعه دریا که میان زمین سلا گری و زمین سلا بود و هم است  
در قضا گفت آن کوس خیز سیدی خلیج کوس و این جزایر صغیر که وقت زدن اسکنه شیل  
کلمه نو و از نو و اسپارا و از یکی در طرف چپ بود و از طرف چپ اقیانوس تا از مغرب  
سموس که گشتیم در دوم در عرض شمالی سی و هفت درجه و شش دقیقه و در طول شرقی بیست و پنج  
الطه و نه دقیقه گریح و اقیانوس

انجیل

کتاب کجی  
بر دریا  
کتاب جرم صبر با صند

کتاب جی

روشنه ساز و هم محرم الحرام ۱۱۹۳ هجری شب شنبه دریا بسلامت بود و در قاضی سلامت  
و تکی که خلیج از میر و اهل شدم که بهای اطراف از بنو و جنگل و دوات کن در دریا خیلی باصفا بود  
میل باز میراند که قری در میان دریا ساختند و در نزدیکی قشعه هم کفر و یک است چهار  
میکر از دسته گذشته بود که بشکوه و دارد شدم کپان فرمان فرما و او که لفظا ایلا است  
با تخمین است پاست یعنی بایت یا به بند واپور را نگاه داشت و من در طحله و درین تابان  
همیگر و منچش دقیقه گذشته بود که دیدم نجار بی اختیار از دو کشتی بزرگ و اطراف او  
بطوری بالا میرود که هیچ کس از کشتیا مسمود نبود که رشحات نجار و دو نفت کشتی را از  
دکشی بظلم آمد و چنان پداشتم در دریا از لکه خیلی دشت کردم کپان کشم کیامری واقعه  
اول فی اینجا ترکی میزند دیدم رنگش روشن را باخته کپان دویم و دیدم بقدر پا خود و  
کشید که جیطور نجار از اطراف دیکت بزرگ و خود و یک بالا میاید نصف کشتی را که با میزند  
تیره و تاریک کرده بود واپورهای چالی هم دشت کرده بود و بقدر دویست زورق و

انجیل  
انجیل

نوزاد بی گشتی رسانند که تا گشتی غرق نشده مردم را بیرون بیاورند بعد معلوم کرد که یک  
 تنوره ترکید داشت و پنج نفر از گشتی صدمه خورده اند که سینه ها را شرف بوست است  
 گشتی نهبان در فریا و آمدن در پیلهای کپیان اول ایستاده بودم امید رهایی شدم که گشتی  
 انکه داشت و چسب اتفاق از فضل آتی آنجا بود یک ترکیده بدول گشتی صدمه زده در  
 گشتی بتختی گشتی رود که تبر که در شکم که سوراخ بود فی الحقیقه باور چشم زد و این گشتی  
 حرکت گشتی حیرت داشتند از دو گشتی آتیه را با صدمه صدمه فرغ یازید و دیدم بختی  
 پهلو گشتی نوشته اند و انتم که باور انقلوی رئیس است که بان باور را از اسلامبول با سکنه  
 زده بودیم با شاعر الیه پرده شیر و خورشید را در بالای گل داشت خور و سوار قایق شده اند  
 با و گفته بودند که وزیر مختاری در پاور است در قایق دین بود که سیدق در بالای گل است  
 بودید فلانی در این گشتی باشد برای وزیر مختاری و خبر آن خوشدل و پسر دار و سیدق را  
 پهلو گشتی در طرف پشت سر می کشید تعین آمد و می گفت اگر دو سال قبل بود که دیکت می کشید  
 تا کم گشتی و آنچه در گشتی است فاشید حال او یکراختختست باج ساخته اند که تبر که تمام دیکت  
 نمی رود و این آفتد برای من بالاتر از وقتد بخند بود که از ده هزار کلاه خداوند را نجات داد  
 معلوم شد که خداوند مهربان آنچه بگفتن این بنده ذیل ترجمه کرده است اگر قبل از مکرگاه این  
 واقعه بود و یک نفر سلامت و نیز سیم فی الحقیقه از غریب امور بود که اتفاق افتاد و اگر نه  
 نکرده در آن طوفان این قبرس و رودس این امر واقع میشد اینشت خاک حیضت  
 و پاور و باد طوفان و آب خیزان چه میکردیم ماست ما اندگان ما ما می یابیم که انقلوی  
 می گفت بفرستد با شاه و عیال شما اتفاقات دارد اگر آن صدمه دیکت در میان دریا واقعه بود  
 خیلی خطر داشت مگر آنی را بجا آوردم که سر سر موی من کرد و زبان و شکم های تو  
 نیار و دریای و این حادثه الحمد لله که در مکرگاه واقع شده است و گشتی عیب کرده است  
 نوزاد بجا بوزیر مختار مقرران کرده و با سلامی که دریم و بعد کپیان گشتی آمد گفت این

انقلوی سر

۲ و چند نفر که در سیکرد

آنچه در این  
 از مکرگاه  
 قول کردستان

چاپنج روز کار و ارد و پور و دیگر از کپاس نه غنای مرو با سلاسل میرو و اگر میل دار آید  
 بکنید تا و پور و کجی است کشم خدا کی که ما را بسلامت تا کنکرگاه از میر رس اند و در کنکرگاه  
 ترکید قدرت و ارد که ما را از قاتی با سلاسل با ند تا پور و کجی چ رسد دین بین مجرا قاتی ز  
 کفته بود که چنین بودی آن علم شیر و خورشید و ارد و بجان کنه من راه سام مراجعت میکنم شایسته  
 دیگر از اعیان این است سوار شد بجای آن در قاتی از آمدن و از حالت کشتی مطلع شد گفت هر که در آن  
 شیند است تعب کند و است بعد خورشید شادالی از میر و آید بن شیند و بودا با سلاسل  
 ایران او صاحب منصبها آید علی آدم مبادی آید و است در و با کجی است بقدر کجاست شیند  
 انسانیت و قاعده و آنی اندر تفاوت ارد که در پیروت محمدی آید با وجود که دانست و از و است  
 کشتی در کنکرگاه و رفت و در و چ احوال پر سپید خورشید شادالی از میر تا مطلع شد و را پور و کجی  
 کشتی تا غروب مغلی داشت محمد قاتی و نول ضلح دانست که باز دید و برویم منم قیام است  
 راضی شدم عمارت حکومتی هم آنکه است بقاین شسته رفتم دم آنکه یک فوج عسکر بود بجان و حاکم  
 ایستاده بود و دالی پاشا تا دم عمارت است بکمال کرده بقدر یکین نشسته بر شتم افسوس خورد که  
 جابای خوب از میر نظر شایسته رفتم دم هم افسوس از میل داشتیم که دو روز از میر با هم حاکم  
 مایه ای که در وقت مراجعت قاتی و دلی با پرده هال و سار و پر و شیر و خورشید حاضر  
 کرد و بیک سوار قاتی شدیم از جابا جنگی دولت عثمانی که همیشه در کنکرگاه است بیت و یک توبه است  
 و پنج نفر از صاحب منصبها و یک کبری شهر و غیره تا و پور و بسانیت آن قدری نشسته بر شتم و چاکم  
 بهیچ تغیر خبر نبردست که وزیر مختار از خبر ترکیدن مکت پور پریشان خاطر شد و احوال آید  
 حاکم سابق از میر و آید بن پر سپیدم که چندی هم صدر اعظم دولت عثمانی شده بود و گفتند چندی  
 بعد از رفتن شما از از میر مراجعت کرد و معانی هم از قوت و کفایتی دولت تاجر کرد و دو روز دیگر  
 و بهیچ گفتند و را مسموم کرده بود و ذو حکیم خود هم بر این عقیده است و اغلب از قوت و کفایت  
 داشتند و ساعت بغروب با من پور و پستی پیلا دی آید که متعلق کجانی است کجانی

مرحوم  
 مرحوم

Pila  
 ملا

اول با کرج است و طول دوازده نیکت و دینت فوت و عرض اید و دینت فوت است و در حرکت  
دوازده ساعته و دینت است نه ساعته از شب یکشنبه که شسته با نیر و الساعه دوازده حرکت

و در تاریخ این وقت گذشته ام

صبح شنبه روز شنبه	از دوازده سال یکشنبه	پار تاریخ بود با نیر	ندیر سال یکشنبه
و دو پنج دقیقه فروردین	که باز شنبه یکشنبه	از پس شش دقیقه	دیکت اید و از یکشنبه
فضل حق اکمل یکشنبه	کشتی که از کزیر پت	چون که شنبه یکشنبه	که چیت بر آب سید
والا باقی فیکر	بخاک شسته است بریم	در رسیدی که است	تافیک کرد و با نیر
قایه ساخت بود با نیر	آنا باشد درین حرکت	کبرن پذیرفت از دوازده	بنظایر یکشنبه بال

القصه تفصیل حرکت دوازده روزه است میدتا از میرانین قرار است که مرقوم شود

از روزه است میدتا از حرکت دوازده روزه است

و از یاف تا پرت و بطرف شمال است

و از بند پرت تا بند جزیره قبرس که در نقشه لا و که با کاف عربی نوشته اند حرکت دوازده  
با چرخ شمال مغرب اقصی است و که با بند لا و که با کاف عربی نوشته اند حرکت دوازده  
که بمشی حرکت است و عربان ملکه گویند و از پاتخت قبرس که کف نوشته است و در وسط جزیره است  
هشت ساعت مسافت است و در نقشه کف نوشته و از کوه سیبیه میسند و از نو که که با کاف عربی نوشته  
بطول جزیره قبرس مغرب حرکت کرده و با بند از کوه قبرس میسند که در طرف جنوبی جزیره قبرس است  
انجا که شنبه از بطول جزیره مغرب با چرخ شمال مغرب حرکت کرده و تا از محاذی جزیره که در  
جزیره قبرس مغرب است و پس از آن خط مستقیم با چرخ شمال مغرب حرکت کرده و تا بند رود  
میرسد که جزیره با هم بند رود و سمت و طول جزیره رود و پس از شمال شرقی جزیره است  
بند و طرف شمال شرقی جزیره واقع شده است و از آنجا که شنبه با چرخ شمال مغرب حرکت  
که از بند جاسا اعلیایان است و از نو که پس چند میل مغرب حرکت کرده و پس از آن با چرخ

بال

لیمان

بال

بال

بال

بال

بال

بال

بال

بال

از کجای

مکتب

مکتب

از کجای

شمال منحرف شود و در محاذی کینگی و با کاف عربی که در آخرین شلایه درازی واقعست  
که اتصال او بجاک ولایت متعینه است چندیل حرکت واپور شمال است و این کینگی که در یکی از  
پنجر شلایه ای نامطولیست آن جزیره منغور که وقت نخستین سکندریه در طرف چپ و دشل فی سرود  
و پیش کانی و کنگی باز در طرف چپ است و دماغه کیری او در محاذی جزیره فی سرود واقعست و است پس  
از آنکه واپور چندیل از آن دماغه گذشت قلیلی با من شمال و مغرب حرکت میکند و باز چندیل منغور  
حرکت کرد و از میان پنجر شلایه و پنجر توروم بابا موده که ترکها بدو هم میگوید که کینگی  
نیز از توابع ولایت متعینه است و در جنوبی نامطولی واقعست میان جزیره کوس که ترکها است کینگی  
میگویند میگذرد و بدو هم راپو با نیا نالی کار نامو پس میگویند پس از آنکه چندیل از جزیره کوس  
گذشت باز حرکت واپور شمال مغرب بود و از مغربی جزیره کوس گذشت به جزیره کوس میرسد که  
ترکها جزیره شفر میگویند چندیل هم دیگر هم دارد و از جزیره تفرنا اسلامبول همان خط است که در  
وقت رفیق اسکندر یازده پلا مبول آنجا دارد و از شمال المکر مرقوم شد است و از درون  
مجد جاسا اعلی نامطولی سببست و از میان جزایر مجریه میگذرد و بعضی جا از کینگی میل کمر با حن  
نزد کینگی میشود و در از میر خرفت مصطفی پاشا بار در خدیو مصطفی پاشا را شنیدیم که در ماه  
گذشته وفات کرد و کفتم از بخت توفیق پاشا نگذریا است و اگر حکیم پاشا پسر محمد علی پاشا هم  
خدیو است میرد و دیگر منازعی در مکتب حکومت برای خدیو و اولاد او نخواهد بود و در حقیقت نقل  
حکمرانی مصطفی پاشا بود و کبر پاشای وانی رفت بقدر الله فایستاد و بچهار ماه بود

روز یکشنبه بنده ششم شهر محرم الحرام ۱۲۹۳ که شب گذشته شتی خوب حرکت کرد و در یاخیلی آرام بود  
و از شب شش ساعت گذشته دارد و بند جزیره می آید و این شتی آنجا چار ساعت  
کرد و جان شبانه با او روزه و بار برود و درین و سر و زوای یاخیلی سرواست که در  
کشتی درجه فرین میت قریب چهل رسید بر مردمان مطمین بسیار بد گذشت و امر از صبح  
قرآن میخواندم و سوز و دین بود و این آیه شریفه رسیدیم هو الذی یغفر الذنوب العظیمه

۱۲۹۳

حَتَّى إِذَا أَكْبَرُ فِي الْمَلِكِ دَحْرَبْنِ بِمِنْ مِجْ طَبَّيَّةٍ وَفَرَّجُوا مِلْحَاءَهُ تَهَارِجُ خَلِصِمْ  
 وَخَالِصِمْ الْمَنْعِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَطَوَّأُوا أَنْفُسَهُمْ لِحُطْمِهِمْ دَعَا اللَّهَ خُلِصِمْ بَيْنَ الْيَدِ  
 لَمْ يَحْتَشِ نَاضِ هَيْدِهِ لَنْكُوشٍ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا انْخَالَفُوا إِذَا أَنْفُسُهُمْ يَهْوُونَ فِي الْأَرْضِ  
 بِعَيْنِ الْيَحْيَى كَقَرْمِ خَدَا وَذَابِرْ لَت وَكَمَا وَكَرَارَ مَوَافَقَةٍ كَمَنْ عَلَى مِائِدَةٍ وَخُشْتِ مَا دَرَجَتْ حَاجَتُهَا  
 چار ساعت ایم از دست ساعت گذشته وارد و لککاهه بیدوش شدیم که ترکها باخچه را می کشید  
 و در اینجا هم از دست شتایی تربیت قدم و سگ است در زمانه ی باغی و اداسی یک میل یک قلعه  
 مرتفعی در دریا برآید بالای دفری ساختند و از او طاقی هم در دوش ساعت از دست گذشته بود  
 حرکت کرد چهار ساعت ایم نیز بماند و به سیدل تجرود هم رسیدیم که اول بونا زانست  
 ساعت نهم نیز بماند و لککاهه چناناق قلعه شدیم و در اینجا قلعہ برص بر مار مارک میل  
 بکتر است که کلور توپ از آن طرف با این طرف خوب میرسد بلکه کلور تخال هم میرسد و در عجب و تیر  
 بتلوارف و دم که اگر حیاتی با بده انشا الله تعالی حسنه دارد و اسلامبول خواهیم شد حاجی عباس آقا  
 سوار قایق شد بتلوارفانه ببرد و او بر نیا ساعت نهم بماند و از اینجا قلعہ حرکت کرد و با عجب  
 گذشته در یکی بولی لککاهه اخت و دست ساعت و یک ربع گذشته از یکی بولی حرکت کرد و در یکی

ایک سال اس بناؤ دو ہزار اربن قرار است

۱۶۰  
از اسکندریہ تا یورٹ معید یکصد و شصت میل

از کوثرت حیدر ایات کشید و پنجاه میل

از راسته احیاء شخصت میں

از حیاء تا بیروت مسافت در پنج میل ۷۵

از بیروت تا لاهور که بندر خنجر و قبرس یکصد و دوازده میل

از لارنگه تا بندر رودیس که با هر خزر و موسوم است <sup>۱۳۰</sup> پستیک میل

زرد و سفید و کیوس که ترکها متفرک میکنند و شصت و شش می آید و کی آید با اختلاف لغات میخورد

بازم اداسی  
سداں  
قلم قلعه

۲۴ میل اور راشی وضع

کتاب

از ستر تا بند از زیر که میزنند سیکو پنجاه و شش میل

از از میر تا سی تی لین شصت و یک میل

از سی تی لین تا بند دوس که ترکها باغچه آداسی کویند چاه و هفت میل

از بند دوس تا چاق قلعه بیست و پنج میل

از چاق قلعه تا گلپولی بیست و یک میل

از گلپولی تا اسپلا مبول یکصد و چهل و دو میل

و از اسکندریه تا اسلامبول از راه دور که واپور غلی صاف میکند یکصد و سیصد و شصت و

میل یکصد است و واپور خوب در یک ساعت و میل را خوب راحت طی میکند و تقریباً در شش ساعت

از این حرکت دور که از اسکندریه تا اسلامبول میرسد و پست و نیم در بنا در جزایر تنجوات برای حمل

اشیا و اشیاء یکصد و روز و میرسد و از اسکندریه تا اسلامبول که دیگر این راه طی کنند

چنانچه در سفر سابق قدیم پنج شبانه روز است

مسافت

روز و دو شب و هجده محرم الحرام ۱۲۹۳ که مطابق اول اسفند ماه و جلای اسب کشته اند

و تفصل خداوند شیر و بره بجز مرز و خلی آرام بود واپور و هم خوب حرکت داشت چهار ساعت و

ساعت گذشته باخیر و العافیه و پست و وار و لنگرگاه اسلامبول شدیم و از گلپولی تا اسلامبول یکصد

چهار و دو میل است و در روز و ساعت که تقریباً ساعتی پنج میل حرکت کرد و است انشا الله تعالی از قرق

و تفصل آتی و نری باشد که در روز و نیمه پسر بنویم که باخیر و العافیه و پست و وار و لنگرگاه و از

شد و قیام آنرا و منی که گمانا گویان در کنار برج شاهی پویان پستیم حق محمود که و جواب از

بجستی آمده با حقایق و سوار قایق شده و سفارت خانه علیه ایران آمدیم و هجدهم شوال از اسلامبول پرو

زقم و هجدهم محرم وار و شدیم و قری تمام طول کشید و ما بود و حمام نرفته بودم عصری که از قرق

و شب از خشکی واپور و با بدیم و شکر خداوند خود کردیم که ما اینجا ما را سلامت رسانیده است

امید است که بوطن کوف هم برساند و یاربمان و ما باز بنشیند و چشم جهان و حی و جیب

بجای آنکه در جای نرم و بهای گرم خواب نوشین تب تاب و دشین را از یاد برست  
 بکفایت بیدار گردد خواب پس ای بخت فتنه شب بستر آمد و خیر که حاجت و آفتاب برآمد  
 برخاستم شکر خداوندی را بجا آوردم که رحمت پروردگار و شادمانی و شادمانی و شادمانی  
 آفت آفت مراد

مسئله

روز سه شنبه نو روز محرم الحرام ۱۲۱۲ قبل از نهار رفیق بیکت متناوب خواب صد مرتبه  
 محمود پاشا به تبریک آمد و شش ساعت بعد با من جناب ایشاد پاشا و زیرامون و جکه با صطلاح  
 عثمانی با طر امور رخا رجاست بدین آن بر دینی مرد و معنی خردای بی نظیر آمد جناب و وزیر قمار و  
 قیام خمینی رضا مندی را و داشتند و عصری موسیقی با نو ترجم اول منارت و روسیه از جناب  
 سفیر کبیر به تبریک آمد و بود که سفیر کبیر عرض میکند که جمیع کرمی دارم و خلی میل دارم که فلانی  
 زیتان مجلس شده مرا سرافرازد که کند ششم جناب سفیر کبیر سلام برسانید که جمیع دیگر که دو از و دو  
 دیگر است احتمال دار که من دعوت حضرت جانشین قضا را بشوم و اینجا آفتد رجال تقیت  
 ندارم البتة اگر تقدیر باشد بر مرا رفت نکرد و در سپاه استبول با شرم شما را رحمت خواهم شد

مسئله  
 کلمات  
 بانگ

روز چهارشنبه بیستم محرم الحرام ۱۲۱۲ شب که شش و نیم از شب رفته در محله اسکندریه و در طرقت  
 سلیطه قشاق و که با صطلاح هرگاه با نقودن یکو میند بقدر و دست ساعت کشید تا خاموش کرد و چندی  
 باز و دید جناب زیر امور رخا رجاست پس پاشا از قمر در خانه نبود کارت داده مراجعت کرد و جناب  
 وزیر قمار گفت خانه شریف عبدالمطلب بخت اگر میل داشته باشید و دیدن کنیم کثرت آن فقید  
 ایله در دیدن سبقت کرد و حال امن سبقت یکینم دیدن ایشان رنقم بقدر ریاضات نشسته قبل  
 نهاده بر کثرت عصری خجیب با قاضی عسکری دیدن وزیر قمار آن بود که منکبهارت پامین ششم عجاو  
 مرد خوش شربی است زبان فراموش خوب میلند پس از رفتن شادایه تانسانای جامع سلطان  
 احمد و رقم که در نزدیکی مسجد یا صوفیه است میرود بی است صحیحی بود و دواطراف صحیح است



بیت شش ستون یکپارچه سنگی دارد و در دو طرف ده ستون دارد و در دو طرف شش ستون  
و خارج مسجد در طرف قضای و سببی است بطور خیابان که تعلق مسجد دارد که در آنجا بنده بازار است  
مسلم می کنند و در طاق بزرگ مسجد لای چپ او پایه بزرگ خیاره و او است که در او سه بنای  
فرع است که طاق را بالای این چهار پایه خیاره و در زده اند و خیلی بنای محکم با جفاست و در  
پایین حوض آب قرار داده اند که براس و وضو گرفتن است و قطعه تاریخی که در سینه نصب کرده  
بزار و بیت و شش هجری بود این سلطان احمد خان پسر سلطان محمد خان بنی است طبعی  
تخلص میگرفته و بحسب اتفاق تاریخی جلوس و پست و خطه انداخته و ولادت است که نه صد و  
هجری است و در سینه در هم ذی القعدة احرام هزار و بیت و شش هجری و دولتش در میان افتاد  
در چهارده سالگی جلوس کرد و چهارده سال سلطنت کرد و بعضی که امیر سلیمان موسی چلی  
ایلام را میزند سلطان بنید سلطان احمد را سلطان چهاردهم می شمارند عمر او بیست و شش سال  
که و چهارده سال است در جوار جامع خود مدفون است عصری کامل بیک عمر نیات چنانچه  
شماره امور خارجه بدین آمده بود و من بودم که به تماشای جامع رفته بودم

روزی پنجمین بیت و یکم محرم الحرام ۱۱۳۲ که وقت ظهری موسی نو ترجم اول منارت روس با جلال  
پرسی آن بود که گشتی گپانی که روز شنبه بیت ویم بود و پی میبرد و چندان خوب نیست غیر که سیرام  
نیر شاند که گشتی روز شنبه دیگر بهتر است اگر فلانی کشت بکند البته بهتر است که هم که سیرام  
صلاح بداند خوب است عرفت الله بفتح الغنائم و تقطیع و عصری به تماشای مسجد سلطان  
زخم که نزد یک منارت است و در تعلق کسب بدین مسجد جامع سلطان احمد خان زیاده و تراست  
مسجد یک طاق بزرگ است و در سینه هم در جنب او ساخته اند و حسن بنای مسجد سلطان محمود خان  
بود است سلطان عثمان بنیاجام رسانیده با هم او معروف است تاریخی که دارد هزار و صد  
نیا است که سال دوم جلوس سلطان عثمان است و این سلطان عثمان پسر سلطان مصطفی خان  
بعد از پدرش سلطان محمود خان اول بر تخت سلطنت جلوس کرده و مدت پادشاهی او سی و

۱۰۲۶  
سلطان احمد خان

۱۳۹۳  
سلطان

سلطان عثمان

و این جامع اکنون جامع روحی همان معروف است

روزی جمعیست از ویم محرم الحرام ۱۲۹۳ در جنبه کدشیمچه کاسات علیحضرت سلطان جدید العزیز  
بنارجمه شریف نبیره بودند و در نظر باضلی نویسی آمد و قتی که صدای توپ بلند شد معلوم شد  
که سلطان عباس سار شد از طرف دریا جامع شریف نبیره بودند و توپ بچکان از جهات مختلف  
عصری تربت سلطان محمود خان ثانی رستم فاتحه خواندم مرحوم سلطان عبدالحمید خان سبزوادی  
مزار و مقبره برای ایشان ساخته شد که همیشه بالای قبر میزد و است بالای قبر پیشین  
نصب کرده اند و شست شمعان نقره بزرگ دارد و چو پیراغ بزرگ بسیار خوب آویخته اند و چو  
دیگر از خانواده سلطنت در همان کنگنه است مثل والد و سلطان عبدالحمید خان و دو دختر و حوا  
سلطان مرکیزی و آنها هم در بالای سپهر پائین پادشاهان نقره بزرگ دارد و این سلطان محمود  
تانی پسر سلطان عبدالحمید خان است در رمضان المبارک ۱۲۹۹ متولد شد و چهارم جمادی ۱۲۹۳  
جلوس کرده و روز دوشنبه ۱۹ ذیحجه ۱۲۹۵ اقامت کرده و مدت سلطنت ایشان  
سی و یک سال و ده ماه و چهار روز و روز و چهارشنبه پادشاه با غرم و غرم و پادشاهی حیرت انگیز  
هزاره میزد و سالهای بی شمار و غزل سلاطین اقتدار و اقتیاده داشته و دیگر در تمام تقابل  
و آتش زد و فغانهای آتش را میزد که بخی و خیر و نابود شدند و تاریخ این واقعه کبری اغرای  
آنگونه است که سلاطین بحری است و مؤسس نظام هم در دولت عثمانی ایشان هستند که بعد از  
یک چهری بنا گذاشت و با وجود ایشان ممکن نبود که این خیال صورت و قی پذیرد و در نزدیکی است  
سلطان محمود و چنبرلی ناس است که قاعده بلند می آید پس کما می گوید که باقی سلاطین با لای  
مد و بزرگ و پسند ساقی است که از یکجای قطعه قطعه است و قدری هم شکسته است و در  
بطوقای آیین محکم کرده اند از آنجهت در اجزای ناس گشته اند و در قدیم در وسط میدان بود و است  
همه اطراف و خانه است که کوچه قدیم شکل میزد و اگر در آن نوع دوست و ادراک و درگاه و بچه است  
که از مغرب و تیره که شتری باشد خلق شده است در بالای او بوده است که خراب شده است و اگر

۱۲۹۳

سلطان محمود خان

۱۲۹۱

۱۲۸۵

خانی

حضرت

عزیز

چو پیراغ

و این جامع اکنون جامع روحی همان معروف است

۲ از نذر ۲

مسند

انتخاب

۲ یک سال ۳

۳ دولت عثمانی ۴

فتح اسلامبول خراب میکرد و در تاریخ هشت بهشت ایستاد و گریه و معلوم است که قبل از فتح اسلامبول  
خراب کرد و اندی خراب شده است

روشنی بیت و نیم حرم الحرام ۱۲۹۲ هجری قمری مرد و تحول شمس بجو است صبحی کپانی فرستاد  
نگار کتبان و یکم شتی ترا می کرد و می چایق شافیت که چش کتبان و دشته با تید که با  
رنجیدن مردم از شامت و شمار حرکات و خبردار یخی انما خجالت کرد و گفت آنچه از نذر یاد  
با خواهر کرد و این شهر ساری برای ابل است که در خدمت سرکار چنین قرار کرد و دست چرخ  
بغروب باغ جناب جلالتاب محمد پاشا صدر اعظم دولت عثمانی بدید آمده بود و خاک پاشام  
در سمارت بدید آن بود و در خدمت بود و ایشان آمدند و میساعت نشسته شریف بودند و بجا  
صدر اعظم کفر بعضی عیایب می پرسید و کار حرمین شریفین دید و ام و همه را نوشته ام خدمت جناب  
میسرتم که بخیر و علیحضرت سلطان بغیر سیدی حق زیر قمار میزند و جو یا شد که کفر این حق میسرت  
که شما دانسته باشید که البته اطاعت میکنم و بعد در چهار ساعتی جناب بغیر کپرد دولت بنیزد  
اقتضای بدید آن من بخیر و میسرت صدق این شعراست و فرستاده و باید فرستاده  
درون پر نقش و برون ساد و و خیلی مرد ز رنگ مجربان با خوش است از احرام که جو یا شد  
کفر یازده روز باقی احرار داشتیم شوخی کفشی رحمت دار و من سلمان نشویم کفر شما  
و نقد گفتید من شراب میخورم و گوشت خوک میخورم سلمان ستم کفر معنسی مسلمان و اید اگر کفر  
شوید من این یک رحمت را از کردن بر میدارم گفت قید نمی توانید بر داری آن وقت کفر  
و خیلی از سابق و لاحق صحبت داشتند و زویر قمار معین الملک رضا بندی کردند و مدتی  
و نقد عصری جوانی غروب بمجلد یا صوفیه رستم و ادحسنا کلام الله انصافا بنیان  
رفع است و نزدیک محراب سه مرتبه است که بندی هر مرتبه تقریباً نیم ذرع یا کمتر است و کپسک  
آب بزرگ مدوری شکل کرده و کپسک یکپارچه در میان سجده و جگر باغی که در حنل مسجد  
دارد که دایره یکی چپ از ذرع و نیم است و آن دیگری برتری که یک تراست



و سواد عربی هم دار و بخت از آمدن شما خبر بدستم و روز در جریده خواندم خواستم با هم بگویم و گفتند  
 برو امروز با وجود اینکه کار دهم رسیدن خدمت سرکار را مقدم داشتم ایان تشریف داشتند که  
 جناب رضا پاشای سرسکر آمدند چند پیر مرد زنده دل خوشروئی است قنود خود زنده گفت آن  
 شمار او شب شنیده ام تقصیر زیر قمار است که مرا از آمدن شما خبر کرد دست کشم حالا که دیدم آمد  
 میخواست تقصیر را بگردان و زیر قمار بگذارد گفت من سرسکر هستم باید چایه سوس مخفی داشته باشم اگر خبر  
 دهم اشتباه جاسوسانم خبر میدهند مطلع میشدم این تیامدن لیل خیر است کشم جاسوسان در جانی  
 میکردند این شمارت نسبت بشما و نسبت بدولت عثمانی آفت جاسوسان را نمیدارد گفت بمیلور است  
 که میفرمایند زیر قمار این است کشم معلوم است خدمت شما خبر نمی آرند گفت می آرند کجا و فرستاد  
 که بخوانم من از زیر قمار رگه دارم که چرا خبر کرد دست بعد با صراحت گفت باز یارت که شرف بخش  
 استانی که مثل شما نیست بکنند باز یارت میروند برای جایی باز یارت است باید دست شما را بپوشم که بخارا  
 خورد دست هر قدر را با کرد و متبول کرد و برود دست مرا بپوشید بنهم روی او را بپوشیدم  
 بشوخی گفت بگره از که می آید پاره از شما که می آید و در علامت حج و پستان سفید مبرمی بند  
 دایم شهادت دهد چو آورد دست کشم بکشوف شدن مثل کی از اعمال اجابت تفاوتی که دارد  
 بعضی اجابت در روز و سبال باید و بشود و باز یارت که باید در مدت عجب کار بعل باید آب نرود  
 خاک حرم و تشریف و زرعن نیست که بجای لبان منیر و شند کار عوام است خیلی فندی گفت خوب  
 فرمایش بکنید هیچ تغییر در حالت شما ندیدم و ایشان تشریف داشتند که جناب جو دست پاشا و حاکم  
 تشریف آوردند ایشان از نسکات عکاب بودند که داخل طبقه نکر شده اند مرد با سواد با علم مستند  
 و دولت عثمانی را تبرکی نوشته است بعد از قنود و یکبار سرسکر گفت قاتی شما را در کنار و یادیدم  
 بتماشای او پور مسعود میروید وقت می گذرد کشم صحبت شما را ندیدم و او را بهتر است انظار انگار کرد  
 از صرف چای یکی تشریف بردند و چهار ساعت بغروب ماند و بود که با وزیر قمار در قافله نشسته  
 بتماشای عمارت چرخان رستم اتحق عمارت سلطانی و مسرای خاقانی است تمام بسیار خوب دارد

و از هر چه شایسته و بایسته است چنان مذکور شد که یک بیان خرج بیانی است شده است و با  
 بهار است بیکری و قهر که در طرف است و در این عمارت طبعیت شامشانی صراحتین شایسته  
 خداوند عمارت را وقت مراجعت از کتیبان که با سلا مبول تشریف آوردند و آن عمارت منزل  
 داد و بودند (و تشریف فرمائی ایشان با سلا مبول و با و آخر جادوی لاکر تشریف بگری بود که اگر  
 این عمارت که چکنر از عمارت چنان است ولی آن اطفاقی که از چوب است بنیت کاری از چوب  
 خیلی مقیاز داشت و با نجهای این عمارت که طبقه طبقه است قشنگ تر از عمارت چنان است  
 در کلبستان چنان برودند و در نظیره و از آنجا بتاشای پادشاه و آمدیم که در داد و دیوانه  
 ملک کار و اسلامبول آورد شده است عارف پاشا ملک کالج او و اورات زرد پوش حریج پشاک  
 با لباس سی و نشان دولت ایران حاضر بود و این عارف پاشا از موزه است از مهاجرین است  
 سال است در بخرجه است میکند این پادشاه زرد پوش و زردن بچار صد و هفتاد هزار لیره و یک  
 و بیست هزار لیره خرج از لندن با اسلامبول شده است یکصد و بیست هزار لیره قیمت توپهای  
 هیکل اسپاب حربیه شده است که بشصصد و بیست هزار لیره و مجیدی تمام شده است و از ده  
 توپ بزرگ دارد که قطر ده این توپها و پنج انگلیس است و وزن هر توپی هجده تن انگلیس است که یکی  
 از آن هجده تن انگلیس است که هر کدام طوله میکند که مساه کی کی از رگله که از خانه اسب و آنجا  
 تدقیق کرد و این یک تن انگلیس سپه خردار و نیم است که سجد و تن مساوی شصت و پنج خردار و هر یک  
 و از این توپها دشتیای دیگر اگر باشد سپه خردار و شش دست که وزن کل توپها کی میانی  
 یکصد و بیست و نه است و وزن بار و طبع و خداست و خدا اسلامبول بنده و سیر و نیم وزن است  
 که هر چهار رگله که در چارک تبریز است و شانزده و هفت تن تبریز است و وزن بار و طبع تبریز  
 هفت تن و سی و پنج سیر خردار و شده و شش و یازده تنی قریب چارک ایران بود که و از ده و پنج انگلیس  
 از طرف پیر و آن است و بعد چوب است و بعد با از طرف و فل آن است سیصد و سی و سه  
 طول کشتی و چاه و ده فوت عرض کشتی و چهل فوت ارتفاع کشتی است و قوت اسب که ایشان

۱۲۹۰

۱۲۹۲

کامران حاکم  
 مؤید

بقدر هزار و دویست است کشتی در از تر ازین میار دین شد ولی باین عرض کشتی کمتر  
 ساخته اند و قوت و بنار و دار و که یکت یکتا زخم و حرکت او بر نیاید و انبار زغال دارد و کلبه  
 چهار صیدیل ساخت کفایت واپور را بکند و کتبان میبخت واپورهای دیگر هم زیاد تر از دویست  
 پس صیدیل انبار ندارد و انصافا از همه جزه سالون و اطفا سپه دیگر اختیار دارد این واپور  
 حصن حصین قلعه درین است عارف پاشا می گفت در دیوار و تخته سیدی شد حرکت این واپور  
 دوازده درجه بین میار بود که از شدت شعله نیکونی قبول انبارف لایچگر العاصه عارف پاشا  
 کامان داد واپورات زرد پوش است خط فارسی نوشت انگلیس خواند میبخت خار در دیوارها  
 جزیره آغری نوز را پر سپیدم که با کلک میبکیند گفت همان جزیره بگری نوز است که با کلک  
 از موزه مغر و راست و در شمال مشرق موزه واقع شده است و بعد از خارته از جزیره رود تناس  
 راهی که آن بود بمشاریه بکشت نشان دادم که ازین خطوط و ازین حدود ما چنین آمد چنانچه  
 کرد و وزیر مختار گفت آن اشخاصی که دو سه مرتبه آمده اند اینطور این راه را در میان جزایر صغیره  
 نمیدهند فلانی خیلی کار کرده اند که این راه معتبر را تمیز داده اند گفتم که در پهلو می بنشیند که  
 قلب داشته باشم اینجا تا بعد واپور را بآن راهی که آمده ام میروم از روی نقشه و قلب ناخر  
 بدستم گفت میان این جزایر صغیره که از رود پس ما از میراست خیلی مشکست خوب تیره وادیکه خط  
 کردم آنطرف که دریای بزرگ است باین شکل نیت گفت فرمایش شما را قبول میکنم که اگر کسی  
 در پهلو می باشد میواند غصن برآید و بچپاشق گرد و یعنی توپ بزرگ را با ماشین برآورد  
 و چکر کند و پیش برود و کلوله را با چرخ بدین توپ کند نشد و همه جای کشتی را نشان داد و کلبه  
 دیگر از پهلوست که مرد بان را پهلو می میکند از نو کشتی داخل میشود و یکدشتیا بجای از میان  
 در اهتست صعود و نزول قدر می شکست و وقت غروب آفتاب بنار تخته عیله مراجعت کردم

۲ جای یکبار بنشیند  
 و غیره

از موزه مغر و راست  
 و در شمال مشرق موزه  
 واقع شده است

موزه

دوشنبه بیست و پنجم محرم الحرام ۱۲۹۳ که در ساعت پنج الاثرگی مبارک و ید رضا پاشای سرعکر قدم

۱۲۹۳

سرکاری





با کمال بهوش است و در قریه ده که میان جده و مکّه است خیلی آبادی کرده قنات خوب احداث  
 کرده است و بعد از رقتن سارا لیه چهار ساعت بعروب مانع بدین جناب شیرگیر دولت کرد  
 رقتن و از پشت عمارت بکلی داشت و از محله تنویریکه نشسته بقطره رشم و اراضی این محله را غالباً سلطان  
 برد و بخشن است که خانه بازند حال خیلی خوب شد و از آنجمله شوقیه نامیده اند و عمارت خوبی در اول  
 آن محله پلطان برای سپه خودشان عزالدین میست اخدی ساخته اند و نقشه بنزل جناب شیرگیر  
 روس رفته جنابان شیرگیر آلمانی و شیرگیر آلمانی و آنجا بودند تا دم پنجه استتبال کرد و خیلی عذر خواست  
 که وفات همیشره امپراطور پیش از آن تماشا باز داشت که شب شنبه قریب هزار نفر از زیر کرب  
 بودند سیاحت داشت و از آنکه و احرام و تکالیف که صحبت شد و گفت بتبلیص حرکت شما را مقرر  
 کرد و کم که از آن احترام مجربا بنی را بعین آورده کثرت دریغ که جانشین عزادار شد و است قدر  
 صحبت متفرقه و دم آنوقت افتاد وقت رقتن اطاق و دفتر خانه خاصه خودش را نشان داد  
 که آنجا اغلب عکس معارف و سلاطین بود و در اطاق خودش هم همه قایمهای کردستانی و آلمانی  
 ایران آنوقت بودند و در مراجعت دم پل سب کالسکه افتاد و چوب کالسکه محکمت نزد یک بود که  
 بروی آب بنفید که کالسکه چو زود پیاده شد در کالسکه را باز کرد و ما از کالسکه پیاده شدیم  
 وزیر مختار تا آخر پل پیاده آیدیم انیظرف پل کالسکه را که وقت غروب آفتاب بنار تخته انداخت  
 چا و شنبه بیت منتهی جناب وزیر مختار معانی معزای دول خارجه داشت یک ساعت از شب گذشته آمدند  
 اعیان دولت عثمانی جناب بلالکاب محمود پاشا صدراعظم عثمانی و جناب راتد پاشا وزیر مختار  
 و کمال محکمت تشریفات چی باشی بود و سایر معزای دول فرنگستان بود و در سر سفره و طرفین خان  
 شیرگیر نگهین شسته بود و در پهلوی او راتد پاشا و در پهلوی او شیرگیر فرزند بود و در طرف دیگر  
 خانم شیرگیر فرزند و در پهلوی او شیرگیر نگهین و در پهلوی او زوجه شش رفته بود و در مقابل او  
 دولت علیه ایران و در میان جناب محمود پاشا صدراعظم و در پهلوی ایشان شیرگیر آلمانی و در طرف  
 ایشان خانم وزیر مختار سوید ناروی و در پهلوی ایشان شیرگیر رفته بود و جناب شیرگیر دولت

۲ و کمال محکمت سلطان معانی  
 خان بود که در میان شکر  
 حالت جنگ عکس انداخته  
 بودند که سلطان در حالت طیش  
 شیرگیر میخندید که سلطان  
 که نام جنگ بود است که این  
 عکس انداخته  
 مع

در احوال و وفات مشیر و این حضرت امیر الطور و یار دوزخ و مستی بود و او اسمی آما در این قرار است

وسط پسر و من بوم در طرف یمن من

نام مدیر کل نگین حسابداری حسابداری حساب سفید کمره و خیر الحی امریکا وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه شاد و دریا

در طرف سارم

مقابل شش در بر محارمیں ایک طرف یہ پیشان

ردود و محاسبه حساب منقسمه

عبدالرشاد خان غفر کسیر نخل و غیره قمار گشته بود که اگر فدا شود بمال او کند.

بان کی میلہ تندرہ فرانس پہنچ جانی لارم وار دکہ بائیشان بدکنڈر و محرم فستہ ہمیشہ حکیم کبیر

مجلسی را می دانستند که در بیت گردید و در ساعت پنج و ربع روز سه چهارم از راه رفته جا

حاشیه دست نوشته بر ۱۳۹۲ ص ۱۰۰

در شدند و در نه هم دارد و این اصل مسیحیت که در اسلام قبول ساخته شد و در حجاز

\_\_\_\_\_

149

154

۳۰۴

453

محمی

در صحن مسجد بیت سون است شش تن که طرف مسجد است خیال پستو نهایی بزرگ کنکشت است  
و آن پستو نهایی دیگر خیلی کوچک است که بایکدیگر مناسبت ندارد و کنسبد مسجد هم از مساجد دیگر  
اسلامبول کوچکتر است تراست جوقه جوقه در مسجد بزم داشتند و در سید و مذبح و منطق و تقصیر خوانند  
تختها پانصد نفر بودند که در پیش میخواندند و از آنجا مسجد والده سلطان زشم بسیار مسجد کوچکت قبول  
تختکی است در میان کنسب پنج چادر داشت که چهار چادر است از بزرگ است که بار و غنای  
میوزانند و یک چادر بزرگ بلور خیلی خوب در وسط است که والده علی حضرت سلطان عبدالعزیز خان  
بنا بر تاریخ ۱۲۸۸ با بنجام رسانیده است و در رسم در جنب و ساخته است از زینت پرده کلا منون  
و چرخ و غیره با تزیینات معلوم است صاحب این مسجد زنده و صاحب مساجد دیگر حرم شده است  
و در مراجعت در میان جامع سلطان بایزید خسته شدیم کالسه که میگردیم فخرالهدم و امر و وزیر  
چندین ناظم الملک میرزا حکم خان وزیر مختار با مکتوب شرحی بنیاب وزیر مختار نوشته بود که راجع  
ایران بود و وزیر مختار بنیاد و کشم باب او را اگر حالت باشد در کشتی وقت رفتن تقصیر خواهد نوشت  
صورت کاغذ و ازین قرار است که ثبت میشود و سوائی کانیکنند از آنجا که بوزن و حقا و سواد  
هر چه میخوانیم شرفیاب خدمت شوم مواسادت میکند گوئی که آسمان کوی مستورم را تا ما بدو یکان  
اضطرار و سپرد دست تو بنیاب شرفیاب حضور شرف والا شهادت روحی بداد و شرم حاصل عیال  
این عیالین قسم خاتمت است نزد بزرگ و کوچک و پیش نفس خویش و لم میخواست ناب و غم ایام گیتی  
هم در فرنگستان نموده باشند از خیالات عهد موغاتی بوطن برود و باشند وجود و نیز بخواهند  
همه وقت و خیر و شیرایان منیری تمام بود و البته بعد از مراجعت بدو را بخلافه بیشتر از پستو است  
اصلاحات و منوس بر منوع مقامات خیر خواهد بود

un des Princes le mieux éclair  
-é de la Perse.

این قول و تصدیق یکی از وزیران مشهور فرنگستان است در حق ایشان در معالیه بروی و بطور

۱۲۸۸  
۱۲ آبان ۱۲۸۸

۱۲۸۸

مذکر شد که نواب عظمایه زیاده و منکر از دم آن ده و دوازده نفر بود که جوانان این چند ایرانی را  
 بجا و دادند با عساکر پنج چینی از ایرانیان باقی نماند بود که با کلبه و غیره در مدد که خبری بریده  
 میدادند از دهن خبری برده میدادند و نواب تمام میخواستند بگذر دست سواران و پادشاه  
 پیش از آنکه معاند ریلور میان آید بنده حالت و صورت ایران را نوشته بطهران فرستاده  
 با جلد آنرا بید کردم در جوف این بریده میگذارم اگر سلسله است از نظر افروزیان برسانند انشاء  
 بکرات عساکر که زنده باشد پریش و پریشند نام حرف تند نام نیزم عیب کرد دست باطله ای جوف  
 شمارانجامد که کشید ضرر و درام کتابچه در دست دارم از که شته نیزم عیب که کشید ضرر و درام  
 ترسم غنا نیزم بداده چه جبارت نماید این اوقات چیزی را که بوزیر محاسن  
 اعیان روس برتصرف آذربایجان و کیلان و غیره و مقتضیات حالات که در دستار و ترغیبات آتیا  
 خصی از ایرانیان است چنانکه دایمست بسبب ملت و داری روس و اعیان بر پستی ایران بجا  
 خیالات و دور و دراز خویش از دور که روس دست ببرگستان انداخته آرا را همچون را بر تیره  
 معقده اند و خودش بر پستی از پستی ایران میداند فاقه بعد از خدمات پادشاهی سالهای آخر که  
 ده سی ایران را در عظم و اعتبار آید بقیه که امر در بنیان پولیسک و نسبت ایران همین بر مردم  
 حیات است بلکه هم پس از آنجا بکتابت بیرون برای مقصود و دور و دراز خودت و قدرت ایران  
 مرید منافی مصداق میماند

دو سال است بایران نرسیده است که با حالت مالی و وسایل با غفلت و پریشانی دولت ایران خلق  
 اگر بایجان و دارالمرزبانک حرکت را با بغرض هرگاه با کمال ترقی میل تمام *ammexom*  
 با نصف ملت و طایفه خود که در قتل و غایت امیر اطو خود و در مراب بمحمد الهی ایرانی  
 شده اند بزنند چاره آن هیچ چه مقصود نیست فتح حلا و ترقی و تعمیر است ترازان برای روس نخواهد بود  
 و هر کس نیاید و شرعی برای قتل ایران نیست ترازان نخواهد بود و در روس نیست و آن بحث و آلود  
 نه غلبت آذربایجان و غیره و ملات و قتیق این اوقات دولت عثمانی در آخر مرز بر کمال مساعدت

بترتیب غایب دنیا میقتضی خلق ایران از دولت ایران بایر معشاه را در نظر باقی اعتبار میسازد  
و باین واسطه چشم امید مردم را بر آنکه در اینجا بی رابری و بی میفرستند مغرب از اینجا  
بجهت خط حقوق و ایت خویش در این ملک لابد از رجوع بدیگری خواهد کرد که تا قیامت باقی دولت  
عثمانی بماند و در داخل و خارج بدنامی عظیم حاصل شود

جایی تنگ نیست که این خیال سفر شاه و این مقدمات را و آسین خویش خبر فرستد و ایران  
و فتح ابواب مراد و بایورپ چه قدر مایه اندیشه و حیرت روس شده و جایی تعجب نخواهد بود که این  
ساعات دولت عثمانی دولت روس فرصت بیچیک ندهد و تا اشکال خارجی بماند  
با کمال سهولت باز روی ویریند خود بر سر خلق ایران طالب اقلیت و مقید حق تجارت و عزت  
و کاسبی هستند از ناصر الدین شاه توقع آنها بعلی نمایان و در عوض از امپراطور برآید جانشین قضا را  
هزار بار ترجیح بیاورند و خویش میدهند جایی هزاران تا است که این وضع و نگاری دولت  
علیه عثمانی همه مطابق آرزو و غیر دولت روس است اگر و اتفاقا دولت انگلیس که مقتضای این اوضاع و احوال  
اقتدار روس است از ما با هم در این زمینه خدمات عمده و مسندای نیا و بر بنیاد معادل طلب شایسته  
خیر صلاح و صواب نمایند که متضاد و کار کشور و روز است هر چه زود و ترجیح لازم است تعیین  
عهد پس له عهد تر از این نباشد تعجب دارم چرا روس آشکارا و نهان منکر وزارت خلیل باشا بود  
جایی آشکارا و اخفا نیست که ایران همیشه بایش را در این چند سال آخر پی در پی باخته است و بیک  
برایش باقی نماند و پس که یمن چنان بایه منحصرتوان جسیع در و بار چاره کرد و ایرانی تا زایل شود  
این نیز جایی تردید نیست عهد اعتبار بندگان اقدس در داخل ملک و در انتظار خادم و خاں خرا  
و بنوازه عالم و جاهل مصلح و منصف آن کشت پول است که در خزانه و در خستیا را ایشان است عمده  
پیشکار شیار باید خط خزانه و از و یا آن باشد و خاسپے شدن خزانه عامه را اعظم مصائب  
برای دولت و ملت بدانند ایران چند سال پیش در مقابل ثبات فرنگستان که قدره تسلی و اتفاقا  
کی اینکه مرقد بر حسب لباس پوشاک از فرنگستان بخت بر جانقدر را از اغلب ممالک ترکستان

بر حسب اذنه و خوراک پیش بود و قیام کنکه ایران سوازی بود و در وقت ضرورت دولت هرات  
سوار می توانست بیان پادشاه که بدون دفعه خاطر از باب است و وقت حال خوش آید و حال  
حالت تحمل مهر و در روز دوشنبه آن زمانه ضامن تاتار و آراش ایلی نایه بود و اقبال و

ایران موجب دوستی اخیال جمایه قوی بود

اکنون خبری که در ایران باقی مانده است یک کلمه مردان کرپنده و پیرشان بجای روز از مذکری  
خبر می دهد و حقیقت چنگ پول خزان است که هر چند نظر آید و صاحب ایلی آن را در نظرات آنه  
پیرشان نیز مانند از بضاعت خود متوقف بر دارند

۲۲۴ دل ۳

حلق ایران از شایسته اهل آن که از آن میروند تحصیل آن و کدگان موقوف بل و ایران نیز  
خلق است ابراز و پاسبان افرا راست اسباب افرا بر می خیزد و تقویت از دولت که  
یکشت پول خزان را بر سر می برد و بدین اذنه و کفایت نمی کند و می خیزد و باقی صاحب ایلی  
اسلم متوقف این است بعد از امکان هر چه زد و تر بر می کشد که باشد از خارج تدارک می خیزد ایلی ایران  
بر می خیزد و هر چه صفت را بقدر استعداوش جلوه و بدین وجه وجود کاری را بنیاید و کدگان نیز  
تقویت زراعت و تجارت و تربیت صنایع قوی باقی نخواهد ماند که بر آن بندگان تاسف است ای خاندان  
ایلیان مخاضرت داشته باشند

میخواهد یک ملت را متحد کند صاحب خود بضاعتش کند می خواهد صاحب چه کند ایلیان  
استعداوش را فراهم بیاورد و بر پاسبان ایلیان راستد و ایلیان موقوف بهت و مروت  
شایسته و روحانداست که انشا الله تعالی هر مبارک بعد از این محلی الملت و الدولت استامرو  
بهترین سر مشق مملکت داری و تربیت بیرونی در مصروفیت است اساس اسلام با علوم هم فراتر  
و مترشح باقی انشا الله تعالی سر مشق محرم مملکت اسلام خواهد شد

تخصای حالت حال مختارت دولت علیه ایران اسلامبول غلی بجا است مابقی مختارت از  
مختارت ایران در اسلامبول بعد از این محلی جلوه و دولت علیه ایران، بدین وجه علامت نظر

ایران سمارت علیه خواهد بود

دولت وقت ایران مجبور است نزد خود با خیالات فریبکستان سمارت علیه باید پاسبان زو  
خورد و زد و بدل در پست و فراسهم داشته باشد نشی با هر یا معنی برای زبان فرانسه اقلاد و نفران  
اقلاد و نشی برای زبان عثمانی لازم دارد

وضع و اعتبار و بدل و دستکاه سمارت اقلاد بقدر وضع سمارت روس و انگلیس باید باشد  
اقتصادی حالت ایران خیلی بالاتر از آنها باید باشد

ترقی دولت و ملت ایران وضع و شان سمارت باید باشد

اولیای دولت علیه اگر بر جنس و شتر ایران بصیرت تا زبیم رسانیده باشد جهت خود را اول ضرر  
انقباض و استیحا کام وضع سمارت خواهند فرمود از هر خرج بیجا و بجای داخله کم کنند و برونی نظم  
سمارت اسلامبول بر دارند باین خواهد بود

صلح و جنگ راحت و سخت بادی و خرابی تنزل و ترقی فقر و فکالت اشکام و اعتشاش دولت ایران  
در دست سمارت علیه خواهد بود پس ای چل نزار تو مان اقلاد خرج سمارت خواهد بود این خرج را دولت  
علیه مضایقه کند و عوض هر روز یکجا صلح عده بر دارد ایران محتاج امداد و دوستی و سرمایه و فو محکمان است  
و برای تحصیل غزوات خویش غیر از سمارت اسباب ثبات نخواهد داشت کوش و زرات و دو نماطی  
باید سمارت اسلامبول باشد با و از هر ضعیف و زینه نظیر اعیان سمارت ایران در سلاسه بول با این  
شان و اعتبار تا زود دولت علیه باشد و الا تضییع عجب باز ممکن نخواهد بود سمارت آئینه ایران است  
با بصیرت و علم جناب شرف و سلیقه جناب وزیر مختار زیاده جبارت شد

روز پنجشنبه بیستم محرم الحرام ۱۲۹۳ عصری بعد از ظهر حیدر افندی که سپاهما و طهران شاز در  
و ایچی بود بدین آمدند و خواست که در وزارت مطلق شده ام و بجهت مأموریت مجلس  
داشتم و آنچه معلوم شد برای اجرای احکام مجلس میروید و کی است که مساوات میان مسلمان و کسین  
با اصطلاح عثمانیان بمعیون میگویند مجری بار در در شساوت و از اعمال دیگر کی است که گریز

سلسله

جای

کتاب

برای مسلمانان زراعت می کنند اگر مسلمان بخواد ملک خود را بفروشد آنانی که در آن مکان همیشه  
 زراعت داشته اند بخیرین اولی باشند که بآنها اگر طالب باشند فروشنده چون شکرد و لنگه  
 ماه است آنجا مستقل شده است و مناج و دولت زیاده شده است بکلی این قه را بخوابانده که صد  
 خاطر فکر کرده و بعد از رفتن حاکم جدید از فسادهای پادشاهی پرورد چو بهی پادشاه آن  
 ارشاد و سال تمامه زوار و چلی پرورد خوش شرب درویش مسلک است از مریدان مرحوم حاج  
 میرزا احسان است و بهی پادشاه پسرش در این روز پادشاه قاضی قاضی شده است بعد از رفتن  
 یک ساعت نبرد با نده و در اصل زیارت از یوب انصاری کردم با کاسکه از منارت تا قبر  
 ابرار و پناه و قدی است و در غنی بیل شمالی پهلایه و آتشده است و اغلب زیارت شای  
 از روافض است باقی میرنده و مرقد بسیار خوبی دارد که مثل هزارا مراد بای ایران کاشی کاری  
 کرده اند ضریح بسیار خوب دارد و دوازده عدد دستمندان نمرود چندین قبیل نمرود داشت ضریح  
 سلطان سلیم خان ثالث در تاریخ ۱۲۰۷ برافشیده است و تاریخ از کتب شیب شاعران است و کتب  
 والا اثر شاه سلیم و این تاریخ هزاره و دویست و شصت است شیب و این قبیل شیب است  
 بقعه کت چادر است که از آن آب چاه برای استغفار میخورد آب کواری سرد و حین نماز  
 سه چار و پنج طایب میرد و هزاران شای از هر چه اقیانوس داشت و صحن خوبی دارد و سه اصله درخت  
 چار و پنج میسکین تم نرود بیکدیگر در میان صحن است در هلهوی و مسجدی است سلطان سلیم خان  
 ثالث ساخته است که یک طرف صحن مسجد و در بقعه ابرار و آب است و نیمه سمت دیگر دوازده پستون  
 دارد که نه طرف ایوان است و در میان صحن مسجد دوم و سه چار و پنج میسکین قدیم است که مسکوت  
 این پنج درخت را یک وقت کاشته اند یا باغ بوده و ختم را کنده اند و این پنج درخت چون مرغ جوی  
 داشته باقی گذشته اند مسجد سلطان سلیم خان ثالث هم خوب مسجدی است در میان مسجد شیب  
 بسیار خوب کفتری دارد که مثل پستونهای مسجد یا صوفیه است و اصل مای مسجد از سلطان محمد  
 بر د است و در تاریخ هزاره و دویست و پانزده سلطان سلیم خان ثالث بر تیر و تیرین آنجا کاشیده

۱۲۰۷  
سنة

۱۲۱۵





۲ زمان

۲ مختار

۲ ترا و عراض

طبر و ابالی سلامبول در ایوب سلطان میگرد و معلوم است که لشکر بسلام روزگار را بکشد  
 گذشته از طرف قلاعه و عربی قسطنطین عوم آوردند که ابویوب آنجا شید شده و رفتی کرده اند و از آن  
 هم تا آنجا که قرا ایوب است امدادی نرسیده است و در تاراج و تفتیش اند که در خارج قسطنطین  
 اتفاق کیساعت از شب رفته بنار تخته بر کشتم و بعد از بر کشش کارت میفرماید دولت روس را بدم  
 که بنار است آمده و من بودم کارت داد و رفته بودند و امروزه زیر تخته رکعت جناب صدر اعظم  
 شب آخر اربعه بعد از ایل اروپا انشاده می خوانند بکیرند شاید بیل دار یک قسم مریدان صلاح  
 البته خوب است ولی بشرطی که در سر تمام بعضی سگرات صرف نشود و دیگر کشفها و چند ساله را که  
 نخواهند که در کشم چون همانی مخصوص است و ابریت اندک احرار آمده ام صرف بعضی غنایات در مجلس  
 باشد قیاس است از شب همانی چون پسرهای خار جو و زنده و دهمانی چون اختصاص را در  
 دو ساعت که بجا میزدند گمانی ندارد و رفتن لری که معلوم شد و زیر تخته بانیب کامل میگفت  
 تشریفات حیاتی میام و او به و دایان مشول کرده بودند

روز جمعه بیست و نهم محرم الحرام ۱۲۹۱ هجری قمری در آن روز که در آنجا بانیب سلطان  
 بوزیر تخته را اعلام شده بود که فردا بایده لانی در ساعت بیست و پنج بود و تبست بنده بوزیر اجاب  
 جلالتاب محمود پاشا صدر اعظم بپیش پاشا و خانقاده از من بده خواسته بود و یک ساعت از تب  
 با اتفاق وزیر تخته را رستیسار الیه خلی مرد با ادب است تا دم و وطن است بقبال شایست  
 کرد و اجرائی مجلس عیان دولت خلیه عثمانی بود و بعد از آن روز و دقیقه که تبست بودم اعلام تمام  
 کرد و جناب صدر اعظم جلالتاب و رهنمایی با و طاق دیگر که در من این شعر را خواندند که من  
 ستاره او جم که از من طلوع می همیشه میسر و آفتاب میباشم که کتم تایر مرد و من میگرد  
 اراطه طریق باشد با و دست در سر سفره وزیر تخته گفت این شعر را من چنین شنیده ام من آن  
 صبح که از طریق ادب آنکشم طایعات تعمیری این زیاد تراست و سار و صبح با آفتاب نماست  
 و در سر سفره خلی از تاراج و شعر صحبت شد و گفتند ای آوردند که بر چرخه در میان و عدوت  
 که بهتر بود

مسئله  
 در آن روز که در آنجا بانیب سلطان  
 بوزیر تخته را اعلام شده بود که فردا بایده لانی در ساعت بیست و پنج بود و تبست بنده بوزیر اجاب  
 جلالتاب محمود پاشا صدر اعظم بپیش پاشا و خانقاده از من بده خواسته بود و یک ساعت از تب  
 با اتفاق وزیر تخته را رستیسار الیه خلی مرد با ادب است تا دم و وطن است بقبال شایست  
 کرد و اجرائی مجلس عیان دولت خلیه عثمانی بود و بعد از آن روز و دقیقه که تبست بودم اعلام تمام  
 کرد و جناب صدر اعظم جلالتاب و رهنمایی با و طاق دیگر که در من این شعر را خواندند که من  
 ستاره او جم که از من طلوع می همیشه میسر و آفتاب میباشم که کتم تایر مرد و من میگرد  
 اراطه طریق باشد با و دست در سر سفره وزیر تخته گفت این شعر را من چنین شنیده ام من آن  
 صبح که از طریق ادب آنکشم طایعات تعمیری این زیاد تراست و سار و صبح با آفتاب نماست  
 و در سر سفره خلی از تاراج و شعر صحبت شد و گفتند ای آوردند که بر چرخه در میان و عدوت  
 که بهتر بود

من بپیشم صدر اعظم فرمود که این وصفت است در میان دو پنج است و در دست گرفته برنج را  
 می کند و نیز در کتف از صدف بایست نوک در بیاید یا بختی ترک کرد و برنج ارمی باید کتف تا عجم عت کشه  
 خاک را سیراب کن ای بر بنیان زمینهار پخته قطره قاهی میسوزند شد چاکو هر شود پخته خنک شد  
 و این شعر را که در خوانده یاد گرفتند از شعرای عرب و عجم و قبح هلا بول و شهادت ابو الزناد  
 صحبت شد که در زمان مغویه بود و پسر داری سلم بن عبد الملک که قبطن طایفه داخل شده است و فصل  
 جنگ است با ارسلان سلجوقی با و سنوس گفت که در بیان کرد و خمی تقب میکرد و صدر اعظم فرمود چون  
 می دانستم ثابند با می ملداریه مشب تبیه خاطر ما هیچ غذای فرخی خیمه ام همه غذای قدیم عادی  
 ولایت خود مان است کتف من از بعضی غذا می فرخی خوشم می آید ولی ترک عادت خود کرد و در صبر  
 در کار دیگری کردن خوب نیست اهل رو پا هم از غذا می خنک خوشان می آید ولی هرگز در خانه خوشان  
 از غذای نامی خود زنده بخلاف اهلای اسلام هر شب در خانه خود قلیله با لی پور کوپ سلات و سوپ خود زید  
 کرد که درست میفرماید و تبیه ملاحظه من بخار شش زیر غماز و چشم و چشمه مسیح شرب و آب است  
 بنو و با وجود آنکه اغلب ایشان عادت داشتند آب را با کرام من و آب اسلام کرده ترک حرام کرده  
 بودند و وقت بزخا پسن هم فابا لکن بقاعه ایران عثمانی آوردند و جدا در سپهره از انتیقر  
 جناب صدر اعظم که صاحبخانه بودند در وسط نشسته بودند و در میان من بودم و در بسیار ایشان نیز  
 مختار دولت ایران بودند و در میان چو ت پاشا و زیر عدلیه و در بسیار و زیر غماز و یوسف پاشا و زیر  
 مالیه بودند و در برابر جناب صدر اعظم جناب رضا پاشا سر عکر و در میان ایشان جناب راشد پاشا و زیر غماز  
 و در بسیار ایشان و در پاشا و زیر بحریه و در میان ایشان پاشا و زیر نافه سرور پاشا و در بسیار و در پاشا  
 کمال پاشا و زیر و قاف بودند و سایر عیسای همانا از انتیقر بودند و در میان پاشا مستشار و زور را  
 خارج کالی بکیت مشرفات چی باشی میز اجاد خان ایسا اول مختارت ایران خبرال و نسل محمد باقر  
 میز را مجلسی ناظم آقا میز از رضا محمود بیک پیرا و راق رفیق بیک شتقا صدارت و محمد و بیک سکتو  
 چی صدارت که همه در سفر میوز و در انتیقر بودیم و وقتی که باطلاتی آمدیم جناب صدر اعظم و زیر غماز

الکبیر  
 سلجوقی

۲ در سفر میوز



بنظر مبارک سلطان رسید بمشورتی نادر خوارزمشاه از آنجا بایده بدست مبارک رسید که بمشورتی مبارک  
 برسانید و در مشورتی این عریضه وزیر مختار بنیم خوارزمشاه و وزیر مختار بنیم خوارزمشاه  
 حضرت صدر اعظم از من بپایان بخوانید داشت کتم ایشان شمار چون فرزند خودی دانند اگر فرزند  
 از باب است که پدر از فرزند خیری بپایان نمیکند صدر اعظم بنیم فرمود بنیم تا خبر شما رسد بر از خواهرم  
 و ساعت چهار فبرل آدم بود عریضه حضور مبارک سلطان سواد اطهارات از باب منافع و مضار  
 طریق تحریر و کاغذ باب عالی از این قرار است که قلمی شود و سواد بنیم تا خبر شما رسد بر از خواهرم  
 بخاکهای مبارک علیحضرت قدس قدرت شانهها بپایان پناه ملکه معروض میدارد  
 خداوند ذوالجلال و الاکرام سلطان فی دوی القدر الاحرام را استیاز داده که در میان همه شبان  
 زنده بود و بندگان خداوند چون در زیر سایه پادشاهان از سارق و طارق مأمون باشند خدایشانی  
 فاروق عظم میفرماید و آری بر حال عمر اگر زانو بند شتری در کوفه منقود شود و عمده کار سلطنت قرین  
 ملت شایع و مایم جات شوارع است خاصه طریق حرمین شریفین که در هر سال از تصااید و عالم بندگان  
 خدا بشفقت و آلم بر یارت میروند و خسارت میریزد و از بی اعتدالی مأمورین مجاز که هر یک مافی  
 حجاج چسپند بر انسان بخالت خضر میباید و ذالک رجوع و اکنون در اول شیر نریه است  
 سپردن اینها الی الی و ایا ما امنین و دانستید بعضی بنیم سپید بایون ثعالبیان میفر  
 میمون بر ایسچکس رسانیده و آنچه در زمین ترصین حرمین شریفین بقتل قاصد خود میدانست در و رقه دیگر  
 عرض کردم که بنظر مبارک میرسد که قبول میفرماید و تحصیل ثواب بکمال طریق صوابان بنیم  
 نیز از برکت وجود و سعادت شایب خواهند و اگر قبول فرماید اختیار با علیحضرت بایون است و  
 نقره که برای این بنده اتفاق افتاده و باب عالی عرض شده است و این کار را و بسیاری دولت قاهره  
 حالت عربای محبت شایع و قهرای محبت شایع را ملاحظه فرمایند از برکت وجود و ملی نعمت خود و طریقت شایب  
 ایران و دیانده در این مخفیتر اثر قهریاد و چشمه ریزه نقد استخارج و مدارک این بنده  
 و این به تصدیق قابل نیست ولی تفاوتی که دارا است آنچه خارج شده در راه خدا و دین



جمع و در ترک سپه‌باشی محل کرده بود و مذکور شد

مکه مبارکه طایفه حضرت اقدس پادشاهی بواسطه تقاضای رواج و محاکمت سلطان فی زبانه موجب خسارت و نقصان فاحش مترو دین است و خزانه عامه سپه‌لطانی را بهم توفیر می‌نیت چنانچه امر به تساهل و رعایت

شرف اصرار یابد عابری بی بضاعت را البته اعانت است

از زمان بیرون الرشید معین نظام و سلاطین نه یار تبت اندک محرام را موقوف و متروک کرده اند

برای وفات بیرون طایفه حضرت سلطان خدایه مکه در چاه روزیاب و زیاب محکم است چنان که بنابر

فرمانت ابرای تشید توایم دولت تشریف برنده منجر از برای تشدید و عام فت کبر و

تاچه در باعث شکوه و سلام خواهد بود و بجای مبارک طایفه شایسته ایران اوام و مکه سلطان

بهرین ضابطه که در بیک کفین سلاطین در ده کاه و رب العزّه مقام نگین است کل شیعیان

آنچنانکه در جزئیات کار آنجا که استماع شود باعث شرف کفایت امور دین و

جیل ایستادگویی است که غارت آن در قرآن مجید مذکور است و از علامات بزرگ اسلام است

او چنان است که لا یوفی الیه الظکر در این هزار و پست صد سال کسی این راه را توجیه کرده است

زیارت است به بالایی که استعداد دارد که صریحی بسازند که از آب باران پر شود و چند اوج

بسا زنده که اگر کسی زیارت برود شب استجا یابد و از قلعه آن کو تمام او دیده می‌گردد و دریا می‌پسند

آثار اسلام را بنای مفید و پایدار خواهد بود

و همین صورت دارد و طریق که با پیش که بر حرم محرم شرف است که بالایی و مسجد شریف

ساختن آن را قبیل مصارفتی خواهد شد

و همچنین است را چنانکه که مصلحت جزیل است و محل نزول سوره مبارکه معلق است که اکنون چنان

کویند و در این مقامات را باعث رواج دین اسلام است

فرش حرم خدائی اتمیده جای تجسّس که یکی قطعه بر است که باو یکری مناسبت ندارد و چنانکه

ناصاف که بود و خیابانهای حرم خدا که با یکت وصل کرده بودند و همچنین شک بیت مبارک که

شیرین  
مکه مبارکه





بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آرد آن عرشه بالا نهادند و غن شد و کسی نبود و در وقت سحر

خطبه خوانده شود البته مقرون با دین است

در آن در مسجد کوفه اسامی شهادت اخذ که از آنجا بر مهاجرات انصار از مدینه از حضرت بن عبدالمطلب عبدالمطلب  
جنت مقبره ندارد و اگر امر شود اسامی شهادت و پدرشان در کتب مسجد کوفه مرقوم شود از شهادت اسلام است  
قبه ای محل شریف تفرست اگر ظالم باشد و هر سال از قرآن عامه بپزند و بیاورند و در نظر مسلمانان  
ترخا بگذرد و کسی که از مصر می آید و از پیشش بیشتر است چنان رود و بدین وجه محل شریف را و پوشش مقبول می  
لیکن در راه و پوشش اهرت سبزی بود که در دو خاک غریبستان کوشش را تغییر داد و بود و در آن  
جای احرار که ثبات و دوامی داشت به محل پیشین مذکور با دو راه پاره پاره کرد و اگر محل را تنگ کردند  
و همان پوشش مقبول را بیاورند و پوشیده بالایی آن در عرض اما اهرت سبزی وقت احرام ماهوت نشین  
پاره و دیگر مفید باشند و شتر را هم محل مخصوص از ماهوت و غیره هم بکشند که شتر محل آبیاری در شب  
شخصی که از آنجا را و کاغذ زیارت می آید پس در دو سال که بوطین خود میگرد و دیکت خبری برسد که باعث شکوه  
اسلام باشد نه آنکه قریب آب را بجا نهد و بی شتر محل بگذارد

بدر از مواضعی است که وقت آنجا از مهاجرات دین محمدی صلی الله علیه و آله و آرد و کلام مجید مذکور است چنانچه  
مسجد کی محل زیارت حاج و مترو و این باشد ساقه سوادین را تا قیامت باقی و موجب استقامت  
و همچنین قریب حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در ابواب است هیچ آثاری ندارد و اگر در قریب  
و در که مظهر قبله است که میگرد قبر والده حضرت است ولی در تاریخ و ابواب نوشته اند بهی استانی  
رای می باران است که مقبره مظهر امام نبی متروک و منظر باشد

مسجد غدیر خم را اگر بکش فرمائید باشت ابقای علامت اسلامیه و حصول ثواب جلیل خواهد بود  
در جده اگر حقیقت حضرت خود آنجا باشد که با معروضه همین جهنجه نماید و در جده مظهر در میان میوه است  
که تقریباً یکصد و چهل فرسخ از راه محل است و دیوار کوچکی هم کشیده اند که حدودش معلوم باشد  
پاشای حاکم جده که چند سال قبل وفات کرد و بقبر و حکم در میان دیواری که در جده جده است و قش

کرد و از آنجا که رعایت احترام قبور مطهر و ام البنیر که حقوق عام مردم و مسلمانی و اسلام دارند  
بر همه فرسین است و هیچکس از او لا و تاکنون جزیت اقدام باین جبارت ننموده و سدا و قیاس  
معنی نهایت جبارت و سوء ادب را متروک است

پس از ملاحظه این عرضیه البته خاتم شمس مقام حضور مبارک خواهند گفت اینهمه مردم بزیارت قبور  
و آدم و آدم چرا کسی این جبارت را نکرد و اینست که بعضی میسازند یا میزنند یا با شمشیر میزنند که بعضی  
برای بدوای ملت اسلام خاک پای پادشاه اسلام میان پناه لازم بود و بعضی برسد که با غرض قضا  
معایب امور دین و دولت را از سلاطین نشان از همیشه کار دین و دولت و قوت و شوکت  
بود و سلاطین اسلام مظفر و غالب خواهند گشت

در این امر از قرار بی که مذکور نمودند قلعه جبر طولون که هزار سال فروخت مانند ادیان بی  
قادر و تجار و فراسه فروخته اند و در میان آن قلعه جامع مسلمانان است بنای قلعه ساخته شده است که در  
هم فروخته اند اگر چه در کمال جامع خراب شده و دلی محراب آثار و علامات باقی در قرار است مسلمانان  
از این بیاعتنا می گمانند که کمال است خراب و قبیح است که بعضی خاک پای اعیان سلطان سیه شده  
میان قلعه قبر کفر انگیز بود و که با خون را می بیند شادمن کرده بود و دوقوسول کلین فرزند ابی آن  
تغصب اسلامی تجری می نماید که در این شخص منوط ماند و جامع ستین محبوب تو چون آن روزه این سال مسلمانان  
بسی متاثر بودند و احتمال اینکه تا بد بعضی خاک پای مبارک نرسیده و با تندی و عا کوهی مسلمانان را عا  
رواج کار و دولت می دانستند اجبارت بعضی بود که اگر ممکن باشد با تندی از قلعه وضع نمودند  
آن جامع را از کلبان مسلمانان خود میدهند که از میان قلعه جامع خارج شود و بدست خارج شده  
و اگر همان قلعه را قتل سازند برای دولت مناسب است حالت قدس شریف و یاد نامی سال قبل  
خیلی خاوت کرد دست البته مرض حضور مبارک نرسیده است

امسال در عفات قریب یکصد و پنجاه هزار نفر حاج بودند و بعد از تعالی انکال فضل آبی حویتی نبود  
ما و صفای نوحه قرانتین جز به حساب زحمت مردم تقییس وقت و امداد حاصلی نداشت و فرخا



و این سه بصیرت عرض می کند حالت آتناطوری و که اگر وجه دولتی که بمانت ضرر این است و یکی  
 و یکین شید و آنرا فاضل حاج بیرون میرود و یکصد ستم از قاطع و ورشده امیر مانت قدس  
 از پی او عسکر بر سر پشته عسکر اقدام می کرد از پی نیرو و اگر ایام اندو در باب پنهان قرار شود و این  
 دارو که باید بچسبید که دو ثابت نمود و این اتفاقته فی شرحها طول و در ذی ای عراض است  
 که شرارت ذاتی ایشان است شب و روز در میان فاضل حاج با قزاق و اقسام می گردید و این  
 و اینست که فاضل حساب به بدین مانع جدول کتاب مجید است که قطع ابندی از سارق و سارق بدو شد  
 بر جرأت آنها افزود و شبی بود غیرین کنگر و رونی و مالی و شتری با برادر و در ذیل  
 شتر پیدایش می پرسید مال شتر چه شد میگوید من بسیار شتر غالی پیدا کرده ام و هر که از زیارت  
 بیت الله محرام سلامت بخاز و وطن مراجعت نماید که راست است و در یک مظهر عجب تخیلین با شاد  
 حجاز اعلام شد پس از آنکه بعضی از بای دولت برسد بدین اخبار این مشهور و حجاز بر حقیقت بود و بگو  
 و منبری این نیز آنچه لازم است تمام بود و آن صیق وقت نمود و به قنات تقویت بی حد بدین  
 و معلوم شد که تغریب در این بین کرد و انداختی فاد و با قنات اینکلام در آن مجلس عام و محجبه شد  
 که من از حکام خبر دادم پس از آنکه قبض اندک کام تباه است و اما و او را بر از شد باز اول آنگاه  
 آن بگو که از او مطالبه مال بکنند و چون بحال و فرصت سوادین بنده هم اصرار نکرد و حالا با  
 دولت لازم است که اعلام کند و فضل نهادند و دستمال و حرمت ولی نیست خود شاهان ایران علیه  
 حکمای بنده و دلیل تحمل این را قلیل نیست و ده هزار لیره نقداً بجا بخرج تا که مغایر بنده شده  
 ولی علائق مال مراد میان جریم شریعتی و وقتی که مدلول سینه و هیالای و ایام امین بود و  
 بخلاف آن است برده اند فاد قاضی شامی و هشال و اینطور رفتار بکنند از مروت و عدالت دور  
 و کسی از ائمه را که عرض بکنند است و این دارم که در روزنامه شرایین قیام مرقوم شد و شریعت  
 و بطبع برسد و دیگر هر چه بکنند و بگویند بختیار و در ۲۵ شهریور محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری

۲ خزانه

۱۲۹۳  
شماره

روز شنبه پنجم محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری قمری و کوثر جم اول سعادت روس آمده بود و وقت

و اما محمد رشدی پاشا که خبر آل جوادیت کالیکه چارک سیر برای منج دو سیر برای هر امان  
 بود که بخند و ایل حضرت سلطان شرف شویم در ساعت پنج و نیم نوب ماند از سارخانه فرستادن  
 یکی کالیکه لازم شد منج وزیر مختار در آن کالیکه چارک سیر شده روانه شدیم در و دو عمارت  
 و اشکال یکت شریات چیشی جلواند که منج پتد بودم و شیب مهانی سرخورد و نام نسیه کم گشت  
 پیام خود خواهد کرد و بر سر راه و خود حافظ یکت پاشی بودی که در اطلاق انتظار نشسته قوه خود را  
 پس از آنکه بخند و شرف شدیم ایل حضرت سلطان ایستاده بودند و قی که در اطلاق شدیم خودشان نشسته  
 از آن جلوس از احوال پرسیدند پس از آن از وزیر مختار احوال پرسید که در اندازن جلوس اند و فرمود  
 که آنقدر شما را بار دیگر دیدم عرض کردم وقت رفتن توجبه شما را فرمودید که انشاء الله بملاست  
 خواهی آمد آنقدر بملاست یکبار دیگر شرف حضور مبارک نصیب شد فرموده مدح لایم می گویم بملاست  
 وطن خواهد رفت و اخلاص قلبی را بخدمت شاد اطلاع خواهد کرد عرض کردم که کسالت مزاج مبارک  
 ملالت شده چنانکه نشسته که توپ انداخته توپ عید و شادی بودی خوششان آمد فرموده حضرت شاد  
 بتلفاز احوال پرسید که در خیال منون شدم و وزیر مختار منموده چرخ خودت مغراف را نیاورد  
 عرض کرد خیال کردم که ما و اتغیر خاطر مبارک شود فرموده و نه وقت بیایی بایه سرت خاطر من  
 و من فرموده حضرت شاد خیال سلام مرا بزیادت من عرض کردم از این اتحاد و ولایت بندگان  
 که در سایه و دودا دشا اسلام پا خوش بگذرانیم و اسلام و ملت تو بکبر و تصدیق فرموده و قدر  
 از دغل خودشان نکایت کرد و عرض کردم چمنی نیست که بایه نشویش و خطر باشد ولی بود  
 و معلوم است و صد نه و از ناخوشیهایی بزرگ زیاد تر است فرموده و نه من طو راست و قدیری  
 از او پو رسود و یک کردم فرموده و نه بر این را که محمد و حیات و توپ و بزرگ تر است خواهند بود  
 و فرموده و شکل این داپور را خودم کشیده ام که باین طور و باین ترکیب پاد و زبر پند که در  
 داپور را تماشا کردی وزیر مختار عرض کرد و نه چار ابدت کردید و نه نوش شده فرموده و داپور  
 که بتماشا ای و ز قیاد و وقت مرضی عرض کردم بعضی خطرات و در دینه و تکه داپور بودم و نه



یا تنون بلند شد که در نزدیکی راه ششند فرغانه آتش گرفت و چهل تنی غیر ضرر مالی بصاحب خانه وارد آمد  
چون روز بوقیلی بود و خاموش کردند و عسکری بلاستی و الداد احشام الدوله و مجلات با پور فرستند و  
تخاکر گشت و پور ساعت یازده و از شب خواهد رفت شام خورد و برود و بعد از شام پست ساعت نیم  
از شب گذشته بود و پور آمدیم هر دو در صحرای کردیم که در زیر تخت و در آن شب و حویر تا و پور نیامدیم  
ایاب و ذاب با قاقی رحمت دار و قتل مجروح و در پور هم بقدر نیم ساعت نشسته ساعت  
مربعت کرد و چون این روز نامه هر جا که اسمی از سلاطین عثمانی ذکر شده عسکری پان کرد و دام حال خان  
مناسب آمد که احوال علیحضرت سلطان در این جا مسطور شود و حضرت سلطان عبدالغفر خان سپرد و  
عمود خان یانی است و شب پانزدهم شعبان المعظم ۱۲۷۵ هجری متولد شده اند و بعد از وفات برادرش  
سلطان عبدالحمید خان تباریخ بنده هم دی الحجاز الحرام ۱۲۷۶ هجری مطابق بیت و ششم چون انجلیسی  
مسیحی تخت سلطنت جلوس کرده است و در سلطنت خود در ۱۲۷۹ هجری تاجشاهی مملکت و صرفت که بیج  
از سلاطین عثمانی تشریف نبرده بودند و در ۱۲۸۰ هجری مطابق ۱۸۶۷ مسیحی برکنی پوزی سیرین  
پاریس تشریف برده اند که در اوایل سلطنت اوایل سینه زبوره رفته و او اسطر پیج التاجی با سلاطین  
مراجعت فرمود و نزد مجروح دولت روس مرآت خراز به سلاطین اروپا دیدن کردند و در لندن و نیویورک  
بعل آوردند و از فرانسه خیلی ناراضی بگشتند که لوی فیلیپون تیم در حق ایشان چندان آوشت  
حرمت نفرموده بود و اکنون پانزده سال و کسری است که برار که سلطنت برت دارند

۱۲۴۵

۱۲۷۷

۱۸۶۱

۱۲۷۹

۱۲۸۴

۱۸۶۲

۱۲۸۴

روزی که ششصد نفر از اهل بیت و غیره با هم جمع شدند و از دست که شسته که آفتاب از دهن  
کرده بود کشتی را و اقداین آپوزار ساین کپانی روس است اسم کپان موسیوژان که کوچ است  
در هشت زبان زقران تفصیل انگلیسی اند و روسیه شده ایتالیا که یک سرب و جابجاء نیزند  
فیوید و ترکی هم میبازد میشت سال دارو که در جبهه سالکی و خیل کار و خدمت شده و اصل  
او از سرب است و شش سال است در این پور خدمت میکند و سالی یکبار از پوزی با سلاطین

بی آید و سر و دست گشتی و سه روز نپت است طوک گشتی و دست و پست خوت عرض گشتی  
 پنج و از تلخ گشتی بیت و چارفت و وقت همیش بقدر روز و یکصد و چهل ساعت اگر بخواهد  
 ساعتی و از دوقبل حرکت میکند و گیتان از سر ای سال و انقلاب قرا و گیتن ترفیت می کرد که چنان  
 بود چنین سران شده بود که در او یکصد و رص و پس بطرف و قبل و یا پنج بیت بود که در وقت  
 بهیچ ترد و نه شد و در طرف سو پیل هم از اطراف و یا بقدر ریف شست تیغ بیت بود و شست  
 و آب دریا سیاه بواسطه دخول آنها کثیر و مزه اش به ستر از دریا می دیگر است که چندان شکر  
 ندارد و مزه و طعم مایه آن دریا می دیگر نیست که شوری آب بر لطافت و مزه کج می  
 از ریز و چهار ساعت از دوشه که شست از روز باز با سرش آمده و یا نیر و العاقبه داخل دریا می سیاه  
 شدیم و از فضل آن می بود اگر چه پسته دست ولی ظایم است و در پنج تفرین بیت تجده اعتدال بود

الحمد لله  
 رب العالمین

۱۲۹۲  
 سنه

الحمد لله  
 رب العالمین

الحمد لله  
 رب العالمین

الحمد لله  
 رب العالمین

روز و دوشنبه دوم ماه صفر الحظیر ۱۲۹۲ که روز که شنبه شب که شنبه فضل ابروی نیم هر اوچون باد  
 که در که بهار روز و پنج دریا چون که در مغز از روز که گیتان گشتی می گفت در این میان کثیر  
 و احتیاج کثیر که در این دیار است ام چنین حرکت ظایم مواضع کثیر و دایم چهار ساعت از دست گشتی  
 و ماه کرم می پی رسیدیم که تا اسلامبول رسید و چنانکه است و گشتی بنا صله تراز محاذ می ماند  
 و بهر جانزدگیت باطل حرکت می کرد که کلوز لنگت توپ می رسید و تس ساعت از دست گشتی  
 بلکه کار این بر می رسیدیم و از این بوی تا اسلامبول و دست و سی و دوقبل است و این بوی  
 در و دخانه که یکی هم از میان آباد می میگردد و گشتی را بواسطه آنکه فردا بهین روز بر مبد است گشتی  
 مبد که امروز زیاده و تراز ساعتی شست میل نمایند و این موطن نا طوس که که کنار و راست بهر جان  
 و بهر جان و زیاده و تراز ساعتی شست میل نمایند و این موطن نا طوس که که کنار و راست بهر جان  
 میشود و او یک ساعت نیم در این بوی توقف کرده و دانه و شش ساعت از ساحل و در کوه  
 بقری است که تمام آن ولایت تو توان است که فردا از خرد و بھر و دیار می برند و از کوه لیا که



اسماء بنت ابی بکر

۳ و یکصد و بیست و یکم دارد

تمام زراعت تو توانی است و آمد و زخم و آنکه خود خوب و دریا آرام است و در این بوی آفتاب که پانی را پر از  
احوال پر سپید که از کتاین راضی بستید که غنیمتی خوب است مرد خوش خلقی است ولی زیاد دینی خود خفته  
گفت بسبب غفلت ایشان است که زن ندارد و اولاد ندارد و فارغ است آفتاب زبان و رسی گفت  
شاید او چنین می نماید و من چنین گفتم بخند و کلانی کرد و گفت کیغیر نام زد کرد و نام خیال عروسی ام  
گفتم من خنده کنی وقت که زردی است آفتاب و با حاسی که کرد و گفت که دیگر کلان کرد و خیال که صدای  
بایه بوی رسیده باشد از آن است که شیخ سعدی گفته است که ای که قمار پای بند خیال  
و در آمد و کی مسند خیال

روز ششم ششم صفر الفجر <sup>۱۲</sup> نیم ساعت از وقت ساعت گذشته وارد لنگرگاه و بمسجون شدیم  
از این به بولی یکصد و پنجاه و پنج ساعت مکث کردیم و مقادیر از اهل کشتی بمسجور آمدند و در شب  
دریا اول شب قدری انقلاب داشت و صبح خوب شد و امروز هم هوا خیلی خوب و معتدل بود  
غروب آفتاب یک یک پانسون رسیدیم که مسافت کمی که دو پ و دو بودیم پس از آن یک یک  
که از شب سه رنج گذشته بود که بمبافت یک تیر رس تفنگ دو بودیم و در بندر اردو کشتی نداشت  
از آنجا که شش روز و شب چهار ساعت گذشته که مسجون رسیدم و یک ساعت توقف کرده روانه شد

روز چهارشنبه چارم صفر الحظرت ۱۲۹۳ هجری قمری مطابق اول شهریور ۱۸۷۵ مسیحی است حرکت موج دیا  
تفضل خدای قدیر چنان پیش رفتی که آب خدیر استیا منجی تحریر خلی براحت گذشت و اول طلوع فجر  
یوروس که بنافله کیت کلو رطبانچه دور بودیم و در کیک یوروس قطر انبرون سیزده میل است و عدد  
از دست گذشتہ دارد و لنگرگاه طر انبرون شصت و اندمسون قطر انبرون یکصد و هفتاد و سه میل است  
و رود بلنگرگاه حاجی میرزا حسن خان خیرال توئسل طر انبرون و حاجی علی اصغر تاجر با سیرتجا را آمدند و  
پاشا قدر دارا به تبریک فرستاد و بود و در برابر با بنافله صدتدم کیت و انور و دولت عثمان  
بود که امروز عصری با سلامیو میرفت من بفرستد اگر کشم در همه جا رسم است که او پو ربحانی رسید

[illegible]

1494  
1495  
1496  
1497  
1498  
1499  
1500  
1501  
1502  
1503  
1504  
1505  
1506  
1507  
1508  
1509  
1510  
1511  
1512  
1513  
1514  
1515  
1516  
1517  
1518  
1519  
1520  
1521  
1522  
1523  
1524  
1525  
1526  
1527  
1528  
1529  
1530  
1531  
1532  
1533  
1534  
1535  
1536  
1537  
1538  
1539  
1540  
1541  
1542  
1543  
1544  
1545  
1546  
1547  
1548  
1549  
1550  
1551  
1552  
1553  
1554  
1555  
1556  
1557  
1558  
1559  
1560  
1561  
1562  
1563  
1564  
1565  
1566  
1567  
1568  
1569  
1570  
1571  
1572  
1573  
1574  
1575  
1576  
1577  
1578  
1579  
1580  
1581  
1582  
1583  
1584  
1585  
1586  
1587  
1588  
1589  
1590  
1591  
1592  
1593  
1594  
1595  
1596  
1597  
1598  
1599  
1600  
1601  
1602  
1603  
1604  
1605  
1606  
1607  
1608  
1609  
1610  
1611  
1612  
1613  
1614  
1615  
1616  
1617  
1618  
1619  
1620  
1621  
1622  
1623  
1624  
1625  
1626  
1627  
1628  
1629  
1630  
1631  
1632  
1633  
1634  
1635  
1636  
1637  
1638  
1639  
1640  
1641  
1642  
1643  
1644  
1645  
1646  
1647  
1648  
1649  
1650  
1651  
1652  
1653  
1654  
1655  
1656  
1657  
1658  
1659  
1660  
1661  
1662  
1663  
1664  
1665  
1666  
1667  
1668  
1669  
1670  
1671  
1672  
1673  
1674  
1675  
1676  
1677  
1678  
1679  
1680  
1681  
1682  
1683  
1684  
1685  
1686  
1687  
1688  
1689  
1690  
1691  
1692  
1693  
1694  
1695  
1696  
1697  
1698  
1699  
1700  
1701  
1702  
1703  
1704  
1705  
1706  
1707  
1708  
1709  
1710  
1711  
1712  
1713  
1714  
1715  
1716  
1717  
1718  
1719  
1720  
1721  
1722  
1723  
1724  
1725  
1726  
1727  
1728  
1729  
1730  
1731  
1732  
1733  
1734  
1735  
1736  
1737  
1738  
1739  
1740  
1741  
1742  
1743  
1744  
1745  
1746  
1747  
1748  
1749  
1750  
1751  
1752  
1753  
1754  
1755  
1756  
1757  
1758  
1759  
1760  
1761  
1762  
1763  
1764  
1765  
1766  
1767  
1768  
1769  
1770  
1771  
1772  
1773  
1774  
1775  
1776  
1777  
1778  
1779  
1780  
1781  
1782  
1783  
1784  
1785  
1786  
1787  
1788  
1789  
1790  
1791  
1792  
1793  
1794  
1795  
1796  
1797  
1798  
1799  
1800  
1801  
1802  
1803  
1804  
1805  
1806  
1807  
1808  
1809  
1810  
1811  
1812  
1813  
1814  
1815  
1816  
1817  
1818  
1819  
1820  
1821  
1822  
1823  
1824  
1825  
1826  
1827  
1828  
1829  
1830  
1831  
1832  
1833  
1834  
1835  
1836  
1837  
1838  
1839  
1840  
1841  
1842  
1843  
1844  
1845  
1846  
1847  
1848  
1849  
1850  
1851  
1852  
1853  
1854  
1855  
1856  
1857  
1858  
1859  
1860  
1861  
1862  
1863  
1864  
1865  
1866  
1867  
1868  
1869  
1870  
1871  
1872  
1873  
1874  
1875  
1876  
1877  
1878  
1879  
1880  
1881  
1882  
1883  
1884  
1885  
1886  
1887  
1888  
1889  
1890  
1891  
1892  
1893  
1894  
1895  
1896  
1897  
1898  
1899  
1900  
1901  
1902  
1903  
1904  
1905  
1906  
1907  
1908  
1909  
1910  
1911  
1912  
1913  
1914  
1915  
1916  
1917  
1918  
1919  
1920  
1921  
1922  
1923  
1924  
1925  
1926  
1927  
1928  
1929  
1930  
1931  
1932  
1933  
1934  
1935  
1936  
1937  
1938  
1939  
1940  
1941  
1942  
1943  
1944  
1945  
1946  
1947  
1948  
1949  
1950  
1951  
1952  
1953  
1954  
1955  
1956  
1957  
1958  
1959  
1960  
1961  
1962  
1963  
1964  
1965  
1966  
1967  
1968  
1969  
1970  
1971  
1972  
1973  
1974  
1975  
1976  
1977  
1978  
1979  
1980  
1981  
1982  
1983  
1984  
1985  
1986  
1987  
1988  
1989  
1990  
1991  
1992  
1993  
1994  
1995  
1996  
1997  
1998  
1999  
2000  
2001  
2002  
2003  
2004  
2005  
2006  
2007  
2008  
2009  
2010  
2011  
2012  
2013  
2014  
2015  
2016  
2017  
2018  
2019  
2020  
2021  
2022  
2023  
2024  
2025  
2026  
2027  
2028  
2029  
2030  
2031  
2032  
2033  
2034  
2035  
2036  
2037  
2038  
2039  
2040  
2041  
2042  
2043  
2044  
2045  
2046  
2047  
2048  
2049  
2050  
2051  
2052  
2053  
2054  
2055  
2056  
2057  
2058  
2059  
2060  
2061  
2062  
2063  
2064  
2065  
2066  
2067  
2068  
2069  
2070  
2071  
2072  
2073  
2074  
2075  
2076  
2077  
2078  
2079  
2080  
2081  
2082  
2083  
2084  
2085  
2086  
2087  
2088  
2089  
2090  
2091  
2092  
2093  
2094  
2095  
2096  
2097  
2098  
2099  
2100  
2101  
2102  
2103  
2104  
2105  
2106  
2107  
2108  
2109  
2110  
2111  
2112  
2113  
2114  
2115  
2116  
2117  
2118  
2119  
2120  
2121  
2122  
2123  
2124  
2125  
2126  
2127  
2128  
2129  
2130  
2131  
2132  
2133  
2134  
2135  
2136  
2137  
2138  
2139  
2140  
2141  
2142  
2143  
2144  
2145  
2146  
2147  
2148  
2149  
2150  
2151  
2152  
2153  
2154  
2155  
2156  
2157  
2158  
2159  
2160  
2161  
2162  
2163  
2164  
2165  
2166  
2167  
2168  
2169  
2170  
2171  
2172  
2173  
2174  
2175  
21

کشید و شد از آن یکی و پاور هم بجز است و برقی کشید چنانکه در این پاور برقی پاور طوق  
ایران کشید و انداخته جواب داد و اندیشید که این برق انداخته و آتاسیدر باید باشد  
گفت نیز از حق و اموش کرد و دست خور آدم و دستاد اعلام کرد و برق کشید که کشتی  
صد بخند و بعد کرد که کشتی آن کشتی در خواب بود و شکا گفتید بد شد و بعد از کجاست احمد  
پاشا که والی پاشا میگوید حاکم طرا برون و تو را بست پاور و آمد وقت رفتن هم مشا الیه طرا  
بود و پاور آمدت کرد و آن وقت به تاشای طرا برون تشریف نیاورد و یک کربل و هشتاد و شصت  
حاضر کنند که تاشا بیاید بشا را بیکه کشتن ضایقه دارم چون پاور رکش دارد و تاشای طرا برون  
شست ساعت بنوب انداختن که والی پاشا فرستاده بود و باید چهره بخان موافقت و زخم کل  
یکه پست سر بازو میزد ای پاشا و بود و در اینجا چندان عسکر نداشتی بالا بان شیشه نبود و میرا  
گفت بر عسکر است و در او رسد و پاشا هم است و آشنا تو می بود که نکست بر دشت بود و یک  
و شیشه زده شد و کاسک دم اسکله نگاه داشته و از شهر بیارت حکومت و خیر و یک ساعت والی  
پاشا با پاشا پدوم حاطه آمد و اتفاق بالا رفت بعد از صرف چای کاسک نشسته تاشای باقی ماند  
که در داخل طرا برون است و زخم و پل چینی بالای در کشید و اند در جیست است و مجرای آب است  
اطراف دره هم غایب است و در طرا برون آتاسیدر قدیم و برج قدیم از پشنگ و کج باقیست از آنجا  
بقوسه خانه دولت ایران و قدیم ساعت بنوب نمانده که بر ششم دم اسکله باز بباب والی پاشا  
قطر من بود که کبشایت تا پاور بیاید اتفاق مشا را به و او را از کاسا و شیشه علی مر با کالی آت  
زبان قرافه و زبان را خوب میزند و اتفاق مشکلی را بر تفریح و سنی کرد است که اند این فقط  
و حالانچه جلور استمال کرد و اند و تایخ میر و دو شش شروف و تفریح و زبان را که در حرکت  
کمال اعتبار دارد و والی پاشا تفریحی را بر کرده است و فیلی است از تفریح که دم کرد و راجد طبع  
نکته گفت نشد اش را در تفریحی او کتاب من و بعضی قاجات کرده و به دولت و نور و رفاهت  
آورده جاب کرده است دولت او را خواست تا ویب بجه از ترس که نخته یار من زده است

احمد پاشا

قاجار احمد پاشا

سالون

احمد پاشا

دختر

و فتحه نزد اوست فی الحقیقه اگر آن فتحی شود بسیار نافع است و احوال سلاطین و اعیان  
 و از ترکی بنادر و ترجیه کردن آن آسان است و بعد از صرف قوه فرستند و بعد میرزا حسن خان  
 قزوین هم شخص شده رفت کشتی متاع و خرب آفتاب و دانه شد و این برود و دوش مولد  
 چنین شد و آلی کارنا سوس است که اکنون که کما برودم بشم باه مود و می گویند که در ولایت  
 که از توابع انطاولی است که در سنه چهارصد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد حضرت عیسی  
 شده چهار سال قبل از آنکه لشکریان ایران در فقه اول بجای نیان حمله بیاورند و تاریخ فوت و معلوم  
 نیست ولی بحسب تاریخ که نوشته چنان پنداشد که از صد سال زیادتر عمر کرده است و در  
 چهارشنبه صبح چون حرکت کشتی بپا بود و من یک جواب کاغذ میرزا یعقوب خان نوشتم که تظلم  
 بفرماید و پشیه برای جناب وزیر فخر حاجی محمد خان معین الملک فرستم و سودا و این است

جناب معین الملک دایم اقباله

کاغذ میرزا یعقوب خان را دیدم و از خبر کاغذ نوشته بود (و از وزیرین بر سر حق ملک و اری عزت  
 پروری و مصروفیت ساس اسلام با علوم فرنگ در مصارف مزاج یا قنات و اندر مشرق و غرب ملک  
 اسلام خواهد شد) خیلی قنوت کردم که میرزا یعقوب خان چنین نوشته است و الا آن نیل مبارک و دکن  
 ملک و آن راضی در کجاست که در مالی مستحق حصول بی رحمت بکارند و بردارند ثانیاً و چنانچه  
 در مصروفیت رعیت بندگی است کل دبال و سواد و حکم عیسوی و آواز و دوازده و کاند و کند باید رفت  
 و کثیر تجرید دیوان غیر بکنند اگر کسی از حالت آن سبک خبر داشته باشد میزند که خار می زند و بارش  
 در ایران کجا چنین رعیت است که هر چه دارند تسلیم حضرت بخت و هر چه کارند تسلیم خدمت ثانیاً اما  
 خدیو یا این رعیت محمول قبول تغییر یا بجا کرده و از ایران و مساع آنجا کشتی که میگویند آن می کنند  
 عوض نقل عقیان و از ایران این استطاعت و بضاعت کجاست اگر پنج طایف در ایران معالیه شود که  
 بدیوان برسد یا حمل خزان بکنند یا این پنج طایف می باید با و و تهاقی که اوف دارند چشمی که در  
 آتش خیزی که باعث قوت و دولت است آنست که در هر دولت هر چه رعیت دارند از مذاهب مختلفه

الحی بنی اسف  
 ۱۸۸۴

۲ از آنکه هر چه جمع

که این یک عیب بزرگ است و اگر در ایران میت کرد و نفوس است یقیناً بجهنم و کفر و آتش در میاید  
 مذہب و یک عقیده است و این جن بزرگ است و کجی در مصر که اساس اسلام باقی ماند دست نه  
 بی حجاب عتاب حرکت دارند و طایفه در کوچ و بازار و شکر است میفرستند و میخوانند اسلام حمیر  
 اسلام هیچ تعاضد ندارد و قس علی بن افسس قنصل و در ایران که میفرود کرد چه دست راه برد و علمای جهان  
 و اشرعیان و یکتاوند فی الحقیقه اگر اسلامی باقی باشد باز ایراد است که بسنوار کارکان و غیره شکم و پستان  
 منهدم نشد دست عایجاد و میرزا یعقوب خان سالها که در ایران بود و بنا بر چنین عقیده داشتند باشند  
 که او است این عقیده را نه از روی قبح و آن زمین خاک گشت باین پاک کرد و دم میگویم لا اله الا الله  
 بن راه خلاف زنده ام و حرف کزاف نگفته ام اگر از اسلام کسی در سبلی باقی ماند باز ایراد است  
 نسبت بسیار بد اسلام ایران را قبیلاً اسلام با بغض قیوان با میدان که گفته رأی شریک شود  
 غلطی زیاد و مسکرم و آن بود و میفرمودند که جوانان این عداوت را بسبب داد و انداخته اند  
 از ایران چیزی باقی نمانده که با یکدیگر غیره بدست می آید و راست است من باید و میگویم علی بن ا  
 نود و ام و هشتم بقول جناب موسی بن ترک در فرات گفت بود برای ایران بمانی باقی نمانده یکی از  
 معروف و فحش آن است که ضیق حرف زد و دست اگر درست بآن اصول و فصول داخل گشتند  
 گفت که جوای صاف ایران بهم که رفته جوایم که همیشه نماند که استخاف کنند و دست در حق نماند که  
 استخاف نماند اگر قدرتی بدیشته باشم که با فطر و خصم کلاه و ابر و دارد و حال و دکان کلاه و ابر  
 از سر برداشته و بر سر دیگری گذاشته ام کسی مشک را آه من نیست هر که مشک را باشد و فعل یکجا است  
 نه بآن طوری که با قیاد و دولت ایران خود را مستوجب الاقدار نماید و دولت روسی کی از دولت  
 قوی است و صد سال است که کارهای بزرگ کرده است بیت سال قبل هزار و سیصد و آه من  
 و مملکت خود داشت و هیچ یکفست چار و پنجاه سال صد هزار و سیصد و آه من است و من ندارم  
 اندک اندک ساخت و پرداخت حال و میرا و و ترس آه آه منی را و آنچه قد برای دولت ایران است  
 که کم باین کار پرواز و دوسالی چهار پنج فرسخ از مال خود مبارز که در عرض هفت شب سال

کفر و کفر

۲۸ شش

کفر و کفر

۲ بقول خواجه علی بن محمد  
 چگونه نشا و شود اندرون  
 با قیاد که از خستایر بیرون





در لنگرگاه باطوم ایستاد و باطوم بندر کوچکی و لنگرگاه بسیار خوب دارد و در طرف بسیار  
 رودخانه چوروق است که باطوم پنج میل است که میان ارض روم و باطوم است و در میان  
 رودخانه چوروق است که قدوسه دولت عثمانی در دست است که در میل است که این رودخانه  
 میان پوتی و باطوم است و از پوتی واپور کو یک پست تربت شده و که یعنی بشیر است برای آوردن  
 بود و در این اثنا حمای پاشا مستوف باطوم با قاضی محمود مدیم افندی مفتی حسن نعمت افندی  
 افندی مدیر تحریرات و شهاب بیک که نامه ای بکسر و حمزه افندی میر باشی طاپور را وظیفه شده و  
 حسین افندی میر باشی ضابطه معلیم افندی کامل بکیر و محاسبی و ناظر نفوس ابراهیم بیک و  
 دولت روسیه واپور آمدند و در کنار اسکله هم بیک طاپور نظام ایستاده و مونیکان بمنزله اهل  
 کشتی و شش ایستاد و در دستاقونول نکرده و قونول هم فراموش کرد که از اول قونول آنجا بگذرد  
 بسیار خجالت کشید بندر خواهی آمد که واپور دیگر مست پستی بریون آنجا اخته بشود و این را  
 بزرگ تر است و بهتر است و بریون را واپور متصل کرد و در آب باها را حمل و نقل کرد و از این اثنا  
 مثل برق حافظ روانه شد و باز اهل حاج و هزاران بریون حمد آوردند و جان تصور و هشدار  
 اگر ما برویم و آنها بمانند و بنی در کار آنها خواهد شد ما چار قونول بر پوتی تعزات زد که واپور  
 برسد و کتیا کشتی هم گفت حالا دیر شده اگر برویم شب بر پوتی میرسیم و لنگرگاه پوتی آب تری  
 نیست که کشتی بامید و شب رغن احتیاط دارد و لهذا امروز را که می بایست بر پوتی برویم و باطوم  
 میان واپور و ریون مدیم و دیشب هم چرخ خیال می آید این یکی در میان نبود که واپور می شود  
 و باطوم توقف کنیم صدق رسول صلی الله علیه و آله و سلم البعدید بروا الله تقدیر اگر محول حال  
 جهانمان نقصانست چه اجماعی تقدیر خلاف رضاءست چه از ارش بر آورد زمانه و نبود  
 یکی چنانچه در آئینه تصور است چه قونول و در آنجا است از واپور رفته پرون نامه که حین  
 خبرال نقاشیت را چه بدیم و واپور قونول بیک که یعنی کبر است آمد از آن کشتی این کشتی  
 آمدیم کتیا واپور رفته گفت این واپور کو یک است و امر و سپید نرفصله است

در لنگرگاه

در لنگرگاه

فولوب جاک

در این  
کتاب  
در این  
کتاب

که باید با روی سخن قریب بودند در این سخن میسر قریب قایم حق برود و او که صحتی بسیار باقی  
که از آنکه که آن کشی اول برسد و در فراق حق می که بسیار با برود و اندیشه متهمای منزه و عساکر  
در یاک که در میان بود و منتهی شده است از صبح تا بحال هر چه بقیات حق می گویم هر یک خود  
میگویند یکی از آن قایم حق می را از وحشی یا بسیار با طوم فرستاد و می را نگاه داشتیم در این  
خود وحشی یا بسیار با طوم بود و هر دو را بحسب فرستاد و میا به بسیار با طوم  
پارفته و یا آنچه که کج بود و در میان بود و آنچه بزرگ بود و در میان شش بود و دست که  
چیزی باشد گفت لازمه اتهام را بخوایم که در تظلمین خبر خواهم داد و کشم که پیداشدن میا پاز بوز میا  
اسلامی و علام خواهم کرد چون باشد حاجت دارم قبل از آنکه خبر شما برسد و ظاهر خواهم داشت و کشم  
مثل سید یا شانا باشد که اعتقادش این باشد که بخیر سید ما پاره میوان کرد و بشا را این چنین نظری  
خبر زد و به بسیار با طوم میانی کشم و ام بسیار با طوم است که محال است که سید و شمر  
از ام بخیر بدو و عثمانی سیاست را برداشته اند و مردم چهاره را به کلا بخت اند پدید که لا در  
این اسم باقیست که دست از راه بید کشم سنو را از آسمان حکم نافع قرآن نازل شد دست که  
حکم موقوف شده باشد یعنی حالتش متغیر شد جواب سانی داشت که اگر که فیضول حساب جزیع  
کتاب مجید است و بر این کلام هر امر است که نگذاشت و وقت غروب آفتاب برپا و تو کوب چیکت آیم  
سالون تحافی و فوقانی بزرگ خوب دارد که یکصد بقا و فوت طول و دوی فوت عرض است و بعد از  
فوت که حق آب باشد حرکت میکند و قبل از طلوع آفتاب تو کوب چیکت روانه شد و تا بندر بونی کرد  
طوفان باد و آفتاب بودیم و شب صبح باران شد و آمد که با بالی خطه نشین خلیج بد کردشت و پنج ساعت  
از شب و قد حاجی حنجر که در ستر استی متعلق بایران می شنید پایش نغمه بر ریافتاد و اگر فراموش کرد  
کسی نمیدانست در آن باران آدمای گنجت کرده طناب انداخته و را با لاکشید و آنچند مدتها

که غرق نشد

در این  
کتاب



از روز پنجشنبه  
۳

دارد بندر بونی ندیم با وجود آنکه دریا انقلاب داشت و موج آب از پنجره میخیزد و از درخت و کجک  
که در مسیر بود دیگران و پولیس نیز که ناگهانی است با رئیس کرک و کشته گپا فی جازات بلور را آمدند  
تبریکت و درود که در پنج ساعت از دست کشیده بود که بخنکی آن خانه وکیل دولت قندهار را  
شدیم آنقدر متعالی با داران میساده و هر خوب شد و چکل نیک تا بعد از نماز آمد و گفت هر فرمایش با عید  
کشم انسانیت و مقبولیت شما کافی است ایستاد که رفتی باشد خایم داد و از آنجا رخصت شد رفت  
در این روز که باران آمدن است که چای بونی کل است که عجب بخیران کرد و حیفا از آن زمینی است که  
دولت روسیه اینجا کشیده با این نگرگاه و قابل هیچ آبادی نیست و امروز بعد از ظهر بخیرانی  
انقلاب کرم بود و وقتی که از دریا درآمدیم کشم ای جبر سیاه روی تو باد سفید چه هرگز تو را  
نبرد این گونه امید و پیداست که بر سر تو ناداری که کر و توبخان غم نمید  
عصری تا شامی بونی قدری پا و دشم و تماشای کلیسای روسا که در سراز بود و ششم اسکال و پل  
دختر صیتی و خوب کشیده بودند زن و مرد تماشا می شدند و از بونی تا تفلیس و پست و شش  
در ورس است و در عرض راه سواهی تفلیس تاز و تفلیس شامیون است که در بعضی جای که یک کشید  
و بعضی جابه دست و پنج دقیقه کشید و از اسلامبول حرکت اطراف ساحل با پونی با سیال است

از این قرار است

از اسلامبول تا ایشنه بولی ۲۳۲ میل	از اینه بولی تا سیک ۱۴۵ میل
از سیکون تا ارژندو ۸۰ میل	از ارژندو تا کیردون ۲۵ میل
از کیردون تا طرابزون ۸۰ میل	از طرابزون تا باطوم ۹ میل
از باطوم تا پلوسیت ۳۲ میل	

۲۳۲

۸۰

۶۸

۳۲

مجموع ۶۷۸ میل تخمینی است

در شب ششم شمس صفر الحظرقه و ساعت و نیم از دست کشیده شد و ششم فرادیم که سماعته  
حرکت کرد و بحسب اتفاق یکشنبه ششم شوال بود که از بونی بطرف دریا رفتیم و امروز که شنبه ششم

شنبه

از این  
مجموع

از پرتی بطون صحرا میرویم چاراداست که ایایبند و آب کشیده و قند لایع من قبل و نیز بعد صبحی  
 پولیس نظر بر روی کتی بکنک بکشد آمد و سر را تا راه شعله آید بسیار جوان مقتول یاد است  
 و شب از تغلیس ساعت پنج شب را ایله تغرافه آمد و بود که هر دو غلافی بکنک ترجمه نمیرست که در براب  
 مذکور دست را ایله اعلام کرد که من مترجم ندارم قیام چایید که و کسرم حاجی حسن با جویان بر روی  
 غرب است صبح کرد و معلوم شد که مشا را ایله از قنادن میان دریاست کرد و خوش شد دست چای  
 مراد بر میسر و دیگران را که گریه می کردی است ترک کی می اندازد و از فرستاد و وقت رفتن چون  
 شبانه از این را راضی کنده شستم دست معلوم نبود و از پرتی تا نو و سونی که حوام خوشنک میگویند که  
 استاسیون دوم است می پنج درس است هم با جهر شکل است و این صحرا با وزینا غلب  
 و با خلایق است و دوشیناک قریه بزرگی است و در کنار کوه است که کوه دیار را و افتاد است و از  
 آن بعد باز صحرات و بی جنگل آن نه نیست و در عیالی این صحرا آبادی است و شش ساعت  
 از دست ساعت که شته از پرتی آینه رود و حاه ریون کنده شستم که از کوهستان که تاینس بار است  
 از وسط پرتی کنده شته بدر میامیریزد و از کنار پرتی تا استاسیون که کوه تاینس با هم شهر معروف است  
 نصف در است و از این استاسیون تا شمد کوه تاینس نیست در است که در سیار راه است و از آن  
 چل کنده شته طرف سیار راه که کوه تاینس و مامور است و اغلب با از بهلوی کوه جبر و شویون است  
 چند و رس باز بهر اتفاقا که کوه برنی کوه تاینس پدایت و از پرتی تا استاسیون کوه تاینس نیست  
 که در سه ساعت طی کرویم از رودخانه قووی برنی کنده شستم که پرتی آینه خونی هم در روی آینه  
 کرده اند که خیلی پل متدی است که استاسیون رودخانه هم ریون میریزد و با زانیا بعد از غلی است  
 چند و رس این رودخانه کنده شستم که باز پرتی آینه ساخته و ولی با شدا و آن یکی نیست و از قووی  
 که کنده شتم و دیگر بهر جانکار کوه ایجادیم که طرف سیار و همین کوه است که بعضی با عتصا میست کرد  
 کتی بکوه میخورد و اغلب جهر تر میشدند و از استاسیون قووی برنی را پرتی بکنک میزد  
 و رس است و در میان استاسیون قووی برنی کوه استاسیون قووی برنی کتی بکنک و دیگر است

دو سواقی  
 و در کنار کوه

دو سواقی  
 و در کنار کوه

دو سواقی  
 و در کنار کوه

نزدیک

تیر و دو

تیر و دو

تیر و دو

تیر و دو

تیر و دو و قیامت کی کند که آنجا را بر سر کوهی گویند و در آنجا که است و یا آنجا که در بیابان باشد از هر جا  
 سر و کلاه کشیم که پل آسمانی دارد چون اینجا تک است پل آسمانی و چندان است و نماند و در این روز و خانم  
 برود و قوی بی که داخل شود و منبسط این روز و خانه از چنان شمالی است که اتصال با پستیان کباب  
 دارد و هشت ساعت و نیم از دوازده ساعت گذشته که پنج ساعت و نیم از حرکت کالک بخار گذشته  
 اول رسیدیم که از پل آسمانی گذشته پل آسمانی شدیم بقدریست و هشت عدد شدیم که از پل آسمانی  
 و یک ساعت بعد از آن پل آسمانی رسیدیم که او در آن راست بقدریست و چهار عدد شدیم که از آن پل آسمانی  
 و دو پستیان هم از پل آسمانی که ششم که برود خانه بی بی پستیان بسته شده که در میان درویمین و یک عدد و دو  
 استایون بی بی پستیان پستی یکصد و چهار و هشت در است و از بی بی پستیان که قدری گذشته پل آسمانی  
 که از آن در آن راست پستیان و چهار عدد شدیم که از پل آسمانی در این جا باز بود که نهاد  
 استین است که برای سربالائی قوت داشته باشد و بی تفاوتی که داشت در واکو نهایی دیگر ماشینش  
 بود که بر و ماشین این را کوهناک شده و از اینجا پیچ خرابی جلوراه که از همین طرف شده و تعمیر کرد  
 آن دو ماشین را بر پشت سربست که بر و واکو نهایی را ند و این بسیار حرکت میداد که واکو نهایی  
 صدای زیاد میکرد و بر و واکو نهایی هم صد میخورد و چون را و نبود که ماشینش پیچیدنا چا  
 از عقب بخلاف عادت میزد و واکو نهایی هم که کرده است القه از قوی بی که بعد از  
 برف بود هر چه بطرف بغیر از دیکت تر میشدیم زیاد تر بود و بعضی برف را عموها شکافته که واکو نهایی  
 میان خندق برنی میکشید که از پیچره واکو نهایی بالاتر بود که چند مرتبه من دست دراز کردیم  
 برف برداشتم و امسال پیچته ز پستیان خرابی را آهین زیاد رسیده است میخشد و قدری  
 برف آمده و از کوه پستیان غلظین را و را معیوب کرده است که یک کوه را و را معیوب کرده  
 و یک کوه را و رسد و بود و اکنون هم که در واسطه حوت است در بعضی جا برف طبعی بقدریست  
 باقیست قریب بفریب نزدیکت بکرونه دو و پس بقدریست و کانه پستی مانده راه از شدت برف  
 شده بود که در میان خندق برنی واکو نهایی را شکافته بقدریست که آدم بود که میشد راه رفت

بقدر پانصد قدم بلند نماید در کعبه با براتما و ابرو دشت تا باو گویند دیگر رسیدید کم که او فرستد  
سرا و کثرت برفت کند شده و برادر خجست بود در آن جایی که عیالها کار میکردند و گفتند مندر این  
بود که یاقا غالب شمالی موسی و ریشا ربو دو یکت سیب است که تنیف شده و از او جدا شد گفت  
چهار روز است که بر می کنیم میت و دیگر در و دیگر کار دارد و قصد نقره کند هر روز مشغول است و  
خندق برقی تا سوارم است و دارد که در بعضی با از سطح بام و اگر نیکو نرفته بود و تا گویند  
بود و از آن پس در صحرای برن نبود و از شب شش ساعت گذشته و او پستای سیون قنصل شد <sup>پست</sup>  
خان خبرال قنصل و موسی و بگلر و کوفه از آن صاحب از جانب غایب از کوفه ای که حاکم ولایت قنصل  
بابا بس موسی و پستای سیون حاضر بودند و رئیس سوار قزاق فرادول که آمده نامه مأمور بود و مشارالیم  
بود و در منزل هم سیرا فتحی اخذ کوفه از جانب پرنس خراسانی مأمور بود و چون وقت آمدن بنهر  
آقا و بود و مشارالیم در ساعت هفت سوه پسته بود حاضر شود و وقتی که خبرال آمدیم و جواب بدیدیم  
از شب گذشته بود و از کسالت حرکت نشد و سرای را ده و پنجوی خیل کسل چپته نمودم از پرنس  
تا قنصل قنصل تا سیون اعد و رئیس آنها از این وقت است

عجب است کہم

گفتم وعده کردید که اگر ازین راه بیایید شاه الله شما را سلامت بیاورد و گویم میرسام که گنج را که پسند  
گفت در حین خیال بودم که از راه محلی بروید بهم قشاد اردو هم گنج را نخواهید دید و پس بکین بار از  
طرف گنج می فرستم گفتم هر طور صلاح بداند البته خوب است گفت در منزل نوشته نزد خدای تعالی  
میفرستم که بنظر شما برساند متبرجم او میسر نگرفت که از ارضاب بود وقت زدن از کوفه اسکی دیوان  
عمارت میرزا اسد الله خان کشته بود احوال بن هم خورده است و در خود علامت مرگ می بینم و فرما  
آمد که ناخوش شده است بعد از زدن و جناب پرین خراسکی بغیراتیون بالباس سبی آید خیلی صحبت کرد  
خیلی از آمدن ناخوشی کرد و می گفت و از چهل صحبت شد و تشریف برد یکبار مرد و هوشمند تیرت  
میخواهد از نوکری استعفا بخندد و الاش را بنابر ادش بخشیده است و صلح کرجی است و از اولاد حضرت  
داود علیه السلام است و در میان کرجیا خیلی اعتبار دارد و متبرجم ایشان میفرستد خیلی آخوند بود  
و بعد میرزا اسد الله خان را فرستاد که کم نرزد و زیر دبار یعنی اشکیت آقاسی باشی قول تشریف  
چون همیشه حضرت جانشین وفات کرده است احوال پر می کرده زمان ملاقات بخوابد که خدمتشان  
برسم خدای قول بخایه اش رفت بود و اشارتیه در خانه بود که ارت داده بود و قشیکه بنامه کشت  
اشکیت آقاسی باشی حضرت جانشین کاغذی نوشته بود که ما باید خدمت فلانی برسم هر وقت که  
معلوم میفرمایید بیایم میرزا اسد الله خان اعلام کرد که کند و بعد از ظهر بیاید

روز دوشنبه نهم شهر صفر المظفر ۱۲۳۱ هجری صبح تمام قدرت رقم آب پاک ملائیم کرم است چنان  
استیاز دارو بدن را نرم می کند بفرمان که آدم آقا میرزا محمد علی اخوندوف آمده بود در این من  
او با جناب پریز خان شکی اجصار که بر تحویل رفت بعد از او اشکیت آقاسی باشی حضرت جانشین بزرگ  
ایشوی بالباس رسی آمده پانزده روز است که از پل پوروغ آمده است بیکخت امروز حضرت  
جانشین میخواستیم آمدن شمارا عرض کنیم که وقت ملاقات را معین کند بشمارا تشریف برده بود در وقت  
می آیند امید داریم که فردا عرض کرده وقت ملاقات را معین کنیم و بر جانشین آقا میرزا فتحعلی رودبار  
بالباس او حور دیگر بود که مخصوص اشکیت آقاسی است از دولت ایران هم نشان داشت

١٢٩

ص ۲

و بعد نایب آقا میرزا فتحعلی آمد معلوم شد که برین شهر چنگلی فرمایت کرد و دست او را لایق خیرش بکنیم  
که باز بدین شهر تشریف نیاورد و نه بهای کارش منگنا میگویم نایب که پیش نایب او را بکنی رسید و سلام  
کس فلانی در روز است آمد و دست یقین از آمدن ایشان خبر بدست است و من بعد است کیان  
رسیده و اسلام کرد و من خبر کرد که پنج خبر بدست و من خبری که است که میگویم امر را که در روز  
ما خبر بشید در ساعت نه آنجا حاضر میسر و همراه میرزا فتحعلی محمد و میرزا پسران و دو پسر میرزا بود  
در نظام منصب اردو و بجهت آندنی خبر آن قونول دولت عثمانی هم بدین آفت بود و در میرزا  
احوال خود، طور باد و کوبه را پسر، هم قس کسالت دارد و الا که بر کز افراش میگرد و میرزا فتحعلی  
از اینجا نماند و میروم چنانچه فرموده امیکدم مشارالیه رحمت کسید و بخانه او در خانه نبود و خانه  
بسیار بی نشت بخانه تان که آشته بود و رفته بود

تلاش

و روز شنبه هم حضرت المظفر بالله صبی قبل از نماز پنجاب بدین نایب نایب که نایب بود  
که به بابا من می دیدن که با کمال محذرت که در روز آفتاب و من خبر کرد و دست و من خبر  
و مهربانی کرد و آنجا تا درجن اناق بین الاشال میکانه و حاق است گفت نام من میگوید چه در بخت  
بودم که دید که شما و شما بدین نام را ندیدانی نکردم و در اینجا هم بود و کوشش و کوشش  
بهستم که آمدن در من و منی نیست و بجهت کرد و قرار شد که هر حرکت و این بود که به را اعلام کرد  
خبر به و منصب بایشان نفیس بالارقه دمی زکریه پا و منقا است یعنی فعل و جوع امورات ماه و کس  
این ایره و حکم چنانکه کل است و چنین معلوم شود که بجهت میکی که حضرت جانشین ایشان در این  
می کند که منصب بیکار می تواند یافت شود و بعد از رفتن ایشان باز دید جانب برین شهر  
و جانب از طرف انجمنی که برود و در کار است و او به منزل که به ششم عصری در نه ساعت بفرست  
جانب گینا از میرزا بابا من می آمد و منی حوالا تا زکریه و منقا و اسلامبول برسیه بسیار بود  
و در اندیشی است که برکات عثمانی هستند و داشت از ایشان میگویم که آن وقت در این  
تشریف تخته بدنی و دست همارت آنجا را کرد و چون حال خیال و ارم از آن را در و موم کرد

و در این شهر  
نایب نایب که نایب بود

بست

کجاست تماشای آنجا میروم و چنان میدانم که در ایران صفهان هم از آن جو رتبه بندی خیلی باشد  
 گفت فرزند خان چاکم قدیم آنجاست و البته در صفهان هست منست که ما شی قدیم ایران خیلی با هر  
 بودند بعد از سلطنت قاجار و روی زمین و وقتی قدیم تر از ایران نیست کشم از عهد شید با جمال  
 معین است گفت سه هزار سال تاریخ تا با جمال داریم و از صفهان تعریف کرد کشم در صفهان  
 خراب شده اگر در این چند سال دولت قاجار چه صفهان با تخت بود حالا آبادی آنجا از اسلامبول  
 گذشته بود گفت معین که چنین است و بعد چته پتخی طهران را پسید کشم شاه شهید قاجار و خان بیکه با جمال  
 اسپر اید و قرب ما زدران با جمال کرد و تو حق نمود و رتبه رتبه بتای ایشان مینمودند  
 حالا نقل و تحویل شکل است و الا خود مان هم میدانیم که صفهان نسبت بطهران مازاد رود و قاجار  
 زنده رود از وسط شهر میگذرد و قابل بر کونه آبادی است تصدیق کرد که چنین است گفت  
 صفهان شنیدم کشم با اینهمه عازات خوب فرنگستان چنین میدانم که اگر آنجا بنظر شما بر خلی  
 جلوه کند و بقدر یک ساعت نشسته خیلی صحبت دهند و رتبه و خیلی اظهار شخصیت کردند گفتند  
 از سر کار شما ممنون شدیم که از این راه آمدید و ما را بلافاصله خودتان شاد کردید و متوجه ایشان  
 اخذ و وف بود بعد از تشریف بردن ایشان خان بابا خان پیر شاهزاده بهمن میرزا آمد و پسر خود  
 منصور میرزا را همراه آورده بود که از دفتر اخذ و وف است هفت سال دارد و پسر خود  
 از زردی اخذ و وف با تاثیر کرده است و ایشیک آقاسی باشی حضرت بانشین بایزید میرزا آقا  
 آمد و بود و بعد کاغذ ایشیک آقاسی باشی برای جبرال قونسل آمد که فردا باید فلانی رخصت شد  
 یک ساعت بعد از ظهر دیدن حضرت بانشین که آمد و کون تشریف بیاورد و کاسک مخصوص خود را  
 در آن ساعت پی ایشان خواهند فرستاد و بعد جبرال قونسل میرزا اسد الله خان آمد و جواب داد  
 که شما لباس ندرید و پیش سلطان بچطور شرف شد و اید و پسر سلطان چه لباس داشت کشم من از  
 اتفاقات و بی غمت خودم چه لباس کسی و درجات نشان ادا کنم چون قصد زیارت بیت الله  
 داشتم هیچ لباس سبکی همراه نیاورد و دلم که این گونه لباسها پسند که منافات دارد و قصد

۲ می شود

کودچین کهنایان

افسان شوی به دریا منظر بطور مسافرت حرکت کرده ام و میر که محرابی کرده است و بقاعده قرار  
 کرده است مدخله شان خود را کرده است و خدمت سلطان بهم با همین لباس سر واری سیاه  
 و شلوار سیاه مشرف شده ام و سلطان بهم پنج لباس لطیف داشت بهین طور لباس ساژ  
 پوشیده بود و بعد میرزا اسد الله خان آمد گفت باشیک آقاسی با منی در تفصیل را که تمسک پندید  
 و بعد از رفتن آخوند با میرزا اسپه الله خان پایده قدری در میان تفرطین سیاحت کردیم  
 و یک ساعت از شب بیدار شدیم و امرو زجناب کولچین سیاه طور که به پیشکاری کشوری کل  
 تقاضا از جناب علیه حضرت امیر اطوار آمده و از تفرطین شد که متار الیه عرض را و چون مشکوفاً می آید  
 و در اینست که برین محرابی کفیل امرو بود و متوجه دخیل بود و خودش هم بواسطه میری چندین  
 میل بفرستی ندارد و از همه چیده آسوده کی دارد و از انتهای مدانه و لا بجا

۱۲۱۳

رو در چهارشنبه یازدهم شهر صفر المظفر ۱۲۱۳ صبحی باز کورنا طور باد کوبه بدین آمد و گفت بفرست  
 فرصت داشته باشم بخدمت شما بیایم خدمت میدانم و گفت خواهش دارم در باد کوبه در منزل  
 که خالی است منزل کنید که شما را از خود میدانم و حقیقت در خانه خود منزل خواهم کرد و معلوم  
 کرده بود و انشاء الله تعالی و اپوری با ورو و ما با شما مناسب باشد در پانزدهم مرت ماه روستی  
 که مطابق دو شنبه غره و پنج الاول خواهد بود و بعد از آن تشریف بردم میرزا احمد علی بیک کاشی  
 که از اقربای مرحوم امین الله و فرزند خان است آمد مشا و این خیلی در دولت روستیه متعسر است  
 چا پار خانها را اجاره کرده آتقد و محل طینانی است که پشت خانه باده داده اند بسیار آدم  
 معقول در پستی است که همه از او رضامندی دارند و بیت مال است که خاک قنار است  
 هیچ تغییر حالت و کلا و وضع ندارد و است در پنج ساعت بغروب پان از جناب حضرت باستیک  
 محضر من آورده و امیر اسپه الله خان خبرال قول و قول فرستیم و در عمارت قرا و لها و قرا  
 ایستاد و احترام نظامی کرد و بهار ت و ذیل شده و در عمارت ایشیک آقاسی باشی و سایر اشراف

صنوبر



حضور بود تا که میفرمودی آخذ و ف که مبرج اول است ایستاده بود از پناه که بالا فرست خنجر  
 شدیم با هم در میگردیدیم و آخذ و ف گفت خسته شدیدی کشم اگر قدری کشت میکردم خنجر خوب بود  
 اطلاق اول ایستیک آفاسی بانی گفت میل داردید در این نیکیت نشسته قدری دفع خنجر کنید  
 شربت پور قبال و یک دوری شیرینی آوردند قدری شربت خوردیم ایستیک آفاسی بانی  
 گفت هر وقت میل دارید حضرت جانشین قنطر پذیرائی است کفتم آیتید در پنجم ششم برای رسیدن  
 خدمت ایشان بود که حالت تخم داشتید با ششم بر خاتم ایستیک آفاسی بانی شام اطلاق آمد مرکب  
 عجمیات در را باز کرد و من داخل شدم و آخذ و ف نیز آمد میز را سپید انداختن و سایر اجزا  
 پیرون بودند و وقتی که داخل اطلاق ششم جانشین ایستاده بجز خنجر بلباس سیسی داشت نشان  
 مثال عجمیت هاپون را انداخته با سایر زنان دست و پدم پیش تشریف آوردند دست دراز کرد  
 دست مرا گرفتند و ایستاده احوال پرسید که در دروئی نیکیت جا دادند من ادب کرده که اول  
 ایشان جلوس نفرایند با صرا در طرف بین نیکیت را جای دادند و دست مودود و این اطلاق از  
 شاهنشاه ایران پذیرائی کردیم عرض کردم مبارکی است که مضمود و دوشاهنشاه و الا جا شد  
 که امپراطور اعظم هم اینجا تشریف آوردند و احوال قبله عالمیان را پرسیدند که خیال تشریف فرمائی  
 خراسان دارند عرض کردم مرغی قتی است از طهران در آن راه میخیزد خبردارم معلوم است  
 اگر خبر صحیح باشد خدمت سرکار است فرمودند شاهنشاه و فصل خزان بازندران رفت بود  
 کردم خزان طلسم فصل بهار بازندران است که از همه جبهه صفا دارد و فرمودند از آنجا  
 شاهنشاه با ستر باد رفته و حاکم کتب را مفرول کرده و حاکم سابق را احضار فرمودند و بپای  
 او نصب فرمودند عرض کردم حاکم سابق سپهسالار است بسیار مرد زیرک قاعده داشت  
 قنول دولت روس را از خیلی راضی بود و سرحد را خیلی منظم نگاه داشته بود و اگر همان باقی  
 انکات در حق است را بدوی کرده اند فرمودند خیال تشریف فرمائی عاشر را آراوه شده و از  
 انقلاب دریا دیگر میل نموده اند که تشریف ببرند عرض کردم از جناب رایران مذمتی است

و اگر کسی  
از این  
کتاب  
بخواهد  
بخواند  
باید  
که اول  
این  
کتاب  
را  
بخواند  
و بعد  
از  
این  
کتاب  
بخواند  
و بعد  
از  
این  
کتاب  
بخواند

۲ مرقوم شده

و از احوال دریا و پهلایان و معجزات و معجزات و معجزات لازم بود عرض کردم فرمودند و این  
موجب شاهنشاهی و در طهران بودید خوب از همه خدمت برآمدید نه احتیاج کار بزرگی بود  
که در غیاب ایشان به لایت ایران آن طور امن باشد عرض کردم از برکت وجود مبارک  
شاهنشاهی بود که ولایت منظم بود و اگر من خدمت کردم وزیر مختار دولت روس بودم  
میدانم که می گفت از شما در خدمت شاهنشاهی و امپراطور رضا خدی خواهم کرد که در غیاب شما  
خیلی خوب از همه خدمت برآمدید و من فرموده از راه و کنج میل دارید بروید یا نه عرض کردم  
اگر در شنیدم راه نوخیز و کل است البته از هر راه بروم به عرض حضرت جانفشانی  
و عرض کردم از خلق حسنه جانفشانی را از برادرهای خود وقتیکه در کاب مبارک شاهنشاهی  
مراجعت کرده بودند شنیدیم وقت رفتن زیارت می نهادند احرام در قریم شریف داشتند  
فیض طاقات نصیب شده مالاکه خدمت سرکار رسیدم دهم که برادرهای من با هم گفت  
خیلی ظهار اقبالان کرد و عرض کردم درین دهم که در اول طاقات سرسلامتی بخدمت شما  
که همیشه و شایسته شاد است سلامت وجود امپراطور اعظم همه شها را رفیع میکند فرمودند  
معراجی خوشتر از منی شایسته منون شکر میل ناظر این صحبت را دوستید و عرض کردم عرض  
او بود و جدید که در این روزها تهنیت می خوانم به هم که ان شاء الله مبارک است خیلی خندیدند  
بهشت اولاد دارم این سپهر حساب دارم است در قضا و متولد شده است و دیگر اولاد و نیوادم  
عرض کردم ان شاء الله چندین اولاد و دیگر هم خدا عطا خواهد نمود انسان حکم درخت دار و اولاد  
او حکم شایسته و برکن را دارد و برکت در درخت شاداش میوه اش زیاد تر باشد شکوه  
و ساینه او زیاد تر است انسان هم بهر راه اولادش بیشتر باشد باعث شکوه او خواهد شد  
خوب نکته فلانی گفت و بعد برخواستند من ختم مرقوم فرمودند بیا این اوطاق را تا شما  
میراثا و باطای خواجگاه قبله ایمان بوده نشان دادند فرمودند این اطاق هیچ درخت  
ندارد و در کسکس صاحبان تو بخانه که در بطور بزرگ در اداره من بودند ولی در اینجا نشانی

کتابی که در این کتاب  
در بیان امور و معانی  
و در بیان امور و معانی  
و در بیان امور و معانی

ایران امپراطور شب خواهد نمود عرض کردم اگر زیت خامی ندارد و زیت منسوب دارد  
که غل آسایش و خواب و دشمنان و الا نشان شده است و از آن اطاق بیرون آمدن نقشه  
تفتازیر را در صحنه بیکی که تقریباً دو فرس و نیم و در صحنه می شکستیده و در دیوار نصب کرده بودند  
و بهی که بهار را بخت کرده و چوبه کرده بودند و چوبه داشت یکی یکی باین بند نشان دادند  
این کو و البرز است که همیشه برف دارد و طرف شمال مغرب و کو به پستان هر کس است پشت  
کو و ولایت چمن است که با باغی جنگ کرده و چوبه کلها بی خنت دارد و حالا همه تجارت و کسب کنند  
و جایی شامیل را نشان دادند و فرمودند اینجا در بند است عرض کردم در بند زیت را بی که  
نوشته اند از انوشیروان آثار بسیار است که از کو و دیواری آنکار و دیار کشیده است خیلی  
بجایم بوده است و در وازو داشته که شبهای شبانه فرمودند راست است خیلی آثار قدیم است  
و از زمان انوشیروان پرسیدند عرض کردم تقریباً هزار و چهل و صد سال میشود و بعد از  
که بودادی تفتازیر و نشان دادند که از تفتازیر است و راه آهن پوتی تا تفتازیر است  
که زده بودند و راهی که بباد کو به میرد و نشان دادند که شمش از اینجا خواهد رفت و آن صحرای  
کو به خیلی با صفاست بعد از این که پیش میبرد و نشان دادند فرمودند در آنجا کو به پستان است  
که همین میرا آنجا است عرض کردم در حق همین میرا خیلی اتفاقات کرده و دیده اند نشان امپراطور  
همین است که با شخص محرم اتفاقات بکنده فرمودند ولی همیشه ناراضی است و در ایران چند  
قطعه دارد و همیشه عای آنها میکند که دولت ضبط کرده است عرض کردم خلاف  
ادب است نسبت برادر بزرگ خود بگویم ولی شاهزاده در این عرض و در این حرف حق ندارند  
حساب بخت ساله آذربایجان را نیز واقعه و مبلغهای خطیر در حق ایشان دولت بجهت شهادت  
کردا کرد و از آن عمل بخت ساله آذربایجان که مقرر فی ایشان بود و دولت چند قطعه و ضابط  
باشند حجاب نبوده است و بعد فرمودند بخت نفر از اولاد او و الا آن در نظام خدمت می کنند  
و منصب دارند عرض کردم شاید سرکار است که اولاد نجاب و شاهزاده کار از ایشان

و بعد تشنه شدن ایشان دادند که شکرگون باخیلی دروی و دخیل میکنند خواب است آنها  
تخته قاپی بکنند عرض کردم دروی و دخیل را طبیعت ایلات است البته و فصل است  
باید هر که در معان ریش میندی میرود مانع باشد که از طرفین بر عیبهای مجامع بکنند و عرض کردم  
اگر میفرمایند بمن فقره را آنجا کجایی یا نشاء عرض میکنم منسه مود بخلی از شماراضی میوم که بمن  
مراتب را بعرض برسانید و منم از نقشه اگر چه خطا رومی بود وسیله تقریر و قیاس عرض میکنم  
که اینجا کجاست آنجا کجاست خلی تعجب میکنم و میفرماید خلی عرض کرد فلانی در جغرافیا لایف  
کرده است که که آنغری واقع را نشان داد و عرض کردم آنرا آت همین است که در کتاب  
و خلوصا سرخدایان و عثمانی را نشان دادند که انیهر لکسرند زبانی است که عثمانی را  
میگویند و از آنجا بر سرینشیک خانم خودشان نشان دادند که برین نشان فرمودند که این شهر  
ازین بجای است که مارده دنیا آمده است و از آن گنجینه در بالای سرینشیک گنجینه است  
مثل امپراطور و والد خودشان و والد خودشان را نشان داد و عرض کردم یکی از سلاطین بزرگ  
دنیا است که با سلاطین معروف و مشهور و با همی میست و میبند و یکی اگر شما از من میسید  
این شکل گیت باشد بستی که تباها همیشه عرض میکردم که امپراطور انیست چا که خلی است با ایشان  
دارید فرمودند که برادر دیگر من میگوید را ببینید خواهند یافت که چند شب است  
و از آنجا نقشه بطریق بر بردند نشان دادند که در حالتی بخ بستن و و خانه نواست که با کلیتی  
میگویند عرض کردم که با طرف کلی نیست این رنگ که کشید دست فرمودند همین است که میگوئی  
و قیاسی خوب کشیده بود و من از آن نسبت دراز کرده دست مرا گرفته فرمودند که در آنجا  
تا محظوظ شدیم چند قدمی مشایعت فرمودند من هم خطا کرده با آنکه خوف پرور آن وقت بگذرد  
مجلس ملاقات طول کشید ایگیا آتاسی باشی و اجزای آدم در مشایعت کرده و سوار بران کاک  
سده بقونو خان آیدیم و آخذ و ف از دم در که چند خطا کرد و عصری میاز و بدجا کجایی  
رفتیم در خانه نبود کار است او را مراجعت کرده وقت درسی در کوچه و بازار کرد و شکر و در آنجا

از کجایی

و قیاس

را میسید امپراطور  
و قیاس

در آنجا

روز پنجمه دو اوند هم صفه المظفر<sup>۱۲۹۲</sup> صبحی اجودان تو آب و الا حضرت جانشین بقونمخانه آمد که  
 حضرت جانشین کیاعت بعد از ظهر بپاروید شما خواهد آمد میرا سپیداندن توفیقمخانه را نفعی  
 و تجار ایرانی را خبر کرد چندی نظر آمدند در ساعت مزبور با اجودان مخصوص خود متعارف  
 در کالسه نشسته تشریف آوردند ایشان تمثال بایون<sup>۱۲۹۳</sup> و پوگوت و کوسل بند که دیر در پیش  
 بودند من تا سینه استقبال کردم همان جادست داده اظهار مهربانی کردند با طاق که تشریف  
 آوردند بجز آن خود کس دیگر نبودند و من و دخلی شوق ملاقات شما را داشتیم آنوقت که شما  
 آمدید من نبودم اخوس آنوقت را دارم عرض کردم من اگر این وقت هم فیض خدمت حضرت جانشین  
 در منی یافتم از بخت خود مایوس بودم فرمودند در این عمارت که بنه چلو رشتاید و خبرال<sup>۱۲۹۴</sup> فوکل  
 چطور می شنید عرض کردم اگر عمارت که بنه است از بخت قدم حضرت جانشین جانان خواهد بود  
 خیلی خندیدند و فرمودند چنان که بنه است که هرگز نخواهد شد و از احوال بکند و بدین جا می باشد که  
 اسال چند راجع بود و عرض کردم نایب قونسل فرانس<sup>۱۲۹۵</sup> در بجه میبخت یکصد و چهل و پنجاه نفر شمرده  
 فرمودند خیلی است فرمودند شما نهاده خانم شما چطور سوار شستند بنه شما را و دخلی بدکشته  
 عرض کردم تخمه روان داشتیم که بشتر می بودند زحمت داشت ولی بالنه راحت است فرمودند  
 از اهل قفقاز و قیرم<sup>۱۲۹۶</sup> هم اسال خیلی بودند عرض کردم بقدر دوسته هزار نفر از اهل قفقاز و قیرم  
 بودند و همه جا آنها مثل رعیت ایران مراعات میکردم که در نزد خبرال ایضا تیغ در اسپل<sup>۱۲۹۷</sup>  
 رضامندی کرده بود و بدین<sup>۱۲۹۸</sup> فرمودند عجب طایفه هستند حکم امیر اطوار است که آنها دماس در قیر  
 قشون باشند و شوق کنند و یا بکنند آنها ازین کار را با و حاشا دارند که مهاجرت کرده بچاک  
 عثمانی میرویم و مال بکند در عثمانی هم رویت قشون معیطو راست و از احوال بپرسند و می باشد  
 که در اسلامبول چه دستید عرض کردم که حیدر افندی که یک چندی در ایران و در بطور<sup>۱۲۹۹</sup> و رخ  
 داشت و اراما نور کرده بود و مذکوره براسی اجرای احکام برود و فرمودند کمتر رود و کرده که اند  
 و خلاف کرده اند عرض کردم چون دولت روس و هند و روس در این کار دخالت دارند

۲ فرمودند من هم شنیدم ؟

مشکلت که ایند فدا غلاف شود و بقدر کین شسته بر فاعند و من خواستم تا سر قد شایسته کنم  
 پروین در اطاق بزور دست مرا گرفته بر کرد و ایند که بزمت شما راضی خستم و بعد از تشریف  
 بردن ایشان میر فغانی آخند و صحبت میکرد که در ایندت مرکز شده بود که یکی از شاهزادگان  
 یا اعیان را با نیشین ایستاده پذیرائی فرموده بقدر یک ساعت صحبت داشته بعد با اراشان چند  
 معلوم است همه را بعل خاطر حرکت کرده اند و عصری با میرزا اسپه اند فغان سوار شده و بلیغ  
 مرحوم آقا میر قاجار خستیم که حال اهل دولت شده است برای تماشای عموم مردم است و نیم شب  
 بنزد آمد و بکشتیم تفصیل قشون را از اینقدر راست که در دهه ۱۸۷۵ امیر میسی حکم امیر اطوار است که تمام  
 افراد مردم از نجیب و نجیب غنی از نرسن بیت و کسب ال با لار باید در دیف قشون باشند  
 پنج سال در سر بار خانه نامه مشق بکنند و منع بکنند و بعد از پنج سال دیگر که و دهه تمام شده و خن  
 میشوند و ناهفت سال دیگر که در خانه است اگر کجی و افسد باز باید حاضر خدمت باشند که تا آن  
 سی و دو جزو نظام است و بعد از آن تفصالی مدت سی و دو سال دیگر معاف است و مسال  
 و اهل قریم از اینکار کمال تماشای دارند و اهل قفقاز و قرا باغ از این حکم با بصلحت نیست  
 پنج سال معاف فرموده اند که بعد از بیست پنج سال این حکم محری خواهد شد تا افسد را اقلی باشد

روز جمعه سیزدهم صفر اقلهر ۱۲۹۱ (شعبه سیزدهم دو ساعت و سیزده دقیقه باقی بزرگوار  
 زنده اول سال پنجاه و یکم اقله شمس است که موقع تشریح نوزده درجه و سی دقیقه است که  
 طالع وقت میزان هجده درجه و پنجاه و سیزده است که بحساب قمری پنجاه و نه سال و ده و  
 ده روز و نهم قمری که شش است)

صبحی قبل از نماز گیاره زاندری شوق که نجل ابا جودان و بیخیرت امیر اطوار و رئیس نجاشی تغلیس  
 و چهارده دیگر است بید آمده بود که از جانب نجاشی تغلیس تنیت بگوید چلی مرد خوشروئی است  
 هر سه سال بیه سال نجاشی بگوید که است خودشان اشتباه میکنند شش سال است که دو بار

و در اینده که کین شسته بر فاعند و من خواستم تا سر قد شایسته کنم  
 پروین در اطاق بزور دست مرا گرفته بر کرد و ایند که بزمت شما راضی خستم و بعد از تشریف  
 بردن ایشان میر فغانی آخند و صحبت میکرد که در ایندت مرکز شده بود که یکی از شاهزادگان  
 یا اعیان را با نیشین ایستاده پذیرائی فرموده بقدر یک ساعت صحبت داشته بعد با اراشان چند  
 معلوم است همه را بعل خاطر حرکت کرده اند و عصری با میرزا اسپه اند فغان سوار شده و بلیغ  
 مرحوم آقا میر قاجار خستیم که حال اهل دولت شده است برای تماشای عموم مردم است و نیم شب  
 بنزد آمد و بکشتیم تفصیل قشون را از اینقدر راست که در دهه ۱۸۷۵ امیر میسی حکم امیر اطوار است که تمام  
 افراد مردم از نجیب و نجیب غنی از نرسن بیت و کسب ال با لار باید در دیف قشون باشند  
 پنج سال در سر بار خانه نامه مشق بکنند و منع بکنند و بعد از پنج سال دیگر که و دهه تمام شده و خن  
 میشوند و ناهفت سال دیگر که در خانه است اگر کجی و افسد باز باید حاضر خدمت باشند که تا آن  
 سی و دو جزو نظام است و بعد از آن تفصالی مدت سی و دو سال دیگر معاف است و مسال  
 و اهل قریم از اینکار کمال تماشای دارند و اهل قفقاز و قرا باغ از این حکم با بصلحت نیست  
 پنج سال معاف فرموده اند که بعد از بیست پنج سال این حکم محری خواهد شد تا افسد را اقلی باشد

شعب کرد و اند و در ماه می ۱۸۷۶ باز اول مجلس انتخاب است بشا را لیه کشم با این جن خلق که شما  
 دارید باز در این سال و سالهای دیگر شما را انتخاب خواهند کرد گفت پرسیده ام خسته شده ام  
 و در نظام خیلی صدمه کشیده ام که پرسیده ام و وقت برخاستن کشم زحمت نباشد سلام مرا بجا  
 تقدیر فرمایید رسانید که ازین تنیته ایشان که شما را فرستادند خیلی ممنون شدم و البته او هم بسیار  
 حاصل قدر بخا و اعیان را زیاد تر از دیگران میداد خیلی تشکر کرده رفت پس از آن گویا بطور  
 با و کوب آمده بود خیلی اظهار تأسف می نمود که من در این مقام همراه شما توفیق و توفیق را در  
 شد اگر میفرمایید من هم کمی از اهل با و کوب را بفرستم کشم چنانچه آن توفیق و توفیق را تعیین شود  
 تکلیف است که در راه اگر لازم شد بتواند از عهده جواب کم و بیش برآید و احوال شما را در خدمت  
 پرسید گفت من عادت مشرق زمین را میدانم که نباید احوال عیال کسی را پرسید چون شما  
 اتکاف دارید از آن جهت که ما نمیکنم که انشالله کلمات نداشته باشند کشم من قبیل شما  
 از خود میدانم و ایشان هم همیشه احوال سلامتی شما و خانم چو بیاستند چون به باز رحمت کشید  
 بدیدن آمده بود و بعد از نماز باز دید شما را لیه رفت قرار داد که فردا زحمت کشند  
 تفصیل بمنزل عرض را و معلوم کنم که یازده شب در کجا توقف شود چون استخاره از زاده شود

۲ با و کوب  
 توفیق و توفیق  
 قریب به احوال و در

این آیه آمد قال ایها الناس انی انزل کتابا و جعل فی بعضه نذرا و بعضه رحمة و بعضه انذار  
 از آنجهت از آن راه مضم شدم و گویا توفیق بعضی نذر و بعضی رحمت و بعضی انذار  
 و بعد از آنکه بنقل آمدیم موسی و لیه فرانس که در خدمت نواب الاحضر جانین حاضر  
 عرایض است به اخذ وقت گفته بود که میل دارم فلانی را ملاقات بکنم کشم پس از آنکه او میل داشت  
 البته منمایل هستم که اشخاص این لایت را بقدر مقتدر بشناسم اخذ وقت او را اعلام کرد  
 بود بدیدن آمدن و فرانس است و اما حسن مکتب کار و توفیق قریبا غی است که منصب خزان  
 نایب بود و در مریخ خوش محاور است از احوال که و مدینه و احرام و مناسک حج  
 جای میشد و بقدر نیما ساعت نشسته نقد پس از آن میرزا محمد علی حکایت کاشی که در کار کا

محمد

الان کائن

سلامت

و تران قش و غیره را میداد آمد که من را یار باشد که برای پس خود انشاء الله معطلی باشد

روزشنبه چهارم شعبه منظره المظفر ۲۹۳۱ هجری قمری که یک روز و شنبه آمد که قرار منازله  
 آورده بود بعد گوناگون را با و گوید آن آمد و بعد از رفتن ایشان نیز فتنی آخند و آمد  
 عصری بیازد دیگر نیاید از اندری نفوذ ریس بخا قیوم در منزل بود و خبی اظهار اتمان کرد که  
 سلام شما را بر تین بخای و شهر که در فتنه حاضر بودند و رسانیدم و در ماهی که همه خواستند  
 خود همه خواهم رسانید کفتم و دواع مرا نیز همه رسانید که از ولایت آنها بخوشم از آنجا  
 منزل آمدن در میان که چه جناب پرین برای تون بخا اسکی را دیدم احوال پرسی کردم فرمودند  
 من فردا و دواع شاهرهم آمد و عصری با احوال پرسی جناب از بی لیا نی روز فتنه خلی اظهار و در خانه  
 کرد که من فرصت نکردم لباس رسمی پوشم خواهم بجهت کفتم اندک تسکات داشتند  
 شما را ملاقات نکردم بر خودم نپسندیدم که تیار اندیده بروم گفتند فیروز زبان اظها  
 اخلاص خود را خدمت شما بکنم که اخلاص ایشان خود را بر کفر اموست می کنند و از احوال  
 و جیت عرفات و قربانی منی جو یا تند تفصیل را کفتم گفتند فی الحقیقه اگر بکنی خدا باید که چون  
 طو راست که باید آنجا کرد و خبی توبه که که این همه مخلوق در آن وادی غیر ذی نفع چه میخورد  
 و یکصد و چهل و پنجاه رسید پوشش معنی قیامت است پریر و ذوق دلی است تا بحال و هم  
 پرش مخا اسکی زن اختیار کرده است و از آنجا با آخند و فتنل آمدیم و میرزا اسد الله خان  
 خبرال قونسل امر و زبان کرد که قونسل پرش اشعار شما را که در حاکم پرش فرستاده  
 گفته اند شنیده است و بعضی را ترجیح فرستاده کرده و خوب از عهده بر نیامده از من خواست  
 کرد و است که برای او ترجیح بکنم اگر چه ترجیحی فتنی خوب نشود و خاصه مکر که با یار از جهت  
 میان حطلب میشود و میرزا اسد الله خان بان فراموش را خوب میداند البته بهتر از کسان  
 دیگر که فارسی را خوب نداند از عهده بر نیامده است و معلوم شد که قونسل بعضی از آن

۲۰ تشریف میارودیدم

و دیگر





کریم پسر و ناز و ناز	استنجا طریقه میست	افسوس از سار و سار	کریم پسر و ناز و ناز
اما دقت را در یک	دکتر ایست		دکتر ایست
پارسی و در سر و سر	پارسی و در سر و سر	پارسی و در سر و سر	پارسی و در سر و سر
اکون که جگر خور	اکون که جگر خور	اکون که جگر خور	اکون که جگر خور
شکر چه شکری می خور	شکر چه شکری می خور	شکر چه شکری می خور	شکر چه شکری می خور
دیو را بهوش می خور	دیو را بهوش می خور	دیو را بهوش می خور	دیو را بهوش می خور
اندرو در دشت می خور	اندرو در دشت می خور	اندرو در دشت می خور	اندرو در دشت می خور
تدیر از دیر و دیر	تدیر از دیر و دیر	تدیر از دیر و دیر	تدیر از دیر و دیر
آغا دکتا خور و لای	آغا دکتا خور و لای	آغا دکتا خور و لای	آغا دکتا خور و لای
افسوس از سار و سار	دکتر ایست		دکتر ایست
شاه فرشته پسر	محبوب شد مبرک	می کت کر خزان	محبوب شد مبرک
در عالم تنال ازین	افد مل ایش افلاطون	غافل از افلاطون	افد مل ایش افلاطون
در آب غرق گشت	در خاک خنک گشت	صلوات و شانت	در خاک خنک گشت
بر دشت شاه را بنویس	کریم پسر و ناز و ناز	دینیم حادی	کریم پسر و ناز و ناز
را دشت شکر می خور	آن ملک شد بد	کند آن شاه	آن ملک شد بد
خوش می خورد که	طوش فرغ شاه	افسوس از سار و سار	طوش فرغ شاه
پارسی و در سر و سر	دکتر ایست		دکتر ایست
سنت یکدست می خور	صدیف از ان	صدیف از ان	صدیف از ان
پوست بهیو خور	از بستان	از بستان	از بستان
در خاک و خون فاده	در خاک و خون فاده	در خاک و خون فاده	در خاک و خون فاده
دبظرف چار سال	آن مکیل عیب	در دشت و دور	آن مکیل عیب

سند  
اشنات

پژدوب  
ملک از دپات

ریلیس  
بخت پرست

خولای

ماه هم از بهای یکس است  
حواشی اول حکمت بود

شالون

مسکینا پس بود که احاطه  
و کفار شد پادشاه

ملاکا هون

یکی از سر واران  
که مجروح و پیر

میلان

دو کدورت

سنت یکدست

یکی از عمارات شهر

که در کپتان سرور  
باشند و نه

ریش کرمانده جدا گانه دانه مرا کند دست غفلت ورنه نبود و نظر دانا پیش از آن بوشمند پس از آن اسباب جنگ بر دوشوی زان پیش گرفت ز غافل پیش از آن کسی بدین جور و کله	کاسه من گشته محرم از تو هر که قرین خود جوید پاریسیان پیش من و کله	ز اسکندر و سارده سخن تقدیر کرد کار حسین اقویس از سارده پلوی و کله	تأخیر خوان سخن گستر کاش گفتند ز حکایت که دیدارهای ملک در کار ملک کرد چنین از توپ و از طیاره خاموش گشت آتش و کوه در چکار هیچ نتوانست اقیص
زان پیش بام با شمشیر از سوی ملک و زهرین چون شاخ نوز سدری اقویس از سارده پلوی	کایشان در خود بدین تا که روان طاعت این آب را نمود عجب اقویس از سارده پلوی	خالی شد آن یازده ده صد کرد و رفت بگرفت و کند و برد کردید از جانی ملک و کله	از پیش دولت است پاریسیان چو فصل پاریسیان چو فصل کردید از جانی ملک و کله
دو ز کشته پانزدهم صفر با خیر و الطاف کونیف که او را اهل شکی بس بود بیکتی گویند که الا آنجا که را کانی است بیدان آمد و بود که اقویس از م که در آنجا حاضر شدم و بخدمت شهادت از م خلی مرد خراف زکی است و می گفت اگر تو روزد دیگر هم کار من تهنیت تمام شد با عرواده چا پاری پاری قبل از روز و شما خودم بزا کانی امیر سام و با معاون من فلا توف انجا حاضر است و بعد از رشتن گور را طور با و کوب آمد و بعد ز خانم خودش را بخواست که حکیم ازین او که از خانه در بیاید که خدمت شاهزاده خانم برسد و از سخیان خبرال حکم از ویل رضا مندی که که درین سه سال انوریت من یاد که به بیس چو در سرحد میان من و امری غلاف تقدیرم شاد را به از نجای فشار و می است اصل و نسب او را نمیدانست گفت من چنین ضامن می را را نجای مبارک شاهانه عرض خواهم کرد که گور را طور گفت خلی از میرکا رمنون اهرم شد که چنین حجت بکنید	دو ز کشته پانزدهم صفر با خیر و الطاف کونیف که او را اهل شکی بس بود بیکتی گویند که الا آنجا که را کانی است بیدان آمد و بود که اقویس از م که در آنجا حاضر شدم و بخدمت شهادت از م خلی مرد خراف زکی است و می گفت اگر تو روزد دیگر هم کار من تهنیت تمام شد با عرواده چا پاری پاری قبل از روز و شما خودم بزا کانی امیر سام و با معاون من فلا توف انجا حاضر است و بعد از رشتن گور را طور با و کوب آمد و بعد ز خانم خودش را بخواست که حکیم ازین او که از خانه در بیاید که خدمت شاهزاده خانم برسد و از سخیان خبرال حکم از ویل رضا مندی که که درین سه سال انوریت من یاد که به بیس چو در سرحد میان من و امری غلاف تقدیرم شاد را به از نجای فشار و می است اصل و نسب او را نمیدانست گفت من چنین ضامن می را را نجای مبارک شاهانه عرض خواهم کرد که گور را طور گفت خلی از میرکا رمنون اهرم شد که چنین حجت بکنید	دو ز کشته پانزدهم صفر با خیر و الطاف کونیف که او را اهل شکی بس بود بیکتی گویند که الا آنجا که را کانی است بیدان آمد و بود که اقویس از م که در آنجا حاضر شدم و بخدمت شهادت از م خلی مرد خراف زکی است و می گفت اگر تو روزد دیگر هم کار من تهنیت تمام شد با عرواده چا پاری پاری قبل از روز و شما خودم بزا کانی امیر سام و با معاون من فلا توف انجا حاضر است و بعد از رشتن گور را طور با و کوب آمد و بعد ز خانم خودش را بخواست که حکیم ازین او که از خانه در بیاید که خدمت شاهزاده خانم برسد و از سخیان خبرال حکم از ویل رضا مندی که که درین سه سال انوریت من یاد که به بیس چو در سرحد میان من و امری غلاف تقدیرم شاد را به از نجای فشار و می است اصل و نسب او را نمیدانست گفت من چنین ضامن می را را نجای مبارک شاهانه عرض خواهم کرد که گور را طور گفت خلی از میرکا رمنون اهرم شد که چنین حجت بکنید	دو ز کشته پانزدهم صفر با خیر و الطاف کونیف که او را اهل شکی بس بود بیکتی گویند که الا آنجا که را کانی است بیدان آمد و بود که اقویس از م که در آنجا حاضر شدم و بخدمت شهادت از م خلی مرد خراف زکی است و می گفت اگر تو روزد دیگر هم کار من تهنیت تمام شد با عرواده چا پاری پاری قبل از روز و شما خودم بزا کانی امیر سام و با معاون من فلا توف انجا حاضر است و بعد از رشتن گور را طور با و کوب آمد و بعد ز خانم خودش را بخواست که حکیم ازین او که از خانه در بیاید که خدمت شاهزاده خانم برسد و از سخیان خبرال حکم از ویل رضا مندی که که درین سه سال انوریت من یاد که به بیس چو در سرحد میان من و امری غلاف تقدیرم شاد را به از نجای فشار و می است اصل و نسب او را نمیدانست گفت من چنین ضامن می را را نجای مبارک شاهانه عرض خواهم کرد که گور را طور گفت خلی از میرکا رمنون اهرم شد که چنین حجت بکنید

بدین ماده  
اسم در دولت گشت  
که بعضی نیز مارک باز  
معجمی خوانند

ملک  
سردار معروف دولت پروس  
خوشیدن  
خک شدن باشد

تسلط  
پیشتر  
نشان  
نحوه

لاؤنکاف و احد و ف آمدند جناب بفرمانی که پس فرمود که آید بایشان گفتیم رحمت نباشد سلام بر شما  
والا حضرت بایشان میانه که اگر وقت نیده قیامه در آن بوداع علی آدم گفتند که حضرت بایشان  
نهایت پست از ملاقات شما هستند و چند مرتبه تا میل کرده اند البته ششم سلام شمار امیرانم در میان  
تشریف برده و گوناگون برای شایسته توقف کرده و تا میان عارت آمدن سپاراکا لب کرده و خدایا  
کرده و چند جماعت را روسته که شده که در آن روز با که او احوال است تغییر با جماعت از روزه  
که نهشته شود و از قتل و آتشید کم گوئید بیک یکدیگر بی شهر که پس میسر باشد پیام فرستاده بود  
که از این باب شمر شایسته میجوایم حضرت بایشان اجازت کرده و در وقت مخصوص شدیم که  
نموده همیشه خواهم آمد گفتیم حق را نایست و مقولیت شما کافی است بخدمت محو زنجیر و سپردارید  
انت که پیش من آمده و از طرف پانسیس شهر اهل که چنانکه آتی که در این و با و چون یکجای است  
که شمشیرال قنبرال میرزا آسوده خان کلکروف و در جانب میرزا محمد علی یک و شجاع الدین و  
یک و در پس نابرج شمر شایسته کرده و در طاعت نمودند و از دو پا گرفته که ششم چنانچه بی برای است  
نموده که کانونیه را معین کرده و در آنکه است آنجا که نسیم قریب و ملک اعلی قریب کانونیه از اهل نه بر آن  
که بجای و شحال است اینجا پس که گفته اند و قریه منبریت بغیرا خرب اود و چنانکه آن کبرجی و  
اینجا نوادیس این آمده اند که جیاسمت و کبری عیسی داشته اند درین میان قلیل از شهر خودشان آفتاب  
خودشان ملک و باغ آنها را فرین که جیاسمت شده و ملک آفتاب شده و کانونیه خود از گلزار است  
که در آنجا آب میسون است و اینجا یک پسته بود و در آنجا آمده و در یک یک میسون اهر و آن  
از آنجه آنها را کانونیه گفته اند و در آنجا و ولایت او بسیار است و یکی دیاجلی فرستاده و در آنجا  
آنجا شده و در میان پادشاه او و خوشی و آنرا فی رودخانه کوچکی است که در میان آب او میگوید  
و در یکی کانونیه سر رودخانه جاریست که میان قاورلی است و در حرکت از طرف مشرق بود و در میان  
خوب چهل نیز نظری آید پس ساعت لغوب باشد و بنظر آید و در آنجا میسر و در میان پادشاهان و در میان  
و در برای مانده خوبه معین کرده و در میان کجایات بر جای یک معین کرده و در میان قریه کانونیه

بنا صله منبت و در قلعه محمدان است که از دولت روس پس میثه آنجا توپ برکن و مکنوع نظام است که  
 در منجی سطر کر جستان است و در نزدیکی آنجا قریه موغان گوشت که اهل آنجا شیعه بودند اکنون را  
 تیارت شنیده بودند چند نفر از ریش سفیدان بدین آمدند بودند و در قریه کانو نیسجه آب و از هر  
 تنش نخت ذرع ریمان سیر و اندکی مویجت دارد

در روز دوشنبه شانزدهم شهر صفر الحظیر ۱۲۶۳ هجری بمقامت سپاهت از دست کشنده کازان و از آنجا  
 پاپارخانه سار تا پانچکی قریه آبادیت بنما و خانوار میشد تمام طایفه لالا خان است و در عرض  
 یکت بسیار ریخته بودند که اسال آنستاق اه شوشه باز در راه امروز صاف و مسوار بود  
 پست بلند داشت ولی همه با اراضی محصول خیر است و در عرض ایه میان سار تا پانچکی موغان یک  
 رودخانه قافوری که شستیم که پل چوبی دارد و ایلای موغان لیکیا تمام پسلان است و در نزدیکی  
 لیکیا که پاپارخانه در آنجا است قریه تبریزی است چهارصد نصد خانوار است تمام که جری است  
 کوهی است آبش سرد است و بهوشی در آنجا شتر معناق شده و در است معناق بطیتر تری است  
 فحل سخت است که در میان کوه باشد و دیوار در برج هم از قدیم از دو طرف بالایی کوه دوشنبه  
 واسم بامتی است و اغلب از منی پستند و قریب نصد خان که جری اردو که جری ارمینی هرگز موغان  
 و از نوگریان لیکیا استاق همه با آبادی باغات اتصال اردو بسیار با جی خوبی است و  
 مشهور که کجرا و جمعه که در کتب قدیمه مسطور است همین معناق است و شراب سپاه کازان  
 از همین جاست بمندولایات محل و نقل می کنند لالت و معناق و شتر معناق در مشرق تعلیس است  
 در دو طرف کوه در میان واقع است همه خانایکدیکه مشرب است و کوه پستان برف غسان  
 که با سناک همراز است و با سناک هم انبار در شمال مشرق مشرق معناق آن است و از معناق کوا  
 که در خپستان قریب ششت رسل است و در میان معناق و کوه بسیار جهرای و سیسی است و در خپ  
 برکت در جایی خود عوض میشد و قراقره در سه پاپارخانه تبدیل میشد چون گلی باخ بسیار  
 بنود که حالیکه لحد الاسامی نخل یکبار ضبط شد ولی برکت و بر جایی و آداب انسانیت خود را

محمدیان  
 موغان کوه

مکه

سار تا پانچکی  
 موغان لیکیا  
 نوکران لیکیا  
 سناک و در ج

کلیت کجرا و جمعه

کوه کازان  
 و طایفه غول و لالت  
 اردو

آورد و شب در ستاق نایب خوی ماسنزل داده بودند و قراقرام چون کرجی بودند تیراج و در اول ماه  
فریاد کشید و عاقبتی که رسم است میگردند و در میان کرجیها چارست در مسلمانان بود که شاه عباس  
بند بر مکه آری آنجا فساد و اسباب چاغی شده شیدا فاما محمد خان طایفه علیقلی آیت و در جواب  
بکچو زیاده و در دوشانده مازندران آن جنگل است را صاحب نشد و در وزارت میرزا آقاخان کجرب  
نور علیقلی را حکما کو چایند و میان کار فرستاد و اگر از بدی آب و هوای آنجا گفتند که یکی کشت  
شید بکار بردند و زمینی که کشیدند بخالی ماطل و اطل شد و آن خیال بهم صورت نیست

روز سه شنبه مندم شهر سمرقند از دوازده ساعت و دو ساعت که شد باخیر و سلامت  
ستاق اوقات ویم و بطرف شمال فرسیدم و از دروازه قلعه که که بالایی کوه است در آیدیم و راه چار  
چاپایح ساخته که کاسه که در راه بهیئت حرکت می کرد و تا قریه واکرن با کاف عربی بودند که در پیش  
که در پامین کوه واقع است و آرا آنجا با چارخانه پس نور شیا یکجا است و در است که حرکت داشتند  
از پس آرائی رهی که راه طی شد بطرف شمال و مشرق حرکت کردیم و دست و پسر که از چارخانه گذشت  
از پس دو خانه قاف که بکرجی آرائی می گوید که شستیم و چای است یا آیینی اردو که در میان آب است  
و از پس سید محمد جارا را از جنگل میزدند و تمام صحرای جنگل است و در قریه ای را دوقی کل آردیم  
فرزاد داشت که بر روی قیال که می گویند و در قاف و دراج هم زیاد و در دوشی این قاف دراج خوار  
مرتب و در چارخانه چار و بر یکبار اوقات ویم و چهار و در یک از آنجا که شیم را بهایان و کوه قاف  
که صحرای کوه جنگل انبوه داشت و آرا آنجا چار و پسر دیگر که آیدیم قریه منبری بود که تازه آباد کرده است  
میخاست از کوه قریه پانصد فار است و در دوشی هم در مردکی قریه ای که زد که اگر کوهستان و غنای  
می آمد آنجا حرکت ما و جبهه جبال اهرسیات و غنای دوشی که که شیم ماسنزل حرکت ما بعد  
در س بطرف مشرقی و قریه بود که جبال اهرستان بطرف بسیار اوقات و دوری راه از کوه و در  
و بعضی جانیل نزدیگت و لاگودهی قصبه زرکی است میت و پنج جبال است که تا می شنیدند است در  
روند از راه که اگر کوهستان اهرستان است آب بسیار خوب آرد و جزایر و نغمه درین قصبه

۱۸۰  
کوه

سوم

کوه  
سوم

کوه

کوه

کوه

کوه

کوه

کوه

لاگو دخی

ملک مراد

ملک سیدی

چاپارخانه را نسبت باین شهر داده لاگو دخی کیا که اندک اسکادرزبان کی حرف نسبت است ۲۰ ساله  
 داند و از دخیل شدیم در جهان عادت حکومت که خدین اطاق است برای تهرل معین کرد و در  
 نظام اسپاده لایان نوریکان و صاحب منصب بی نظای حکومتی همیستاده بود و در سپاده  
 اول بیان نظام فرستاد احوال صاحب منصبها و فوج ابر سپیدم بخیر صا جمنصب داشت که ترکی نیست  
 ملک مراد و ف از ایل نخوان و سلطان و دو بعد بهمارت آیدم و این شهر چون دین کوستان و عتبات  
 حفظ و حراست اینجا را خیلی لازم میدهند و حتی امیر اطو با خنی از بیت ملک الف الف صالوات  
 باینجا بشانجات را تسخیر کرد و لکری اندیش و من رای مرال شریف اگره فقد رای اگره  
 و اسپس کامان و اینجا تکا شکلی دوش است و قصه لاگو دخی در شمال مشرق متعلق است

روز چهارشنبه هجدهم صفر المظفر ۱۲۹۲ هجری اول ختمه مستقر جمالی است که فارسیان چند روز  
 کونیک دو ساعت اردو بسته گذاشته که بحساب آلا فرکت در ساعت شش از لاگو دخی راه افتادیم  
 چهار و پرس که آیدیم رودخانه مازنی است (بیکون ای می مجیم) که از دخیستان می آید و درین دخی  
 حد متعلق تمام میشود و آخر خاک حکومت تعلیف است و آزار اینجا کپانی که همراه بودند مرض شدند  
 فیلا نوف معاون کل کونیکوف بایر پس بویخانه زاکان که بایستقبال آمده بودند و از رودخانه  
 مازنی که گذشته است اول خاک بککان است (با روضه بروزن بمندان) و همه جا بخار کوه می آید  
 و اغلب اشجار این کوه درخت کروی جنگلی است و در طرفین جنگل هم درخت کروی بسیار  
 و در طرف راه راهیم در کنار راه تاراکان که بفاصله دو ذرع و دو ذرع درخت کروی کاشته اند  
 بزرگ شود که سایه بخترا تمام این سایه خواهند بود و از آنرا بسم کپانیب سوار بایریدم که بمان  
 فراوانی که کوه که تمام کوه و صحرای دخیست اینجا چه قیمت دارد و کت کروی جنگلی بکده ری  
 درشت تر است و یک تقار او را که پنج پوت است که معادل بیت بخت من نیم تریز است و بکده ری  
 خرید از زیاد دارد و عجب است که در آن لایت و در تن تفاوت کلی دارد و در شکی بر تقاری بیت

سلسله  
لاگو دخی

فیلانوف  
زاکان ناله

۱۲ شهری

و در ارس هر قدر باری نرود و خوش و بنگا قی نیست سبب تمام گزی پسند و در شرفی انجا رو قفا  
بنگان یی کند بر که بر سبب نیاید و او که کند ریکو رس شود و ستر در س که از بنگا بنگان کند ستر  
کاویج با دال سلسله نرودن تاریخ که با ستم ستم کاویج معوضت و در قی ریتد رجماد و ستر  
و اما دیوار بنگا و اکست است که از تساع صبی با بقدر چهار ذرع و قطر طرف زمین بقدر یک ذرع  
که قبل از تساع کزنی آن است که بر حیدر ستم بود که با طرقت او که و یک طرف تا بی و اراست  
دیوار برود و تا ناز کاویج که از طرف ستم قی آنجا ماری است ستمی شود و در و از او با فضل بجا  
خو است و ستم دیوار کاویج بنگا بقدر یک ذرع است و معنی اکثر است که در زمین غنیمت  
و آردی در میان قلم که کوه بوده است بقدری بجا بر بی بای بر بی اینک و یک باقی است و اکو  
اغلب آن قی و اوست ستم بر دیوار بنگا کرده اند و از آنجا که ستمی بگویند کار است که اگر آن  
تا طه که بر قی است و طرقت او از تساع ارا صبی خان بنیاد که ستم است ی است که در ستر  
از کات قی تمام شود و در قی نکات آلی را چلی چلی قی کاویج با طرقت ارا صبی خان بنیاد و در قی  
انجا است که اینجا ستم قی از تساع است که بر حیدر ستم است و در قی نکات که در میان دیوار  
و کوه در قی کزنی بای کش او را می گویند که در میان بنگا بنیاد شده و کزنی بنیاد شده و ستمی بود که  
و قی ستم آن صفات را صاحب بوده و در قی ستم که بر حیدر ستم است و در قی نکات که در میان دیوار  
کبری بود که در قی ستم را عیان کزنی حکم عبید و اما و ستم ستم که بر حیدر ستم است و در قی نکات  
طرقت ستم از او که در کایا بای ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم  
دیوار برای کزنی از قی ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم  
از کات آلی جاز است و طرقت ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم  
قوی میرزا ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم  
حافظ است و او بر کزنی ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم  
و مکان است و او متوجح حافظ است که بر کزنی ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب



ارمنی که بجای است و از لاکو و خنی تا نحو که شکی باشد در بزمات که در دهنش که است از رنج و میل می آید  
برایش تا بستان خلی که گرم شود که مردمانش لایت کوستان جابر میروند و در جنگها چون آب و  
و چون بسیار است تب و نوبه هم زیاد و در رستگان هم اعتدال اردو و قوتی که در بخت و زانست  
در شمال شرقی اوقات آبی و اقیانوس و سوار سپه روزه و در آبستان با بنامی و در شش خلی سخت و آبی  
از طلبه با بی بار که کاغذ عربی برای بار یکبار و در دوشسته بود و در آخر کاغذ از کان که نوشته بود این

### صحیح است و زاکات آلی محرف است

روز پنجشنبه نوزدهم شهر صفر المظفر پنجمه است چاهام الما فی رخن کن خلی خلکو که شد اند در زاکات  
او تراق کردیم و پولیس سطر زاکات آلی رضایک که از اهل سخی و شیداست گفت بهتر نیست  
نور و نمانا که شکسته بر نوبت اینجا بماند و پس فردا آنها بشهر نوبت و نمانا خودمان یا که یک دو  
چاپاری نهاد و یکور پس تو ایند برید و شب پنجشنبه را برای زود ما حرکت شیده کنار و یوار قلعه که  
بطرف میدان است در میان این جلو عمارت است چراغان کند و آتش بازی کرد و نمانا زود نمانا  
معاون قریحی بطراز انانیت و عقولیت زمار کرد و در ایام پر پیروز که که هفت هفت است بکشتن  
بجست کیش که پر پیروز از عیش و عروسی ساز و صحبت نمانا و صحبت و زود ما که از ان او هرگز گشتی  
شاهزادگان عبود نکرده بباب عیش و آتش بازی ابرام آورده بهانه بدستان قادیان میدان  
از زن مرد خلی جمعیت شده بود و سخی فیلانوف و پولیس سطر و سایر ارکان و نمانا و غیره  
از سادی عشرت و شب اطوار استنان که دم عصری قلعه که مشرف بشهر است تماشا فرم قطره  
قادر بهر سپه فرغ است و برچی طرف شمال است که تو بهارا اینجا گذاشته اند که محاذی قریه جارا  
و در میان قلعه اسپانی از چوب ساخته بودند بطور برج مربع که ارتفاع او تقریباً شش فرس بود و  
کنشد که برای شش هزار است کی طرف او شش شش است که سوراخ او بطور نصف دایره است که  
در اینجا گذاشته بالابرو که در قن برج و باره برای دیگر و از کی طرف و در میان آن حرکت بودند و در  
صاف که در دست بیاید یعنی توان گفت که سربازان آن چوب یسمان گرفت بالابرو که در جنگ دیر

لاکو و خنی  
جابر میروند

زاکات آلی

مسلک

نویسین  
کلی

فیلانوف  
نویسین

کشی بالا برو و در آن یک طرف درو بروی و در نزد بان و مسکن یکدیگر که دو نفر و نه سر را بالا رفتن  
 می آمد بالا ای و را شکند است بود که اگر آنجا بالا رفت بایستد یعنی ابرج بالا رفت صاحب شده  
 با وجود آنکه بعد بود و خوب شش می کردند بفرمان بالا رفتن پایش می آمد و بعد کل پس پیاسته بود  
 که سر را با دست بالا ای و کند است از سر سبب چند زدم سبب پایش می آمد که شش جتن است که  
 دیوار های کوچک بالا برو و بعد یک طرف شکند است یک طرف چتر می بود و بنا شده در عمارت  
 شکند است و با کد است بروی آن یکی می شد که شش جتن از خندق است تا نیک از روی سبب می شد  
 چنان بود و بعضی می نهادند و این شش و حرکت برای سرباز که پاک بکنند علی غایت هم در دشت  
 و هم تعلیم رسوم جنگست و وقت غروب آفتاب بود که غل نیک کل کوئیوف اقلین رسید و در  
 قلین آمد بود پس از و در دلا فاصله با پس می آورد شید و پیام داده بود و شش جتن  
 صد و نود و دو و پس راه را از دیور تا بحال آمد که هم چند شده است عاف باشد و نمی شد  
 از خیل مرد و پست است در ماضی اسامی و ابانی اکات آل خلی رحمت کشیده و نه سال است که  
 نخل نیک آنجا است مهل و اراشدگی است و آل نیک و ارباب و بیک می گویند که هم در اراشدگی  
 دیدم گفت من به رابعه راه برده ام در خدمت دولت این پسند را دانستم که ای سالک گذر  
 و مردان محنت هستند با آنجا بنامش این پسند راه رفت آن است که ولایت آباد کرده ام در  
 تهریس بجا جستن کرده ام که در کنار خیا بان گشته اند و بعد از سه چهار سال بحیر از سر خدمت  
 بیکان طعنه خواهد بود که من طریقه شما منوع است که حاکم ولایت باید خود سیکه داشته باشد و بیست و  
 کار خوب از پیش نیرود و این کل نیک غیرت برتری کرده جلال خواهد شد و شب جمعه اسم روز یک  
 زده و میدان اچراغان کرده بودند که انهم دیشب نیک کشیده بودند کافی بود گفت ازین راه که  
 شایر و دکه شده است این لایت سرت از قدم شاد دارد که این راه را بر راه کنجه نیک سار  
 که بعد ریگاعت نیست و رفت و یکصد پانزده سال است اجنار آل سار سیرت نیک گوناگون  
 و دوستی اخلاص دارم که هم نیرود و دوستی شش که هم نیرود و دوستی هم با دوستی می دوستی

نخل کوکلی

زاکات

حاجات آل سار سیرت نیک گوناگون

بعد از آنکه چنانچه قبلاً ذکر شد از آنجا رفت

روز جمعه بیستم شهر صفر المظفر ۱۲۹۳ و ساعت و میت و میت قرار در درگاه از کاشانه ای از اقامت  
سراسر بود و دو پاچا که ساجی آستان افرو کرده بود که هیچ پدیدانوش که کونکوف و ساجی  
حاضر شده مارا راه انداختند کام سراجی و چون در آسره خود شش و اندک و اول از قریه کلاک  
که نزار و چهار صد خانوار است بهر لکزمیت و نه در کس که ششیم رود و نواح است و باز ده و پسر که ششیم  
قریه چوپان کور است و بعد قریه کلاک است که چهار صد خانوار است چارخانه را بنیست کلاک که  
می گویند و دوازده و پسر که از آنجا که ششیم از دوازده قوم که ششیم که پس از آن طرف یازده  
اگر چه دوازده قطعه که در پشه و رسی تاج و رسی دوشل جبال شافحات و چستان بود که هر طرف  
سیار محاذی کوسار باشد و شل طرف عین جحر بود و در چارخانه کلاک با کاف فارسی بنهار اقامت  
که با چارخانه کلاک میسند کلاک قریه معتبر است بقصد ششیم خان است و میت خانوار کرجی  
باقی لکزمیت و دخت ابریشم فراوان ارد در چهارمین سند می دم که خیلی بنومند و بلند بودند که در  
ایران دیده بودم و درین صفحات شلک کار بی بسیار رسم شود و از کلاک چند و در کس که ششیم رود  
که نمک که بهر دو کاف عربی بروزن صلوک باضم است خیلی سبک کلاک سخت است و در بار میلان  
دارد که باید همیشه در بار پیا دکان آغش را طرب بود و چارخانه کلاک را نند و در پشت و رسی کلاک رود  
قانی قوی (یعنی دره خونی که وقتی در آن دره خون نجیست شده و محل مذکوره بود و هر چند کلاک  
نام شده و تا سرفه کلاک می به جا کنایه راه را از دو طرف درخت کرد و کاشته اند و در آن  
کو بهر خارج از راه دلمات آبا و بسیا راست که تحریر اوفاع ندارد و کام سراجی کان معاون  
مرض شد (حدوداً و قدماً و منطلقاً شباهت بکلیه علی حدس دارد) چون زایل شدی است  
راه نزدیک شد اگر میل داری مدین اقوم و برادر است پانچ نیک اگر حرف زد و کونکوف  
بر دخی نمون شد که کمال است بشیره و با و برادر دارد این نزدیکی ندیده بودم و از طرف ششیم  
بیک نایب نخل نیک با سواران آهن بود و نخلی خوب تر که حرف میزد گفت نخل نیک قدری کسان است

۱۲۹۳

شل کونکوف

کام سراجی

چوپان کور کلاک

کلاک

کلاک

قانی قوی

کام سراجی

نخل نیک

تا اینجا توانست یار پرست را بشناسد و آید و از آنجا پاره خانه بزرگی گوی که نیم می گوی و گوی  
 که باش گوی که در دانه کوه شاه وانی است یکی از شهبانی غایت است و میان آن دانه در  
 و از چارخانه گوی که یکی از شهبانی که هست و در س که شستم باز دانه کوه فاق و یک که تا شهر یکی بعد با بدست  
 کردیم و این راه لاگودجی و شکی سه سال است که مملول شده است و قبل آن از ترس لکری عبور  
 متعبر بود که با صد نفر و دویست نفر سواری که شدند و پشته خانه بهم زد و آن سه و شش و دانی بود که  
 ایکلی فتنی می شود و در آب استانی بی آبی غلبی صد میخورد و در وقت طغیان شاه ازین راه هم  
 پا نژد و در پس نایتج است باز پشته را با سوار خرق می گذرانند و در شل رودانی در میان و لا  
 شکی و کنج است و کوه محمدیست که بطول لایت واقع شده است و چندانخت نیت القعه یکی دروا  
 یکی از شبات کوه شاه وانی و قهقهه است و نزدیک شهر از رودخانه شیش که شستم که در میان کوه و  
 آب از آنجا می آید و تمام این آب را با آنرا کشیده بهر میرد و در میان شهر هم شهبانی آب است که  
 خانه آب چشمه دارد و کوه و در شال شرق واقع شده است و خانه دارد و پشته کوه اتفاق فاق و ایت  
 مراد و ششصد خانه و کسریست و قصد خانه از آن غنی است و عه نزار و یکصد خانه از مسلمان است که  
 شش و شصت و دوشان فتنی است و محله شصت و دویست و بیست و یک است و دیگر مغرور است بر چنانچه و  
 خانه های ریشی است و کل نیک شهر تا زاده است از اهل کوهی است و پشته نوکیلی است و اوده کبر  
 تاریخی بر روی است و بون و اوده شصت و در زمان و سی بی نیک شارا لیدر و خوش بیای نظر اند تا  
 و ایمان شهر با پستقبال آمدن برای خانه معین کرده بودند و می گفت ویر و در هم تمام مردم پستقبال  
 آمد بودند و خیلی قبلتر شده است شریف نیا و درید مترجم او شیر علی بیگ نایب شهرت که رؤسای  
 و اوده پدرش امیر خانوف می گویند اصل شارا لیدر است و در این تریز است که میرا جعفر قلچیان  
 بودند و از آنوقت در یکی میگردانند و هم شان شیده است و شب و خوند طایرین العایدین خوبی  
 شرع این لایت است بدین آمده بودند و خود را زایل کمال است می خجبال است و در یکی توکل کرده است  
 صاحب عیال و خلاصه شده بکار شیده می آید و در غنی و غنی است و بعد که در خان و کبر علی

بزرگوار  
 گوئی از اینجا  
 لاگودجی  
 ۶  
 بزرگوار  
 ایکلی

بزرگوار  
 گوئی از اینجا

بولکونیک

کوه

سلسله

کپیا از مکتب

نجل نیک

ایک لی

کوه باغی

که در خزانه حضرت سیاحان بنی است با این مقام بدید آمد و شاه را به بولکونیک است و در نوبت  
امپراطوری منصب اردو و قوچس میخورد که چرخ دایمی دید و چند روز اینجا تشریف نداشت و در نوبت  
و عده و پوزندیک است نسبت آن کث کرد و الا یعنی لم میخواست که در شکی چند روز بمانم و از آن  
نازمین العابدین پسیدم که نوچه قضا است گفت ایستم قدیم این شهر است و در نسبت در کتابخانه  
نوشته اند و یکی اسم ولایت است و نوچه پاتخت است بنظر این حرف صحیح آمد چنانچه شهران

اسم ولایت است و شما بنی پاتخت است

روز شنبه بیت و یکم شهر صفر المظفر ۱۲۱۲ هجری قمری تبارشای عمارت محمد حسن خان در بزرگ سیلیم خان  
که شاه شید آقا محمد خان در اکور کرده بود و بنای گیسو از میریگی از شعله پوشی سقف عمارت او  
تعریف می کرد و کار بخاران ایران است حالا درین صفحات نیست و مانند درست بچند افزایه که به  
معین کرده بودند تا آنجا بقدر زیست مسافت بود و در شرفی شهر در دهنه کوه در میان قلعه قدیم  
که حسین خان کچی پدر محمد حسن خان پسیدم خان ساخته است و اکنون آن قلع بجز قشون و قلعی حاکم  
نیج او کسی دیگری نشیند عمارت محمد خان باغی بی است باغچه خوبی دارد و سقف تالار وسط او  
نجاتی است خیلی خوب ساخته اند که به صلاح بخاران ایران شمشه بندی می کنند و بی تهر از  
عمارت قدیم اصفهان بسیار است که سند و کندی می گویند و این هم نسبت بنی ولایت تازه که از دود  
و سایر صاحبها همراه بود و یک نیک گفت برج درین شهر است از آن است و بیست و نه  
کاری بخردیم و من میخواستم منزل شمارا درین عمارت بدیم چون بخاری است و در بود و از  
دو سه و پس در بود و از آنجا این منزل امین کردم و گفت سه ساعت بیست دقیقه از روز  
کشی راه افتادیم و در نزدیکی چا پارخانه ایکلی رودخانه اگر چای است که تریک یعنی رودخانه  
که بخاری و در زمین چایچیت که در اغلب مواضع متوج حرکت می کند از آنجا اگر چای بی می گویند  
چا پارخانه که گذشتیم بدین کوه داشن میزدنی افتادیم و در نزدیکی چا پارخانه در دهنه کوه  
کونک بلایع است که سخته انجا از نی است از چا پارخانه با نظرف حرکت امیرض کوه بود که با عرض کوه

داش یونزدانی را طبعی که نیم خنجر پس کرد از چا پاره خانه که شبنم قریه جبر آباد و دیار است که غیرت یلغانی  
 پس از محمدان بنی سانه و صد خانوار از آنرا سینه خوی از قریه قرا باش کو چایند آجا آورده  
 و عرض کرد که از جبر آباد و قریه دهنه بنت در است رودخانه و نه پانی که در کنار جبر آباد و سکنه  
 عرض کرد که را طبعی که اول قریه بود یک و سینه شرب می کند و در غری او کو چاکت نه است و پانی  
 نزدیکت چا پاره خانه قریه نیم چاکت است که ترکی و سونچه است یعنی آب مخور دین کو چاکت نه است و پانی  
 سکن و صخره دار و آبی این قریه سلمان است و آبادی کو چاکت نه بود یک و سینه دهنه است  
 از این که پستان ناکی که بیرون پانی صحرایه و سینه است که دو در پس چا پاره خانه و صحرای شام  
 و اگر این صحرای بی داشت ناله آنجا یک محکمی که گنایت می کرد و در غلبه لاما که آب نه پانی نیم  
 باشد برای قرا نشسته نیم خلی بد سکنه و دو حرم خنجر یلغانی بی از طرف مشرق از رودخانه و پانی  
 نه برای حدت کرد که خان را نمی می گویند که ای صحرای شرب بکند بعد از جبر طلیان آبی بود که در  
 که از او شرب میشود و این شده آن نه منطیس نه است و بکسر من آن که که احدث قات توان کرد و  
 و راضی قابل است و عرض این صحرایه یا نند و در پس است پس از آنکه عرض صحرای طبعی که دریم باز کو چاکت  
 از چن آغی غمت دیدیم که او نیز به و ما بود است پس آب نند و در بخور و از چن خنجر و پانی نیم  
 ستر هم دارد و درخت چن آفر قرا و ستر با غیها آردیش می گویند و در سوزاندن ستر است در  
 او نیز خانه میشود و نوعی از سر و کوبی است و در ستر چن آن صحرای که از او آید چان شرب میشود و در  
 که فخر علی و جاکیر سطل می گویند که آبی سرد و قریه شیده است پس از آنکه صحرای می شد و بیل نند  
 میرسد که باید برض کو و از چن آغی حرکت کرد و در بیل بند و نوعی و در چن سطلی تمام میشود که او  
 از ش است و قدیم این نره دزدگاه بود که بیه از دولت سخط داشته درین چند سال که طبعی را  
 منافذ کرده به پید فرستاد و اندامش است و عرض کرد که قریه ناخ و در پس است چا پاره خانه  
 که حقیقت در دهنه که از چن آغی است چا پاره خانه خوی است که از بخار و عربی بکند و راه شرب  
 بیا و گوید و این که در چن آغی طولا تیر با پسید و در شود که آتی و متد و دارد و سر که از چن آغی

دانش یونزدانی

دهنه

نویسند دهه

نویسند

خان آغی

از چن آغی

از چن آغی

نویسند  
چا پاره خانه

از چن آغی

بکجه برود باید چاهت نمویاید و برود و از این دایغی اگر عبور کند باید این طرف کوه از رودخانه که بگذرد  
 و خیلی صنوبت دارد و این چرخ دایغی آتق سوبه جای راه پست کاهی از راه بقدر یکو در پس کاهی  
 درس و در شود و کاهی نزدیکت و آتق شود این کوه درخت ارج است و از آنجا به ارج چرخ دایغی  
 و از آتق سوا سالیان کوه بی درخت و بیغایه است که حرا دایغی میگوید در دزدگاه بوده و از آنجا به  
 دایغی می گفت اند چون بیک ارمی پس آمد و ویردی بیک نایب بمون کسی تا چاه و از آنجا به  
 سیاهی مسلمان اردو ایما می آید و محمود آقا میسر خان بیک و غلی با سوار خود از پانزده تا بیست و  
 مرخص شد که عرض او سوار این نوک و بیست آمدند و در نزدیکی چاهت نمویاید بیک نایب بخل بیک آتق اش با سوار  
 حاضر بود و در پس کاهی پانزده از مخا ذی ال ارجیا کنه شتم که بل سنگ و آجر قی می ایست که دریا  
 را است و نوخو در عرض شالی چل یکد <sup>ط</sup> چرب پانزده دقیقه و در طول شالی چل مونت درجه و یازده و <sup>م</sup> <sup>م</sup>  
 پنج واقع است

تفضل در پانزده تا سی و یک نفر با سوار خود از این ارج است

از تقلید تا از نوخوی ده و در پس نیم بضم تا بجه  
 بهجه و یاه ثمانه تحبیه سیزده و در در و از این چاه آب جوی است از و از این تا کالو  
 با کاف عربی ده و در پس یکم تا بی چهار و در پس یکم و لی از استاسون تفضیل تا کالو  
 در حساب چل و در پس می گیرند

از قریه کالونی تا سار ناچا لکی ده و در پس از سار ناچا لکی تا سوغا لکی

تا یورپی و از ده و در پس از سوغا لکی تا یورپی تا لاک بند سکیا

سیزده و در پس نیم زبان کرجی و دخانه را یورپی بایه شانه تحبیه می گویند و در سار ناچا

می خوانند و اسم ترکی اداوری است یعنی رودخانه متوب بنوعان و اسکیا در زبان کرجی قنات

از لاک بند سکیا تا نوکریان اسکیا سجد و در پس یکم از نوکریان اسکیا تا سقنا

سه و در پس یکم است جماعت صحت و شش و دس

از سقنا تا سوغا لکی سجد و در پس از سوغا لکی تا چاه و در پس

ارجی دایغی

اتق سوا

سوا سالیان

نوخو

بیت و کورس  
 از چنانچه وینکی بالا کو وینکیا بگردان و کورس و میر چارده و کورس  
 حکمتا سی و پنج و کورس

از لاکو وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس و نزدیک قریه بکانات از پلانک وینکیا  
 آزار کات آل بیت و کورس  
 حکمتا سی و نه و کورس

از راکات آل بیت و کورس وینکیا با کاف فارسی یعنی کلا و کولوک قریه نزدیک است و چارمانا  
 بنیت کولوک وینکیا می گردید بیت و کورس سه ربع از کولوک وینکیا آکارا چک  
 که بهاس کاخ کندی است بنده و کورس نیم از کاک وینکیا قریه نزدیک وینکیا با کاف  
 و کورس نیم و قریه آزار فارسی در لنت کبری معنی غلط است و قریه نزدیک وینکیا با کاف  
 و کورس نیم و قریه آزار فارسی در لنت کبری معنی غلط است و قریه نزدیک وینکیا با کاف  
 از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس و نزدیک قریه بکانات از پلانک وینکیا  
 حکمتا سی و پنج و کورس

از نوختو آبلانک وینکیا بنده و کورس از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس  
 از نوختو آبلانک وینکیا بنده و کورس از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس  
 و از چنانچه وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس  
 چارمانا که معلوم شد و بنده و کورس است و بحساب بیاید که صد و سی و یک و کورس  
 پانصد و شصت و شصت و کورس است که در قریه بکانات از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس  
 تفاوت می کند و بنده و کورس است و از راه کندی و کورس است که راه کندی پانصد و شصت و شصت و کورس  
 و کورس است و بحساب بیاید که صد و سی و یک و کورس

و از قریه بکانات از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس  
 و در عرض راه اگر قدری کم و بیش باشد مضایقه نیست ولی کلیت است و اگر در قریه بکانات از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس  
 طور است مثلاً قریه بکانات از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس از پلانک وینکیا آبلانک وینکیا بنده و کورس



از قیلاط کالونیہ بہت شرقی گن میثو      انکا لوبہ متسق نیز بہت شرق است  
 از متسق مالاکوخی باین شرق شمال      از لاگو دخی مالگان باین جنوب شرق  
 از مالگان مالکوخی بال ملک باین شرق      از کا دخی از کات آلی بہت شرق  
 از کات آلی مالگوک باین جنوب شرق      از گو لولک مالکشی باین جنوب شرق  
 از کا جیکی آشی کہ تو خواند باین جنوب شرق      از شکی آچا متلو دودرس بعد از کا  
 جنوب <sup>۳</sup> دودرس چاکو آچا پارنا عرب باین جنوب شرق      از عرب مالگوک پای شرق  
 از کوک جای آق سو طرف شرق      از اق سوا چا پارنا شرق اول طرف شمال شرق  
 از شرق اول متساخی بہت شرق      از متساخی آجی درہ باین جنوب شرق  
 از آجی درہ آچا پارنا سترای بہت شرق      از آچا پارنا سترای آباد کو باین جنوب شرق

۲ طرف جنوب شرقی  
 ۳ و همچنین از چاقو نام

روز یکشنبہ و دویم صفر المظفر <sup>۱۲۶۲</sup> دو ساعت از دستہ رقعہ از چاقو سوراہ اہادیم بر سب  
 بیت دویم رمضان بود کہ بچاقو آمدیم و امر در بیت دویم حضرت از چاقو سوریوم در  
 داش بخل نیک حاضر بود و آپسہ خود شایت کرد و در سرخہ گوک چای کہ شست و پس نہ است  
 اندری فیکٹ نویم بخل نیک اسار و خان سپر کردہ پوار بہتقبال آمد و مترجم ادیف اندت  
 کہ ترکی خوب بی اند و خوب جمعی کند سمان طور کہ وقت نفعن شار الیہ را بخل نیک آق و این  
 کردہ امر و ہم در مالگان و بخل نیک گوک چای تسلیم نمود و دودرس از پارنا خانہ آق داش گذشتہ  
 رود خانہ تو ریان چای کہ شستم احمد ند بلامت فرستم و در بکوک بگشتا کہ این دہات بکرین جا  
 حاتم بود کہ شب عید نور و دست چاقو معلی آمد

سلسلہ

انکہ بخل نیک است

سلسلہ

روز دوشنبہ و نیم شہر صفر المظفر <sup>۱۲۶۲</sup> ہجری (امروز تجول شمس محل است) کہ روز عید نور  
 باقی طلاق ساعت و پانزدہ دقیقه و پنجاہ یکمانہ از روز گذشتہ تجول شدہ است بحسب تفاوت طو  
 اینجا کہ تقریباً بہ درجہ تفاوت ارد باید بیت وقت قیقا از روز گذشتہ بشود و اوکل پال نشان آق

که اول سال در ده دوازده کانه زکات است و آن روز در گوگ پای و در تاق کردیم که انما فی رحمت  
 مملوک شده بودند و از اسپا بای بیج حاضر بودند و دعای نور را خواندم که احرار کاشم الله فی  
 ان هدی سینه صد بیده و آمنت ملک قدیر است که جبرها و غیرها مایه و اعدا و جودیک  
 من شیرها و شیرها و استیست است که مؤمنان و شعلها یا اذ الحلال و الا کما هم و از در کانه  
 و در تاق کانه قدیم قدر نمی اندم که خشنده و روح است و نجسته و فوج که خداوند چهره است این کانه  
 خیم عواقب امور این بنده را خیر کند و از ترغیل و لیل نیز کس و شیل نسوم حق و الله اعلم  
 بعد از نماز چون غلنیک ششید بود و میزدست بر تبر کیه آمده بود و در دینی نیایان کن چای کشیم  
 یک پسر صدی یک یک بر شاطی اسفندی کرد و کوچ که اسم را خواند گذاشت شای و گوشت  
 شت گوگ پای او ماه دیگر برای شای می رسم و در این نگاه هم غلی با ساختند و در عرض او  
 بنشیند بسیار بود و لیل و شب گوگ پای را بای و کیر شیت و زکات شش بنشیند است و در گوگ پای قراول

۱. تخیل

۲. محتاج

است و بسیار است

۳. بخودان و غنی خوش گذشتن است

و این سرد و خواران است قیه و ذایح و وظایح و محالک و دیک و حساب است و این  
 لغزاف مبارکجا عید نور زنده بود و حال پی کرد و بود که در راه بسیار مسعوده است و این  
 در جاس افکار و حساب است که در کمپان شای و ناب شای بسیار از اطلاق شاه قاعده انی ناما کانه

و کال ضامن می از سر قبه دارم

تکلیف

روزی که بنشیند و چهارم شهر صفر المظفر ۱۲۹۳ از گوگ پای و نه من باقی نوادیم بنشیند  
 بنزد میانه و از منزل شدیم و در عرض راه پسری که تعادت کرده بود از گوگ پای اتق حور او را  
 دست قیل شویس کرده با ای بوکات قیمت کرده و در عرضیت روز با نجسام رسانیده و لیل  
 میخواست اتق بیوایه و در عرض او مرض شد و بنشیند در آبسار و حور اتق بنو خریستاد و در

بزرگوار و رضایت

در ج و قراول است

تکلیف

روزی چهارشنبه بنشیند و پنجم شهر صفر المظفر ۱۲۹۳ از گوگ پای و نه من باقی نوادیم بنشیند  
 و آبسار که از کینه زده در است با وجود که شست و پس آبسار کانه بنشیند و در وساعت شش

و اگر کین لای میشد حال بود که توان بالا آمد که در زیستان عزاده کاسک را بشکاش می بندید که از این  
 که در بالا می آید احمد که فضل الهی مثل شد و درین چند روز باران ناید و صبح چنان که در صحرای اریتر  
 دو مان گرفت بود که سواران و بزوی کالیکه بر حمت مژ می میشد از نصف کرد که که کشیم بالا می  
 آفتاب شد و صحرای دهنه میله و دو مان و دوازده تو آفتاب که بر آفتاب می بیند چنان نظری آمد که گویا تمام  
 صحرای رفت و هرگز این حالت با این طور در کوه و صحرای دیده بودم و از آن سو میخاستل آفتاب و کوفت با یک  
 که اصلان از آن سینه از وی است و در وقت شام شبیه به باغ آمده اند تا شامی همراه بود چند درین  
 حاجی علی اکبر یکت با استقبال آمده بود و درستی مثل یک شهر یوسف تاریخی با یک که وقت قرین  
 همین بود و قدسی طویل دارد و قدسی ایل نایب شهر رود گوهر کی است با صحنه صبا و نیکو  
 قران با شعی اعیان شهر با استقبال آمده بود و نهمه ساعت بغروب آمده و در شهر شامی شدیم شب  
 موسیو بکلوف پادل سپر شامیر خان و در بزرگ منوچک و بکلوف و در صباست بدین آمد و علی و شمس  
 صیفت کرد و گفت چند خوشحال شدم که حضرت جانشین شمار ملاقات کرد که ما آنچه تعریف کردیم  
 دانست راست عرض کردیم شمار ایند مو به تعیین بجای این لای است که باقی تاریخی ابا و شمار  
 کردیم و فرمان شاه عباس نانی و شاه سلیمان اردو حلاقیه شده است مراعات از او بکنید گفت از  
 در تحت خمستیار کورنا طور کجاست و آنکی که ما موریخ مت با بخار و است با من شناس است در حق  
 او شمارش می کنم که انشاء الله تعالی در ملکات نجای بویسند شمار ایند فارسی بخیر میزند و یک حسن بیکر  
 که با جمال آن بخرد است بعد از رفتن شمار ایند علمای شهر بدین آمده حاجی ملا احمد شیروانی که آن  
 ندیده بودم و آقا سید علی و خلیل افندی قاضی اهل پسته و ملا علی صفر قاضی شیع بود و آقا میرزا  
 چون کمال داشت تشریف نیاورد و بودند

یوسف خان تاجیک

رود کوفت

۲ که وقت رفتن است خود را  
 عریضه نوشته بود

روز پنجشنبه بیت و ششم شهر صفر المظفر ۱۲۱۳ هـ و ساعت از روز گذشته از شامی وانه شدیم مثل یک  
 صحنه صبا و تجارت بایت آمده آنرا مرض کردیم نعمت اندیک با جکی که سر خد شامی است آمده  
 شامی از طرف شرق تماشای در آن طرف است که گوشه و پس می گویند که بنماید و شش و پست



و تا چهار پست نمیکشد باشد خوشی نکند (و این بخلاف زردشتیان است که گفته پیوند پیوند خوشتر  
 نزدیکتر تبسم) و مرده شان غل میبند و سیرکنی زیر جامه پوشانیده بر روی و کمر پس پیچیده باشند و  
 چوبی و دفن کنند و اگر صندوق هم حاضر باشد ضرر ندارد و آن کس باید نماز بخواند و قبر را خیلی کند  
 که جانور هیچ جرمه را نتواند در آورد و زناستان اگر از شوهر ناراضی باشند نفقه و کسوه ندانند  
 و از آنکه زندقه قاضی فتنه شکایت کند حکم قاضی طلاق است و آن دو دیگر خستیار ندارد و زن بک  
 بکیر و درند سب خود و خیلی سخت بستند و انهای که که متابعت پیوود دارند فتنه هم می کنند و قریه  
 دوست و غلی نوار است و طایفه الاغانین صنجات بسیار است القه کجاست بغروب باد

### منزل شیدم

۱۲۹۳

رو جمعه بیت و نیم شرفه لطف ۱۲۹۳ هجری کجاست از روز گذشته از چارخانه بکلی اقامت  
 شش و در آن طرف چارخانه کشت نامه ناک شامی تمام شدند بعد یک مرغش و از آنجا در تا  
 لغت نامه الحال قبرستان می گویند لفظ با منی است و اسپم حد طرفین هم مناسب است و زیست  
 از بی آب و خشکی زمین گرمی بود و بر زمین خیلی می گذرد و در سرخه چرخسته و در آن طرف  
 بلوک با سنگد یک با کوبه و قوسه سالیان بارش سفید رخ کن آنجا حاضر بودند و در یک و در چار  
 سراج آبی است پس بجای حاجی غیاثه خیلی آب خوب ارد و در کس شهر نامه و یک کلبه می سربا  
 اعیان حاضر بودند و در داما کجاست و در منزل کور راطور باد کوبه است و از این یکی منزل کردیم مشارالیه  
 تیلن قلعاف کرده بود که در نماز من منزل بود و قبل خانه کلا همان طور در اندون بر جان نمیکند  
 بنزوب ناده و اردو شیدم توح یک تبرجم مشارالیه که بتوح حسین بکرا ده معروف است و ملک لطف  
 که شاه نظروف معروف است در این است و حق با کوبه باز جانب او بودند و در روز و در کن  
 و پیش کور راطور عیسی معا و کور راطور با آن چرخینت و کنگینت که در کس شهر نامه و در آن  
 وقت نفس دیده بود و تمثال فرس و چرخه است اما است نامور را طایفه است که در هر ولایت از آن کس  
 ماسوسن اردو که کی حرف و ملت میرزا فساد چوبی کار دولت اردو که در کس شهر نامه و کاشان

نمودن و در امری که دشمنان را بداند که در تاختی بی ادبی کرده بود و گفت مردم خود را  
 ستاد را بخشیدم و بجز خدایش تمام شد بود که بخشیده شود و گفتم قبا بر رئیس خوارگی می کردم و گفتند  
 خیلی راضی شدم که بحرف من بخشیده شد و وقت بولکسیک یعنی بر بولکسیک که هنوز بان منسوب  
 و بعد بر کون علما و تجار را آورد و مقرر کرد که بماد کبا و آن بود که یکی صامدی است که هم سال  
 و زراعت که به زیارت مشرف من بود و بعد از شمار صامدی نشند و از شکر آنها را لازم شد  
 لشکر هسته های شمارا بچشم عصری بکشت نظر یک اسدند بیک افروخته مادم که دو تو قلعین اید  
 بیاورند و شب نوح بیک مذکور داشت و در وزارت خیر غفران پسیده که آن لوف اسکی در ششم  
 شصت و دوی مطالبی است و چهارم صفر تظلم فایان داشت بقاد و شتال است خیلی  
 خوبی بود و بامیر اسد الله خان خیلی خصوصیت داشت و با ایالتی و لایران بطور مهربانی حرکت کرد  
 محض آسانی شمارا لیه بنام او و مغراف سرچلاستی دم که میرزا اسد الله خان ساند میرزا اسد الله  
 در جواب نوشت بود از مهربانی شما که او را فراموشش نکرد و این خیلی تشکر کرد چون خبر داد بود و جا  
 بعد عرض خواهد کرد و عمارت گو را مظهر شریف بدیست این چند روزی که نید و ریاضی آرام شد  
 که که ان شاء الله همین بطور باشد که سلامت با نزل بریم

۱۸۷۶

روشنه بیت و هشتم شهر صفر نظر عیسی الله بعد از نماز جنرال لازرو و ف دیدن آمد شمارا لیه  
 از ارانده شمه باغ ایت و در جنگهای غنیمت خلی خدمت کرده و شامل اشارات لیه بخدمت  
 برایش کی سرور اخلاقیه او را و است از او در شاه تهرانی می کرد که با ای که او سواره و اسوار و دقا  
 مرکز صادرات از قدامت در که و در بوی تو چک علی بن شلال بود و او را و زو است می گفت لیه  
 پانزده در شاد و لشکر کبی مثل در شاه نیست که و عثمان او به نام و سالها آنجا و جنگ و است  
 و در حکومت بود و نامش را می دانم و می گفت شامل همین که با که است سلطانا که اسپیری کرد و  
 می گرفت و مرخص می کرد و سلطانان با و بد شدند و بنای جنگ که از دزد و بدیت و آنجا و بد شدند و کار  
 حراب شد و سلب اقطاع و مردم از او شده اگر این کار را نمی کرد و چند سال بچشم و غنیمت است

۱۸۷۶

۱۸۷۶

۱۸۷۶

روس نمی افتاد و بخت مثل شعل بر خورانی قاعده و سپه ندیده ام باری مشارالیه موجب  
 جنار اسلحه سالی شتر از مناط می گیرد و در باد کوبه می نشیند و در بند هم می امیزد و بطور بسیار  
 بخشید است که نفع او هم عاید می شود از دیوار در بند پر سپیدم گفت حقیقت دارد این دیوار  
 از در بند کشیده شده است تا از بالای کوه منتهی بر کلات آبی می شود که اکنون آثار او است  
 و بعضی جا دیوار سیخ خراب نشده است امروز سپیدی میز را یوف آمدند تماشای  
 سدن نفت و آنسکه و ده گرفتند و ویس کور نا طور بزوکن با ما می خورد و کورین ایچک  
 که پولیس سطر است آمد فایتون حاضر کرد و تماشای سباب و شین فسیم که کندم را  
 پاک می کنند و آرد می کنند و شکست بر شکلی رو روی ویس بوت آرد می کنند و بخت  
 چل هزار مناط حسیج اود شده است خیلی تماشا داشت از آنجا و پس کور نا طور  
 وقت باقی است اگر میل دارید تماشای سباب و جبر کشی نفت برویم کارخانه مال میز را یوف است  
 و خیلی کارخانه خوبی است و جوهر نفت بسیار اعلی دارد و دو سال است جوهر نفتی که از امریکا  
 می آورند و از آن تر می فروشنند قدری از نفع او کم کرده است و روسها درین حایله بگذا  
 نفت را بقایم برسانند که از آن نفت بستر باشد که یکی دنیای در آرد و نفت صرفه داشته  
 باشد و موقوف بخند و لی شکست یا در اصل نفت او بهتر است یا اسپسباب تصفیه بهتر است  
 انقصه از این کارخانه نفت و کارخانه آنسکه سالی بسا و پنجره ارمناط بد و بت میرسد  
 و از این کارخانه شهر که بیت و نه غار از آن است از هر غار از آن روزی دو مناط تسلیم می کند  
 و ایام عید با وجومات موضوع می شود و در مراجعت در کن رود و یا بانی که برای تعمیر بنا  
 دو اپورات ساخته اند تماشای رفیم چل هزار مناط خرج آنها شستن و ریاضات  
 محل شده است چشمته سفاین گفت روز دوشنبه یک کشتی بزرگ یک کشتی که مستی مقبوض  
 او را با اسپسباب از آب بالا خواهند کشید که بعضی تعمیرات لازم دارد و اگر میل دارند تماشای  
 بایند که قسم خیس خوب اتفاق افتاد که در بودن من چنین کاری اتفاق افتاد و اگر

مایه و گویا  
 فایه

عازان

کلیت

یا قاسی لولا زخم آنه آنجا و مت غروب نمرل آیم و بنس گور نا طور و پولیس مطر تا در میرل  
 آمد و مراجعت نکرد و الحمد لله قنایه ار رکت آیه شریفه کو استخار و تدا با و کوفه  
 میسج یاد و باران نه اشتتم و اگر آن ارانشی کل مید حرکت چلی شکل مید و می بابت  
 چه روز و معطل تویم یا مقترل برسیم

روزی که بحسب ریت و هم سر صفر المظهر ۱۶۹۳ هجری قمری است که روزنامه  
آنکه کسی را بنویسد آمد و بود سارایه کفتم امپراطور لفظ حجاب تو بنیج  
حجاب را و ز راسی عباد و سفرای کار جویند که در فرامیه کس لاش  
در بند و لایق شان امپراطور را معیضرت است که بمجلسی نماند چایچه شان را دکان  
التش در فرامیه بنویسند و در انجلسی خوش نوشتن بنود و احوال کرد که آشنایان  
گفت در بانی هم اگر عیبی باشد فرمایش کید کفتم بر تخت لفظ عوام است صحیح است  
نرواست و اگر کمطوف او فارسی باشد در ایران هم مشتری پیدا می کند گفت فار  
خوب اینجا نیست کفتم زرد ابی مطلق معلوم میشود که در کجاست اگر شر وانی بنویسد  
اشدات مثل شعور است شاه هم میداند شیروان پستی است گفت تا بحال انطو  
معروف بود ایم و شروانست حق خان را دامت اگر تفسیر بدیم باید از دولت  
اذن بگیریم و مشکلات که اذن بدهند و زرد اب قریه است در نماند که حاصل  
شارایه از اجات و بعد از انحصار ویش گونا طور و پولیس مطرو و ریش بند  
و سایر صنایع بما آمد که بتا بنایه معدن نفت برویم و یس گونا طور اظها  
نکر کرد که شنیدم چنین فرمایشی بحسین بیک کرد و اید که امپراطور این طور بگوید  
ما از صلاست افارسی خبر نداریم خیلی ممنون شدیم کفتم سلاطین اخذ اند و عرض  
استیاز می از دیگران داده است اینست در هر کار تفاوت داشته باشد چنانکه  
مغروب اند و هر دو بدیم اول معدن نفت تقریباً بالا خانه فرس انسان صرف و لاطله

1595

الحمد لله الذي  
 جعلنا من عباده  
 الخلق

جنتی نامہ



کماله باباجا

در غایب صنع آتشی جریان میابد در مسافت دو فرسخ میطرفت دریای زخار و در کنار او  
 آتش که و نار و در پهلوی او معدن نفت آتش از آب خاموش شود و نه نفت آتش  
 شعله می گیرد و گفته این معدن نفت که از آنجا با طرف و اکلاف میسوزند نفت آتشی است  
 روزی هشت هزار پوت نفت سیاه از آن چاه که تقریباً دویست چاه بزرگ کوچک است  
 بعضی می آید که بشمارد کوپ میسوزند و هر پوتی را غالباً بچهار کا پاک می فروشند بعضی  
 چاهبایت که روزی سیصد و میت مناطه اعل دارد و از آن چاهها دو چاه خیلی  
 غریب است یکی چاه کوگور آف است که می چسبند و در سبزی که می کشد و در ذرع است  
 و تقریباً هفتاد درج ایران است عمق دارد و حصبه ساجن او که پنجاه و چهار ذرع است  
 مالامال از نفت است که دریا می نواح است و این چاه را باشت چاه و دیگر از دوت  
 کوگور آف است و چهار سال بدو میاں مناطه ابار که دوات که تقریباً هشتصد هزار  
 تومان پول ایران میشود و چاه دیگر چاه صفوف است که گاهی جوش غریبی دارد و چاه  
 ساجن که می کشد و میت ذرع زودست عمق دارد و گاهی بغلیان آمده می بخشد و قوی که  
 انخار فتم کشد و دیش تا صبح می جوشد که بخود بالایی آمد که احتیاج بکجیدن داشت  
 قدری ایستادیم بر حسب اشاق باینو پنا راه افتادیم که برویم آن قدر دور شد  
 بودیم که عمده آنجا داد کشید که جوشید و بازه بر کشتم فطر دهن لوله یک چارک زبانه  
 نفت چنان علیان است که از او طاقی تخته که بالای او بشکل چمبر مربع مخروط  
 اشکل مساوی الا ضلع ساخته اند که بالای او پهن است بالاتر بسته بقدر  
 ذرع تخته بالا را برپا نهاده از اطراف میرنجت و ارتفاع آن اوطاق تخته  
 پانزده ذرع روسی است و در درخت تخته ما میرنجت در و دیوار تمام نفت بود  
 آنچه که از مجرا پی که ساخته بودند بنا بر میرفت بکار می آمد و آنچه که بر زمین  
 میرنجت بکند نه جاری بود که تلف می شد بقدریک برنج آنجا ایستاده تا ساق

کماله فاطمه

اگر ندیده بودم همه کز باور می کردم که این طور هفتیان و خوران داشته باشند  
 که یازده سنان دره فرج بالا رود و یک هزار آسیافی باری نبود و از اسکا  
 و ساعت بانه که رفتم که در قریه سورا خانزاد است و تب و امیز از یونف  
 همان کرده بود و از کارخانه چو همه کشی بانه که رفتم همان غماپنه که قوت  
 رفتن دیده بودم بهمان حالت تشریف داشت رو بامین مغرب و جنوب ایستاد  
 رنگ میرود و عا بنوازد و چند بار در زمین آتش زدیم شعله در میزد و آتش  
 دو دوازده لوله بر پیچ که از میان او آتش در می آید بعد پنج شش دقیقه  
 دست که قدم پیش گرم شد در میان لوله آتش نیت همینکه هوا رفت که کار  
 باشد شعله آتش خارجی باو بخورد و مشتعل می شود اگر خاموش بکنی باد منخنک  
 از آن لوله در پی آید همینکه شعله آتش بهوای مجاور او رسید با شعله آتش  
 و سر قدر مرتفع تر باشد و زنده تر است که او کسی حق سوا او را روشن و مشتعل بکند  
 و چهار طایفه آنهار قدیم ساخته اند که نه زنگ بزرگ و کوچک و متوسط  
 از وسط او آویزان است که آن طایفه می زد صدای پیچیده دارد و آن کندان  
 چهار طرف یازاد است که بر پایه او شمالی و جنوبی و مشرقی و مغربی است  
 وسط آن بامین جات اربعه یازاد است و وسط او حوض مانندی است که در  
 میان او لوله آتشی تعبیه کرده اند که متغیر شب و روز از آن شعله آتش  
 در می آید باری چهار ساعت از شب رفته از آنکه روزه اند شده پنج ساعت  
 نیم از شب رفته دارد و سرل شدم و کیش گوزن با طور و صاف نصبهای دیگر تا  
 دم در آمده مراجعت کردند و آنکه در نزدیکی قریه سورا خانزاد واقع است  
 و باد که به در عرض چل درجه و سیه شمالی و در طول شرقی چل درجه و پنجاه و پنج  
 دقیقه گری پنج و اقیست

دو کپی

روز دوشنبه غده و سح الادل ۱۲۱۳ که یک ساعت مانع و قیاس گوناگون را در کمال آه و آه و بجا می آید  
 کشتی کشیدن و قیاس را در کشتی را با لاکشیده طرفین کشتی را که منصرف و متعادل نباشد  
 گذاشته اند بقوت چرخ بخار با سانی کشیده می شود و در یک ساعت او را از دریا بیرون آورده اند  
 کشتی منقوست مال میرزا یوسف است و وزن خود کشتی را از آنچه جویا شدیم گفت شانزده هزار  
 پوت است که وزن ایران هشتاد هزار من تیر است و این چرخ ماشین که این پور را می کشد  
 آن دارد که تا چهل هزار پوت بکشد و از آنجا بدین قیاس گوناگون و فرستاده از آنجا بنابر آمدیم  
 تا دم در خانه با پولیس مسافر اند شد شب بخت بد آن ضعیف که از ابله زن است در پست و امم شد  
 عبد الباقی میر حاجی سلیم که از تبریز که با او را آورده اند و اقسام الدوله تماشا بکند و از دوت  
 وزن دارد و بدست شش سال از عمرش گذشته و شش است پستان او بزرگ  
 و پهن است که یک نفر بچود و سنا در با سراج مثل صندلی نشسته پای خود را می آویزد و با دانه شکم  
 و پستان خوش سرش آنقدر نیست ممد گردن او با دانه مردمان متعارف است بسیار  
 که هر که او را تماشا کند پول بدین خایه از تماشا نبوده و در ساعت سه نیم از شب رفته داخل  
 و او را قطنین شدیم و صاحب صاحبان قیامت کرده و دایر کرده و مراجعت کردند و ترجیح آن  
 روز پنج بیک شاد نظرو ف بود و از میرزا یوسف که در سر کارخانه است پستی  
 دایره روز قبل و وحیات از برای کا از آنکه خواسته بودم که در طهران بجهت مبارک حضرت  
 شاهنشاهی ببرم از کار پر کرده و بطوریکه می بینم او را بستم که آشتی بود ساعت پنج بود و روز  
 و در خارج کشتی امتحان کردیم خیلی تازه کی داشت اگر در راه عجیب بکند و حیات پاره نشود  
 تماشا دار و در ساعت شش آنجا حلی که تاجر مازندانی و حاجی عبد الباقی تاجر با و کرد  
 برادرش حاجی عبد الفی و حاجی نعمت تاجر و مشهدی عبد الباقی که از تبریز حاجی سلیم و سایرین  
 شده رفتند و قیاس گوناگون را خواست مشهدی عبد الباقی را که روسی میدانند تا آنرا می  
 مار و نه کند را خنیشدم و از پنل نیک بلوک پستی خریده و از آنطور و شکل سیاهی

نویسنده این کتاب میرزا یوسف است که در تبریز است و این کتاب را در تبریز نوشته است

مفتوحه

خریدار این کتاب

بادی مرز و ناحیه پسته بودم بطریقیکه شیده و پرداخته گشتی آوردم اگر از روستای  
دیده آن بپارزیدنی نافت کثرت کرد و طعم آن مایه شود با سم تو یا دکار خواهد بود

1195

روانه ششبه دوم شهر ربیع الاول ۱۲۸۲ شب سه شنبه در ساعت نه از شب که تقریباً  
سه ساعت از نصف شب گذشته بود و او را در لنگرگاه بادکوبه حرکت کرد و هوا الحمد لله صاف  
و خوب است و دو ساعت از دشت گذشته از نزدیکی جزیره کوکچک بوراکی گذشته ایم که بعد  
که دو دشتان ته طهران قدسی زیادتر است و بوراکی در لغت روسی معنی چمن است چو  
آن کوه تبرکب چمن است این اسم میانه بادکوبه اگر چوئل میگویند و مسافت سیصد کیلومتر  
پاره دیگر است که او را بیوک نیزه می گویند و دوریت که زیره مختلف جزیره باد چهار ساعت  
از دشت گذشته لنگرگاه سالیان رسیدیم دشت بهشت من با سالیان دشت آب دریا از  
دخول رودخانه گربدریا مل آن دو بود و دره اش هم تفاوت داشت پس از آنکه گذشته ایم  
دشت دریا بر دشت اصلی خود بود و هم کپتان این فوکل است دشت سال است دریا  
خدمت می کند و می گفت دو مرتبه در دو روز که در ارض بانام خودم حرکت کرده ام و در هر  
قلعه یکی دنیا می شالی که تعلق به دولت روس دارد خدمت کرده است و این و او را بادکوبه  
که وقت رفتن موارثه ایم که برایش می گویند و هیچ چیز تفاوتش در طول و عرض و سائون  
تحتانی و فوقانی یکی است مگر آنکه دشت و سنگهای آن محل قمر بود این اخضر است کپتان این  
بود این اکثر آبادکوبه تا محاذی سالیان حرکت کشتی جانب جنوب است و از آن سالیان  
لنگران با این جنوب مغرب است و از لنگران تا آنزلی جنوب با این جنوب مغرب است و از  
بادکوبه تا آنزلی سیصد و پنجاه ورس است که دوست میل انگلیسی است و دو ساعت و نیم شهر  
مانده در لنگرگاه لنگران است و دو ساعت توقف کرد و جابر یک که نایب شهر است  
کجی آمد و لنگران خرمیت از بنر خانه متجاوز است نیم ساعت بنر و بادکوبه را راه افتاد

مجلس

۱۰۰

و امروز این رباعی را کشیم ای بحر خرو تویی بنام آبگون یعنی کبود آب تر آب سکن  
از آتش قهر حق شو پسر این اگر باشی شیر حق شوی راه نمون و که انقیاد کن منزل  
بآتری خواهد شد ربان آری و در جلی خواهد شد این نعمت اگر ز حق مرا گشت نصیب  
از یاری شیر حق علی خواهد شد

روز چهارشنبه نیم ربيع الاول ۱۲۹۳ هجری شب چهارشنبه با گیلان و کرک با جنوبی است میوز  
کلیان میخفت این با جنوبی است نسبت کشتی که با نرانی میزد و اصل و یکل آور است که کل مرداب  
انزلی را دریا می آورد و یگیلان آور است که از طرف کیلان می رود و بعضی این با دریا گیلان  
کویند یعنی با گیلان که و بعضی با است ولی کل آن و خطر صبح تر آمد چرا وقتی که این با میوز  
آب مرداب و دخل دریا می شود که بقدر دو پست میل ز نکت آب دریا تغییر میکند که کبود می شود و  
هم تفاوت میکند میر علی اکبر نان دریا یکی میخفت هر وقت که با و خرو علی میوز دریا طیان و انقلاب  
و او و سپین است با و دشت و بعضی با و دشت که از طرف مغرب می آید با دریا انقلاب دارد  
و با و گنار و از طرف جنوب میوز که آب مرداب را دریا میوز و گیلان بر وزن بی نوار از ما جنوب  
مشرق میوز و با و گنار و دشت از طرف میوز که در این دریا و مرداب اصطلاح است با و دشت  
و با و خرو میوز که با و دشت و شمال است که با و طوفان و انقلاب است چون از طرف شمال با  
و خرو می میاید با آن صفحات خرو می میوز و از شب کیاعت و سه ربع که نشسته بلکه کا و است  
رسیدیم و بقدر پنج ساعت کشت کرد و دشت ساعت از شب رفته و او را روانه شد و سه  
دشت که نشسته بلکه کا و آری وارد شدیم و بقدر کیاعت در راه و او را رانگاه داشت از یک  
جاده و دو مان بود هیچ ساحل و کوهها پیدا نبود که هر طرف غرب قوس قرص سفید پاشیده بود  
هرگز ندیده بودم از ترس آنکه مباد کشتی خطا برو و از حرکت می انداخت تا اهل ساحل صدای  
یاهلی یاهلی کشیدند معلوم شد که ساحل نزدیک است و دو پست که بر می آمد و طیان قلب حاصل  
گشت و از با و کوبه تا آتری درسی ساعت آمدیم بقدر هشت ساعت در راه و معلق شدیم در غایت

۱۲۹۳

کلیان

کلیان

۲ که کل آود است و کل آود

نسبت دارد و وقتی که با

شالی در آب دریا و اصل

مرداب می شود و نکت آب با

نکت دریا می شود

کلیان

کلیان

کلیان

و ساعت غلی صاف شد که دریم از مالای سلطه میرزا احمدی از دو در پیداشد بنال نیک آمد گفت  
 دیر در عصری مغراف حاجی عبدالباقی رسید که غلانی روز چهارشنبه وارد می شود و مرا بخا  
 ناصر الملک تبخیر دست پا و واپور سلطان را بجم آلا می رسید و ناصر الملک هم با مصطفی قیصر  
 می آورد و بعد از دو ساعت در کشی معطل شدیم تا واپور سلطان برسد تقریباً شش ساعت  
 مانده و در آن روزی شدم قوی آنرا بخی منکره کلاه و آنت خیر المیرا لیت در محل نیک  
 افتاد و بعد شکر کردم و گفتم صد شکر که گشت از نیک که چه رُب اثر قوی است بر زبان دل  
 از لطف عیلت و رنه کی بود امید که در شش ماه بود منزل ما چه طول واپور سلطان  
 سی و یک نوبت است که تقریباً صد فوت است و از فکرگاه تا بارگاه سه ربع کشید که دریم بود  
 چنان بود که قصر سلطان با آن ارتفاع پیدا نمود و بعد از دو روز و آن روزی از تو خجایار  
 هفت تیر توپ انداختند عصری جانب ناصر الملک حاجی بهاء الملک با نرسیده آمد

۲ امان تم خانی

۱۲۹۳

روز جمعه چهارم ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری چنان بود و دو ماه بود که قصر سلطان در پیدای  
 مهارت معلوم نبود اهل آنرا گفتند که دو هفته است که اینطور است و جانب ناصر الملک گفت  
 تا سیزده عید کند و نیکو کارم بشهر رشت بروید بوسیله آنرا می بهر و تاشای فارس و شیراز و سوا  
 دریای و خوار خورشید و از راست انداختن دو سب و در فکر اقامت آمدیم عی  
 باتفاق ناصر الملک و حاجی بهاء الملک بخیره میان شنبه با پنج میرزا عبد القاب پتونی و قیصر  
 امر و از صبح تا غروب آفتاب بهاء الملک بود که از کشتن در خانه قصر سلطان پیدای شد

۱۲۹۳

روز جمعه پنجم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری در آن روزی بعد از ظهری کچری سوار شده به تاشای فارس  
 رقیب بندر بیت و قیصر کشید که در بنام از مرداب حرکت کردیم طول مرداب تقریباً از قریه کیکو  
 چال که از توابع آنرا است و در مغرب است تا قریه حید که از توابع رشت است و در شش

ش

به کوه چال  
 به کوه چال

هشت میل است و عرض مرداب تقریباً از بند رانزلی است که در شمال است تا محال تو لم یضم  
لام که در جنوب است تسفرخ است و عمق مرداب جانی که بسیار عمیق باشد نه قلاج است محال  
که ازین زیاده تر باشد که منسوب معلوم بخورده اند و عمق چاه آب خازیان بقدر یکدفع است  
که آب شیرین دارد

۱۲۹۳  
۱۸۷۶  
میل

روز شنبه ششم ربیع الاول ۱۲۹۳ هـ مطابق اول اپریل ۱۸۷۶ میلادی که میرده فرو ریز  
ماه جلایلی است یعنی بقدر سلطانی رقیم در اینده ششماه خلی خرابی برپیداست تعمیر لازم  
بسیار قصر باصفاست پنج طبقه است و ارتفاع او بیست و یکدفع است و امر و زوادم این خازیان  
و انزلی که مرداب داخل دریا شود فرع کرده و سیصد و هشتاد و پنج طول دارد و پل خوبی  
توان ساخت و پیرایه از جنوب شرق انزلی واقع شده و دهنده بوخاز شمال جنوب حقیقی است  
در طرف غربی بوخاز و خازیان در طرف شرقی واقع شده است و عصری سوار که سوار شده بود  
(نیم نون و کسره و او) رقیم که مخفف نام و راست که ناو و ورق کوچک را کویند و و یکسره و او  
عبور است بقدر یک ساعت در مرداب حرکت کردیم تا آنجا که یک ساعت راه بود و چون بنزدیکی  
و در این دو سه روز برود و کشتیهای بزرگ را با طناب بکرجیای کوچک بسته و آن کرجیای  
می کشیدند و از بوخاز داخل دریای کرد و خیلی تا شاد داشت قول ابی حاتم یادم آمد که گفت  
وَلَا يَنْبَغِي لِإِلَاصَاحِ أَنْ يَفْقَدَ مَوَالِيَهُ الْكَلْبُ الْإِلَافِي ثَلَاثَ مَوَاضِعَ كَذَا الْخَانِئَةِ إِسْبَلًا  
اَوْ سَارِدًا أَيْلًا اَوْ لُجُوجًا خَبَلًا

۱۲۹۳  
میل

روز یکشنبه ششم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هـ یعنی چهارم ربیع الاول ۱۸۷۶ میلادی  
که شب و پور سلطانی آمده و چهار ساعت بغروب مانده بدینده رود خانه پیرایه را رسیدیم که  
و پور در آمده بکرجی سوار شدیم و دو ساعت و نیم بغروب مانده بانجیر و الحاقیه وارد پیرایه  
شدیم و نه عدد و کرجی بزرگ که احمال و اطفال داشت قطار بدینباله پراخت بسته بودند و کمی شید  
خیلی تا شاد داشت و در میان مرداب بقدر یک ساعت برای تا شاسه سنگار ماهی که داکم بود

۱۲۹۳  
میل

مغفل شدیم و در ملکیت دامن قبر یک کبرجی که پرت شده بود و مای بود که می چلید و مای بزرگ بنیاید  
 بود که بسیار بهی بدینست است و در دهنه رودخانه علی بن فرخان بنفراست پی و عهدا کجی بنان  
 پس عده رشتی و پسر میرزا عبد الوهاب پستونی با استقبال آمدند و در پیرار اراعیان شکر و شکر  
 و میرزا عبد الوهاب پستونی و میرزا مهدوم کار پرواز خا رج حاجی میرزا نصیر تهر و رج حاجی کاکم  
 و تجار و اعیان دیگر با پستقبال آن بودند و وقت غروب آفتاب وار و تهر رشت رسیدیم و  
 جناب ناصر الملکت خواست در دارالایام منزل بدو چون وقت رفتن از خارج سفر خانه بنبر محمد  
 امین دیوان آمده اکمده رفیع کسالت شد کتم آنجا مبارک است برای دوسته روز در دارالایام  
 اسباب زحمت شایسته نمودار خانه میرزا علی محمد بنان پایا و شدیم و ناصر الملک و اعیان و  
 تاد خانه آمده خدا حافظ کردیم و از پیراز تا شمشه خیابان و سلا حجب کل اطراف چند  
 بنیامانی دارد که از پل قانی روزی که به لاکو دخی میرستیم عبور کردیم مگر آنکه آن خیابان  
 عرفی ازین خیابان است

روز دوشنبه ششم ربیع الاول ۱۲۸۵ صبحی عالمی اعلام گتر انده اشالم اول جناب آقا شجاع  
 بعد از آن جناب محمد علی امام جمعه بعد از آن حاجی ملا قاسم بعد از آن جناب سلا را الاطیاب آقا میرزا  
 عبد الباقی شریف فرما شدند و خیلی نشسته و صحبت داشتند آقا شجاع جواب گفت یکی از حلا  
 ظهور امام عصر عجلی اند فرمود که در حدیث است تقارب طروق است و حالا معلوم میشود که تقارب  
 بطریق به بتنه فرموده و راست و فیکه حضرت امام این عبارت را فرموده اند بنظر ما غریب می آمد که  
 تقارب طروق یعنی چه و چهل و مکن است تخریص جناب ناصر الملک و حاجی سباز الملک آمدند بعد از آن  
 آقا محمد حسن مبین التجار و سپایر تجار و میرزا عبد الوهاب پستونی آمدند

روز سه شنبه ششم ربیع الاول ۱۲۸۵ بعد از ظهری جناب ناصر الملک شریف آوردند و عالیجاه  
 چرخ صاحب تو نسول دولت انکلیل اعلام کرده بود که بدین باید بعد میرزا نصر الله میرزا  
 شارا لید اخبار کرد که در دیوایس باران چیده ناخوشی که وار و منیت تواند از خانه پروراید

سلا حجب کل

روز دوشنبه ششم ربیع الاول ۱۲۸۵  
 صبحی عالمی اعلام گتر انده اشالم اول جناب آقا شجاع  
 بعد از آن جناب محمد علی امام جمعه بعد از آن حاجی ملا قاسم بعد از آن جناب سلا را الاطیاب آقا میرزا  
 عبد الباقی شریف فرما شدند و خیلی نشسته و صحبت داشتند آقا شجاع جواب گفت یکی از حلا  
 ظهور امام عصر عجلی اند فرمود که در حدیث است تقارب طروق است و حالا معلوم میشود که تقارب  
 بطریق به بتنه فرموده و راست و فیکه حضرت امام این عبارت را فرموده اند بنظر ما غریب می آمد که  
 تقارب طروق یعنی چه و چهل و مکن است تخریص جناب ناصر الملک و حاجی سباز الملک آمدند بعد از آن  
 آقا محمد حسن مبین التجار و سپایر تجار و میرزا عبد الوهاب پستونی آمدند



چون باران آمد بخد تو استند جناب ناصر الملک هم گفت من مفاصلی دارم که خیلی بایه رحمت است  
و بعد باز روید علای اهل عظم الله فرستم اول بجای جناب امام جمعه و بعد بجای جناب میر عبدالقادر  
بجای جناب حاج ملا قاسم و بعد بجای جناب شیخ جواد رستم وقت خواب آفتاب بر شستم

۱۲۹۳

رو چهارشنبه در بیستم ربيع الاول ۱۲۹۳ صبح بدین ناصر الملک بدانگونه فرستم و هزارانجا  
خودم غایب و چهل صاحب قونول دولت انگلیس در آنجا دیدن کردم گفت در روزنامه پنج  
اسمی از تبار و ده اندک در انگلیس هست هر که از کسی قرض خواهد و بباب کرد و گذاردی کویز از خوش  
قرض کرده است نوشته اند عمو می باشد ایران باسلامبول آمده است شاه ایران خوش بخت است که  
عمودار و سلطان عثمانی عمو هم دارد که از او قرض بکند و طلبهای مردم را بدو و بعضی خبری  
بدولت عثمانی زده اند چون مرا بچه پول است قراضی سلطان از تجار و فرنگستان بجهت لشکر کشی بپوشد  
در سینه ماضیه اخبار داده و قرار گرفته اند که نصف بدهند و نصف را هم در مدت پنج سال بپردازند  
بداد که این نصف علاوه بر مرا بچه سالهای آتی خواهد شد و از نتیجه در روزنامه پنج انگلیس که از او است  
با قسم عجیب و مضامین غریب از دولت عثمانی بکند از همه دولتها میگوید و ضرب میزند و از  
خود انگلیس و وزیرای دولت شکایت می کند و بسیار خوش پان است و اغلب بیان مطلب را بکتاب  
و استعاره می کند و فی الحقیقه یکسری بیج و دولت که قراضه مینماید و از کونول چنین شیل  
وزیر قمار انگلیس شنیده بودم که میگفت هر که در زبان دولت انگلیس دست آگاه نباشد معنی شود  
اشارت بچشمپند پس از آنکه گفتم معلوم شد خیلی مضامین لطیف دارد و چه ستر بخت که زده  
را بجائی دارد و چه قصه وقت خواب آفتاب بفرستادم

۱۲۹۳

۲ مکرر از خانم

رو پنجشنبه یازدهم ربيع الاول ۱۲۹۳ صبح حاج محمد ابراهیم میر محمد شریعتی را بجای ملازمین  
درده بود و مراجعت کرده با اخوان بدین آمدن بودند و بعد بدین عده مکرر کویز از خوش  
محمود خان رشتی سپهر آسمان فونی فرستم هزارانجا موعود بودم و در آنجا نام چهل صاحب

انجمن مبین که از اهل کجایی است و در چند زبان است و استعاده عصری بخانه مراجعت کرده است  
 ناصرالملک آمده با اتفاق باز دید حاج محمد ابراهیم زرقم از آنجا ایشان برای روانه کردن او  
 و از انجمن منزل زرقم و من شب بود و زیارت بقعه که میگویند مقبره حضرت امام زمان  
 علیه السلام است زرقم اهل کجایی است و اعتقاد دارد که کرامات حداد آنجا دیده شده و نسبت کلاه  
 آن بقعه است و در فرامین سلف با نام زاده لال توی معروف است و وجه تسمیه را چنین میگویند  
 قدیم آنجا اما قبر نبوده است جوانی در عیال است از آنجا میگوید که سه میزناده و هر یکی یک کوزه  
 صدای شنیده است که لال توی آن جوان لال شده و آنجا افتاده است بعد آنجا را گامیده  
 آنجا قبر پیدا شده است متاعه بنامه را اکنون مرا غایض الانوار آنحضرت محل رجوع خاص و عات  
 و از شب کجاست زرقم منزل آمد

روز جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول ۱۲۸۳ هجری و روز عید حضرت سید المرسلین صلوات الله  
 علیه است اتفاقاً حاجه برافست و قد آلا سلام محمد بن یعقوب کلینی هم در اصول کافی باقی  
 با نیغی تصدیق کرده است مال ایله ایشینما ایشینما فی فی ذایه القواعد و تحسین  
 تحقیق کرده و در جگه نیز مسطور است که نطفه مبارکه آنحضرت در سبب ابطال در هر یک  
 دارد و ایام تسریق قرار گرفت چنانچه جایز دلالت بر آن دارد و ایام تسریق باز و هم در و  
 و نیز در ذی الحجه الحرام چون عیان بواسطه اختلاف فصول و تجربه واقعی را تغییر داده و بحسب قری  
 و او بداند نطفه آنحضرت را ایام تحسین که آن سال در جادوسیه الاخره بود و منعقد شده  
 مقدار رکعت مولود در پیش او قرار گیرد و نداده عالم قرار داده و طبیعت تقاضا نموده و بایست  
 و اگر پیش آنکه بخلاف عادت و طبیعت است پس ماه تام و دوازدهم ربیع الاول چرا بود عقل  
 و قتل بر این که او ایام می دهد ولی اکنون محمول به خاصه بنده هم ربیع الاول و معمول عاقبت  
 شهر مذکور است و چون از کسی ذکر می شد لهذا لازم کردید که از او نیز بدلول الکلاخ و الکلاخ  
 ذکر می شود و منی کینه بود که جود آن داشتند و آن چنانست که جود آن را ماه قمری

توضیح بخانه

توضیح بخانه

و



جناب ناصر الملک و اعیان شهر آمده از شهر رست روانه شدیم و اینطرف پل حاجی محمد باقر حاجی  
 بهاء الملک اعیان شهر را و دایم کرد و مرض شدند ناصر الملک خلعت پوشان آمدند و از آنجا  
 و دایم کرد و ایشان هم برگشته و گانگه را گانگه آمدیم و درین میان راه درختانی بود  
 آنچنینکه و مثلاً و سیب جلی با جماعه بود و چنگلی با کیلان با و اسطوخودوس و سیب گونداست بعد از  
 آنکه سیب و مثلاً و کیوی است هم شد که فست قیاس از آن نماند و پس از آن نوبت کل  
 ابریشم است که دو ماه آمدند و نوبت فست و قیاس در کنار را و قیاس بود و نوبت  
 وارد چایارخانه گنبد شدیم

۱۲۹۳

روشنه بنیز در شهر ریح الاول ۱۲۹۳ از چایارخانه گنبد تا پای سفید گنبد با کاسه آیم  
 و سفید گنبد که اول کرد و کو بهار است و متقل سفید رود است که سفید رود از پهلوی او میگذرد  
 و از گنبد تا چایارخانه رستم آباد و همه جا که طرف میران است که اغلب جاها از دانه کوه گشت  
 و همه جا طرف میران چکل و کو بهار و طرف میران سفید رود است این اوقات وقت طلیان سفید رود  
 اغلب جا میان دو کوه بالا مال از آب بود و خیلی با صفت بود و از پل حاجی محمد باقر تا کاوا و اسرار  
 امام زاده هاشمی هزاره بشتر و بیت ذریع است و از کاوا و اسرار سفید گنبد ستره از  
 سپیده و بنقاد و پنج ذریع گنبد زار کیلان فی خور که حرف کوئل ترکی است چون خاک آن سفید  
 لهذا سفید گنبد گفتند و تا راه را بهر مثل چرخ طریف راه انبوه با شکوه و اشجار و تروی ملک  
 از آن پس زنده زنده گنبد کوه ماه می شود که نسبت بطرف رشت حکم عراق را دارد و در رستم  
 زراعت گنبد در جزای می شود و از راه از خانه نقل بر چایارخانه رستم آباد و کیمبر خ است

روزی که به چایارخانه رستم با و تخیل آمدیم پل چکل که وقت  
 رفتن و چشمه و خراب و کو بهار تمام شده بود و کیمبر خ و کیمبر خ را بهر پل و کیمبر خ را بهر پل  
 در اوایل حاوی لادلی تمام شد و می گفت روزی سه چهار ساعت با و فرصت سفید گنبد

چون بعد از ظهری بود باد شمال برخواست و باد و یا جریان آب تصادم داشت که قطرات آب  
مثل باران از پشت بلایا می آمد وقت رفتن چون صبح بود صد باد را داشتیم ولی دیدن این  
باد که ثانی باد عادی است لازم بود که هر چند باد و موج بماند بود و چنان دانستیم چون  
طرفین پل کو دست مجری و متبیر میخیزد است که پل ساخته اند از آن جهت بدان  
مکان شده است و از آن جهت میاید و این مکان این طور در پیشگاه عاصف و قاصف باشد و هر جا که  
اینطور باشد باد و در آن کان سخت خواهد بود و جهت همین بادست نام در همانی زیتون منجیل بایل بطرف جنوب  
و عجب آنکه این باغیچل در بهار و تابستان با اواسط پاییز غالباً بعد از ظهر میوزد و در طلوع فجر آرام  
می گیرد و باز بعد از ظهر باری و زمین را می گذارد و اگر در تابستان این باد نوزد اهل منجیل از  
پشته هلاک میشوند و علت آنی است که بآن باد عادت کردند و اندک غریب می آید نیم فروغ

۴ میرزا مهدی کی وقت رفتن  
تا اینجا آمده بود در غرض شد و تهر  
مراجعت کرد  
۱۲۹۳  
سنة

روز دوشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ از منجیل کجا روانه شدی با چار و آدم چون کاروان  
خیلی کشیف می بود که چار و آدم نمیدانستند ناچار در قشلاق طایفه چکنی منزل کردند که نسبت کجا  
کشیف حکم شهر شریف دارد و اهل قشلاق هم کلایر سلاق دقه بودند و در قشلاق دو پست نفر برای خدمت  
کاو و جوب را بگذراند داشته اند و کاروانسرا هم از بنای حاجی محمد ابدی اجراست که پل بر ساخته است  
و آب شاهر و دغیان است آب از دو چشمه بزرگ پل حاجی محمد ابدی منصرف و منحرف شده از  
دو چشمه کوچکی پل می رود اگر آب را بزرگتر و اندک و نیست که آن دو چشمه که یک مقدار است  
تا آب آن آب را نداشته باشد و عقرب خراب شود خیلی کجا برتر و دین می آید و از دیوان حکم شده  
که در پاچار پاچار خانه بسازند و پستما و کبر هم را برای باز و یا اینجا آمده بود و اگر ساخته شود  
کجا برتر و دین خواهد آمد

۱۲۹۳  
سنة

روز شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ از قشلاق چکنی روانه شده دست روی در کاروان  
پاچار و غلظت شد که جایی پاچار خانه را میان آب و کاروانسرا معین کرد و هم بهر عقیده گفتند که

عام از سپید و آجری که مانند کخا ق برزند دوام او در این سواد برت و تا و تر خا پو  
 بجناب ناصر الملک پنهانم و او هم که تفاوت طاق آجری با تیر چوبی نمی خلی کم است معرّفی که  
 مبارک برسانند که انشاء الله این چا پارخانه با تمام برسد در زمستان اجای نفوس خواهد شد  
 این کار و انشاء بجز بیل و مال سیج حای قیرین ندارد که تیران دو ساعت آنجا ریت کرد و قیر  
 خزان فرسیده و در دامنه کو و چند سیه چادر را بچینی با و آنجا در سپیده و یا در بهار قایم  
 زهرانا هم بر زن تو چاقی بود و عو و عقی ان نکو و فتنه و فلذیل الحان اشد و  
 الطهر و ترحم الی الطار بصلح شایدها و و هل یصلح الطار ما اشد الفتنه  
 از من و پرسیدم گفت وقتی که تفتی شاه مرحوم شد من تو سر دستم و همین کجی میرم را دهم برای  
 ما و جاق روشن کرد و در کنار و باقی نشسته و جوانی میکرد و متصل میشد باینده و آه می کشیدم  
 چرا ایقدر آید بکشی گفت میرم کجی که است سوار را خبر کرده اند که بنفر برود و او را دادم منم خادم  
 او را بخورم که و بیکار و را نبینم چه باشد من ناز میخوانی چه و سوره را خوب خواند و دارد و نام  
 یکان یکان خوب تمرین می فرستم آنم سچ کای نیست نه زهر داران و حور اینطور مدام و یاد گرفته  
 باشد و بعد از نماز قرب بطهران موارد و مان شد که جبب ال تراغ و طلال بوافخ پرشید  
 و پنهان گشت بلکه در خند قدیمی را کب مر کوب از نظر محبوب شد آقا کاظم که حدای خزان سکیت  
 و یرو زو اینجا پنهانی آمد که اگر زمستان بود یکپارک در محراب و ام می کرد و موهم خلی سر بود  
 و آقا کاظم که حدای خزان گفت که نه چهار سال قبل یکمیز از فرنگیا آمده بود و مساحت این که بهما  
 میکرد و میگفت که ارتفاع قلعه خزان تا شهر شست نه هزار و سیصد و سی و دو فرس است  
 دانستم و فوت گفت آقا کاظم مذمت است و اگر درست گفته باشد تقریباً باید هزار و شصت  
 و خزان این قری خاتم کرم خوب داشت و در و بات مقبول کات کتبه و ستاخی مشکلی که میجی هزار  
 خانه است خاتم ندارد و زو سکیت بغروب و دومان آرام گرفت از منزل آمد و بتماشای کار و  
 رفتم آقا کاظم باین کرد که گفتان با مسجد است که ندارد یکم انشاء الله اگر حایقی مسجد و بای

که آقا با مداسال ساختن شود و تمهید کرد که در عرض و ماه چون دست رحمت خالی است  
ملکت کرده بانجام می رسانم و قرار شد که در پهلوسه عام در کنار راه و بنا بر آنکه در سنجی  
غریب که عبور می کنند منزل آگاه باشد

روزی چهارشنبه چند هم ریح الاول ۱۲۹۲ هـ از قریه خزان روانه شده بقریة آقا با بختیم و تا سر  
زیری بطرف قریه مرزعه و دین میار راه بود از قطعات برف شون در سرگردنه که ساهی چرخ کرد  
ما بین طارم و سلطانیه است مالامال از برف پدیدار بود و چرخ گشتن چهارگراست و کربا صلا ح  
ایلات و دزد راجی گویند و آن که بهما چسبیده و در بزرگ است از آنجهت چرخ میگویند که تقریباً از شان  
بجنوب امتداد دارد و قریه پیمیل آباد در میان گردنه و قایان چایخیخیلی بجا بر تفرقه دین و در میان  
می آید که از هلاکت برف و کولان نجات میدهد و از تپه که به سمت مرزعه سرزیر میشود و شهر قریه دین  
سلیمانیه طهران پیداست و از قریه خزان تا مرزعه در دو ساعت و نیم می آید و مشکونه با دام می آید  
یا دم از پیروت آمد که در دوازدهم محرم که مطابق نوزده درجه و دو بود و به تماشای پیروت قسم  
تکوفدای با دام مثل مروز جلوه و صفا داشت که بهیت و سیم جل است که شصت و چهار روز شمس  
تفاوت این مکان با پیروت است سبحان الله مالک الملک چه کشتی در اختلاف آنگاه و امر جاست بخیر  
ذات پاک پروردگار کسی ازین امر را آگاه و خبر نیست (لا تقف بالیس لکت به علم) و در نمازگاه  
مرزعه و جلالی از بابت جاره ملک کرد پیمان میدید که هیچ مکان مفیرت که در آن مکان خدا کرم  
شاطر باشی شود و در ترک اسب پول جلال پا و رو کشم چون کاجنید بود و خدا توفیق داد در جهان  
مبلغ بخواه توان به آگاهم که خدای خزان از جهت مسجد و اوم انشا را نمیدید ستمس علی التقوی  
شد و تمهید کرد که غره در جب بانجام برساند الله تعالی ساعت بغروب آمده به آقا با بختیم و چای  
ساعت دینم راه آمدیم ولی از چهار فرسخ زیاده تر نیست و در آقا با باغ بزرگی مالک اول او حاجی آقا  
ملک التجار احداث کرده که پنجاه درخت با دام دارد و از شکوفه و در زمین فرش سفید کشیده  
و در هر چای در سفید کشیده اند و خیلی خوب بود و با دستمانی آن خربنی در جابای و دیگر دیده شده است

روز دیکى مرده مى طالبان از مباحث و طوطى پند و روش مىندان استقبال آمده بودند و  
آقا با نوچى عبدالحى ميرزا با کالسه که رسولى نوآب شرف الاسلام پطنه نام اقبال ايله

رسيد

۱۲۹۳  
سنة

روز پنجم جمعه ربيع الاول ۱۲۹۳ هجرى (اول فسان ماه رومى است) باخبر و العافى مىردم  
رکن الدوله طيى ميرزا طاب ثراه از آقا با بهر قزوین مستقيم و مقرر نظام آباد و آت غلظه  
سلطان احمد ميرزا کم قزوین با بنى اعوام کرام حق ميرزا يعقوب ميرزا پسر حرم ظل پطالان حيد  
و ساير اعيان و لايت شريف آورده بعد از نهمي اردو دارالايادستين که با صلح  
قزوینی با از عهد صفويه بدو تهايه معروف است وارد شدیم و در اول فسان باران رحمت الهی  
هم آمده و پنج شهری قبه شهر صفهان قزوین کلغ سیاه نيت که از عهد فتحی خوابیده و گوید  
قزوین از بنای شاپور و ذوالکف است و سوره قزوین از بنای زبیده زن بردن از رشيد است  
و بر حسب اتفاق قزوین بحلب عدو تا رنج بنای مودان شهر است که یکصد و مفاد و ست  
هجری است

کلان

۷۶  
شماره

۱۲۹۳  
سنة

روز جمعه نوزدهم ربيع الاول ۱۲۹۳ هجرى باخبر و طابى باغ و کلاه فرکی شاه طاب سب اول و قديم حى جراب  
و دیدار آن بودم از آن بانان نوآب غلظه و به بنای بن عم کرم حق ميرزا و له مرحوم رکن الدوله  
سلطنتى ميرزا طاب ثراه مستقيم و در خانه حق ميرزا کتاب فروشى چند کتب آورده بود که  
کتاب جنگی خريم و کيت حافظ خوب است نوآب غلظه و له را مى استقبال احوال مر و و رو  
طهران و مراحم طوکانه فاسله باز که دایر عمل آمده و خوستا سیرار و وضع بميا لشن و خا  
که دار از زوالش و تير از آرمي چين روح قدسی و بخواه از مردم صاحب کالش و تير  
و غلظه و له که کسه که شامش از ما و خواست شد که هم خوابان النيب است ولی درین منزل  
که توانم بمثل اعباء حکومت و ابدان حضرت بشوم حال که دلی خسته و تنی رسته دارم تا لقيه  
آلى و تدبير با دستاى چپ باشد

در پيشه



۱۲۹۳

روز شنبه بیستم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ چهار ساعت بغروب بانه از شهر قزوین در آمده نواب خضد الله  
و حق میرزا آقاخان به شهر شایسته کرده از نواب مغزی الیه و داع کرده روانه شدیم و در عرض راه  
و باران شد و در هوا در طرف شرق و قوس قزح بالای هم پدیدار شد علی شاد داشت و قوس قزح  
مثل بقدر نسیاعت طول کشید که تا محو شد باین امتداد قوس قزح ندیده بودم و کوههای طرف  
شمال و شمال شرق را و کوههای طالقان را بر برف زده و امروز بیت و هشت ماه جلالی است هوا  
ببار سرد و نسیاعت بغروب بانه وارد عباد الله آباد شدیم که عوام عبد الله با و میگویند  
تسخیر قزوین سه فرسخ و نیم است و در طرف جنوب شرق قزوین اقصیت

۱۲۹۳

روز یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ صبحی خنای به و دومان کوه و بیابان را گرفت بود که  
چهار مهنه بود که در صحرای عبد الله و خاک علی چنین به وضباب باشد که مثل کیلان بود و بعد  
و ساعت که آفتاب شد هوا خنای گرم شد که آن نر میایه و در دز و این گرمای امروز هر دو غیرت  
بود و از عبد الله تا قریه شلاق چهار فرسخ است حرکت بطرف شرق است و از آن جا بافتند  
کازرسپنک و دو فرسخ است حرکت بطرف باین شمال و مشرق است که به مشرق بایل تراست و در  
کازرسپنک این شهر بمطالع م آمد که توپاکی باشد و درای برادران کساک که زندیانه پاک کازران  
برسپنک

۱۲۹۳

روز دوشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ از قریه کازرسپنک با و غلان تپه رفتم  
او غلان تپه در جنوب مشرق کازرسپنک است و پنج فرسخ مسافت است و در عرض راه باران زیاد  
خوردیم پنج ساعت بغروب بانه وارد او غلان تپه شدیم

بلخ السیل اذی

لربح یجمع ذنبه و هی حصره مختصر  
لا سداد الاراد و اصیده و اکلها  
و ابیه لا یکنوا الماء فاذا بلغه  
لنیل کان جارگا بمحنا یفرب  
لما جاوز الحد الرابیه ما ارتفع  
میں الارض

روز سه شنبه بیست و سوم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ او غلان تپه توقف شد شب گذشته و امروز باران  
رحمت الهی سبل جیل را سیراب کرد و استیجی الارض بعد موتها

روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ (اول اردی بهشت ماه جلالی) امروز که  
صاف شد و آفتاب از هوا وضباب از زنی برخواست معلوم شد که تا قریه و لیان و فشد برف آید

و در طاعت آن روز با هم را وقت اند و سر و تنی آن صحبات را سر باز و دست امر و زخمی آن  
مژغ شد و بطهران رفت و امر و زور و اعلان تپه بالا ای قاسم کرج طرح خیابان بکیت طایفه  
تپه نزار دروغ و سر و شش فرج که انشاء الله تعالی ساخته و پرداخته شود

روز پنجشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری قمری نوپیشی میرزا و باو گشت میرزا خلف  
نواب شرف و الاحسان اسپهبد و ام آقا که دست و امانی طاعت تپه نزاری بود و خدا را  
دارند و در قریه شهربابا و تنیده بودند که باو اعلان تپه آمد و ام زخمی گشت و باو اعلان تپه  
سلطان حسین میرزا پسر مرحوم سیف الملک میرزا و نوذر میرزا پسر مرحوم رضا قلی میرزا پسر امیر  
پهیل میرزا پسر مرحوم کیومرث میرزا ملک آرا و حاجی معتدل شیرازی در خدمت ایشان بود  
و شهر بابا و از قریه شهربابا و اعلان تپه چنانچه فرسخ مسافت دارد و در اول روز  
و شکسته تحویل نفس برج آورده شد و است

روز جمعه بیست و دهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری قمری نوپیشی ابوالفتح میرزا ابیسلامی رفتند و با  
و الانصره الذی از شهر آرمی فرستاده و احوال پرسید که در مذکور شمانیا تبرکیت بعل آورده و

روز شنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری قمری در اعلان تپه تراق بود

روز یکشنبه بیست و دهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری قمری در اعلان تپه ایضا و تراق بود

روز دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری قمری در اعلان تپه بازرگ و بهارفت زدنیا بان

جدید در آن روز بانهار سپید

روز دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری قمری در اعلان تپه باخیر و العاقبه در آن شیدیم بلیا میرسیم  
سه ساعت بعد و بانهار و در میان شیدیم و در نهانگاه حضرت شرف و الانایب اسپهبد و  
اقباله تپه در آن این منده و اگر ده و سی خطی نوشته بودند و عرض راه باران زیاد و غریب  
و در میانیکهای از دهان گفته کوی آتش فرو دی فروخته است حضرت خیران حضرت ارجوان

و بیاض از او سودا شبار کادیال حوذا قلت فی علایک حصننه و البعض اقصیٰ لیض  
ضنه الله و ترخص من الله ضنه نعم ما قال الشیخ برک در جان تبر و نظر بر شیا

هر و رقی و قری است معرفت کرد کار

روز چهارشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۶۳ از یلیما نیکن آمدیم شب گذشته نصف شب بطوری باران  
آمد که سیلماهی کران از هر طرف بر خاست چنانچه منوچهری گفته که زحمت سیلماهی بر خاست بر  
در از آنکه سیلماهی زمین کن که چو سنگام غرایم زنی مزم که بخت خیر ذنبانان برین که در  
خبر است اذ الله عز و جل امطرهم باللیل و شمسهم بالنهار امروز در حصار کارگاه پنج  
مردم میرزا زین العابدین لبر ز باران آلوده از بگ که در آنجا آب و اقصت برف و دخیلی  
شد و در کن جاب زیر شکر میرزا موسی بپشتبال آمدند و حصری نواب پست خطاب شرف والا  
حسام پست لطفه دام اقباله العالی و نواب پست خطاب نصره الدوله دام اجلاله و سرکار حاجی جعفر  
سید الدوله میرزا با استقبال آمدند و شب را در کن تشریف داشتند و چه صحبت که دینی و مرده  
بود شب رفت حدیث یایان رسید چه شب را چه که گفت با بود دراز

۱۲۶۳

۱۲ در کاخ

کن حاجی عباس علی بیاد در سیله  
کسان و متعلقان جاب متهد از نا  
حاجی امامی خطابه با شش  
و ظاهر کن آمده بود در حصار  
ظنون  
در یکدک باین شمس در دوش  
اقاد بود و حصار روان سیله  
از دریا کرده بود و در حصار با جا

عباس علی مکانی که برای ناقص

مناسب بود در آنجا میل کردیم

که انشا الله خداوند تعالی

که بان نواب نعل کرد و سخن

محمد و آلیم

روز پنجشنبه و دایم ربیع الثانی ۱۲۶۳ هجری (خطاب) رومی هشت ماه جلای مطابق بیست و هفتم  
از پرل باد گلشی ۱۸۷۳ مسیحی از کن بدار انظار آمدیم با محب و العافی و اردو وطن با لوف یعنی دار انظار  
اکبری شدیم از دوزخ و خروج از ظلمات از دوزخ و دویست و سی و سه روز کشید و از این آیم کشید  
چند روز در ولایت و متازل عرض را و توقف کردیم و یکصد و شش از دوزخ و روز خوا و در خشکی خوا  
در دریا در حرکت بودیم و از این یکصد و شش از دوزخ و حرکت میکردیم مدت سی و هفت روز در  
و اپو و بحر بودیم و مدت هفتاد و نه روز در خشکی و صحرایان و تپانستان حاکم السلطه و صحرای  
دام اجابا تا ما بهر راه بود و در طرشت تمار خورده قتل از نهادر حاجی صدر الدوله را کشید  
باشی حضرت کرد و در بطن و لیعهد دولت قاهره مظهره انما از جانب معظم الیه با سوار دکت

بهستقبال آمدند و به نواب جان نور میرزا امیر قزاقان از جانب جناب اشرف احمد پسر  
 اعظم دام آقا لشکرهای آوردند و مترب الحاقان میرزا محمود وزیر را در آنجا با احتساب الملک  
 از جانب حضرت نایب السلطنه و آشکرت آمدند و سرکار اعظم الیه کن و کالکد فرستاد و خود  
 در کالکد ایشان با اخوان غلام سوار شده بشهر آمدیم و حاجی محمد حسن قاجار و دولو و حاجی محمد رحیم  
 قاجار و تمام باقی بقیه قهرمانی با جمعی از اعیان قاجاریه بهستقبال آمده بودند و نواب حاجی سید  
 الله و سامان میرزا و نصر الله میرزا و محمد رفیع را نیز از آشکرت نایب السلطنه آمدند  
 فضل الهی و مراحم ملیختر شاهنشاهی انور و العالی خج ساعت و بیست و چهار و پست ساعت که  
 وارد درواز و شش ساعت و بیست و چهار و سه ساعت گذشته و از دهانه شدیم و تمام  
 دومی الا احترام و شام را در کان نظام و وزیر آری که ارمی پیشرو احوال نموده و موکب میرزا  
 کوکب بیاورن شریف فرامی نگار حاجر و بود و از آن جهت در آن روز از رفیع حضور با بانه نور  
 شدیم و در روز دیگر که موکب بیاورن اردو شده سرداری تن به تن مبارک بر فرازی این  
 درگاه مرحمت کرد و احسان فرمودند پس از بغل اسپان شرفیابی حضور مبارک از جلوس  
 تبه ریگاست خلوت فرمود و در کجای حالات و ولایات احوال سعادی با نورین دولت  
 علیه اسپان فرمودند و آنچه میبایست بیان واقع را بر عرض نکای مبارک رسانیده عرض  
 کردم که کجا بجهت این لازمه را نوشته بنظر مبارک خوا سپرد رسید و دستم را کردم که دولت  
 شما در کس و کپتانهای کشتی سپهری از من خواست نشان دولت علیه ایران را کرده اند و بعضی  
 این بنده درگاه جبارت کرده و قد کرده ام پست عا دارم که مرحمت کرده و مرین  
 قضا آئین در حق آنها صادر شود که باعث سرافرازی این بنده است بلفظ مبارک  
 فرمودند که بر کس عده کرده و یا ناکرده اند صورت او را اینجا سپسالار اعظم  
 به بهی بی مضایقه مرحمت خواهد شد

و آنچه بقدر رای این بنده در داخل از تمامی سلطان در خارج از عطایه نشان سرور است

و اینست که در

ماصل کروید و تفصیل تمامہائی شہر و شہید رحمت از این خدایات

دولت عثمانی

خیر بی پست آمد از حضرت خدیو	سید بن عبدالحسن میر محمدی	خان شریف عرب از جانب ایران
کہ وزیر باطنی است	تشریف بزرگ	شریف بزرگ
درجہ دوم	درجہ سیم	درجہ دوم
رشد بیکت میرالامی است	علی بیکت قایم مقام ایالت خا	حسن پست مستشار از رعیت
درجہ چہارم	کہ درجہ و سکونت دارد	درجہ سیم

روزنامہ نویساے اسلامبول کہ باید اسم و درجہ نشان اجاب از خبر مختار میں الملک متین  
محمد رضا

دولت فنہ و غیرہ

احمد قادیان کی کشتی کیانی سستی	اینا کپان اول کشتی کیانی سستی	کپیتان اول کشتی کیانی سستی
ایران درجہ	بہان کری انظر کو کبی شیش	ناصر انظر سے رسل
درجہ پنجم	درجہ چارم	درجہ چارم
مرسیہ و رول روشن آفتہ	اکندریک پیرایا س بیکت و رسول	احمد اندی وکیل دولت ایران
و اپارات کیانی فنہ سا کہ چہ	دولت ایران از پرورت	و برزیل در روسیس
درجہ پنجم	درجہ چہارم	درجہ پنجم

محمد ماتی تہان دولت ایران رعیتہ

کہ رحمت حاج با دوست

درجہ چارم

صاحب منصبہا سبکے دولت روسیہ

خبرال دمی ویزہ عنہ مشورت	نخل نیکت پولیس مطہرہ و پوتی	کیکاش عوسیمے مرین قاتیل
دوا و ققت زینہ	بارون کی کے نیکت	یوست افانوج کاراواج
درجہ دوم	درجہ سیم	درجہ دوم
گنیسا رشا ایتوف معاون اول	اکسیون بربر پرتہ تہان	یوروف نہیں قرقانہ گورنا طور
رئیس قرقانہ گورنا طور واکر	بجواش جابستہ ایل اسک	بجواش جابستہ ایل اسک
درجہ سیم	درجہ دوم	درجہ سیم

شکل کو بکوفت چل نیک	رضا یک پولیس سطر را که	بوده تو سخی نخل نیک سخی
در جبهه پنجم	در جبهه چهارم	در جبهه چهارم
بر کویس و پس کوزناطوط	سیرانوف ثقفائی و آج	جای علی یک با جرسا سب
با دو کوه	صاحب کارخان با دو کوه	که از اجناس تاجی است
در جبهه پنجم	در جبهه چهارم	در جبهه پنجم
روح بیک مترجم با دو کوه	کپیتان اولی گشتی رود	کپیتان اولی گشتی برکت
در جبهه پنجم	موسیو ژان کوزنوف	استرا اسکے
فرمانده اولی کوه	معل یک کوه پاسه اندری	معل یک شاحی پوست لاری
در جبهه پنجم	علیک نووچ	ناروج
در جبهه چهارم	در جبهه چهارم	در جبهه چهارم
سارومان سپه کرده	معل یک برکت با دو کوه	موسیو جودی دمنول
کوهک پاسه	خریشته فراتلوف	روس در باطوم
در جبهه پنجم	در جبهه پنجم	در جبهه پنجم
موسیو کاپیتان لوانا		
روسیه باطوم		
و کتابچه ایست که دیگر که عرض شده بود بنظر مبارک و سائید که تیس فرمود و در جناب شرف انعم		
سپهسالار اعظم دام اقبال شرح فرمودند که در مجلس شورا خوانده و بطلایه جان و در رای		
عظام رسیده اگر صیحت معمول دارند و یکی را دوزر اسپه عظام و اولیای دولت تبار		
رسیده بود و نه که از این قرار باید معمول داشت که صلاح و مصلحت است و خوشتر آن که		
در این روز نام خارج از رسم روزنامه نویسی است و میز اتحاد ساوچی خوش نویس کسینش		
بهشتا است تاریخ ورود را خوبانستاد کرده		
نرخ بزرگ چرخ آلا	کرافدن دقت می	تا نرس چسین می
و له ایست	آیرج دماست	نیت خیر تاریخ ای
و پایان رسیدن روزنامه صحریت الله محرام و کتبهای ایستاد و تاریخ شریع الشالی		

من شهر ۱۲۹۳ هجری انا الله العاصی قتل الله ورفعه ما دبرن و بعد لا الحمد الا نعم عباس بن  
ابن سلطان الاعظم قتل شاه قاجار طاب الله ثراه و دست علی است اگر عیب و نقصی بنظر مطالعه  
کنند کان آید بنظر عنود و اغراض اصلاح فرماید الا شان محل النیان مناسب چنان دید که در آخر  
روز نامه تصدیقه ناصر خسرو علوی را که در حقیقت بیان احوال کرده است برشته عرض در آرد

که این روز نامه حرکت  
کشتی و کشتن و فرو نمودن  
نامه نوی روز روز معجزه  
برشته عرض در آرد

## علوی بنده مایه

## ناصر چهره و

شاگرد از رحمت خدای رحیم  
زده لبیکت عمره ات نسیم  
بازگشته بسوی خانه سلیم  
پاسبی کردم بدون زخده کلیم  
دوستی مخلص عنبر زو کریم  
زین پسر کردن بخت و بیم  
فکر نم راندا امت است ندیم  
چون تو کس نیست اندرین اقیم  
حرمت آن بزرگوار حسیم  
چو نیت کردی اندر آن تحیرم  
چرچه ما و آن کرد کار کریم  
از سر علم و از سپهر تعلیم  
باز وادایه چنانکه داد کلیم  
ایستادی و یا منقعه تقدیم  
بتو از معرفت رسید نسیم  
در حریم سپهر اهل کعبه و رقیم

ما جیان آمده با قطنسیم  
آمده سوپای که از عرفات  
یا قبیح و عسره کرده تمام  
من شد مپا حتی با استقبال  
مر مراد میان فاصله بود  
گفتم او را بکوی چون رستی  
تا ز تو باز مانده ام جا دید  
شاد شدم بدانچه کردی حج  
باز که تو ما چگونگی داشته  
چون می خواستی گرفت احرام  
جسد بر خود گذارد و بدست  
گفت فی گفتش زدی بلیک  
می شنیدی ندای حق و جواب  
گفت فی گفتش چو در عرفات  
عارف حق شدی و منکر خویش  
گفت فی گفتش چو میری فیه

این از شش برنج و دود سیه  
 گفت کی کشتش چو پستک جبار  
 از خود انداخته بر دهن کیوی  
 گفت کی کشتش چو می سبکتی  
 قرب خود دیدی اول و کردی  
 گفت کی کشتش چو کشتی تو  
 کردی از صدق و اقامت و زمین  
 گفت کی کشتش بوقت طواف  
 از طواف همه ملاکیان  
 گفت کی کشتش چو کردی می  
 دیدی اندر صفای خود گوین  
 گفت کی کشتش چو کشتی باز  
 کردی آنجا بکوه مرخود را  
 گفت این باب همه چه گفتی تو  
 گفتم ای دست یس که دی خج  
 رفت و نگه دیده آمده باز  
 که رو خواهی که حج کنی پس ازین

و ز غم و حرقت خدا بحسب  
 هر کسی انداختی بدیو بر جسم  
 همه عادات و فعلهای دسیم  
 که نگهداری اسپید و یتیم  
 قتل و تبه با نرسد و نرسیم  
 مطیع بر مقام ابراهیم  
 خویش خویش را بختی تسلیم  
 که دیدی بجهنم چو طویل  
 یاد کردی بگرد عرش عظیم  
 از صفای موی مرده بر تقسیم  
 شد دلت فارغ از نجیم و نسیم  
 مانده از بجز کعبه دل بدو نیم  
 پنجاهی کنوں که کشته دیم  
 من ندانسته ام هیچ و تقسیم  
 نشدی در مقام محو مقیم  
 محنت بادیه خریده بسیم  
 بسپهین کن که گرد مت تعلیم

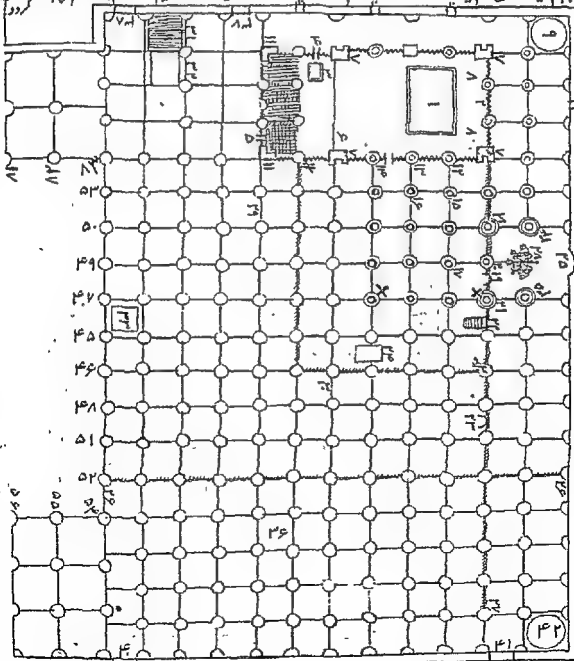
خداوند را مانند تعالی زیارت آستان ملائک پاسبان حضرت زین العابدین  
 و الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم و طواف بیت الله حرام را یک بار و بجز  
 که حتی محمد و آله چه قسم کاش بدان گوی شد و دیگر بار که در آن طواف و آن گوی



مشرف

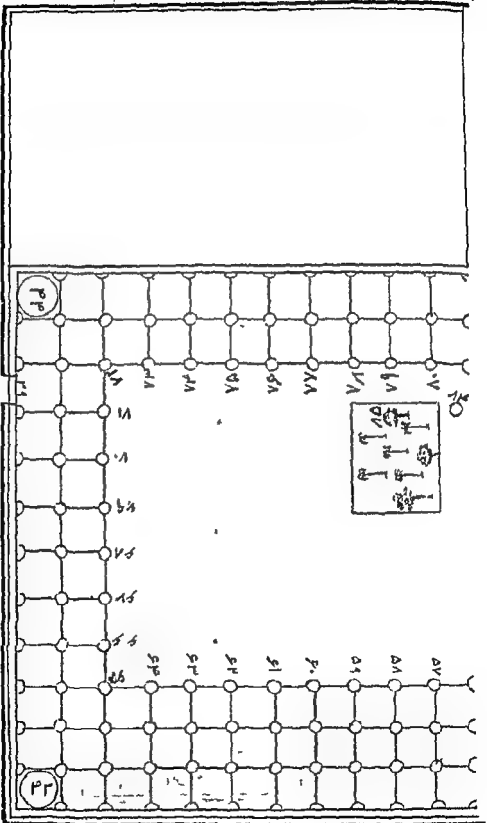
شکل حرم محترم و مسجد معظم است که اساسی هر یک را در همین جا بنویسیم و بعد از آن صفحه

بگنجد و خلوت همیشه لهذا در روز دیگر بعد دهند هر یک را نمود ایم که ختم این بر ظاهر است با سلسله



مغیر

115



115

تعمیل علامات اعدادند که در مسجد مطهر و حرم محترم و محراب مبارک جناب سید المرسلین  
و مطهر الاولین حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است

۱	مربعه مطهر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله	۱۹	محراب مبارک
۲	در مبارک ضریح مطهر	۲۰	استخوانه مخفیه
۳	مضجع مؤرخ حضرت طاهر علیه السلام	۲۱	ستون بزرگ
۴	در مبارک مضجع مؤرخ حضرت صدیق علیه السلام	۲۲	منبر مبارک
۵	در بزرگ حضرت ادا فای امام اکبر علیه السلام	۲۳	محراب سلطان سلیمان
۶	دکمه مائین حجره حضرت صدیق علیه السلام	۲۴	جای اذان نماز و مکتب
	مطهر که سینه از در مبارک مضجع مؤرخ	۲۵	محراب بزرگ
	داخل شده از این در داخل روضه	X	ستونهای یک نصفه یا باین مرمر است
	و چراغ از این در داخل میکنند		دو خط کشیده شده که معین شود
۷	در چهار گوشه پایه بر کنه طاق	۲۶	کتب علی هذا یستون و ما یجاذیها احد
	کنند مطهر بر این چهار پایه		مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم
۸	دو عدد شمع در موضع مبارک قرار	۲۷	ستونهای چهار دار که یکدیگر را میزنند و بر پایه
۹	اینکه اطاقی که مالاکه او منابلاک		مسجد قدیم را بنای که آفرود بودند
۱۱	در پایه دیگری که مضجع مؤرخ حضرت	۲۷	خدا ص که کشیده اند تا بزرگ که علامت
	صدقه فی الا این و پایه را میکنند	۲۷	دارد که ارتفاع او بقدر یکصد و سی و
۱۲	استخوانه سیر بر	۲۸	چهل چراغ بزرگ است
۱۳	استخوانه حرس	۲۹	چهل چراغ بزرگ سفید
۱۴	استخوانه و قود	۳۰	چهل چراغ قسری
۱۵	استخوانه ابی سببه	۳۱	اوطاق خواجه ها
۱۶	استخوانه عایشه	۳۲	ایوان جلوار طاق که خواجه ها می بنیند
۱۷	استخوانه جنانه	۳۳	تحت جای اذان و مکتب
۱۸	ستون بزرگ	۳۴	ستون بزرگ

علامت پنجمهاست که برای رشتن آن که استند که اینقرن قدر را بایست

٣٥	سُونُ بَرَك	٥٩	نَجْمُ نَرْحَلِبِ الْاَبَادِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٣٦	جَهْلُ جِرَاعِ بَرَكِ قَرَم	٦٠	اسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٣٧	ثَابِتُ كُرَايِيلَ	٦١	جُحَمْدَانُ الْقَارِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٣٨	ثَابِتُ يَسَّاه	٦٢	مُؤَيَّسُ الْكَاطِبِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٣٩	ثَابِتُ تَوَسُّلِكَ ثَابِتُ مُحَمَّدٍ مَكُونُ	٦٣	جُحَمْدَانُ الثَّقِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٤٠	ثَابِتُ زَحْمَتِ	٦٤	أَحْمَسُ الْعَسْكَرِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٤١	بَابُ الْاِسْلَامِ	٦٥	أَكْرَمُ أَهْلِي بَابِهِمْ حَيَارَكُ
٤٢	دِرْوَاطَانِ نَالَا أَوْ مَارَا	٦٦	مَالِكُ مَالِسِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٤٣	مَارَا	٦٧	أَحْمَدُ بْنُ حَسَنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٤٤	مَارَا	٦٨	بَعْنَةُ أَحْمَدِ بْنِ
٤٥	مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ	٦٩	رَضِيََ اللَّهُ تَعَالَى
٤٦	لَوْ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ	٧٠	نَجْدُ بْنُ أَدْرِيسَ الشَّافِعِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٤٧	مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ	٧١	عَمَّانُ بْنُ ثَابِتٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٤٨	أَبُو ثَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٧٢	أَحْتَأَمَلُ بَنِي الْحَجَّاسِ وَالْحَسَنِ
٤٩	عُمَرُ الْغَارُوقِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٧٣	جُحَمْدَانُ الْمَكْدِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٥٠	عَلِيُّ الْمُرْتَضَى رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٧٤	عَلِيُّ الثَّقِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
٥١	عُمَّانُ دَوَالُورِ بْنِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٧٥	عَلِيُّ الرِّضَا رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ
٥٢	حَيْسُ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٧٦	حَقَمَرُ الضَّادِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ
٥٣	حُثَيْرُ التَّبِطِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٧٧	رَبِيعُ الْعَامِدِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ
٥٤	أَخْطَابُ الْحَوْثِ أَقْدَمَ تَيْمِيمٍ هَسْدَانُ	٧٨	أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ
٥٥	جَسْرُ اسْدَالِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ	٧٩	عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ خَوْفٍ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ
٥٦	طَلْحَةُ الْحَمِيرِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٨٠	سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ
٥٧	يَعْنَدُ بْنُ أَبِي قَاصٍ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٨١	رَبِيعُ الْقَوَامِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ
٥٨	أَبُو عُبَيْدَةَ بْنِ الْحَوَاجِ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ	٨٢	أَبُو الْهَصَلِ عُمَانُ بْنُ رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُ

۱۳ اقتد و ابایی بگوید و الذین من کعبه ۱۴ چایا آب

۱۵ باغچه مشهور باغچه حضرت فاطمه علیها السلام

### تذکره

طول مسجد در فوسه مبارکه از باب توتل است و پایت و بیست قدم است

معرض مسجد از باب حمت تا باب پناه یکصد و چهل قدم است

فاصله پستون سه سمت از یکدیگر نه قدم متوسط است

و فاصل پستونهای واقع مظهر از یکدیگر هفت قدم است

دوره پستونها متفاوت است از یکدفع و سیئه چارک و یکدفع و نیم است

و پستونهای بزرگ پنجاه و شش است

و ستونهای که از نصف پائین شکست مرمر کرده اند طراشها سه چارک است

ستونهای سمت مغرب محین مبارک با فضا نام نصفه پستون که وصل به یوار است پنجاه و دو عدد است

که از عدد ده است که حزنه آمده اند و در سوره رضی الله عنه نوشته شده است

ستونهای سمت شمال محین مبارک با فضا نام نصفه پستونهای که وصل به یوار است پنجاه و دو عدد است

که از عدد ده است که مالک بن افسر نوشته شده است

ستونهای سمت مشرق محین مبارک با فضا نام نصفه پستونهای که وصل به یوار است بیست و نه عدد است

که از عدد ده است که ابو الفضل عباسی رحمه الله عنه نوشته شده است

عدد پستونهای مسجد مطهر من حیث المجموع دویست و بیست و چهار است

آنچه که از اسطرانده و خود که علامت دارد و علامت  $\times$  و تا عدد ۳۵ که پستونهای که در آن

تا پستونی که پهلوی او طاقی است که بالای و شماره بالای است که علامت تشدید دارد و ستونهای

قطار ضریح مبارک که طرف شرقی است تا آخر که علامت  $\gamma$  دارد و سی و پنج پستون است ستونی

که نصف پائین آن بر سر است

تو نمائی که این ملاست / ادا و ده ۱۳۳ ستون است / تو سماجی چهاره / داراست بجهت آنکه فرق میان  
میان مسجدتیم / بابائی که افزوده شد / است از مرد و بیست و پنج / چراغ آ و بخت آنکه که بار و غن / تو می  
غیر از مار با و سل چراغ / است مسجد طهر

فان

عبارت است که در این کتاب پس خطاب بطول عرض لایق کرده شد تا با برشته عرض کشیده و  
و طول عرض میهنه و که معطر که مقصود زیارت این دو مکان شریف بود و فراموش شده و در  
شرفا کلامی است مذکور شود

مندیست منقلا در عرض است و بنجد رجه و مصر قویست شالی در طول است و رجه و دنیا و قیقه  
گرسیه نوح و اوتن و در بعضی از کتب بنفایا سی و در حبس چهل و پنج قیقه ضبط کرده اند که کتابت آن  
در وقت است

[illegible]

اختتام کتاب که شامل فسخ نبراست از مسات طبع و قاده خاطر نشاء جناب فصیل آب میرزا ابوبکر  
نواب این خوم مغفور و حاجی اکبر نواب است که در اصفهان اتمم بخیر الطفر شسته آلیف و تحریر کشیده

بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم

مسافران یاربندی را در درگاه حضرت آله چه راه آدردی خوشتر از حمد و ثناءست و ره نور  
ظریف شرمه کی را در میگاه پروردگار آگاه چه بسرا از اعتراف بجناب شبنامک و رب البیت  
تبارک و تعالی من ملوغنا الی معرفه ذالک و وصولنا الی ابکلیغ شامک انت کما  
انکیت علی نقصک و عوق ما بقول لقائلون و یسبحون المسبحون یسبحون

ما توانیم حق حمد تو کننن | با همه کردیان عالم بالا | ما ندایا از هر چه گویم پشیمانم

و در ملک بزرگی فی انبیا تجسند و بر کنای پناه بر درویش و شاهی و در و ذامند و در و  
پاک و کوهر تابناک آن سرود که در بیدای انسانا سر عرفان کوی ماعرفات حق معرفات  
از میدان بیان بوده و سپیل جویت را به دلم و عبادت حق عبادت پیونده و تحیات خد  
بر عترت کرام و آل دوی الاقرش که انسانی طانده و قاسم جان نیران اقبال کد بر کشتن  
وادی غوایت و طایبان سیل ایت و خداوندان ملک و شستبانی این عجم و عرب فخی نانا  
که این مجموعه دلکش و روزنامه جان فخر اکو موسوم است بجدیه تبسیل و کنایه از لیل اتحی اسمی است  
مستی و لطفی است سر امر منسی مجبوعه ایت زیبا و روزنامه ایت شیدا که تو انم گویم از انان که  
رسم سخن ساز کشت و در بان کرخی را به تبسیل منی و لطفی و یالینی بن بکوی ابریسح نونک و مصطفی  
که بقول بزانجوس خوش باشد و مطبوع سر سخاوی فاشس و تبانی است دل شین کپتانی  
و این مشون بنار فایات تمهید با رسا و ایت فیها ما تشبه الا تشبه نلذ الا غلین

لالی ابد و مطویه در بر سرش شرم کید بر کوه سر از زنده است و چاکر انبیا بی نظیره در بر سرش شرم  
یک کرد و انحراف اند و هم بنواید علوم هر سیه مشغول است و هم بنواید سنون بویه تفرق و میل  
نقیده را حسن پسایل حج بیت الله الحرام را عادی است انصاف انطب علوم را محوی مخزن آرا  
شیرین است و مجمع رموز و ایل معدنات تاریخی است و تکیج تاریخ مورخین از ان حاصل هم می  
یاق است و هم شستی از ان مستغنیان او کما است و سرسلان از ان حردار شیعر

بود چون حسن قطره نشسته است و چون نه و مقبول است از انان و عبارات پیش

کند و غاصه دانا اثر است ان کت ماطر ابعیا نعت الانصاف لوابه حلیات ان

لا بعیک و الی شریک صدیق لا یحونک و شعیق لا یحونک شیعر

هذا کتات لیلادب موایس و رموز و مقبوس و مدبر و معبد

اذاب و مؤنیر و خشنه و قاذ انعدوت فصاحت و تمیز و روزا می نغیر

بیت الله الحرام نواب کامیاب سمرکاب اتی بقول و انزل عادل کامل کفالت که کجاست

جان است و نادره دوران و در کلماتش قیده و برات و غرر عبارتش ملاذ و عریضه

شان و هم شکر است و شیرین و بگلک و بیان غریب زیارت و کوه بر کنار کثافت مشکلات

حایت است و کثافت مضامین فایق کلمات فصاحت آتش پرستی تازی کالینک الی

مثل انیر کشته شیعر و شاید دلساله و ساله و حسانه و حقیقت

روان بکیر نصرت است و بکیر سگوه و دودان خلافت مقرب درگاه شاه است و منظور

غایت پادشاه و نایب الایام حجت است و دانا قاهره و زایر دینیه پندام طایف بیت الله الحرام

شاهزاده ازاده اعظم فرماد میزاد امام الله تعالی ایام امارت و دوست که در این اوان

سعادت نشان نظیر اخطالی که در امر فارس میرسیده بود و این کت که سر آمد مالک ایران بل کت

سمونه جهان است پریشان از طره و بان ویران از خاطر عاشق آینه ساکین و طایفین

کلت از شدت پریشانی مست از کار دست از فرط بیامانی ای زرقار فامده که صحران کوه از ساق





و دخل بنوه و حاضر وادی بسته بود و از فرط نا امنی هر چه مساکلک بود محاکلک شد و هر چه دست  
محل انعام و مقام قسکه احرار را از اشرار بار بار بر خاطر شسته و عالی را از ادانی خار و دود  
شسته و رجب حکم و قدر نفاذ الامر حضرت قدر قدرت قضا شوکت پادشاه بجای فلک خراک و سلا  
ظن اند فی الارضین بنایستاد و بنا و دین شهریار زمان زمین ملک الملوک ملک الملکات قبه الملکات  
منظر الطاف الخیر نور تخت پادشاهی با النصر و الفتح و العز السلطان بن السلطان بن السلطان  
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان صاحب ان صبر لادن پادشاه و عله الله و دولت و  
حکومت و مناعت ریاست این ملک که درین زمان بی عجز و اوان از سرشکی مشکست و از هر  
صعب تر نفس نفس خود تمکن است و اینک اندک زمانی است که مسند دولت و حکمرانی این ملک است  
و جو و شرفش نرین است و این فخر ثانی است که پس از سی چار سال حکمرانی این ملک است  
و بنفرد و جناب کالات مصاب نیز آبی قار که دل فرست باز آمد چنانچه در قصیده خود مود و بنفرد

اینجا ذکر پیے شود | بزرگ عم شهنشاه بعد چندین سال | پارسا دل و باو دست و پای

چو شد رغبت او سی چار سال در دست	دوباره آن در رحمت با فراز آمد
زمان هجرش بنده موافق طبع	دست موافق دل نزو اهل آزاد آمد
خرد بد میسر بنفرد و کای قار کوئی	دست که از کف ما رفته بود باز آمد
عروش ملک بنام تو دود و باره و	ز بس خراب شد این شمع بیجا زاده

القصه دیرین باقی لیل که دست معرفت اشخاص و معارف آگاهی ز حال عالمی عارف و مشایخ و فکرم  
کیر از ظلم شیر ز داشت چه بسیار کارهای بزرگ فرمود و چه قرارهای محکم تر فرمود و در احوال  
بطوری فرمود که مخالف و موافقش برساند و معاخذ و معارضش در مقام تحسین اندیشه و انعام  
کرم بر خاص عالم افکند و جناح عدل پیرو جان پسترد و نزدیک آمد که ملک نوی آباد و آسوده  
دکار و بدان اختلال باختم رسد عهده عمل که امنیت سرحدات و ثنور بود که امکان عبور و مرور  
در کمال اشغال بلکه نزدیک به حال غیور و مجاهدانه و شهنشاهان امن آسوده شد که اینک مرور و فضل

و نواب معظم این جهان مافی این ملک  
آمین و حکمرانی این ملک متاخر آمد و  
شیراز از دست و موبک بنصرت  
استبشار بر سپه و اشدت قامت و خلا  
و اسواق را ازین بسته چون ایام  
برین آراستند پس از نزول ملک  
واری و استعمار و موقوفه کاشی

و کار دنیا و عمر و سرودین با بر دای کران متعصبین و نهایت آسانت و دنیا بیچاره  
 خاطر علی التواتر و اتقوا فی الله الایام و الالیام صلت و لعلک فی جمیع فادعائک و ان  
 و احکامات مکرانی را بنفیس و وجود شریعتی است از طلوع شفق آچار ساعت از شرف قدمه و  
 و این بر سر حکومت نشسته و رسیدن امور عامه و خور و خواب اگر خود حرام نه نموده و این را قبل از  
 کثرت شد استام چه عده کثیر را در رانزنان می سیب پاک و در دوزان نام آور تا پاک است آورد و  
 رسانیده و آنکه دست نیامده و در امنی تنین و حسنی خدا آفرین که هیچ عقلی باور نمیکرد و با وجودیکه که از  
 قلعه که که از بسط خاک سر بکبر افلاک کشیده و توانی بریش آرد و در واقع رکن کین که و در  
 فضیلتی را بر لبو بود که او هم درین و این است و نشان این عین غایت یزدانی و امیدات است  
 و این طالع سینون نخت و در منته و ن طعنرت شامها و روحی لعالمین شده و شریط حراست  
 و دقایق سیاست و غم حرم و استبداد را می نویسد مطالب متعددی که سایه این منارتی این  
 بد اندیشه پسته پانده و افکنده و با ناک زانی و قتل زین حسین مستوح شده و آن  
 سطره و درود و تیغ آتش بار فوج افشار و متوکی کشتن با راست و تنش و در بار و چون هیچ نایا  
 با اتمام این و زمانه میمون مطابق آید و شتر آتش که بر و جدا حال نامی از این اعمال در خجسته و  
 که شش بدایع و عجایب قیامت که آن نیز یکی از وقایع عجیب است و حکایات غریبه زیرا که چنانکه  
 خواجی شنیدگی در زمان قلب ارسلان فتح این قلعه و نیز یکی درین و این مساوت نشان و حق  
 منسل این است که در یکی از کرمیرات فارس قلعه ایست بر مع و تین موسوم بقلعه سواد قلعه  
 و از که تبرکه در شرقی قصبه جرم است و افسه و آن گوی است در نهایت ارتفاع که عقاب  
 پیوسته بقوت طیران بجای قلعه آن تواند رسید و در طایر با آن بلند پروازی به پیر این خزان  
 تواند پرید شتر و سیاط علیها للصوص فلا ند و بفضل علیها للعام اهل صید  
 اطراف غیر متصل کبوسی دیگر در وسط صحرا طی نهایت و مدت اقامه شملت بر سه فقره که  
 فقره اولی و دومین را اهل صحرا و کرمیرات و در رک خوانده و گویند رک اول و رک دوم

۲ لی توسط و طالع و طالع

۴ که یکی از است و بعد مشهوره و کار  
 که عن قریب انشا الله تعالی و در حجاب  
 از مرکب ارمال طالع و طالع و طالع

و در سرکین از این دو رنگ و چشمه آب است در نهایت کوارانی و سیل صعود بران درک و هبوط از آن  
منتهیست برای در نهایت باریکی و پستی و بلند و اعوجاج که خنجر پاده و کنگر از آن طریق عبور نتواند کرد  
و در تقریبی که یکدیگر از آن راه نتواند رفت که اگر آنکه از عقب جسم بروند و قهر و سوم که بر اصل قله آن که  
واقع است قله ایست نه نایب صانست و مسانت و لرزنت از شدت ارتفاع سر بعلوکی شیده و قله  
ساک رسانیده و منسوب است به عالم این صعود بران نهایت صعوبت که دید بان هم جز بر دوشان خنجر  
بر کوشه زده و فزشتن اندر رسانیده و هر که بدان قله تصاعد خواهد جز بدستیا بر می طایه ای قوی که بر پیا  
بنده و از زیر بر زبش کشند و در اصل آن قله خود را نتواند کشاید با بجمله شیعر

آن کوی هست کار بر زمین باشد نشان | آسمانی هست کوی چشمد از آسمان

شرفا تش مای پس فلک البروج نماید و عروج بران از قبیل دلو ج حمل در نیم خط آید شیعر

از بالاش کوی که در زرف چاه | فلک چشمه و چشم مای است ماه

ان حسن حسین قله خدا فرین شیه ماسن متصل لیران کردان کردن کسان یا غیان تهر و ان بران  
چنانکه عید الله شیرازی صاف در ذیل احوال آما بکافی رسپس بلوک شبانکاره شرح و بطور مختصر  
از ان این است که نسب آن لوک بار شیر با بک یا بنو چخرفتی شود و چنین گوید که قبل از ظهور اسلام  
اسلاف امان اصفهانی رس بوده و در سینه ربیعین از بهانه فضلو به بر نواحی فارس استعلا یافت  
و ملکت سلیمان در تحت تصرف آورد و در هر طریقی میر می از امرای شبانکاره نصب کرد و قادر  
چربیک در زمان الباسلان که سلطنت که مان داشت از پی از علاج و اجلا یایشان نهفت  
میان او و فضلو به محاربات رفت و خرابی تمام نواحی فارس را یافت عاقبت فضلو به در آن  
تاب مقاومت نکرد و قوای از یاده بران او و منزم بخت الباسلان یافت و بانواع دایا  
جسته فارس و ارباب و مضافات را مبلغ بیت و بنت هزار هزار در هم بران و وضع غایر  
و منوم واجب شکر مقله کرد و قوای و رادست تعرض از دیار و کوه و تاه شد و بکر نام حاجت نمود  
در فارس خیزد مکن پیدا شد و در شیر از نواب کاشت و خود را راجع در رفت و بتصرف زمان اعمام

الی القاطع تعاهد و زید و اندر دیوان ملطفت در مقام تسامح و رحمت کما یحببت الیک متناهی عیسیا  
 و تاجا بر کفزان آمد بقلعه در آن صحنه شاد و شیر آرد که دیوان قلعه منیع و حصن بر قلع بکوه تبریز  
 بکوه تبریز برستم واقع است نظام الملک را و محاصره کرد و از زیر بیرشش آرد و با قید سیر و صحرای  
 فرمود پس که تو الی قلعه با شارت زیر او و زنی تو بر شمع است م فرستاد و شاه شجاع پدر خود را  
 الی دیوان که گوگرد و قلعه صخره بقلعه فرستاد و از آنجا احتیاط کرد و قلعه بر آن حکم و دست بکوه  
 فرستاد و چند آبی آنجا بود و بر خورشید حکم کرد و او را به یک کرمان سپه بند در راه وفات یافت و در آن ایام  
 مرد و بنا به دست اسپسی همان عمل ایشان را و خود ساخت و دوازده سال بل تجا و بود که طریقی  
 عیسان بکین قدر تمام حکام برو کرد و آن ده دوازده و آن راه زمان متروا قیام بزار نفر کرد و قیام  
 درین ایام از طریق شوان را بر صادر و وار و پسته و در بر جا و طریقی ماسی حسی است آن عیسان  
 و فوج را به نواز کرد که او فارغ و آزاد شستی در بر صحرای بیکه که از شمس کنیزی مجال گذار بر نواز  
 شد و حال بل خشن اجمال بود می آذمته زیاد و درین وقت در از از شیب بزار آن کوه برده و با بزر  
 و در بر شمس طایفه که از قوافل مابین مترویدین اهل بلد و بلوک در عبور و سلوک درین وقت تمام می  
 در آن قلعه بجهت روز شکسته می خود آموخت و میب که در ولی خود پسته و صحرای براری شغل و عیسان  
 و ادیت را بر و آن مسافران مسلمانان و آنکه در واسطه این سال فرزند نال چنان بل بخت  
 شکسته اجمری که خدای اجل و ادای تحت کاه جشید را از فرد جو و بجا این شکوه و دومان شکسته  
 و زلال شید سار عنایت فروغ چشمه نور شید ساخت آن غنی طایفه کار را که کون یافت و عیسان  
 همان ابرو و شکست ترا و دل بکوه پستان و در تمام از خاطر بکاران و بدنا به دست اسمی که دوی فضیلت  
 شبها کار نبود بانا صانع شمس که بیت نفر شید که از ابطال جال بکار نبودند بدان قلعه فرستاد  
 می پامیدند و اهل و عیال خود را از زنی مسند زنده و خوش می پامیدند نیز در آنجا یکا و شمس با می آرد  
 و شمس و اتباعش که از آنجا فروزین و زنده و شمره و دین فارغ و از او شمس راه عبور و زنده  
 و زنده بستند و بدین می آرد ام بلا رستند که گفت شمس و طویق افسان و طوطی عقور و اداها

و کاین قلعه بنید و آن قلعه بنید و شمس  
 که در پس و اوقات که قلعه بنید  
 نوسه خان یکا یک بعضی چرا بزر

مغلقه الانبواب مرخی جلا بجا: غافل از اینکه شعله کوشه کفر قسم ز غفلت فایه نیست  
کوشه چشمش بای کوشه نشین است: پاس محمدی پس از انجام پاوه از انور در پی تمام عمل آن  
مردود آمد از اول بقیق مدار از پی استاشن آمد که بلکه بجاست امیر علی اوزر اسطرنجی طر از سر  
نیشب آرد و از ترود باغ تشن آورند که بی فته و آشوب کن بکنایه این بختی نه شود و نه است  
کردن فتنه برخواسته فرو نشیند هر چه زیاده او را گفتند و بروی خوانند که شفت و خل برضعت این  
طرف قوت خود نمود و تا آخر یکی از محارم خود را با ستانته می فرستادند که هم تمام حق بروی شود  
از بار و باطن کار جمعیت و مقدار استعداده و وضع محل و کنجایش بضاعت و اندازه استطاعت می گاه  
یابد و بیند در آن حالت بدعاقت انقلاب ترویشی یار آمده اند و حسابی از رعیت و سزیت خود دارند  
پس از رسیدن ابلاغ فرمایشات و اتمام خت خیر این اطاعت حاصل بستاندند  
و لایق مؤاخذه می گردانند و العذاب الایلم آنگاه بدون غلار تردید و تشکیک با توکل قبول ابدای  
جیشی برام طیش فوجی دایموج است عراده توپ شهر آشوب قو قو زعد و نور بدین است بر است  
مقرب انخافان میرزا علی محمد خان ام الملک میر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملکت نامور فرمودند و لایق  
ظفر فرجام را بدین صوب برافراشتند و فرمان لازم را اذعان این نهاد یافت که آن فوج بلا جوبی حرف و  
بان که چون مای در سحاب مسلم برانید و چون قضای مبرم بدین کب مردود و حاطه نمایند و بکدر است  
دست گیر نموده از زیر برآرد و علم شیر و خورشید دولت علیه ایران ابرو از آن قلع بر من از آن  
لشکر پیل بکار و دیو شکار با آنکه تعیین استند که درین فب سر کار بجنت و دعوا صورت پذیرد و خطا  
چاره داشته اند تحت قبول بر دیده نخواهد کار و زرم را ساخته و سیاب طعن ضرب آلوده و  
بمه و بر بچوشن چو جوشنده دریا همه در باین چو سوزنده آذر چون با که غر  
خاک بیاورد و مایل که از فراز نیشب گراید از شهر بیرون قدم راه مانو کن فتنه و پس از رسیدن این صحر  
اطراف آن که ده فلک سگوه را گرفتند و بجزار شفت و عراده توپ جهان آشوب اکنون ده مرده که  
مقابل کوه تبر بر فلک افراشته بودند و توجه و قبالتانها و جوان بخت کرد و تحت بخت اندک آن

[illegible]



قمت نمودی و در سببی نیست که نه در می که بنام آن سفید بود که ایراتیان امدان میسند  
 این قلعه را خواسته و امروز در بلاد موسی طاعی و ایل ایغی حسی و حسانت و استپکی نشان می  
 حکایت کنند که آنجا یک پسته تهاضر کردی که در کت من و خیرت که پادشاهان هم وارور ستر و خور  
 از آن کز و خربازان کز نزارند یکی حسی و حسی که انداخته است و دیگر نرسد حاجی و شب بر آن است  
 گمان بر بند آن است که چنانکه شنیده می میر باز از دین اولین قلعه پس که روزه و از اینجا قلعه  
 نقل و تحویل کرده و قلعه سفید کی در کوچه پسنی واقع است زیرا که از این قلعه تا قلعه ترجمه هم قریب از ده  
 راه است و از این قلعه سفید که وشن شنیده می قلعه ترجمه پس شکافت دارد و امدان عالم اینجا  
 و الواقع بود که می بلوکی پسنی شطرنج از سایر رجال و نهایت ارتجاع که از نیم فرخ توان گنت  
 از خاشاک از نو است مشرف تمام که باجی از خوش محو که در آن ای کوی بر آن مشرف نیست  
 بر پشت آسمان و پس به چون بر شتری جل کبودی و بر طرد آن که در بیخ هم زمین  
 وسیع هموار است که توان راحت نمود و هم زمین پست بلند هموار که بخیل است و نیست اشجار در  
 حد کم در اینجا باغی بوده که معدودی از آنرا و تاکان باغ باقی است و درخت بلوط و خبیر و بادام کوی  
 و نون از آنرا و انکور بسیار و علف فراوان دارد و شکار بی شمار و در آن پنج چشمه آب جاری است که چشمه  
 در تابستان خشک شود و یک چشمه که در زیر درخت چاری جاریست و چشمه جریان دارد و پای چشمه حسی  
 شک تر شنیده اند که آب از آن چشمه را تا سیل جاری بر شیب که نیاید و در آن شایسته است و آب فرا  
 آن که آب پس چند فرسده که اکنون آب شسته شده مساحت در دامن آن تقریباً چهار فرساعت است  
 و طوق معدود صند و بر آن بهر طاران چار است یکی جنوبی قلع می بیاه شیکر باصل سده و او گویند  
 و اینجا پس بنام تخمین خیش انجانان او بر پست و کج سده دو سانه و دیگر می شرقی که او است که در  
 شیر و واقع است می نزدیک کلاه که از این راه جز پادامه و شدت توان نمود و شمالی که او است که بستان  
 فلان مرکز که نوای بر آن قلع بر آید از آن آید چهره هم مغرب آن است و سوم شتر نوای جنوب  
 واقع است و از این راه و راه سواره و بر شنه از قلعه توان و طوی طوی از این کوزه راه و دیگر که او را

۲ و شب جوان که از جنات است  
 و نیات در و پس قلعه سفید  
 واقع است که همان محله نوای  
 و فلان است صحیح



بدست دارند و بر خمت تمام پادیه تواند از زیر برآیند و در دامن آن چشمهای آب بسیار است  
 بکار قلعه کیانیه و در ازمنه سابقه سلاطین جسم که آن قلعه را امن ساخت بودند بر آن که در طراز  
 قلعه شکمهای عظیم برده و زیر برخی را بشکی کوچک محکم نموده که با نذک حرکتی آن بشک از بنای  
 کنده و از بر آن کوه خلعت شکوه مشرب حرکت قسری هم مثل بسیم آید آنچه حجر و در در راه بود  
 و مشایب آن پستک عظیم از فراز نشیب آید که احدی از اسکان ته از در نشیب آن کوه شکوه  
 نکام نبوده چه بای احتمال تصاعد تخیل پورش از زیر بر بر ولی الفعل میزود و میسر نیست  
 پس کما از بالا بر آید و در محاصره و محصورین آنچه پستک بوده تمام از زیر بر آید مذکر معذره  
 قلیل که در کوشه و کنار پدید شود آفاق قلعه کل و کلان در نزدیکی بسمان است هر دو بر زمین است  
 و حسین در ۲۵۰ هجری لیجان منی در آن قسعه با شیاع و تابع خود و متحصن بود و بر حسب مشایب  
 میرد و خمرش و مقوله لبه الله تعالی ظل انور بر داری ترمی صاحب انکس و افراج قوا به داعی و فخری  
 آید آفاق قلعه اضطرار و صحرای وسیع الارباء مروست و قنات و متون اربع ایران گران  
 و پیوسته پای تخت کیانیه و کعبه استامشمن این پایه یاده از پیشینان بوده و چنانکه فرموده و  
 شعور نشستن که آنکه با صخر بود که کیان ابدان یک فخر بود و عضه الله و له و علی که وسیع  
 قلعه ناحیه کی از بخردان گفته که کوهی بر دریا نهاده و در کوهی در کوهی جایی او که مراد از کوه  
 از اول بندیت که بر رود کر پسته که اتی از بناهای عجیب دنیا است و مقصود از دیدن همین آب انبار  
 آفاق قلعه اشکوان در بلوک ابرج است که اکنون قلعه شهرک مشهور است آب و در آن است و این قلعه  
 که بمن عید اندیشیده که اپرشن آج اندین این قلعه مقید و مجوس کس که پدید آری شعور و الطیر  
 آجناس طیر و انما للغانین حلین فی الاقفاس و ان قصیده غرامی حبیه که اشو  
 اتفاق است و موشی نصوف بدایع و لطایف در آنجا گفته و مطلع آن این است شعر من لایح  
 چنانما یبطل آه و تمنعات بلسان و خضر آه و عید الله و صف شیرازی که یزدی  
 حین نشایان قصیده اودات تحریر از کاغذ و دوات خورشید انقدر می افتد می آید نمود می پیرش

مشایب  
 چشمه اشکوان

تاج الدین بسطوط یوار بافت کردی آنکه دشو و شگفت که خداوس روح او در اقصی بجزو جنانی نسا  
 تاج الدین محمد خلاصی قیامه ای تصدیقه او در حضرت امام المجتهد صفی الدین ابو الفیض محمود بن ابوالفتح اسی  
 روایت کرد و بعضی بیات تقدیم و تأخیری بود که در جملات و نظایط معنی معلوم میشد آن ابرار و  
 مرتب گردانید و فضلای مان بنیادی چهار ابطاله و تذکره آن غریبی تمام حاصل آمد و مولانا اعظم  
 قطب الدین محمد بن محمود بن المقدم صفی الدین محمود آن اشراف شمع ساخت و بود و علل صرف محمود و  
 واضح و فصیح و افصح از روی سلسله و بیان آن که در بلاغت و برایت کثرت شریات تصدیقه  
 بل خیره نمیداد از بر اینضلع قیامی آن بیان تفسیری است حج عی الخلاء عن التحیل باجکل  
 انما قلعه شکر لایها که در هر سیر است با این یک خج و همنه در در مغرب قلعه لایه شریات قلعه رود  
 و یک است بخشی و از همه طرف آن است در این سلسله چای از قدیم هر که بود که باب و دوازده سید  
 در و تر از صد ذریع عقی اوست و قطران چهار ذریع زیاد است آب آن قلعه منحصربهر جا است و پستو  
 متدیر آن صفحات بودی در سال هزار و دویست و پنجاه و شت هجری که حضرت محمدی از کرم سیرات ناکر  
 پس از تخلف دستار و اموار و جنبه شرباز و دوست برانباشتن آن پا کاشت فوج که در هر یک کاشی  
 روزی چند مشغول انباشتن آن پا و شد از آن پس که آن پا و طمش آن قلعه نیز نرسد پس آمد متدیر آن  
 بال نیست آن نماند از آن نیز این عملی طی شوارع است که در موانع خج و بیم رودی که در مین آن  
 و قلعه قلعه با لای حکام آن پا و را پاک گردان و من شرباز و شرباز است الی این که آن نماند بجا که شد از  
 قلعه با لای از انباشته و پستو شربازی و هجیم و فساد و راه را خراب گردان که انباشته می شود و یک  
 زیت نخواهد بود و انما قلعه طلیح که قلعه موردی که پس بگذرید این هم مشهور است و عالی سر آب  
 بنیاد واقع است آن قلعه ابرای لای عی نهاد و اندک از طرف آن قلعه میان و در و در یکی جاری  
 از یک جانب متصل که است و در و در هک که قیامه کام قلعه چندی است که در قدیم که آن را ساقی قلعه  
 چندی ده بود و در کافطار بار دایا ساقی آن را آن قب عورتانست نمود و قطب اورد و لای  
 منیز برج ساخته که قلعه یک در مقام ضرورت تواند از آن قب لای حیدر آمده که در از مدی

چاره پند است متشکک در  
 و در می چهار سال قبل که نواب الا  
 و ادم الله تعالی قباله بزم تنبیه را  
 و سرکش از اشیای انسانان ایچ  
 فرمودند تمام این تسلای را خرابی  
 و انواع قریه و کاب از انواع بزرگ  
 و غیره و زری چند مشغول خرابی آن  
 تسلای بودند با همکد  
 نج

رستم از الوار دین باده در قلعه نوگات که تا این قلعه سه فرسنگ است راه است و در قلعه فرامرز که تا اینجا  
 از طلب که بیان افتاح و دستام کتاب بود و در حادیم و از مقصد بهجور از سر مطلب و عجب  
 از آنچه گفتم و ششفتی که این شافل کامل که هر یک شغل است شافل و برکت ازین امور در هر یک است  
 ستو عجب و گفت خرابی بود حضرت معتمدی ایسی چنان ازین امور مانع از مهارت علوم و دین از این است  
 قونیت همواره محفل شغش که مشرع آمال است و منهل قبال از دانشوران فصیح البیان  
 نیامده و جز حرف و انشراح آن محفل فرموده و نه شفته شعره تفکره علم و منطق حکم  
 و باطنه خنجر و ظاهره لب و حق سبحانه و تعالی شتی بر خلق این بلد خنجر و کچین  
 برایشان پیستاده و بخش مال آنکس از تمام این روزنامه بایون فرسده بزرگ و دینی ظالمین و بخت  
 شفته در همان شفته محفل ابر چاشن منته نموده و بختی در نهایت خوشی نوشته شده و وقت در شغ  
 فرموده بخت انطباض و آورده تا پس از تعد و شخ سرطانی از آن شفته بدست آید و باعث قضا  
 آنمیک و کت و ملک بشوند و ایم از آن است که باز او طایبان از آن صغر انگشت کرد و از شغ  
 برقع علامه و آید الامن بطول ایام و ام الایمان سپه و راه و الا مانع جو را شیعه

آمین آمین گفتد جبریل

این دعوت را بجا به تملیل

انرا شاعرا افکار بجلاد بیابا هر یک کلام کامل و بیاد افکار و فانی وصال که در فتح قلعه و کشته

فرنگ کوفت قلعه تبری را	بست به لمن مجال حید کرمی را
لنگر شنه شد بقله که بر آن نیت	راه شد آمد نه دیورانه پرسی را
تیه منده و کوبی او بجزاشید	خیره سببه که در مردم بنری را
قیه میر بلند مرتبه منده باذ	کوفت تبنه را و مقصد تبری را
خیره سران اچان بکشت که طریس	کرد ازین بعد ترک خیره سرری را
بر شده حسنی که ره نبوده و ورش	کردش شمشیر دوزنه قمری را
لنگر مزخ فعل شاه جهان را	فتح و ظفر برد و کرد را بهری را

اول من و دوم زنا صدوی شاه  
 بود سبه قاده مسیح که قطرش  
 کرد دران مپدی طس که فرو بست  
 محم باورین کشته و او را  
 تقویتش خینه کرد و جمعی از جمل  
 را ده آن قلمه بنت سال و یکتن  
 آتش شمشک کشید زبانه  
 مقصد آمد و لقمه اگر م خسرو  
 آتش و خون ناسته میان  
 گفت منادی می کنند ز سرو  
 توبه نماید باب توبه چو باز است  
 راه سلاقت بخت شاه بکمرید  
 سر و دام و بنا به عمر شمشاه  
 در دل درکشائ طایع خوش  
 بیخ نیست از بخود و منته و د  
 تحت شمشاه ملک علی ساخت  
 عسک ملک لشکری فردون رشتا  
 سیم و کهریزل کرد و خله سببه د  
 پارسایانی که سالها بکشیدند  
 جمع نمود امید و سیم سببه داد  
 سرور ایشان تمام ملک که در باغ

عالی کوبین وین تاج و سیر را  
 اوج شریا گرفته تا ببری را  
 قاضی را داده و مردم سفری را  
 آمده انبار منبدا و شری را  
 روشنی دیده کرده بی ببری را  
 پای نیفتد و بمس پارو کری را  
 خواست می مونت طینت ببری را  
 ست بخندت میا کینه وری را  
 یا سنده رشتنه بیخبر پی را  
 فردا و باشم مردمان جوی را  
 خیره مکاریه تخم بی ثری را  
 ناخنده اتمام پرده درستی را  
 خواند برایشان نضای بدری را  
 چرخ قضاوت می نشند و دگری را  
 کبر پشک و کینه شتری را  
 خفت درین کار مکت نظری را  
 راند چو چنینه لنگه تر بی را  
 کره ز رفقت و با همای زری را  
 تمت عصیان و رنج و بدری را  
 تابشنا سدا یم را و بر سبب را  
 نشوز ریشه است شاخصای طری را

پسچ نکر دو مضایقت ز زر و سر  
خدمت ش کرد سالها پداو  
امر نشه حکم میرا بدل و جان  
الحق زین عیسم و پورهای کمرش  
آری بو طالب و نتیجه پاکش  
در عشم سالار خانه مردم خانه است  
یارب در حق شاه سازا جابت  
هم ضمیمه امیر از کرم شاه

ما کند متبع خدو بد کمری را  
خود عمل آورد شیوه پیری  
باز پذیرفت و یافت مقبره  
شاه قوی کرد رسم داد کمری را  
داوند آیین رڤیا میر سے را  
عشم چو بود مردمان بکدری را  
وردش با نگاه و ناله سحری را  
با سق کمد از پیچ و لنگری را

من کلام مخفی الا بآدم میرا ابوالفاسد المتخلص بفرهنگ ابن المرحی الوفا الفی الدیکر

حدیث شریف و داستان اسکندر  
از انچه دیدم و بشنیدم اندر ایام  
اسکندر از همه شاهان بکشت کیری  
یکی بکشت شاه تاجران بن جین  
و کزراف شاری لاف پندار  
کزید و مستمدا و علم ساینش  
دیرین و خفته همنه از او پدید آمد  
و کز بخت فرسنگ اعتماد نیت  
بین چو پای سندا که یاد کرد و بستند  
فنا نه با سکن اهیچ انکار  
دزی که نامن اش در بود خدینال  
نه مردمان اوران بلاد با سق قرا

شنیده بودم و عظمند اشتی باور  
فنا نه با سکن است شد مجرای  
فنا نه کشت و حکایت کشتند از او تبر  
که یاد ناوری از داستان اسکندر  
دلیل قول من اینک امیر شیرنگ  
که هم خفته خصال است و هم تنووده  
که خیره اند از او عقل تیر کشت  
بروز نامه پاریس انجلس نک  
بروز نامه از ان شمشیر و انشور  
کرت حدیث کنم داستان قهر تبر  
پناه غول بیابان دیو بد کمر  
نه کاروان از ان بایر راه کد

در می ز ناله دهنش بود خاک را کبر  
 یکی حصار برافراشته سراز کردون  
 نام آن جمشید مرد پاسبان تارون  
 نیازمند بآب و حورش نبود که دشت  
 و را کنگره آن کس از نظر نکند  
 با پستواری در غره کشت خیره سر  
 غریب شتر طلبان خور و سز طاعتش  
 بنرم نوحی شنه نو کشت و غافل این  
 نیده بود و مکر زده خند بر دمان  
 خدایگان جوان بخت میر کشور گیر  
 بطلم غار پس چو مامور شد رخصت  
 هنر ساعه خانم خواه و خادم درگاه  
 درست کرد و کز اول بجد بیخ فب  
 بل درخت قوی اچو ریشه بر کنی  
 ولی چو ریشه بود سرچشما از آن بک  
 ز نظم ملک چو پرداخت خاطر عالی  
 یکی سپاه ز افواج ترک که در کن  
 سوار با نهیم ضمیمه لشکر و شیر کن  
 به پشیمانان خواست فوجی از ایلات  
 یکی گروه همیه بال اسبشان پس  
 جریده همچو دکت بر منجه سنان

در می رنگد اشش بود چرخ چنبر  
 سان قلعه کردون رانه راه دانه  
 سخن نواز سرودے بکوشش و بک  
 ر بدی حوت خورش و زنجیر آینه  
 پس از دو ماه بر سینه رسد شمع  
 سوامی سوریس از ابله قادیبر  
 کشید و نماند بدان قلعه پستال اند  
 که باشد آتش سوزان بر گیر کشته  
 بخواند بود و مکر خواب شیر شتر ز  
 که نسر و ان امیر است و شاه را چاکر  
 به پشت کمری تاسید ماتن اکبر  
 به ادا نده واریک لایق و دروغ  
 که ظلم مایه مسته است و بیخ اصل شجر  
 دکر نه شاخ بر وید از ان برک و ثمر  
 بجای شاخی روید مندار شاخ که  
 کاشت مت و زان کپان نماند  
 بمس دلاور و کرد و دلیرو کند او  
 سایه دامم صحرانور و کوکبه سپر  
 سحر و لو عرب ترک و باصری و  
 یکی سپاه همیه پست زینان بستر  
 چو تیتان ز نمد دوع و جوش و منفرد

تو ام ملک کس خانه زار دولت را  
 بران سپاه سپدار کرد و حکم را  
 چنان سپاه با بستگی و نرمی بُرد  
 ز خواب غفلت چون باز گردیده بدید  
 ره فرساده را بر خیز فلک ندیده و  
 سپاه را رسیده را فراز فلک کشید  
 کشید توپ بجائی که بیم آن بود  
 سخت قلعه ده مرده را زخم گرفت  
 سپاه را پس از آن حکم یورش داد  
 یکی سحاب تو کفتی بر آتش بار  
 بجای لشکر همه آتشین کرو بند  
 صدای توپ محبیه در هوا چون آتش  
 زیت کوه یکی سنگ چون آتش  
 در آن میانه استکاره جادو بهما کرد  
 کهی چو دیو مشبه بر آمدی بهر  
 دلی چو بخت نبود رخ است کوشش  
 بنیم خطه تاراج رفت و گشت اسیر  
 خراب گشت و بخت و فرار کرد و گشت  
 کون نشانی از آن کسان نماده بچ  
 زهی مؤید فرخنده بخت نیک نصل  
 نظام یافت تو ملک ناصر الدین

که داشت بسته بخدمت جمیع ملک  
 چنان بشکر کا و پس طوس بن نو  
 کران عدوی بداندیش را سخت  
 حصار خویش بدریای آتشین اندر  
 شهاب شیطان نورشش اود راه  
 بجار دانه و بکاشت جابجا  
 کبی قیل برافروزد از حرارت  
 چنانکه لشکر اسلام قلعه خیسر  
 با چنایست در آن حصه نورشش  
 فرو گرفت بیک خطه دشت و کوه و  
 بجای قطره شعله جانی آتش  
 که در بهار آن در کوه غرشتند  
 هزار شک بقلعه مرده را با اثر  
 که تا بر و ن گشت جان از آن پاک  
 کهی چو نافت صاحب نشان بی  
 نشان تیر بلا گشت دیو بد جسته  
 دهنه های دمی خواسته زدن  
 حصار او و سپاه و معاون او  
 مکر بدشت مهربانی تن قتل سر  
 زهی مظفر فیسر ز روز نیک خیر  
 بزرگ گشت تو دین پاک تیر

از پنجه کردی در طمسم ملک قوت پنا	برای خیر بیا سبب زایزد و داور
ز هست تمام تو خلقی ز دست ظلم و تم	خلاص آمد آسوده شد ز خوف و خطر
جانیان بر زمین مستخ خوشدل آمدو	نشاط و خوششلی من و بجز بانی کر
که این مستوح در آغاز قرن افی شد	دلیل دولت و بخت و نشان مستخ و
چنان چصار حسین انجینین بیا کوی	بدست آمد و این خود بنال نیک شمر
بفرساطت پادشاه قدر شناس	همه بادت فتنه دوده قدر و جاه و
کلاه خسروی تحت پادشاهی	ز شاه ناصر دین و زینت و زیور

بیا این رسیده تحریر این کتاب بپشتاب بخانه عبد ذلیل علی رضا آگینی شیرازی و در پیش  
بنده هم شهرت ریح الشافی شماره مطابق اولی با انگلیسی ۸۷۷ و سریانی انگلیسی موافق دوازدهم

۱۲۹۴  
سنة

اردی بهشت ماه جلای ملاحق نور و هم نیا ناه و روی در دارالکشم

حقت بالاس الاعزاز بنی محمد و آل الطاهیرین

سلام الله علیهم اجمعین

مکم